
سیر برخورد
قرآن با یهود

بسم الله الرحمن الرحیم

سیر برخورد قرآن با یهود

نویسنده:

فهیمه کلباسی اصفهانی

ناشر چاپی:

بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

سیر برخورد قرآن با یهود

مشخصات کتاب

سرشناسه : کلباسی اصفهانی، فهیمه

عنوان و نام پدیدآور : سیر برخورد قرآن با یهود/ فهیمه کلباسی اصفهانی.

مشخصات نشر : قم: شهیدین زین الدین، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری : ۳۴۳ص.

شابک : ۷۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۲۵۷۰-۵۱-۵

یادداشت : پشت جلد لاتینی شده: Fahime KalbasiEsfahani.Seyr-e-barkhord-e-Quran Ba Yahud.

یادداشت : کتابنامه: [۳۲۴] - ۳۴۳؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : محمد (ص)، پیامبر اسلام، ۵۳ قبل از هجرت - ۱۱ق. -- روابط با یهودیان

موضوع : یهودیان در قرآن

موضوع : یهودیت و اسلام

رده بندی کنگره : BP۲۴/۴۶/ک۸س۹ ۱۳۹۱

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۳

شماره کتابشناسی ملی : ۳۴۴۳۱۴۷

ص:۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص:٣

این قطره ی ناچیز تلاش را در برابر عظمت اقیانوس زحمات بی دریغ پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت مطهرش به حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام و یاوران حقیقی او تقدیم نموده و امید است که این بنده ی حقیر مورد عنایت گوشه ی چشم آن امام عالیقدر علیه السلام واقع گردد.

ص:۴

فهرست مطالب

ص:۱۰

ص:۱۲

فصل اول

اشاره

ص:۱۳

پیش گفتار

خداوند متعال، از زمان خلقت بشر که آن را بهترین مخلوق خویش می نامد، برای هدایت انسان و رهایی وی از هواهای نفسانی و دنیا طلبی، پیامبرانی را فرستاده است؛ اما بیشتر آدمیان به دلیل عدم بهره گیری از دستورات الهی، از اوج سرفرازی به سقوطی مرگبار روی آورده اند. جهان امروز، غرق در فساد و انحرافات اخلاقی است و از هر سو آوازه جنگ و در پی آن، گرسنگی و آوارگی ملت های ضعیف بیداد می کند. روند بهره مندی از اختراعات زمان از استفاده بهینه خارج شده و به سوی نسل کشی سوق یافته است. علت اساسی این امور، مهجور قرار گرفتن آخرین کتاب آسمانی، قرآن کریم، میان مردم جهان و حتی میان خود مسلمانان است و این مسئله، موجب ویرانی و تزلزل چهارچوب اعتقادات و اخلاقیات و اعمال انسانی در ابعاد گسترده ای از زندگی بشری شده است و صد البته که این امر به واسطه دشمنان قسم خورده اسلام، کنترل و تقویت می شود. این خرابی ها و جنایات تاریخ بشری، بیش از همه به دست صهیونیست ها(۱) صورت می گیرد و تنها رقیب آن که همواره در صحنه

۱- صهیونیست با یهودیت متفاوت است. صهیونیسم یک حرکت سیاسی است که اساساً به وسیله یهودیان اروپای شرقی آغاز شد؛ یهودیانی که قرن ها پشتیبان عمده کمونیزم – سوسیالیزم- به شمار می رفتند؛ در حالی که یهودیت یک مذهب است. برای مثال تراژدی هولناک صبرا و شتیلا، حکایتی هول انگیز از بی شرمانه ترین کشتار انسان ها به دست دژخیمان صهیونیست می باشد و این، ماهیّت صهیونیزم است (واقعیتهای جامعه اسرائیل، ص ۵ و۶۶). یهودیت یک مذهب است که پیروان حقیقی آن مؤمن واقعی بوده اند و در عصر اسلام به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورده اند و همچنین یهودیانی که به دین اسلام پایبند نشدند؛ ولی بر ضد اسلام نیز نبوده و در جامعه اسلامی، قوانین اهل ذمّه را رعایت کرده اند. از این گروه جدا هستند.

بوده و قدرت سرکوبی صهیونیست ها را دارد، اسلام و بهره وری از قرآن کریم است که در تمام موارد یاد شده، برای مقابله با دشمنان اسلام، راهکارهای مناسبی قرار داده است؛ ولی صد افسوس که این گنج عظیم مورد بهره برداری قرار نگرفته و جامعه انسانی، خویش را از این موهبت آسمانی محروم کرده است.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت بزرگوارش در آموزش راه حق، بسیار کوشیده اند. پیروان حقیقی ایشان نیز این امر خطیر را انجام داده اند و برای بیداری انسان ها، زحمات بسیاری را متحمل شده اند. در این عصر نیز برای فریادرسی به وضعیت دلخراش زندگی بشری، برای شکوفایی نکات الهی قرآن کریم، قدم های مؤثری برداشته شده است.

در پژوهش حاضر نیز قصد شده است با مشخص کردن روش های قرآن و عملکرد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در قبال عملکرد یهودیان، نکات الگویی شاخص مطرح شود تا با بهره وری از آن برای رویارویی با عملکرد یهودیان در جهان امروز، الگوسازی شود و بدین ترتیب، مسلمانان به راهکارهای متناسب با عملکرد یهودیان دست یابند.

در این نوشتار، دو الگوی مواجهه قرآن کریم با یهود در زمان عدم جنگ و در زمان جنگ بررسی می شود. ضمن این مطالب، دیدگاه قرآن درباره یهود از نظر اوصاف اخلاقی و اعتقادی نیز در موارد مربوطه بررسی می شود تا جایگاه یهودیان بهتر مشخص شود. البته به طور خاص درباره دلیل مهاجرت یهود به جزیره العرب و آیات مربوط به علت اصلی مهاجرت به شکل مبسوط بحث خواهیم کرد. زیرا این مسأله، عامل مهم وتاثیر گذار در روند سایر عملکردهای یهود، در مقابل اسلام است. توأم با این مرحله، با بهره گیری از تفاسیر و کتب سیره و تاریخی و احادیث معصومان، در ذیل تفاسیر، آیات مربوط مورد کنکاش قرار گرفته است، تا بتوان نتایج مطلوب از این جست و جو را حاصل کرد.

با مطالعه مجموع آیات درباره یهودیان، این نتیجه حاصل می شود که روند رویارویی قرآن با یهود، بر اساس هدایت آنان و تبلیغ اسلام برای ایشان است و در تمام مواضعی که امکان مدارا، عفو و اغماض وجود داشته است، این امر صورت گرفته و به یهودیان فرصت های زیادی برای اصلاح امور شان داده شده است. حتی در مواقعی که مسلمانان مشکلات فراوانی داشته اند از این روش رویگردان نشده اند. آیات قرآن کریم احکام ذمیّان را رقم می زنند که اگر در این مسیر همراهی و همکاری با حکومت اسلامی داشته باشند و شرایط اهل ذمّه را

بپذیرند، کوچک ترین حقی از آنان مضایقه نخواهد شد و با آسایش و آرامش می توانند در این شرایط در کشور اسلامی به زندگی خویش ادامه دهند؛ همان گونه که در کشور اسلامی ایران این مطلب هویدا است؛ ولی با کجروی ها و پیمان شکنی یهودیان، برخورد قرآن کریم با یهود در زمان عدم جنگ (برخورد مسالمت آمیز) به برخورد قرآن کریم با یهود در زمان جنگ (برخورد قهرآمیز) مبدل می شود و نتایج آن، شکست یهودیان در جنگ و پذیرش شرایط خاص یا بیرون شدن از کشور اسلامی است که همه این موارد بازتاب عملکرد یهودیان است. قرآن کریم، هر انسانی را مخیّر کرده است تا راه سره را از ناسره تشخیص دهد و طی فرصت های مختلف انسان را محک می زند که یهودیان نیز از این قاعده مستثنا نیستند.

در بررسی مواردی از مسائل یهودیان در صدر اسلام، با توجه به موجز بودن مطالب در آن زمینه، معیار الگوسازی، عملکرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است؛ زیرا اعتقاد بر این است که رفتار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم آینه تمام نمایی از دستورات الهی است که قرآن کریم با عنوان اسوه حسنه از آن یاد می کند و بدان اذعان دارد.(1) همچنین در آیات فقهی مربوط به مسئله اهل ذمّه، سعی شده است وجوه گوناگون در حد مقدور لحاظ شود و تحقیق ناقص نماند.

این کتاب در دو بخش کلی تنظیم شده است.

بخش اول به بررسی مواجهه قرآن کریم با اخلاقیات و ادعاهای یهودیان در دو فصل می پردازد: که فصل اول، به بررسی مواجهه قرآن کریم با اخلاقیات یهود اختصاص دارد و فصل دوم به بررسی مواجهه قرآن کریم با ادعاهای یهود می پردازد.

بخش دوم درباره مواجهه قرآن کریم با عملکرد یهودیان است که فصل اول از این بخش، به بررسی آیات مربوط به مواجهه قرآن کریم با یهود در زمان عدم جنگ اختصاص دارد و شامل نحوه برخورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با یهودیان صدر اسلام است و این که در نهایت یک حکومت اسلامی چه شرایطی را برای زندگانی اهل کتاب از جمله یهودیان رقم می زند.

در فصل دوم از بخش دوم، به بررسی آیات مربوط به مواجهه قرآن کریم در زمان جنگ نسبت به عملکرد یهود، می پردازیم.

۱- سوره احزاب: ۲۱.

بخش اول: الگوسازی قرآن کریم در مواجهه با اعتقادات و اخلاقیات یهودیان

اشاره

ص:۱۷

مقدمه

یهودیـان، طی سالیـان دراز، تحت اسـارت اقوام گوناگون قرار گرفته که بیشتر آن ها بت پرست بوده انـد. این مسأله بر روحیه آنان اثر گـذارده و برای خدا جسم قائل شده اند. قرآن کریم، از این امر پرده برداشـته و آنان را مردمی مادّی ذکر کرده اسـت که اعتنایی به ماورای حس نداشـته انـد، به گونه ای که آرزو داشـتند دارای بت هایی می بودنـد وآن ها را می پرستیدند. آثار چنین اندیشه هایی در تورات به چشم می خورد که گوشه هایی از آن مطرح می شود.

اهل کتاب به توحید و معاد آن طور که باید، معتقد نیستند؛ هرچند اعتقاد به اصل الوهیّت را دارا می باشند. تورات فعلی، یکی از اصولی ترین معارف دینی - مسأله معاد - را به کلّی مسکوت گذاشته و درباره آن هیچ سخنی نگفته است. به این ترتیب در حقیقت، یهودیان همچون کفار مشرک بت پرست، منکر معاد هستند.

خداوند متعال می فرماید:

«يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَوَلَّوْاْ قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُواْ مِنَ الْأَخِرَةِ كمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصحَابِ الْقُبُور»؛(۱) ای کسانی که ایمان آورده ایـد! با قومی که خداوند آنان را مورد غضب قرار داده است، دوستی نکنید. آنان از آخرت مأیوسـند؛ همان گونه که کفار مدفون در قبرها مأیوس می باشند.

آیه، شقاوت دائمی و هلاکت ابدی یهود را به یاد مؤمنان می آورد تا از دوستی و نشست و برخاست با ایشان پرهیز کنند؛ زیرا یهودیان به بهانه های گوناگون به استهزای مسلمانان و

۱- ممتحنه:۱۳.

اعتقاداتشان می پرداختند؛ برای مثال، فقر و بسته بودن دست خدای مسلمانان را به میان می کشیدند. خداوند در پاسخ آنان می فرماید:

«بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كيْفَ يَشَاء»؛ (۱) البته امثال این سخنان، همه برگرفته از آن بود که به بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، رشک می بردند و در این مسیر، بارها به خدای متعال، اسائه ادب کردند.

در قرآن کریم در باره پیامبران کمال احترام صورت گرفته است و رفتارهای ایشان مورد مدح الهی واقع شده است؛ در حالی که پیامبران در تورات، گناهکار و فاقد غیرت و جوانمردی و... ذکر شده اند. همچنین تکذیب و کشتن آنان میان یهودیان، یکی از صفات دیرینه یهودیان شناخته شده است.

خداوند متعال، یهودیان را بر اساس عملکرد آنان، به دو گروه کثیر و قلیل تقسیم کرده است که اکثریّت، به بیراهه می روند و دین را بازیچه هواهای نفسانی خویش کرده اند و اقلیّت، دارای صفات نیکو بوده و بر اساس پایبندی به دستورات الهی، از صالحان و پرهیزکاران شناخته شده اند.

۱- مائده: ۶۴.

۱. بررسی تاریخچه یهود از لحاظ اعتقادی

اشاره

برای شناخت بهتر یهودیان صدر اسلام، لازم است خلاصه ای از سرگذشت یهودیان و اعتقادات و باورهای دینی ایشان که ارتباطی مستقیم با شکل گیری قوم یهود در طول تاریخ دارد، بیان شود. بدون بررسی شکل گیری قوم یهود، تشریح عقاید و باورهای دینی یهودیان امری دشوار است؛ به همین دلیل به طور فشرده مطالبی درباره نژاد بنی اسرائیل و دیدگاه یهود در باره خدا و پیامبران و معاد و کتاب مقدس و نیز مهاجرت یهود به یثرب مطرح می شود.

نژاد بنی اسرائیل

یهودیان(۱)، خود را بازماندگان طوایفی می دانند که در آغاز هزاره دوم پیش از میلاد در جنوب بین النهرین سکونت داشتند و سپس به سرزمین کنعان مهاجرت کردند. نسل های بعد به مصر کوچ کردند ولی دچار ستم فرعون ها شده و زندگی مشقت باری یافتند.درحوالی سال ۱۳۵۰ پیش از میلاد، موسی علیه السلام دین خود را اعلام کرد که برخلاف ادیان بین النهرین و مصر و کنعان بر بنیاد پرستش خدای یگانه استوار بود. آن حضرت در مهاجرتی معروف، ایشان را به سرزمین کنعان انتقال داد. درسال های پایانی هزاره دوم پیش از میلاد، نخستین دولت خویش را در این منطقه به پا کردند. طوایف فوق از شاخه آرامی زبان قوم سامی بودند و یک واحد مستقل قومی یا زبانی به شمار نمی رفتند. در آغاز «عبرانی» نامیده می شدند و سپس «بنی اسرائیل» و تنها از دوران تبعید گروهی از بزرگانشان در بابل (۵۹۸-۵۳۹ پیش از میلاد)به «یهودی» شهرت یافتند؛ زیرا تبعیدیان از قبیله «یهودا» بودند(۲) که هم نام یک سبط است و هم نام کشور آنان. ابراهیم علیه السلام از تبار «سام» بود و در حوالی سال ۱۹۰۰ پیش از میلاد در شهر

۱- این نام بر عبرانیین نسبت به یهوذا و یهودیه اطلاق می شد. اصالتاً این کلمه به معنای تشکیل مردمی واحد نبود؛ بلکه ایشان گروهی بودند که عوامل فرهنگی و تاریخی آن ها را به هم پیوند داده بود. معجم الحضارات السامیه، ۹۲۳).

۲ - Jacobs ,Louis, Oxford Concise Companion to the Jewish Religion (OCJR),p. ۱۱۱. Rabbi Alan W. "Hebrews", Americana, vol. ۱۴, p. ۴; Raphael patai, "Jews" ,ibid, vol. ۱۶, p. ۷۲.

اور به دنیا آمد. وی از اور به حران، شهری در شمال شرقی فرات مهاجرت کرد و سپس راهی کنعان شد. در کنعان، نخستین پسر او، از همسر دومش هاجر علیها السلام، به دنیا آمد و او را اسماعیل علیه السلام نام نهاد. طبق اسطوره های یهودی، پیش از تولد اسماعیل علیه السلام، نوشته ای بر ابراهیم علیه السلام ظاهر شد و در باره اسماعیل، چنین خبر داد:

«مردی وحشی خواهد بود. دست وی به ضد هرکس و دست هرکس به ضد او؛ و دوازده رئیس از وی پدید آیند و امتی عظیم از وی به وجود آید.» (۱)

راویان «عهد عتیق» آشکارا نفرتی شگرف از اسماعیل بروز می دهند؛ برای نمونه، درباره درگذشت اسماعیل علیه السلام چنین بیان شده است:

مدت زندگانی اسماعیل علیه السلام، ۱۳۷ سال بود که جان را سپرده، بمرد و به قوم خود ملحق گشت.(۲)

عجیب است که درعهد عتیق هیچ اشاره صریحی به نام این «امت عظیم» وجود ندارد؛ ولی اشارات پراکنده به اسباط دوازده گانه اسماعیل علیه السلام که دارای رمه های بزرگ شتر و گوسفند بوده و در همسایگی شرقی بنی اسرائیل می زیستند، تردیدی باقی نمی گذارد که منظور اعراب است. اشاره خصمانه عهد عتیق به سرشت و سرنوشت اسماعیل و نفرت از وی و اسباط او، روشن می کندکه متن کنونی عهد عتیق در زمانی مورد جرح و تعدیل قرارگرفته است که اعراب، دشمن جدی یهودیان به شمار می رفته اند و این، تنها در دوران اسلام است. توجه کنیم که متن کنونی عهد عتیق بر مبنای نسخی نشر یافته است که قدمت کهن ترین آن ها تنها به سده های نهم و دهم میلادی ــ سوم و چهارم هجری ــ می رسد.(۳)

طبق اسطوره‌های عرب، اسماعیل علیه السلام در سرزمین عربستان به دنیا آمد و پسران او، نیای قبایل دوازده گانه شمالی عربند. دراین روایت نیز نابت (نبط) فرزند نخست است و نام سایر اسباط با روایت عهد عتیق انطباق دارد.(۴)

طبق اساطیر یهود، پس از اسماعیل، از سارا همسر نخست ابراهیم، اسحاق به دنیا آمد. این

۱- کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب ۱۶/۱۲و باب ۱۷/۲۰.

۲- کتاب مقدس، سفر پیدایش، باب ۲۵/۱۷.

۳- Judaica, vol. ۴, p. ۹۱۳; Americana, vol. ۳, p. ۶۵۶.

۴- سیره ابن هشام، ۱/۲۱.

پسر، برخلاف اسماعیل، دردانه و برگزیده خدای اسرائیل است:

عهد خود را با وی استوار خواهم داشت تا با ذریت او، بعد از او، عهد ابدی باشد.(۱)

اسحاق در سرزمین موعود «کنعان» به دنیا آمد و همان جا درگذشت. پسر کوچک اسحاق علیه السلام به نام یعقوب علیه السلام سومین آبای بنی اسرائیل؛ پس از ابراهیم و اسحاق علیهما السلام و بنیانگذار قوم بنی اسرائیل است. «اسرائیل» لقبی است که ملک حامل وحی از سوی خداوند به یعقوب داد.(۲) قوم یهود به یهودا، چهارمین پسر یعقوب، منتسب است. در پایان زندگی یعقوب علیه السلام، یهودا ریاست بزرگ ترین و پرجمعیت ترین طایفه بنی اسرائیل را به دست داشت و از آن پس، قبیله او مهم ترین قدرت سیاسی بنی اسرائیل به شمار می رفت.

یهود

یهود، نام قومی است که ابتدای آن از دوازده فرزندحضرت یعقوب علیه السلام است و واحد آن یهودی است. هیچ قومی مقابل پیامبرشان مانند «یهود» نافرمانی نکردند و میان هیچ قومی به اندازه قوم یهود پیامبر مبعوث نشد.(۳)

صاحب کتاب التحقیق فی کلمات القرآن الکریم یهود را واژه ای «عبری» می داند.(۴) بنا به روایت امام رضا علیه السلام، یهود را از آن رو «یهود» نامیدندکه ایشان از نسل «یهود ابن یعقوب» هستند. مفضل نیز از امام صادق علیه السلام روایت می کند که قوم موسی را «یهود» می خوانند؛ زیرا خداوند می فرمایدکه آنان گفتند: «انّا هُدْنا الیك؛ ما به سوی تو رجوع کردیم».(۵)

یهود از «هادوا» به معنای توبه کردند و یا رجوع به حق نمودند، گرفته شده است؛ یعنی ما به سوی تو توبه کردیم و برگشتیم. «هاد»، «یهود»، «هوداً»، «یهوذا»، به معنی توبه کردن و برگشتن به حق می باشد. «یهوذا»، سبطی(۶) ازاسباط دهگانه بنی اسرائیل و چهارمین

ص:۲۲

۱- کتاب مقدس : سفر پیدایش، باب ۱۷/۱۹.

۲- کتاب مقدس : سفر پیدایش،باب ۳۲/۲۸.

۳- قاموس قرآن، ۷/۲۸.

۴- التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ۱۲/۱.

۵- بحار الانوار ۱۱۵۰-۱۱۵۱.

۶- سبط در یهود مانند قبیله در میان عرب است که به پدر واحد برمی گردد.

فرزندحضرت یعقوب علیه السلام می باشد.(۱) کلمه «یهود» درابتدا بر سبط «یهوذا» و یا مملکت «یهوذا» اطلاق شده تا «یهود» را از اسباط دهگانه ای که اسرائیل (بنی اسرائیل) نامیده می شدند، متمایز سازد. پس از پراکنده شدن اسباط و اسیر شدن یهوذا، درکلمه و معنای «یهود» توسعه داده شد و به تمامی یهودیانی که در سرتاسر عالم پراکنده شده بودند، اطلاق گشت.(۲) برخی معتقدند فارس ها (ایرانیان) کلمه «یهود» را بریهودیان نام نهادند، تا آن ها را از دیگر اسیران جدا سازند.(۳)

اسرائیل

این واژه ۴۳ بار در قرآن آمده است. این لفظ فقط دو بار به تنهایی و بدون اضافه به کار رفته است. «اسرا» یعنی «عبد» و «ئیل» یعنی «الله» و منظور از آن، حضرت یعقوب علیه السلام است. با این بیان، خداوند یهود را مورد ملاطفت خود قرار می دهد؛ زیرا آنان را به پیامبر بزرگوار خود «اسرائیل» منسوب می کند، تا به این وسیله، احساس کرامت را در آنان برانگیزد.(۴) از سویی مطرح شده است که «اسرائیل» یعنی کسی که تحت نظر و توقیف و تدبیر خداوند باشد.(۵) واژه «بنی اسرائیل» ۴۱ بار در قرآن آمده است و مراد، فرزندان دوازده گانه حضرت یعقوب علیه السلام و اولاد آن ها است که به قوم «یهود» معروفند.(۶)پیش از یعقوب علیه السلام، یهودیان به سبب انتساب به یکی از اجداد خویش «عبرانیان» نامیده می شدند و از زمان یعقوب علیه السلام به بنی اسرائیل موسوم گشتند. چنین برمی آید که در قرآن، مراد از بنی اسرائیل، یهود قدیم و مراد از یهود، یهودیان معاصر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است.(۷)

یهود جزیره العرب

یکی از مسائل اختلاف برانگیز تاریخ، این است که زمان آمدن یهود به جزیره العرب و نیز

۱- معجم الحضارات السامیه، ص۹۲۶-۹۲۷؛ الیهود فی القرآن، ص۱۱.

۲- قاموس کتاب مقدس، ص۹۷۷-۹۸۲.

۳- حجازی السّقا، احمد، نقد التوراه و اسفار موسی الخمسه، ۲۳.

۴- الطبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۷-۸/۱۵۴.

۵- التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، ج۱، ص۸۴.

۶- قاموس قرآن، ج۱، ص۸۱.

۷- دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، ج۱، ص۳۹۱.

علل و عوامل آن، چه بوده است. این، پرسشی است که ذهن بسیاری از پژوهشگران تاریخ را به خود مشغول کرده و تا به حال به پاسخ قطعی دست نیافته اند. آنچه بسیار مایه تعجب می باشد بیان این نکته است که یهودیان در طول تاریخ چند هزار ساله خود، پیوسته در پی ثبت تاریخ تحوّلات و تطوّرات وقایع و حوادث این نژاد برتر در گستره تاریخ بوده اند. با مراجعه به متون مقدس مانند تورات، از سیر حرکتی جدّ آنان، ابراهیم خلیل الرحمن علیه السلام تا اسحاق و یعقوب و یوسف و موسی و یوشع بن نون و غیره آگاه می شویم؛ ولی وقتی نوبت به آمدن یهود به جزیره العرب می رسد، در این باره هیچ مطلبی نمی بینیم. گویی این قطعه از تاریخ که چند قرن از حیات و زندگانی بنی اسرائیل را تشکیل می دهد عمداً به دست فراموشی سپرده شده است. دکتر جواد علی که تحقیقی مفصّل در تاریخ عرب قبل از اسلام انجام داده است، در این باره می گوید:

نسبت به تاریخ و زمان آمدن یهود به جزیره العرب قبل از میلاد مسیح علیه السلام، که در چه تاریخی این هجرت رخ داده و چه کسی آنان را به این منطقه آورده و یا چه کسانی از اعراب جاهلی از آن ها استقبال نموده و... دلیلی علمی نداریم. شناخت ما از یهود جزیره، مستند به موارد اسلامی و تاریخ آن است؛ زیرا یهودیان در برابر اسلام موضع گرفتند و در برابر دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مقاومت کردند. وحی خداوند در این باره نازل شد و احادیث به آن اشاراتی کرده اند. بر این اساس در کتب تفسیر و حدیث و تاریخ و ادب، از آنان یاد شده است. بر این مبنا شناخت ما از یهود جاهلیت، خیلی از عصر نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فراتر نمی رود. البته این احتمال وجود دارد که در آینده، کتاب های جاهلیت که در رابطه با یهود در جزیره العرب است از زیر خاک ها بیرون کشیده شود و یا از منابع عبری و غیرعبری مطالبی در این رابطه بدست آید که امروز بر ما مجهول است.(۱)

واضح است که مقصود او از نداشتن دلیل علمی، سنگ نوشته ها، پاپیروس ها، کتب و آثار برجای مانده آن زمان و غیره می باشد. در این زمینه نیز که دستان ما از متون عبری خالی است باید به متون تاریخی اسلام مراجعه کنیم تا حقیقت را دریابیم. درباره زمان آمدن و علل مهاجرت یهود به جزیرهالعرب نظریاتی وجود دارد که به اهمّ آن ها اشاره می گردد. این

۱- المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج۶، ص۵۱۲- ۵۱۱.

عوامل، در سه بخش اقتصادی، نظامی و اعتقادی (دینی) خلاصه می شود که از این میان به توضیح عامل دینی می پردازیم؛ زیرا عده زیادی از مورخان و تحلیلگران مهاجرت یهود به جزیره العرب، بر این باورند که عامل اعتقادی و دینی، مهم ترین عامل برای مهاجرت یهودیان است. یهودیان به خوبی می دانستند که محل بعثت و هجرت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم در کدام نقطه است و بر این اساس به منطقه حجاز و وادی القری و یثرب، مهاجرت کردند. سمهودی، اخباری را نقل کرده است که همگی دلالت دارد بر این که عامل دینی علت اصلی این مهاجرت بوده است. وی می گوید:

از عمّار یاسر نقل شده است که فرمود: وقتی موسی علیه السلام به زیارت خانه خدا (کعبه) رفت و حج خود را انجام داد، با او گروهی از بنی اسرائیل بودند. وقتی خواستند به فلسطین برگردند، به مدینه آمدند. وضعیت شهر مدینه را این گونه دیدند که جایگاه پیامبری است که صفاتش را در تورات شناخته بودند، که او خاتم پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم است. با هم مشورت کردند که برای یاری کردن آن رسول صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه بمانند.پس عده ای از آنان در محل بازار بنی قینقاع، منزل کردند.(۱)

از ابن النجّار نقل شده است که او گفت:

«سبب آمدن یهودیان به مدینه آن بود که دانشمندان یهود، اوصاف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در تورات یافته بودند و می دانستند به سرزمینی که بین دو حرّه(۲) واقع است، می آید که دارای درختان فراوان نخل است. پس یهودیان از شام حرکت کردند. وقتی به منطقه تیماء(۳) رسیدند، مشاهده نمودند که دارای درختان خرما می باشد، پس عده ای از آنان در آنجا مقیم شدند. دسته ای دیگر به منطقه خیبر(۴) رفتند ولی تعداد زیادی از یهودیان که اشراف و بزرگان آنان در میانشان بودند، حرکت خود را ادامه دادند تا به یثرب رسیدند. وقتی دیدند که این منطقه بین دو حرّه قرار دارد و دارای درختان فراوان نخل است، با خود گفتند که این همان نقطه ای است که محل هجرت

۱- وفاء الوفاء ج۱، ص۱۵۷.

۲- به کوه ها و دره های کوچکی که سنگلاخ و سیاه است، حرّه می گویند. شهر مدینه را دو حرّه شرقی و غربی احاطه کرده است. (معجم البلدان، ص ۸۴).

۳- تیماء، شهری است بین شام و وادی القری (معجم البلدان، ص۶۷).

۴- در شمال مدینه قرار دارد که جنگ خیبر در سال هفتم هجری در آن رخ داد. (معجم البلدان، ص۸۴)

آن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است».(۱)

شهرستانی نیز چنین گفته است:

موسی و عیسی علیهما السلام بشارت آمدن رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را داده بودند و پیشوایان و پیامبران اهل کتاب نیز به این امر اشاره کرده بودند. بر این اساس پیشینیان اهل کتاب، قلعه ها و دژهایی را نزدیک مدینه برای یاری پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ساخته بودند. به آن ها قبلاً فرمان داده شده بود که از وطنشان – شام- به سوی این قلعه ها مهاجرت نمایند تا آنکه حق در فاران- مکه یا کوه های مکه- آشکار شد و به محل هجرتش- مدینه- آمد؛ ولی یهودیان او را یاری نکردند.(۲)

درباره تضعیف قدرت فرزندان اسحاق علیه السلام – یهودیان- و فرزندان اسماعیل علیه السلام - که قریشیان نمونه ای از آنان می باشند- توسط قدرت های آن روزگار، یعنی ایران و روم نیز شاهدی در نهج البلاغه و در گفتار امام المتقین علیه السلام می باشد. حضرت علی علیه السلام درخطبه قاصعه که از طولانی ترین خطبه های نهج البلاغه است، دو تصویر از حالت های تفرقه و تشتت و از حالت های الفت و اتحاد آنان ذکر کرده است. در باره علّت تشتّت آنان می فرماید: پس، از حال فرزندان اسماعیل و اسحاق و اسرائیل [یعقوب] عبرت بگیرید.

چقدر حالت ها [حالت های شما با آنان] یکسان هستند و مثال ها شبیه به هم است. حالت تشتّت و تفرقه آنان را بنگرید. شب های کسراها و قیصرها، اربابان و خداوندان آن ها بودند. اولاد اسماعیل و اسحاق و اسرائیل را از سرزمین های سرسبز و گشاده و از کنار دریای عراق کوچ می دادند و در کنار خارها و گردبادها و زندگی سخت قرارشان دادند. پس آنان را که گرفتار و فقیر شده بودند، رها ساختند. برادران پشت های زخم خورده و پشم شتران شدند (به یک زندگی انگلی و فقیرانه رسیدند) در خانه های ذلت و پایگاه های فقیرانه[صحراهای عربستان] نشستند. نه دعوت و جوشش فرهنگی داشتند و نه الفتی اجتماعی. حالت ها، بی ثبات شد و دست ها، درگیر و جمعیت، پراکنده، در میان رنجی مستمر و جهلی فراگیر فرو رفتند. از دخترهای زنده به گور و بت های سرفراز و پیوندهای گسسته و هجوم های بی امان.

این، تحلیل امام علی علیه السلام از اوضاع جزیره العرب است. تحلیلی که بیان می کند دست های

۱- وفاء الوفاء ج ۱، ص ۱۶۰؛ معجم البلدان، ص ۸۴.

۲- الملل و النحل، ج ۱، ص ۲۴۹.

مزوّرانه قدرتمند در پراکنده کردن و اسکان آنان در نقطه ای که سرشار از فقر اقتصادی است، دخیل است. قدرت های روم و ایران، فرزندان اسماعیل و اسحاق را به این نقطه خشک و بی آب و علف کشاندند؛ چرا؟ جواب معلوم است. رومیان سال ها بود که با یهودیان مشکل داشتند و بارها با آنان جنگیده بودند. با تبعید آنان به جزیرهالعرب این مشکل بزرگ را حل کرده بودند و ایرانیان نیز از عرب های اسماعیلی (عدنانی) وحشت داشتند و همگی می دانستند که از میان فرزندان اسماعیل، پیامبری برمی خیزد که بر جهان سلطه خواهد یافت و حکومت های ستمگرانه آنان، واژگون خواهد شد. بر همین اساس است که شاپور ذوالاکتاف، پادشاه ایران، شانه عرب ها را به هم می بندد و آن ها را اینگونه با مرگ و تبعید پاداش می دهد.(۱)

خدا در باورِ یهودیان

محقّقان درباره سیر اعتقاد یهود به پروردگار عالم دو نظریه عمده دارند.(۲) بیشتر آن ها بر این باورند که یهود در ابتدا دیدگاهی توحیدی به ذات باری تعالی داشته است ولی در طول زمان که تورات دستخوش تحریف گردید آنان در زمینه خداشناسی دچار انحرافاتی شدند. نظر عده ای دیگر این است که دین یهود در بستر زمان تکمیل شده و به صورت امروزی درآمده است. طبعاً در مبحث خداشناسی نیز بر طبق این نظریه باید گفت یهودیان در ابتدای امر دچار شرک و انحراف بوده اند ولی به مرور زمان به دیدگاهی توحیدی در این زمینه دست یافته اند.(۳)

ص:۲۷

۱- مروج الذهب، ج۱، -۲۷۹، ۱/۲۸۲ و ج۲، ص۲۹ _ ۳۰.

۲- بین مذهب یهودی منسوب به موسی و مذهب مصری تباین کلی وجود دارد؛ چه، مذهب نخستین مبتنی بر یکتاپرستی مطلق است. تنها خدایی یگانه وجود دارد که برتر از خیال و قیاس و گمان و وهم است که نه انسان می تواند امید دیدنش را در دل بپروراند و نه حق دارد تصویری از آن در ذهن بسازد و نه حتی نامش را بر زبان آورد. در مذهب مصری تعداد بی شماری خدا وجود دارد که از حیث اهمیت و منشأ متفاوتند. بعض از آن ها تجسم نیروهای طبیعی از قبیل آسمان و زمین و خورشید و ماه می باشند یا تجسم معانی مجردند مثل معنای (عدالت- حقیقت)یا هیأت های عجیب و غریب، مثل خدای کوتوله شهر بِس... بعضی از این اختلافات میان دین موسی و دین مصریان را می توان به تضاد اصولی موجود میان یکتاپرستی مطلق و شرک بی حد نسبت داد و برخی دیگر آشکارا از اختلاف سطح فکر ناشی می شود. موسی و یکتاپرستی، ۱۳، ص۱۳۴_۱۵.

۳- ناس، جان. بی؛ تاریخ جامع ادیان، ۴۸۴؛ آشتیانی، جلال الدین، تحقیقی در دین یهود، ۲۰۲ به بعد.

خدا در تورات

بادقت در فقراتی از تورات معلوم می شود خدای تورات، خدایی است همانند انسان، پا دارد و قدم می زند، انگشت دارد و می نویسد، خسته می شود و استراحت می کند، قابل رؤیت و دیدن است، حتی مردم عادی نیز او را می بینند و با او گفت و گو می کنند، از کار بد و شرّ، پشیمان می شود، جاهل است و از مکان آدم در بهشت، خبر ندارد و...

خدا در تلمود

اعتبار و ارزش کتاب تلمود نزد یهودیان اگر بالاتر از عهد عتیق نباشد، کمتر نیست.(۱) همین کتاب بود که شیرازه گسسته آن ها را به هم پیوند داد و در محور خود استوار کرد و هویت آن ها را پایدار ساخت. در تلمود هم به همان شیوه کتاب مقدس، در سراسر آثار و نوشته های دانشمندان یهود، وجود خداوند به عنوان حقیقتی مسلم و بدیهی پذیرفته شده است و برای معتقد ساختن فردی از افراد یهود به اینکه خدایی باید وجود داشته باشد، دلائلی اقامه نشده است. خداوند نه تنها آفریدگار جهان است بلکه نظم عالم هستی نیز همواره بسته به میل و اراده او است. آفرینش، حادثه ای نیست که در گذشته روی داده باشد و اکنون خود به خود ادامه یابد. رویدادهای طبیعت، قدرت آفرینش الهی را که پیوسته در کار است به جهانیان نشان می دهد:

همواره خداوند برای جمیع موجوداتی که در جهان هستند یا به آن قدم می نهند به قدر نیازشان روزی فراهم می آورد؛ بلکه برای بدکاران و بت پرستان نیز چنین می کند.(۲)

بنا بر تعلیمات تلمود، اعتقاد به وجود خداوند امری بیش از یک پذیرش عقلانی است و این امر، شامل یک وظیفه اخلاقی نیز می شود.

به نظر تلمود، عصمت از صفات خدا نیست زیرا یک بار بر بنی اسرائیل غضب کرد و سبک مغزی بر او سیطره یافت و براساس آن قسم خورد که آنان را از زندگی جاودانه محروم کند؛ لیکن پس از خاموش شدن آتش غضب به خود آمد و پشیمان شد و چون پی برد که کاری ضد عدالت انجام داده است، قسم خود را نافذ نساخت. تلمود این چنین تقریر می کند:

ص:۲۸

۱- الکنز المرصود، ص۳۱.

۲- گنجینه ای از تلمود، ص۲۹ (به نقل ازمخیلتا مربوط به آیه۱۲از باب ۱۸در سفر خروج، ۵۹، الف).

خدا همان طورکه سرچشمه خوبی است، سرچشمه بدی نیز هست و به انسان طبیعت پستی عطا فرمود و برای او شریعتی را برقرار ساخت که با آن طبیعت پست، قدرت حرکت برطبق آن را ندارد؛ لذا انسان بین تمایل نفسی بشر و شریعت الهی متحیر و سرگردان گردیده است. به همین جهت، داوود پادشاه، به سبب کشتن اوریا و وصال به همسر او، مرتکب گناهی نشده است؛ زیرا عامل اصلی همه این امور خدا است.(۱)

۲. قرآن و اعتقادات یهود

اشاره

قرآن کریم لا‌به لای تمام مطالبی که درباره یهودیان مطرح می کند، اعتقادات حقیقی ایشان را با ظرافت به تصویر کشیده و نقاط ضعف و قوّت آنان را با مضامینی خاص بیان کرده است؛ به گونه ای که هر انسان منصفی با نگاهی تحسین آمیز به طرز مطرح کردن مطالب می نگرد. در بعضی موارد، دلسوزی خالق برای مخلوق، وصف ناشدنی است. اینک به ذکر مواردی از اعتقادات اشاره می شود.

۲-۱. دیدگاه مادی یهود در باره خدا

اشاره

یهودیان از پیامبرشان، حضرت موسی علیه السلام خواستند کاری کند که پروردگارشان را به چشم ببینند و خدا آشکارا نزد آنان حاضر شود.

قرآن کریم به این خواسته یهود چنین اشاره می کند:

... لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً...؛ (۲) شیخ طبرسی در تفسیر این آیه می گوید: بعضی گویند: وقتی موسی علیه السلام الواح را برای بنی اسرائیل آورد که در آن، تورات بود. آنان گفتند باور نمی کنیم که این ها از طرف خدا باشد جز اینکه خدا را آشکار ببینیم.

بعضی دیگر گویند: کلمه «جهره» (علنی) صفت گفتار آنان است؛ یعنی آن ها این سخن را صریحاً و علناً به موسی علیه السلام گفتند که تا خدا را نبینیم تو را تصدیق نمی کنیم؛ ولی قوی تر، همان قول اول است.پس شما را مرگ فرا گرفت در حالی که خود، ناظر علل و اسباب آن بودید «وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ» یا به آتشی که بدان گرفتار شدید، می نگریستید.

۱- شلبی، احمد، . مقارنه الادیان۱ (الیهودیه)، ۱۵۵- ۱۵۶.

۲- «و [نیز به یاد آورید] هنگامی را که گفتید: ای موسی! ما هرگز به تو ایمان نخواهیم آورد، مگر اینکه خدا را

آشکارابببینیم! پس صاعقه شما را گرفت، در حالی که تماشا می کردید.»

حال این سؤال مطرح می شود که این درخواست از سوی اجداد یهودیان زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، انجام شد، پس چرا خداوند یهودیان عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مذمّت می کند؟ در جواب باید گفت: زیرا آنان نیز به راه پدران خود رفتند و به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه او آورده بود، ایمان نیاوردند و مانند اجداد خود بودند که گاهی از پیامبرشان موسی علیه السلام می خواستند خدایی غیر از خدای بزرگ، برایشان قرار دهد و گاهی گوساله می پرستیدند و گاهی می گفتند: «تا خدا را علنی نبینیم، تو را تصدیق نمی کنیم». آنان نیز رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را آزار می دادند و مسئله دوم زشت تر و بدتر از اولی است.(۱)

نکات آیات برای ایجاد الگو

بنابر آنچه گذشت، مطالب ذیل حاصل می شود:

۱. یهودیان یا کسانی که با رفتار نادرست اجداد خویش همراهی و همصدایی کنند یا حتی مهر سکوت بر لب بزنند، گویی در ارتکاب آن عمل، همدست بوده اند؛

۲. یهودیان به سبب عدم قبول دعوت انبیاء نکوهش می شوند؛

۳. آزار و اذیت پیامبران و معصومان کردار ناپسندی است که همواره در هر زمان و مکان مورد مذمّت است؛

۴. خدا باوری انسان، به دیدن با چشم سر نیاز ندارد و نباید از روی تکبر و خودخواهی و خلاصی خویش از قبول تکالیف الهی، مسائل الهی را به سخره گرفت.

۲-۲. طفره رفتن از بذل مال

اشاره

قرآن کریم می فرماید:

... قَالُواْ إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ...؛ (۲)

خداوند، سخن آن ها را که گفتند: «خدا فقیر است، و ما بی نیازیم»، شنید! به زودی آنچه را گفتند، خواهیم نوشت و [همچنین] کشتن به ناحق پیامبران را، و به آن ها می گوییم: «بچشید

۱- ابو القاسم بلخی به وسیله این آیه استدلال می کند که خدا را نتوان دید، زیرا در این آیه دو مسأله مورد مذمّت قرار گرفته

است: ۱. ردّ و انکار پیامبران توسط بنی اسرائیل. ۲- درخواست دیدن خدا. مجمع البیان، ج۱، ص ۲۴۰.

۲- آل عمران: ۱۸۲.

عذاب سوزان را».

این آیه با آیات قبل آن مرتبط است که در مقام تشویق مردم برای جهاد با جان و مال خود در راه خدا است. یهودیان گفته بودند: «خدا فقیر است و ما اغنیائیم» و از این گذشته آیات خدا را تکذیب می نمودند و آنچه از ایشان پیمان گرفته شده بود که برای مردم بیان کنند، بیان نکردند؛ بلکه برآن سرپوش گذاشته و کتمانش کردند. گوینده این سخن، یهود است، به قرینه اینکه در ذیل آیه، مسأله پیغمبرکشی را ذکر می کند که کار یهودیان است. همچنین در دو آیه بعد، سخن یهود را نقل می کند که گفتند: «خداوند از ما پیمان گرفته است که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم...» (۱)

]شأن نزول آیه، به روایت ابن اسحاق و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم از عکرمه درباره یکی از بزرگان و دانشمندان احبار یهود به نام «فِنحَاص بن عازورا» است.(۲)

گویند: «پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به وسیله ابوبکر نامه ای برای یهود بنی قینقاع فرستاد و آن ها را به نماز و زکات و قرض دادن در راه خدا دعوت کرد. ابوبکر به کنیسه آن ها در آمد و مردمی بسیار را دید که بر گرد مردی به نام فنحاص جمع شده اند. ابوبکر آن ها را به اسلام و نماز و زکاه خواند. فنحاص گفت: «اگر آنچه گویی حق است، خدا فقیر است و ما بی نیاز، و اگر خدا بی نیاز است، دیگر از اموال ما قرض نمی خواست». ابو بکر در خشم شد و به او سیلی زد». خداوند این آیه را فرستاد.

در تفسیر عیاشی ذیل آیه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که فرمود:

به خدا سوگند! یهودیان خدا را ندیده اند تا بدانند که فقیر است؛ ولی از آن جا که دیدند اولیای خدا فقیرند پیش خود گفتند: اگر خدا غنی بود، اولیایش هم غنی بودند؛ پس لابد خدا فقیر است که اینان فقیرند. آن گاه از در فخرفروشی، ثروت خود را به رخ کشیدند و گفتند: «خدا فقیر است و ما غنی» (۳)

مرحوم کلینی از امام صادق علیه السلام روایت آورده است که فرمود:

بین یهودیانی که گفتند خدا فقیر است، با یهودیانی که انبیا را کشتند، چندین سال فاصله

۱- المیزان، ج۴، ص ۸۵.

۲- مفاتیح الغیب، ج۲، ص۴۴۵؛ الدر المنثور، ج۲، ص ۱۰۶.

۳- تفسیر العیاشی، ج۱، ص۱۲۷؛ تفسیر قمی، ج۱، ص۱۲۷.

بود و با این حال، خداوند در این آیات، پیغمبرکشی را به همین یهودیان نسبت داده و این بدان سبب است که یهودیان صاحب آن سخن، به عمل زشت اجدادشان که پیغمبران را می کشتند، راضی بودند.(۱)

نکات آیات برای ایجاد الگو

خداوند مسلمانان را به دادن صدقه و انفاق در راه خداوند به عنوان اینکه صدقه و انفاق نوعی وام دادن به خداوند است، تشویق نموده و آنان را به این عمل ترغیب می کند؛ اما انفاق و صدقه به معنای قرض دادن به خداوند، معنای واقعی کلمه و به معنای نیاز وام گیرنده نمی باشد؛ بلکه خداوندِ سبحان، غنی و بی نیاز است و بندگان، نیازمند او هستند. با توجه به آنچه گذشت به نظر می رسد:

۱. خداوند متعال، به انفاق در راه خدا مقامی والا داده است که گویی انفاق کننده، مال خود را به خداوند واگذار کرده است و نزد خدا چندین برابر افزایش یافته و به انفاق کننده باز می گردد؛

۲. آیه دلالت می کند بر این که راضی بودن به کار زشت و گناه دیگری در بزرگی جرم، در ردیف ارتکاب همان جرم است؛ زیرا یهودیانی که این آیه خطاب به آن ها است انبیا را نکشته بودند، بلکه اجدادشان کشته بودند، ولی اینان نیز به واسطه رضایت به کرده های اجدادشان مذمت شده اند.(۲)

۳-۲. نسبت دادن بخل به خدا

اشاره

خداوند در قرآن کریم فرموده است:

و یهود گفتند: «دست خدا [با زنجیر] بسته است.» دست هایشان بسته باد! به سبب این سخن، از رحمت [الهی] دور شوند. بلکه هر دو دست (قدرت) او، گشاده است. هر گونه بخواهد، می بخشد؛ ولی این آیات که از طرف پروردگارت بر تو نازل شده، بر طغیان و کفر بسیاری از آن ها می افزاید و ما، میان آن ها تا روز قیامت، عداوت و دشمنی افکندیم. هر زمان آتش جنگی افروختند، خداوند آن را خاموش ساخت. برای فساد در زمین تلاش می کنند و

۱- اصول کافی، ج۲، ص۴۰۹، ح ۱.

۲- مجمع البیان، ج۲، ص ۸۹۹.

خداوند، مفسدان را دوست ندارد.(۱)

فخر رازی گوید:

قرآن این گفتار را رد کرده و به همین علت، آن ها را کافر و نفرین شده می خواند.(۲)

این معنا از ابن عباس و قتاده و عکرمه است که گویند: خداوند نعمت خود را بر یهودیان گسترش داده بود و آن ها از دیگران ثروتمندتر بودند؛ اما همین که خدا را به سبب مخالفت با پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم معصیت کردند، دچار فقر شدند و خداوند نعمت خود را از ایشان باز گرفت. «غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ» : خداوند خبر می دهد که دست آن ها در جهنم بسته است. مقصود این است که خداوند به کیفر این گناه، آن ها را دست بسته، گرفتار جهنم می کند. برخی گویند: این جمله نفرین است؛ مثل «قاتله اللّه» (خدا او را بکشد)؛ بنابراین مقصود این است که ما را تعلیم دهد که آن ها را نفرین کنیم؛ چنان که به ما یاد می دهد که «إن شاء اللّه» بگوییم.]البته نفرینی که مشابه است با منقصتی که به ساحت قدس خدا نسبت داده اند؛ یعنی دست بستگی وسلب قدرت بر انجام خواسته خود.](۳)

شبّر گوید: علت بیان خدای متعال در این آیه که می فرماید: «آیاتی که به تو نازل شده طغیان آن ها را مضاعف می کند» معنایش این نیست که ــ العیاذ باللّه ــ قرآن سبب ضلالت آن ها است؛ بلکه به این عنایت است که اصولاً ـ جنس یهود به خودی خود، جنسی حقود و حسود و کینه توز است و نزول قرآن سبب شد آن آتش تیزتر شود و معارف حق و دعوت صریحی که در قرآن است باعث شد آن کفر و حسد طغیان کند.(۴)

علامه طباطبائی نیز گوید:

به همین عنایت است که خدای متعال در مواضع عدیده ای از قرآن کریم هدایت و ضلالت را به خود نسبت می دهد؛ از آن جمله مثلاً ـ می فرماید: «كُلًّا نُمِدُّ هؤُلاءِ وَ هَؤُلاءِ مِنْ عَطاءِ رَبِّك وَ ما كانَ عَطاءُ رَبِّك مَحْظُوراً»(۵) و در خصوص قرآن می فرماید: «وَ نُنَزِّلُ مِنَ

۱- سوره المائده: ۶۴.

۲- فخر رازی، محمّد، مفاتیح الغیب (الکبیر).

۳- مجمع البیان، ج۳، ص ۳۳۶.

۴- الجوهر الثمین، ج۲، ص ۱۹۴.

۵- سوره اسراء: «هر یک از این دو گروه را از عطای پروردگارت بهره و کمک می دهیم و عطای پروردگارت هرگز [از کسی] منع نشده است.»

الْقرآن ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَهٌ لِلْمُؤْمِنِینَ وَ لا یَزِیدُ الظَّالِمِینَ إِلَّا خَساراً». (۱) چون اضلال و نظایر آن، مانند بدبختی و شقاوت، وقتی از خداونـد متعال ناپسـند و مـذموم است که ابتدایی باشد؛ یعنی خداوند کسـی را بدون علت گمراه یا بدبخت کند؛ اما اگر اثر گنـاهی باشـد کـه خـود آدمی مرتکب شـده است یـا مثلاـ گنـاهی کرده است که مـوجب خشم خداونـدی و رسـیدن به درجه بالاتری از گمراهی شده باشد، این گمراهی های متجدد در باره خدای متعال مذموم نیست. نسـبت دست بستگی در پاره ای از حوادث به خـدا دادن، خیلی از یهود و معتقـدات دینی اش که اکنون در تورات موجود است، دور نیست؛ چه تورات جـایز می دانـد پاره ای از امور، خـدای سـبحان را به عجز در آورد و سد راه و مانع پیشـرفت بعضـی از مقاصدش بشود... صـرف نظر از اینکه در خصوص آیه مورد بحث، ممکن است غرض یهود اسـتهزا بوده باشـد. همچنین درصـدد آن است که همه بداننـد اگر یهـود روز به روز بر کفر و عنـاد خود می افزایـد برای همین است که خداونـد به ایشـان سـخط کرده و نور دلشـان را خـاموش نموده و ایشـان هم خود مسـتوجب چنین سـخطی بوده انـد و نیز بداننـد که این طغیـان و کفر روز افزون و آثار شومی که یکی پس از دیگری متوجه یهود خواهد شد، سـرنوشتی حتمی است؛ چون در آیه، به دو وسیله مطلب را تاکید کرده، یکی «لام» در «لیزیـدنّ» و دیگری «نون» تأکیـدی که در آخر همـان کلمه است و در اینکه نخست طغیـان و سـپس کفر را ذکر فرموده، اشاره است به همان ترتیب طبیعی این دو. چه در خارج هم می بینیم که کفر از آثار طغیان و زائیده آن است.در این آیه نویدی است برای مسـلمین، چه از سیاق آن استفاده می شود که برای همیشه سعی و کوشش یهود برضد مسلمین و بر افروختن آتش جنگ و ایجـاد فتنه شان (البته آتش جنگی که برضـد اسـلام و ایمان می افروزنـد) بی نتیجه و خنثا است.سـعی و کوشـش یهود، همه برای آن است که زمین را برضـد دین پر از فساد کننـد و خداونـد مفسدان را دوست ندارد و چون آنان را دوست ندارد، زمین خود و بندگانش را به دست آنان نمی سپارد و نمی گذارد آنان به آرزوی پلید خود نایل شوند و سعی و کوشش آنان بیهوده خواهد ماند.یهودیان به منظوررسیدن به آن هدف، فحشا و فساد را در

۱- سوره اسراء؛ ۸۲: «و از قرآن، آنچه شفا و رحمت است برای مؤمنان، نازل می کنیم و ستمگران را جز خسران نمی افزاید.».

زمین ترویج می کنند.(۱)

بنابر آیات قرآن کریم گفته شده است که:

اگر البته اهل کتاب ایمان آورده بودند و از مخالفت فرمان خدا پرهیز کرده بودند، بی گمان بدی های آنان را از ایشان می زدودیم و بی گمان آنان را در بهشت های نعیم داخل می کردیم.(۲)

طبری این آیه را هم می افزاید: اگر البته اهل کتاب، تورات و انجیل و قرآنی را که از پروردگارشان به سوی ایشان فرو فرستاده شده است، به پا داشته بودند، بی گمان می خوردند از بالایشان (از درختان) و از زیر پاهاشان (از مزروعات زمین). بعض از اهل کتاب، گروهی معتدلند (همان ها که اسلام آوردند) و بسیاری از آنان بد است رفتاری که می کنند.(۳)

آیات برای ایجاد الگو

با توجه به آنچه گذشت، مطالب ذیل حاصل می شود:

۱. نسبت بخل به خداوند رازق، افترای بزرگی است؛

۲. کسانی که این گفتار ناروا و جسارت به پروردگار را مرتکب شدند، به کیفری مداوم مبتلا هستند؛

۳. «فنحاص بن عازورا» گفت: «دست خدا بسته است» و دیگران او را منع نکردند؛ از این رو خداوند این مطلب را به همه یهودیان، نسبت می دهد؛

۴. گفتن سخنان این گونه، حاکی از به سخریه گرفتن است؛

۵. چنین رفتاری نشانه اسائه ادب به خدای متعال است؛

۶. عملکرد یهودیان موجب افزایش روزافزون کفر و عناد در آنان شده است، به همین علت خداوند به ایشان سخط کرده و نور دلشان را خاموش نموده و ایشان، خود مستوجب چنین سخطی بوده اند؛

۷. همواره خود را نیازمند خداوند متعال دانسته و شاکر واقعی او باشیم و از هر کسی که کوچک ترین جسارت و افترا به خدای متعال می بندد، سرسختانه بپرهیزیم.

۱- المیزان، ج۶، ص ۳۲-۳۶.

۲- تفسیر التستری، ج۱، ص۵۹.

۳- جامع البیان، ج۶، ص ۱۹۶-۱۹۷؛ زبده التفاسیر، ج۲، ص۲۹۴.

۴-۲- نگاه یهودیان به فرشتگان

اشاره

قوم یهود، در باره فرشتگان الهی، دیدگاهی همراه با تبعیض دارند که در این قسمت به نمونه هایی اشاره می کنیم:

۱-۴-۲- دشمنی با جبرائیل علیه السلام

قرآن، به برخورد یهود با جبرئیل علیه السلام و دشمنی آن ها با این فرشته الهی اشاره می کند: «قُلْ مَن كَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِيلَ... مَن كَانَ عَدُوًّا لِّلَّهِ وَ مَلَئكتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكلَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِّلْكافِرِينَ» (۱)

سیاق دلالت دارد که آیه شریف در پاسخ سخن یهود است که علت عدم ایمان به آنچه بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است را چنین بیان کرده اند که ما با جبرئیل علیه السلام که برای او وحی می آورد، دشمنیم. شاهد چنین حرفی این است که خدای سبحان در باره قرآن و جبرئیل علیه السلام با هم در این دو آیه سخن گفته و روایات شأن نزول نیز تأییدکننده هستند.

الف. نگاهی به تفاسیر

علامه طباطبائی می گوید:

خداوند، به بهانه دشمنی یهود با جبرئیل علیه السلام پاسخ داده و می فرماید: جبرئیل علیه السلام فرشته ای از فرشتگان خدا است و جز امتثال دستورات خدای سبحان، کاری ندارد؛ مانند میکائیل و سایر فرشتگان که همگی بندگان مکرم خدایند و خدا را در آنچه امر کند، نافرمانی نمی کنند و هر دستوری بدهد، انجام می دهند. همچنین رسولان خدا از ناحیه خود، کاره ای نیستند، هر چه دارند به وسیله خدا و از ناحیه او است. خشم و دشمنی هایشان برای خدا است؛ پس هر کس با خدا و ملائکه او و پیامبرانش و جبرئیلش و میکائیلش دشمنی کند، خدا دشمن او است. علت دشمنی جبرئیل علیه السلام با یهود، به سبب کفر آن ها است وخدای متعال دشمن کفار است.و علت کفر

۱- («آن ها می گویند: «چون فرشته ای که وحی را بر تو نازل می کند جبرئیل است و ما با جبرئیل دشمن هستیم به تو ایمان نمی آوریم!»)بگو: «کسی که دشمن جبرئیل باشد [در حقیقت، دشمن خداست] چرا که او به فرمان خدا، قرآن را بر قلب تو نازل کرده است؛ در حالی که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می کند و هدایت و بشارت است برای مؤمنان. کسی که دشمن خدا و فرشتگان و رسولان او و جبرئیل و میکائیل باشد [کافر است و] خداوند دشمن کافران است. (بقره: ۹۷-۹۸).

کفار، فسق ایشان است.(۱)

مجمع البیان از ابن عباس روایت آورده است که گفت:

سبب نزول این دو آیه این بود که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد مدینه شد، ابن صوریا و جماعتی از یهود اهل فدک، نزد آن جناب آمده، پرسیدند: «ای محمّد! خواب تو چگونه است؟ چون ما در باره خواب پیامبری که در آخر زمان می آید، چیزی شنیده ایم.» فرمود: «دیدگانم به خواب می رود؛ ولی قلبم بیدار است» گفتند: «درست گفتی ای محمّد! حال بگو ببینیم فرزند از پدر است یا از مادر؟» فرمود: «استخوان ها و اعصاب و رگ هایش از مرد است؛ اما گوشت و خون و ناخن و مویش از زن است» گفتند: «این را نیز درست گفتی ای محمّد! حال بگو بدانیم چه می شود که فرزند، شبیه به عموهایش می شود؛ ولی به دایی هایش شباهت پیدا نمی کند؟ یا فرزندی به دایی هایش شباهت به هم می رساند و هیچ شباهتی به عموهایش ندارد؟» فرمود: «از نطفه زن و مرد، هر یک بر دیگری غلبه کند، فرزند به خویشان آن طرف شباهت پیدا می کند» گفتند: «ای محمّد! این را نیز درست گفتی. حال از پروردگارت بگو که چیست؟» اینجا خداوند سبحان سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» را تا آخر نازل کرد. ابن صوریا گفت: «یک سؤال دیگر مانده است. اگر جوابم بگویی، به تو ایمان می آورم و پیروت می شوم. بگو از میان فرشتگان خدا، کدام یک به تو نازل می شود و وحی خدا را بر تو نازل می کند؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «جبرئیل». ابن صوریا گفت: «وی دشمن ما است؛ چون جبرئیل همواره برای جنگ و شدت و خونریزی نازل می شود. میکائیل خوب است که همواره برای رفع گرفتاری ها و آوردن خوشی ها نازل می شود. اگر فرشته تو میکائیل بود، به تو ایمان می آوردیم».(۲)

در تفسیر نمونه آمده است:

بررسی شأن نزول آیه فوق، انسان را بار دیگر به یاد بهانه جوئی های ملت یهود می اندازد که از زمان پیامبر بزرگوار، موسی علیه السلام تا کنون این برنامه را دنبال کرده اند و برای شانه خالی کردن از زیر بار حق، هر زمان به سراغ بهانه ای می روند.(۳)

۱- المیزان ج ۱، ص۲۲۹.

۲- مجمع البیان ج۱، ص ۱۶۷. طبری نیز با این لفظ همین مسأله را مطرح می کند. جامع البیان ج۱، ص۳۴۱.

۳- تفسیر نمونه، ج ۱، ص۳۶۱.

جبرئیل علیه السلام از پیش خود قرآن را نمی آورد بلکه به اذن خدا بر قلب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل می کند. دشمنی یهود با جبرئیل علیه السلام نباید باعث شود از کلامی که به اذن خدا می آورد، اعراض کنند. قرآن کتاب های بر حق و آسمانی قبل از خود را تصدیق می کند و معنا ندارد که کسی به کتابی ایمان بیاورد و به کتابی که آن را تصدیق می کند، ایمان نیاورد. قرآن، بشارت است. چگونه ممکن است شخص عاقل از هدایت چشم پوشیده و بشارت های آن را به سبب اینکه دشمنش آن را آورده است، نادیده بگیرد؟!

ب. نکات آیات برای ایجاد الگو

با توجه به آنچه گذشت، مطالب ذیل حاصل می شود:

۱. قرآن، دشمنان خدا و فرشتگان الهی و پیامبران را دشمن معرفی کرده است؛

۲. فرشتگان الهی تنها فرمان خداوند را اجرا می نمایند و تابع محض هستند؛

۳. علت افترا به مقدسات الهی، شانه خالی کردن از تکالیف الهی است؛

۴. دشمنی با مقدسات الهی، موجب کفر است؛

۵. قرآن، مایه هدایت برای کسانی است که بدان ایمان آورند.

۲-۴-۲- افتراء یهود به هاروت و ماروت علیهما السلام

اشاره

قرآن، به دو فرشته هاروت و ماروت که از جانب خداوند به بابل فرستاده شدند، اشاره دارد که آن دو ملک، سحر بر آنان نازل شد؛ ولی به احدی سحر نمی آموختند مگر آنکه می گفتند: «هوشیار باشید که ما، فتنه و مایه ی آزمایش تو هستیم. با استعمال بی مورد سحر، کافر نشوی و تنها برای ابطال سحر و رسوا کردن ساحران ستمگر، به کار بندی» ؛ ولی مردم، سحری از آن دو آموختند که با آن، مصالحی را که خدا در طبیعت و مجاری عادت نهاده بود، فاسد می کردند؛ برای مثال، میانه مرد و زن را بر هم می زدند تا شر و فسادی به راه اندازند وخلاصه از آن دو فرشته، سحری می آموختند که مایه ضررشان بود، نه مایه نفعشان.

الف. نگاهی به تفاسیر

در قرآن کریم آمده است:

وَ اتَّبَعُواْ مَا تَتْلُواْ الشَّيَاطِينُ عَلىَ مُلْكِ سُلَيْمَنَ... وَ مَا أُنزِلَ عَلىَ الْمَلَكينْ ِببَابِلَ هَرُوتَ وَ مَرُوتَ

وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتىَ يَقُولَا إِنَّمَا نحَْنُ فِتْنَه فَلَا تَكفُرْ...(۱)

مفسران، در تفسیر این آیه، اختلاف عجیبی به راه انداخته اند. بعضی مرجع ضمیر «اتَّبَعُواْ» را یهودیان معاصر سلیمان علیه السلام دانسته اند و بعضی، یهودیان زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را گویند و جمعی، هر دو را می دانند. در معنای «تَتْلُواْ» نیز اختلاف کردند. عده ای به معنای قرائت گفته اند و عده دیگر به معنای پیروی و بعضی هم به معنای دروغ می دانند. در «شیاطین» هم اختلاف دارند. بعضی شیاطین انسی، بعضی دیگر شیاطین جنی و دسته ای گویند هر دو مراد است.(۲)

اما نظرعلامه طباطبائی چنین است که:

براساس سیاق آیات، می خواهد یکی دیگر از خصایص یهود را بیان کند و آن، متداول شدن سحر در بین آنان است و اینکه یهود این عمل خود را مستند به یک یا دو قصه می دانند که میان خودشان معروف بوده و در آن دو قصه، پای سلیمان پیغمبر علیه السلام و دو ملک به نام هاروت و ماروت علیهما السلام در میان بوده است؛ بنابراین کلام عطف است بر صورتی که ایشان از قصه نام برده در ذهن داشته اند و می خواهد آن صورت را تخطئه کند و بفرماید جریان آن گونه نیست که شما از قصه در نظر دارید. قرآن کریم از این طائفه یهود خبر داده که مردمی هستند اهل تحریف و دست اندازی در معارف و حقایق، نه خودشان و نه احدی از مردم نمی توانند در داستان های تاریخی به نقل یهود اعتماد کنند؛ چون هیچ پروایی از تحریف مطالب ندارند و این رسم و عادت دیرینه یهود است که در معارف دینی در هر لحظه به سوی سخنی و عملی منحرف می شوند که با منافعشان سازگارتر باشد و ظاهر جملات آیه بر صدق این معنا کافی

۱- و [یهود] از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می خواندند، پیروی کردند. سلیمان هرگز [دست به سحر نیالود و] کافر نشد؛ ولی شیاطین کفر ورزیدند و به مردم سحر آموختند. و [نیز یهود] از آنچه بر دو فرشته بابل «هاروت»و «ماروت»، نازل شد پیروی کردند. آن دو، راه سحر کردن را، برای آشنایی با طرز ابطال آن، به مردم یاد می دادند. و به هیچ کس چیزی یاد نمی دادند، مگر اینکه از پیش به او می گفتند: «ما وسیله آزمایشیم کافر نشو! [و از این تعلیمات، سوء استفاده نکن!]»؛ ولی آن ها از آن دو فرشته مطالبی را می آموختند که بتوانند به وسیله آن، میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند؛ ولی هیچ گاه نمی توانند بدون اجازه خداوند، به انسانی زیان برسانند. آن ها قسمت هایی را فرامی گرفتند که به آنان زیان می رسانید و نفعی نمی داد. و مسلما می دانستند هر کس خریدار این گونه متاع باشد، در آخرت بهره ای نخواهد داشت. چه زشت و ناپسند بود آنچه خود را به آن فروختند اگر می دانستند. سوره بقره: ۱۰۲.

۲- تفسیر جامع، ج۱، ص۲۲۴.

است.

«فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما» ولی یهود از آن دو ملک، یعنی هاروت و ماروت علیهما السلام تنها آن سحری را می آموختند که با به کار بردنش و با تاثیری که دارد بین زن و شوهرها جدایی بیندازند و هر کس در پی سحر و ساحری باشد در آخرت بهره ای ندارد. این را هم به عقل خود دریافتند؛ چون هر عاقلی می فهمد که شوم ترین منابع فساد در اجتماع بشری، سحر است و هم از کلام حضرت موسی علیه السلام که در زمان فرعون فرموده بود: «وَ لا يُفْلِحُ السَّاحِرُ حَيْثُ أَتى؛ ساحر هر جا رود، رستگار نیست». (۱) اگر این طائفه از یهود به جای اینکه دنبال اساطیر و خرافات شیاطین را بگیرند دنبال ایمان و تقوا را می گرفتند، برای آنان بهتر بود. و این تعبیر، خود دلیل بر این است کفری که از ناحیه سحر می آید، کفر در مرحله عمل است؛ مانند ترک زکات، نه کفر در مرتبه اعتقاد. چه اگر کفر در مرحله اعتقاد بود، جا داشت بفرماید: «وَ لَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا» و خلاصه تنها ایمان را ذکر می کرد و دیگر تقوا را اضافه نمی فرمود؛ پس از اینجا می فهمیم که یهود در مرحله اعتقاد ایمان داشته اند و لکن از آنجا که در مرحله عمل تقوا نداشته و رعایت محارم خدا را نمی کرده اند، اعتنایی به ایمانشان نشده و از کافران محسوب شده اند.(۲)

این داستان در کتاب های تاریخ و تفسیر روایی مسلمانان وارد شده است که سیوطی حدیث را به سندهای گوناگون نقل کرده است و خلاصه آن از این قرار است:

خداوند، دو فرشته هاروت و ماروت علیهما السلام را برای یک مسئولیت مشخص، یعنی تعلیم سحر و جادو به مردم و انتشار آن میان مردم و دعوت از مردم برای یاد گرفتن و عمل به آن فرستاد. یهودیان گناهان و معاصی بزرگی را به این دو فرشته نسبت داده و داستانی زشت و کفر آمیز درباره فسق و فجور این دو فرشته ساختند. آن ها به دروغ گفتند: این دو فرشته از زنی درخواست هم بستری کردند. آن زن خواسته آنان را نپذیرفت مگر به شرط اینکه شراب بخورند و مردش را بکشند. آن دو فرشته اسم اعظم خدا را به آن زن یاد دادند و او به آسمان عروج کرد و خداوند او را میان آسمان و زمین مسخر گردانید که در واقع همان ستاره معروف زهره است. سپس خداوند به آن دو فرشته اجازه داد میان عذاب دنیایی و آخرتی یکی را

۱- سوره طه: ۶۹.

۲- المیزان، ج ۱، ص۲۳۳-۲۳۵.

برگزینند. آن ها عذاب دنیا را انتخاب کردند؛ لذا بر فراز بابل، میان زمین و آسمان معلق شدند.(۱)

این امر، با تصریح قرآن در خصوص عصمت فرشتگان از خطا و گناه در تعارض است: «... عَلَیهٰا مَلَئکه غِلَاظٌ شِدَادٌ لَّا یَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ مَا یُؤْمَرُونَ» ؛

ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان ها و سنگ ها است، نگه دارید؛ آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده اند که خشن و سخت گیر هستند و هرگز فرمان خدا را مخالفت نمی کنند و آنچه را فرمان داده شده اند، اجرا می نمایند!(۲)

سحر در اسلام از گناهان کبیره است و برخی از علمای اهل سنت، ساحر را کافر می دانند که هرجا یافت شود، باید کشته شود و توبه لازم نیست. مالک و احمد و جماعتی از صحابه و تابعان قبل از این دو بر این عقیده اند.(۳)

ب. نکات آیات برای ایجاد الگو

با توجه به آنچه گذشت، مطالب ذیل حاصل می شود:

۱. فرشتگان هرگز فرمان خدا را مخالفت نمی کنند و به آنچه فرمان داده شده اند، عمل می کنند؛

۲. سحر از نظر قرآن تنها برای آزمایش انسان است، نه استفاده در طریق نادرست؛

۳. ساحر هر وقت سحر کند، رستگار نیست؛

۴. انسان باید به جای دنبال کردن اساطیر و خرافات شیاطین در پی کسب ایمان وتقوا باشد؛

۵. وقتی فرشتگان الهی همه تابع دستورات خداوند می باشند، انسان های دارای عقل و فطرت، به طریق اولی باید تابع فرمان های الهی باشند.

۵-۲- نگاه یهودیان به پیامبران:

اشاره

یهودیان، اعتقاد به عصمت پیامبران جز در زمینه وحی الهی ندارند. پیامبران را افرادی عادی می دانند که در زندگی خود از گناه و خطا و لغزش مبرا نبوده وکارهای ناشایست انجام می دهند. پذیرش چنین امری، مستلزم بی اعتمادی انسان ها به رسولان الهی حتّی در امر وحی می شود؛ زیرا پیامبر گناهکار و دروغگو که خطاهای بسیاری را مرتکب می گردد، چه تضمینی

۱- الدر المنثور، ج۱، ص۹۶-۱۰۰.

۲- مجمع البیان، ج۱، ص۳۳۹.

۳- مکاید یهودیه عبر التاریخ، ص۱۱۵.

است به این که در زمینه دریافت و ابلاغ وحی نیزخطا نکرده و دروغ نگوید؟! اینک به برخی از داستان های انبیاء به صورت خلاصه پرداخته می شود:

۱-۵-۲- حضرت داوود علیه السلام درکتاب مقدس و قرآن

اشاره

در کتاب مقدس چنین آمده است:

«و واقع شد در وقت عصر که داوود از بسترش برخاسته، بر پشت بام خانه پادشاه گردش کرد و از پشت بام، زنی را دید که خویشتن را شست و شو می کند و آن زن، بسیار نیکومنظر بود. پس داوود فرستاده، درباره زن استفسار نمود و او را گفتند که آیا این بَتْشَبَع، دخترأَلِیعام، زن اوریای حِتّی نیست؟ و داوود قاصدان فرستاده، او را گرفت و او نزد وی آمده، داوود با او همبستر شد و او از نجاست خود طاهر شده، به خانه خود برگشت. و آن زن، حامله شد و فرستاده، داوود را مخبر ساخت و گفت که من حامله هستم. (۱)

در ادامه مطالب کتاب مقدس می بینیم که داوود حیله ای به کار می برد و می خواهد آن بچه ای را که آن زن در شکم دارد، به اوریا نسبت دهد؛ ولی اوریا به خانه خود نمی رود و کنار یاران سربازش می خوابد. در نهایت داوود نقشه ای می کشد که اوریا در خط مقدم جنگ سخت قرار گیرد تا کشته شود. و پس از آن، داوود با همسر او ازدواج می کند...»

داوود علیه السلام را در قرآن این گونه می یابیم: «وَاذْکرْ عَبْدَنَا دَاوُودَ ذَا الْأَیْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ؛ بنده ما، داوود علیه السلام را به یاد آور که صاحب دستان و قدرت زیاد بود، به درستی که بسیار به سوی پروردگارش، بازگشت می نمود و توبه می کرد.

به قدری آن جناب در راه بندگی خدا قدم برداشت که به مقام جانشینی خدا، خلیفه اللهی رسید.

«یَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاک خَلِیفَهً فِی الْأَرْضِ فَاحْکم بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ...؛ ای داوود! تو را در زمین جانشین خود قرار دادم؛ پس میان مردم به حق رفتار کن و حکم نما.»

و همین حضرت داوود علیه السلام است که بنی اسرائیل را لعن و نفرین می کند:

لُعِنَ الَّذِینَ کفَرُواْ مِن بَنِی إِسْرَائِیلَ عَلَی لِسَانِ دَاوُودَ وَعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ ذَلِک بِمَا عَصَوا وَّ کانُواْ یَعْتَدُونَ؛ آن هایی که از بنی اسرائیل کافر شدند، بر زبان داوود علیه السلام و عیسی علیه السلام، لعن و نفرین

۱- کتاب مقدس : ۲سموئیل، باب ۱۱/۲-۶و خلاصه از ۶-۲۷.

شدند. به سبب آن که گناه کردند و تجاوز کردند.

نگاه یهود به انبیای الهی با نگاه قرآن متفاوت است. قرآن از این خصلت یهودی خبر می دهد:

... وَ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ رُسُلًا كلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كذَّبُواْ وَ فَرِيقًا يَقْتُلُونَ؛(۱)

هر وقت رسولی به سوی ایشان آمد و پیامی آورد که خوش آیند و مورد پسندشان نبود، با آن رسول به صورت زشت و ناخوشایندی روبه رو شدند و دعوتش را قبول نکردند.

خلاصه، انبیایی که به سوی این قوم آمدند، دو دسته شان کردند: یکی آنان که دعوی نبوتشان را تکذیب کردند و دیگر آنان که به دست مردم کشته شدند.(۲)

در مجمع البیان چنین آمده است:

ممکن است کسی بپرسد: چطور در این آیه، کلمه مستقبل (یقتلون) عطف بر ماضی (کذبوا) شده است؟ جوابش این است که عطف برای این است که دلالت کند بر اینکه کار این ها این بوده، در گذشته انبیا را تکذیب کردند و کشتند و در آینده هم اگر به پیغمبری دست پیدا کنند، او را تکذیب خواهند کرد و خواهند کشت. جایی که چنین نکته ای در بین باشد، عطف مستقبل بر ماضی صحیح است؛ علاوه بر اینکه جمله «یقتلون» فاصله است و چون چنین است، لازم است با رؤوس آیه ها مطابق باشد.(۳)

قرآن بر دیدگاه یهودیان در برابر انبیاء خط بطلان می کشد.

«... أَفَكلَّمَا جَاءَكمْ رَسُولُ بِمَا لَا تَهْوَى أَنفُسُكمُ اسْتَكبرْتُمْ فَفَرِيقًا كذَّبْتُمْ وَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ» (۴)

ص:۴۳

۱- ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و رسولانی به سوی آن ها فرستادیم [ولی] هر زمان پیامبری حکمی بر خلاف هوس ها و دلخواه آن ها می آورد، عده ای را تکذیب می کردند و عده ای را می کشتند. سوره مائده: ۷۰.

۲- المیزان، ج ۶، ص۶۷.

۳- مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۵۰.

۴- «ما به موسی کتاب (تورات) دادیم و بعد از او، پیامبرانی پشت سر هم فرستادیم و به عیسی بن مریم دلایل روشن دادیم و او را به وسیله روح القدس تأیید کردیم. آیا چنین نیست که هر زمان پیامبری چیزی بر خلاف هوای نفس شما آورد، برابر او تکبر کردید [و از ایمان آوردن به او خودداری نمودید] پس عده ای را تکذیب کرده، و جمعی را به قتل رساندید؟!» (بقره: ۸۷).

خطاب، متوجه یهود است. گویا می فرماید: ای یهود بنی اسرائیل! هر زمان پیامبری از جانب خدا، اموری بر خلاف میل و خواهش شما آورد، سرپیچی کرده و خویشتن را بزرگ و از پیروی گفتارش امتناع ورزیدید؛ گروهی را که (نتوانستید به قتل برسانید ــ مانند عیسی علیه السلام و محمّد صلی الله علیه و آله و سلم ــ) تکذیب کردید و برخی را ــ مانند یحیی و زکریا علیهما السلام ــ کشتید.

سبب اینکه این عمل به یهودیان صدر اسلام نسبت داده شد؛ در حالی که آنان مباشرت نداشتند، همانا خشنودی و رضایت آنان نسبت به اعمال گذشتگان است.(۱)

چه بسیار مواردی که یهودیان، نجات دهنده خود، موسی علیه السلام را آزردند، چه بسیار به او تهمت زدند و دستورات و اوامر او را نپذیرفتند، چه بسیار مواردی که موسی علیه السلام از آنان ناراحت شد و با آنان درشتی کرد و این ایمان هوسبازانه آنان را رد کرد. ارتباط آنان با هارون علیه السلام نیز در محدوده همین نگاه آنان است. آن ها دستور هارون علیه السلام مبنی بر عدم پرستش گوساله را نپذیرفتند و بر او افترا بستند که او نیز مثل آنان گوساله می پرستد. برخورد آنان با طالوت علیه السلام در زمان دستور او به جهاد نیز از همین امر حکایت دارد. آن ها از لشگر و امر جهاد، روی برگرداندند که بیانگر خودسری و منفعت طلبی آنان است. داوود و فرزندش، سلیمان علیهما السلام نیز از آزار و اذیت یهودیان سالم نماندند و شریعت و دستورات و تعالیم آنان را رد کردند.

نکات آیات برای ایجاد الگو

با توجه به آنچه گذشت، مطالب ذیل حاصل می شود:

۱. دیدگاه یهود به انبیای الهی با موازین الهی در قرآن هماهنگی ندارد؛

۲. هر زمان معیار، هوا و هوس باشد، هر حکم حقی تکذیب شده و پایمال می شود؛

۳. سراسر تاریخ، شاهد بهانه جویی و رفتار هوس جویانه انسان های هوا پرست است؛

۴. علت اصلی انتخاب انبیاء الگو بودن ایشان برای هدایت یافتن مردمان است؛

۵. با مقایسه میان کتاب مقدس و قرآن کریم، به شیوه های الگویی و اسوه های متفاوت با یک دیگر پی برده می شود.

۱- مجمع البیان، ج ۱، ص۳۰۷.

۲-۵-۲- حضرت عیسی علیه السلام درکتاب مقدس و قرآن

اشاره

خداوند، عیسی بن مریم علیه السلام را برای بنی اسرائیل مبعوث کرد و حضرت عیسی علیه السلام آیات نبوت و رسالت خود را برای بنی اسرائیل تبیین نمود.

الف. نگاهی به تفاسیر

قرآن به موضع یهودیان در قبال حضرت عیسی علیه السلام و ستیز با او اشاره کرده است:

... وَ قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِیحَ عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَکن شُبِّهَ لَهُمْ...؛ (۱) به سبب کفرشان و تهمت عظیمی که به مریم علیها السلام زدند، خدا بر دل هایشان مهر زد.

تهمتشان به مریم علیها السلام این بود که وقتی عیسی علیه السلام را به دنیا آورد به او نسبت زنا دادند. عیسی علیه السلام خود را به آنان معرفی نمود و معجزات و رسالت خود را به آن ها ابلاغ کرد.

«إِنَّ مَثَلَ عِیسَیَ عِندَ اللَّهِ کمَثَلِ ءَادَمَ خَلَقَهُ مِن تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ کن فَیَکونُ الْحَقُّ مِن رَّبِّک فَلَا تَکن مِّنَ الْمُمْتَرِینَ» (۲)

این آیه، دلیل است که استدلال و تفکر استدلالی صحیح است؛ زیرا خداوند متعال در رد بر نصارا و همچنین برای جواز خلق عیسی علیه السلام از غیر راه پدر، به آفرینش آدم علیه السلام بدون پدر و مادر دلیل آورده و استدلال کرده است. این استدلال، حق است؛ زیرا از جانب حق است.(۳)

حضرت عیسی علیه السلام در آغاز ولادتش به زبان آمد و با آنان چنین گفت

إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ، آتانِیَ الْکتابَ وَ جَعَلَنِی نَبِیًّا؛ (۴)

یهودیان تصمیم به قتل عیسی علیه السلام گرفتند و توطئه چینی کردند. اگر یاری خداوند و نصرت

۱- (و (نیز)به خاطر کفرشان، و تهمت بزرگی که بر مریم زدند. و گفتارشان که: «ما، مسیح عیسی بن مریم، پیامبر خدا را کشتیم!»در حالی که نه او را کشتند و نه بر دار آویختند؛ لکن امر بر آن ها مشتبه شد. و کسانی که در باره [قتل] او اختلاف کردند، از آن در شک هستند و علم به آن ندارند و تنها از گمان پیروی می کنند و قطعاً او را نکشتند؛ بلکه خدا او را به سوی خود، بالا برد. و خداوند، توانا و حکیم است.» (سوره نساء: ۱۵۷).

۲- «مَثَل عیسی نزد خدا، همچون آدم است که او را از خاک آفرید، و سپس به او فرمود: «موجود باش!»او هم فوراً موجود شد. این ها حقیقتی است از جانب پروردگار تو، بنابراین از تردید کنندگان مباش!» (سوره آل عمران: ۵۹-۶۰).

۳- مجمع البیان ج۲، ص ۲/۷۶۳؛ جامع البیان، ج، ص۱۳، ۳/۲۰۹.

۴- «من بنده خدایم، او به من کتاب داده و مرا پیامبر کرده است.» (سوره مریم: ۳۰).

او در نجات و حفظ عیسی علیه السلام از کید و سلطه آنان نبود، نزدیک بود او را به صلیب بکشند و به قتل برسانند. یهودیان به دشمنی و قتل عیسی علیه السلام کمر بستند؛ اما خداوند در آخرین لحظه به کمک عیسی علیه السلام شتافت و او را نجات داد. خداوند یک یهودی از خودشان به نام «یهوذا الاسخریوطی» را به شکل عیسی علیه السلام درآورد و ایشان او را به صلیب کشیده و به قتل رساندند.(۱)

ب. نکات آیات برای ایجاد الگو

با توجه به آنچه گذشت، مطالب ذیل حاصل می شود:

۱. اتهام هتک شرف و آبرو و پاکی حضرت مریم علیها السلام، اولین گام در ستیز با عیسی علیه السلام است؛

۲. انسان ها به واسطه عدم پذیرش حق، اغلف القلب می شوند؛

۳. یهودیان در پذیرش حق، بر دو دسته اند: اکثریت و اقلیت؛

۴. مجازات های خداوند با عواقب وخیم دنیوی و عواقب شوم اخروی همراه است.

۳-۵-۲- حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم درکتاب مقدس و قرآن

اشاره

یهودیان در زمان بعثت به صورت نیمه گسترده در سرزمین حجاز حضور داشتند.تمرکز آنان ــ چنان که یعقوبی اشاره می کند ــ بیشتر درمنطقه یثرب و یمن بود. از برخی منابع به دست می آید که برخی از طایفه های بزرگ یثرب از «اوس» و «خزرج» نیز به دلیل همنشینی با یهود، درمحلّه های «خیبر» و «بنی قریظه» یهودی شدند.(۲)مسعودی نیز به تمایل عرب به دین یهود اشاره کرده است.(۳) در اینکه آنان چگونه در حجاز سکونت گزیدند، از سوی دانشمندان و مورّخان، حدس وگمان هایی ذکر شده است.(۴)

از قرآن کریم می توان چنین استنباط کرد که یهودیان بر اساس کتب دینی شان دریافته بودند به زودی در این مکان پیامبری جدید ظهور می کند؛ بدین روی، به این سرزمین مهاجرت کردند. موضع یهودیان در قبال حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم از موضع مشخص آنان برابر انبیائی

۱- طباطبائی، محمّدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ۵/۱۳۲؛ طبری، ابو جعفر محمّد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ۶/۱۱ -۱۴.

۲- تاریخ الیعقوبی، ج۱، ص۲۵۷.

۳- مروج الذهب ج، ۲، ص۱۰۳.

۴- ابن هشام، عبدالملک، السیره النبویه، ص۴، ص۱۶۲؛ الصحیح من سیره النبی الأعظم، ج۱، ص۱۷۴.

که طبق خواست و میل آنان نبودند روشن است.یهودیان بعداز اطمینان یافتن نسبت به نبوت و رسالت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از اینکه فهمیدند دین او برحق است، به بدترین شکل با او مبارزه کردند بر ضد او با کافران هم پیمان شدند. حتی برای کشتن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تلاش کردند؛ اما خداوند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم را نجات داد.یهودیان خیبر درکباب (بریانی)سم ریختند و خداوند رسولش را از این دسیسه با خبر ساخت. «دشمنی با اوتا لحظه ای که زنده ام» (۱) شعارامثال حیی بن أخطب یهودی است.

الف. نگاهی به تفاسیر

«وَ إِذْ قَالَ عِیسَی ابْنُ مَرْیمَ -یبَنِی إِسْرَءِیلَ إِنیّ ِرَسُولُ اللَّهِ إِلَیْکمُ...» (۲)

پس چون احمد با دلایل آشکار و معجزات نمایان به سوی ایشان آمد، گفتند این جادویی روشن است. کیست که ستمش شدیدتر و سخت تر باشد از آن کسی که دروغی بر خدا ببندد و به معجزات خدا، سحر و جادو بگوید و به پیامبر بگوید که او جادوگر دروغگو است؛ حال آنکه او به سوی اسلام خوانده می شود که نجات و رستگاری او در آن است.(۳)

حضرت عیسی علیه السلام پس از اینکه گفت «مُصَدِّقاً لِما بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوْراه» این معنا را بیان می کند که دعوتش مغایر با دین تورات و مناقض با شریعت آن دین نیست، بلکه آن را تصدیق دارد و احکامش را، به جز اندکی، نسخ نمی کند.

«وَ مُبَشِّراً بِرَسُولٍ یَأْتِی مِنْ بَعْدِی اسْمُهُ أَحْمَدُ» این قسمت از آیه به قسمت دوم رسالت

۱- البدایه والنهایه، ج۳، ص۲۱۲.

۲- «و [به یاد آورید] هنگامی را که عیسی بن مریم گفت: «ای بنی اسرائیل! من فرستاده خدا به سوی شما هستم؛ در حالی که تصدیق کننده کتابی که قبل از من فرستاده شده = [تورات]می باشم و بشارت دهنده به رسولی که بعد از من می آید و نام او احمد است». هنگامی که او [احمد]با معجزات و دلایل روشن به سراغ آنان آمد، گفتند: «این سحری است آشکار» چه کسی ظالم تر است ازآن کس که بر خدا دروغ بسته، درحالی که دعوت به اسلام می شود؟! خداوند، گروه ستمکاران را هدایت نمی کند!» (سوره صف: ۶-۷).

۳- آیه، متضمّن است که عیسی (ع) قوم خود را بشارت می داد به حضرت محمّد (ص) و نبوّت او و آن ها را خبر داد به رسالت و پیامبری او و در این بشارت معجزه ای برای عیسی بن مریم (س) است در موقع ظهور محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و امری است برای امّتش که ایمان آورند به آن حضرت در موقع ظهور و آمدن رسول اکرم (ص) (مجمع البیان، ج۹، ص ۴۲۰).

حضرت عیسی علیه السلام اشاره دارد. توضیح اینکه، مفهوم بشارت دادن حضرت عیسی علیه السلام به آمدن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم این است که دین اسلام، کامل تر است. بشارت، عبارت است از خبری که شنونده از شنیدنش خوشحال شود. خبری که از بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و دعوت او انتظار می رود، این است که با بعثتش باب رحمت الهی به روی انسان ها باز شود و در نتیجه، سعادت دنیا و آخرتشان به وسیله عقائد حق، یا اعمال صالح و یا هر دو تأمین گردد.

یهودیان منتظر بعثت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم بودند و در این زمینه سؤالات اعراب مشرک را پاسخ می دادند ولی به محض بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، آنان اولین کسانی بودند که به وی کفر ورزیدند:

... فَلَمَّا جَاءَهُم مَّا عَرَفُواْ کفَرُواْ بِهِ فَلَعْنَه اللَّهِ عَلیَ الْکفِرِینَ» (۱) «وَ لَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِیقٌ مِّنَ الَّذِینَ أُوتُواْ الْکتَابَ...» (۲)

با بهانه هایی، خود را در اتخاذ کفر قانع کردند. کتاب خود را ترک کردند و بشارت انبیای پیشین در تورات، زبور و انجیل را نادیده گرفتند. قرآن بیان می کند که یهود – و نیز نصارا – به طور قطع، معرفت و یقین کامل به بعثت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم داشتند؛ با این وجود کافر شدند و با او به ستیز برخواستند.

«الَّذِینَ ءَاتَینَاهُمُ الْکتَابَ یَعْرِفُونَهُ کمَا یَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ... کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده ایم، او[پیامبر]را همچون فرزندان خود می شناسند [ولی] جمعی از آنان، حق را آگاهانه کتمان می کنند» یکی از احبار یهود به نام عبدالله سلام، قبل از اسلام آوردن، به این حقیقت اعتراف کرده است.(۳)

ب. نکات آیات، برای ایجاد الگو

با توجه به آنچه گذشت، مطالب ذیل حاصل می شود:

۱. کتمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم توسط یهودیان، با وجود شناخت کامل ایشان، نشان از ستیزی آشکار دارد؛

۲. مفهوم بشارت حضرت عیسی علیه السلام به ظهور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، خبر دادن به اکمل بودن دین اسلام

۱- : بقره: ۸۹.

۲- «و هنگامی که فرستاده ای از سوی خدا به سراغشان آمد، و با نشانه هایی که نزد آن ها بود مطابقت داشت، جمعی از آنان که به آن ها کتاب (آسمانی)داده شده بود، کتاب خدا را پشت سر افکندند گویی هیچ از آن خبر ندارند!!» بقره: ۱۰۱.

۳- سیوطی، جلال الدین، الدرالمنثور فی التفسیر بالمأثور، ۱/۳۵۷.

است؛

۳. عدم پذیرش پیام رسالت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم، عضویت در گروه اولین کافران به او می باشد؛

۴. تمام انبیای الهی صلی الله علیه و آله و سلم با تحمل سختی ها، به هدایت انسان ها مبادرت ورزیدند و الگو بودند.

۶-۲- دیدگاه یهود در باره معاد

اشاره

بعد از مسأله توحید که اساسی ترین مسأله در تعلیمات انبیا است مسأله معاد با ویژگی ها و آثار تربیتی اش، در درجه بعدی قرار دارد؛ لذا در بحث های قرآنی بیشترین آیات را بعد از توحید و خداشناسی به خود اختصاص داده است.اعتقاد به معاد یک امر فطری است؛ چرا که اگر انسان برای فنا آفریده شده بود باید فانی شود؛ پس این علاقه به بقا چه مفهومی می تواند داشته باشد؟ مباحث قرآنی معاد، گاه به صورت استدلال های منطقی است و گاه به صورت بحث های خطابی و تلقینات مؤثر و کوبنده است. لحن صادقانه کلام چنان است که همچون استدلالات در اعماق جان و روح انسان نفوذ می نماید. بخشی از آیات به تبیین اصل معاد و پاسخ به شبهات منکران مربوط می شود که شامل پنج وجه است:

۱. آیاتی که تأکید دارد برهانی بر نفی معاد وجود ندارد؛ (۱)

۲. آیاتی که به پدیده های مشابه معاد اشاره می کند تا از استبعاد جلوگیری کند؛ (۲)

۳. آیاتی که شبهات منکران معاد را رد و امکان وقوع آن را تثبیت می کند؛ (۳)

۴. آیاتی که معاد را وعده حتمی و تخلّف ناپذیر الهی معرفی می کند و در واقع وقوع معاد را از راه اخبار مخبر صادق، اثبات می کند؛ (۴)

۵. آیاتی که به برهان عقلی بر ضرورت معاد اشاره دارد.(۵)

در بخشی دیگر، چگونگی رستاخیز و وضعیت انسان در آخرت تشریح می شود.

قرآن کریم در اثبات اصل معاد در دو مرحله اساسی، به تحکیم مبانی عقلی معاد پرداخته است که در مرحله نخست، امکان وقوع معاد را ثابت می کند و بیان می نماید که حضور دوباره

۱- سوره بقره: ۱۱۱؛ سوره انبیاء: ۳۵- ۳۴؛ سوره نمل: ۶۴.

۲- سوره هود: ۷؛ سوره إسراء: ۵۱.

۳- سوره اعراف: ۵۷؛ سوره حج: ۵-۶؛ سوره روم: ۱۹؛ سوره فاطر: ۹.

۴- سوره کهف: ۲۱.

۵- سوره مؤمنون: ۱۱۶- ۱۱۵؛ سوره قلم: ۳۵-۳۶؛ سوره جاثیه: ۲۲.

روح و جسم آدمیان در سرای آخرت، امری محال و ناشدنی نیست و در مرحله دوم، ادلّه ای بر وقوع معاد ارائه می کند و نه تنها اصل حیات اخروی انسان ها را بلکه ضرورت آن را نیز می نمایاند.(۱)

ولی با غور در کتاب مقدس در این باره، تنها به اشاراتی گذرا بسنده شده است. با این وجود در قرآن کریم آیاتی درباره تأکید یهودیان و مسیحیان بر اهل بهشت بودن وارد شده است که در جایگاه خود مطرح می شود. البته قرآن کریم با منکران معاد نیز احتجاج کرده و به ضرورت معاد نیز پرداخته است.

۱-۶-۲- بحث معاد در کتاب مقدس و تلمود

اشاره

از روایات کتاب مقدس چنین برمی آید که اسرائیلیان به زندگی پس از مرگ، روح و کیفر و پاداش و بهشت و جهنم معتقد نبوده اند. مردگان یا سایه انسان ها به سرزمین اموات که «شئول» نامیده می شد، می رفتند ولی مشخص نبود آنجا چه سرنوشتی دارند. کیفر و پاداش در همین زندگی نصیب انسان می شد و گناهکار زندگی کوتاه داشت. مرگ زودرس، کیفر الهی است که بدکاران وکافران بدان دچار می شوند.

«خداوند را همیشه پیش روی خود می دارم. چون که به دست راست من است، جنبش نخواهم خورد. از این رو دلم شادی می کند و جلالم به وجد می آید. جسدم نیز در اطمینان ساکن خواهد شد؛ زیرا جانم را در عالم اموات ترک نخواهی کرد و قدوس خود را نخواهی گذاشت که فساد را بیند. طریق حیات را به من خواهی آموخت. به حضور تو کمال خوشی است و به دست راست تو لذت ها تا ابدالآباد!»(۲)

البته گاهی مطالبی در کتاب مقدس خوانده می شود که اشاراتی غیرمستقیم به معاد دارد.

در مردم همجوار اسرائیل عقیده به حیات پس از مرگ وجود داشت؛ ولی نه به صورت اعتقاد به روح و رستاخیز و بهشت و جهنم؛ بلکه به صورت زندگی در قبر. از این رو اغلب در گورها، اشیا و وسایل زندگی قرار می دادند و غلامان و بندگان شاهان و بزرگان را با آن ها به

۱- علاقمندان برای مطالعات بیشتر، ر.ک: جوادی آملی، عبدالله؛ معاد در قرآن، چاپ چهارم، قم: إسراء، ۱۳۸۰ش.

۲- کتاب مقدس: مزامیر، باب۸/۱۶-۱۱.

خاک می سپردند تا در آن جهان به خدمت ایشان پردازند. در میان اسرائیلیان، شعائر تدفین، بیشتر جنبه تشریفات داشت و آن که بدون آداب و رسوم به خاک سپرده می شد، بدعاقبت به حساب می آمد و برای بازماندگانش سرافکندگی بود. چنین تدفینی را در رساله ارمیای نبی چون لاشه خر به گور افکندن یا خرگور شدن نامیده اند.(۱)

فروید می نویسد:

دین قدیم یهودیان به کلی فناناپذیری را نادیده می گرفت و امکان یک حیات پس از مرگ، هیچ جا اشاره نشده و هرگز مورد نظر قرار نگرفته است. حال آن که این عقیده با یکتاپرستی قاطع سازگار نیست. اگر توجه را از مذهب یهود به مذهب آتن معطوف سازیم و اگر قبول کنیم که این نفی زندگی پس از مرگ از مذهب ایخناتون گرفته شده است، تعجب ما از میان می رود.(۲)

فروید چون پرستش یهوه را اقتباس از دین آتن می داند، معتقد است که مونوئیسم با اعتقاد به بهشت و جهنم و زندگی پس از مرگ کاملاً ـ وابسته است و وجود این تناقض در دین یهود ما را به این واقعیت متوجه می سازد که در دین ایخناتون نیز به منظور مخالفت با روحانیت و شعائر معبدی، زندگی پس از مرگ نادیده گرفته شده است. «در یسایا خطاب به یهوه آمده است:

آری! در دنیای زیرین، کسی شکرگزار تو نیست. مردگان، تو را تحسین نمی کنند. آن که در گور فرو می رود از رحمت تو هیچ بهره ای ندارد. فقط زندگان تو را شکرگزارند، آن گونه که امروز من هم چنین می کنم.»

می بینیم که هیچ سخنی از حیات پس از مرگ و روح جاودانی نیست؛ ولی در همین رساله، جای دیگر چنین می گوید:

مردگان تو مجدداً زنده خواهند شد، جسدها برخواهند خاست. آن که در خاک خفته است، بیدار خواهد شد و شادی خواهد کرد؛ زیرا شبنمی که تو می فرستی، شبنم نور است. زمین مردگان را باز پس خواهد داد.

ص:۵۱

۱- کتاب مقدس: ارمیا، باب۲۲/۱۸.

۲- فروید، زیگموند، موسی علیه السلام و یکتاپرستی، ۲۱.

این برداشت، با بیان قبلی کاملاً متضاد است. آشتیانی به نقل از کتاب دانیل که این مسأله را روشن تر مطرح کرده است، می نویسد:

«از آن ها که در سرزمین خاک خفته اند، بسیاری برخواهند خاست. برخی برای حیات جاودانی و برخی برای ننگ و نفرت ابدی. عاقلان چون آسمان درخشش خواهند داشت و مردانی که بسیار کارهای نیک انجام داده اند، برای ابد چون ستارگان خواهند درخشید»؛ اما این چند جمله را نمی توان معرف یک دستور مکتبی و مذهبی دانست.(۱)

با توجه به آنچه گذشت، بیراهه نمی رویم اگر بگوییم نوشته ها در کتاب مقدس درباره معاد در لفافه پیچیده شده است و مطالبی شبیه به آنچه در قرآن کریم ــ فی المثل درباره جهنم آمده گاهی ذکر شده است.

الف) نگاهی به تفاسیر

یهودیان ادعا می کنند تنها یهودیان وارد بهشت می شوند. مسیحیان نیز چنین ادعایی دارند. آیات قرآن کریم(۲)، این ادعای آنان را رد کرده است.] «هُود» جمع «هائد» به معنای پیرو یهودیت است. در این آیه هود بر نصاری مقدم گشته است، چرا که از لحاظ زمانی بر آنان تقدم دارد. آیه از هر دسته با ایجاز حکایت می کند و با حرف «أَوْ» این دو فرقه را به هم عطف می نماید تا ما را از اشتباه این دو فرقه با هم، مصون دارد و لذا برای مخاطب، مفهوم آیه روشن است که هر دو گروه بهشت را منسوب به خود می سازند. «تِلْکَ» اسم اشاره است و به مضمون گفته خداوند «قَالُواْ لَن یَدْخُلَ الْجَنَّةَ...» برمی گردد و به نهایت آرزوی آنان اشاره دارد. آرزوی یهودیان این است که هرگز هیچ کس غیر از آنان وارد بهشت نشود و نصارا هم آرزو دارند تنها خود، اهل بهشت باشند و هر دو گروه معتقدند مسلمانان شایسته بهشت

ص:۵۲

۱- تحقیقی در دین یهود، ص۲۷۵-۲۷۶.

۲- «وَ قَالُواْ لَن یَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَن کَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَی تِلْکَ أَمَانِیُّهُمْ قُلْ هَاتُواْ بُرْهَانَ کمْ إِن کنتُمْ صَادِقِینَ بَلیَ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَ هُوَ محْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِندَ رَبِّهِ وَ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لَا هُمْ یحْزَنُونَ ؛ گفتند: «هیچ کس، جز یهود یا نصارا، هرگز داخل بهشت نخواهد شد». این، آرزوی آن ها است. بگو: «اگر راست می گویید، دلیل خود را بیاورید». آری؛ کسی که روی خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد، پاداش او نزد پروردگارش ثابت است؛ نه ترسی بر آنها است و نه غمگین می شوند. سوره بقره: ۱۱۱-۱۱۲.

نیستند؛ از این رو اسم اشاره برای لفظ جمع «أَمَانِیُّهُمْ» به کار رفته است.[(۱)

زمخشری در پاسخ این سؤال که «سخن آنان درباره عدم وارد شدن به بهشت، تنها یک آرزو است؛ پس چرا لفظ جمع «أَمَانِیُّهُمْ» به کار رفته است؟» می گوید:

این واژه، به آرزوهای زیاد آنان اشاره دارد؛ آرزوی اینکه خیر و رحمتی از سوی خداوند شامل حال مؤمنان نشود، آرزوی اینکه مؤمنان کافر شوند و غیر از آنان کسی وارد بهشت نشود، اما همه این ها امید و آرزوهایی باطل است.(۲)

شیخ طبرسی می گوید:

این ادعای یهودیان بار دیگر در آیاتی(۳) رد می شود. خداوند خبر می دهد که آنان هرگز با زبان خویش نمی گویند مرگ را دوست دارند و به آن تمایل دارند و هرگز مرگ را به علت کفر و معصیتی که مرتکب شده اند، آرزو نمی کنند. همچنین خداوند بیان می کند که آنان به شدت، به زندگی دنیا علاقه مند هستند و هیچ کس در حرص به دنیا، به پای آنان نمی رسد به طوری که حتی یکی از یهودیان آرزو دارد سالیانی دراز که در عقل انسان نمی گنجد زندگی کند؛ ولی هیچ کس بدین شکل نمی تواند از عذاب و عقوبت اعمالِ خود خلاص شود و «وَ اللَّهُ بَصِیرٌ بِمَا یَعْمَلُونَ» خداوند از اعمال آنان با خبر است و اعمال، مورد حسابرسی قرار می گیرند و آنان نیز به سبب اعمالشان مستحق عِقاب هستند. با این عبارت «قُلْ إِن كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ» پندارهای باطل ایشان در باره اینکه تنها یهودیان وارد بهشت می شوند، تکذیب و ابطال می شود. منظور از «الدَّارُ الْآخِرَةُ» بهشت و نعمت های بهشتی است. «خَالِصَةً» (صاف و

۱- مجمع البیان ج۱، ص ۳۵۶.

۲- الکشاف، ج۱، ص ۱۷۸.

۳- «قُلْ إِن كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِندَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُاْ الْمَوْتَ إِن كنتُمْ صَادِقِينَ وَ لَن يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ وَ لَتَجِدَنهَُّمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلىَ حَيَوةٍ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكواْ يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَ مَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَن يُعَمَّرَ وَ اللَّهُ بَصِيرُ بِمَا يَعْمَلُونَ» «بگو: «اگر آن (چنان که مدعی هستید)سرای دیگر در نزد خدا مخصوص شماست نه سایر مردم، پس آرزوی مرگ کنید اگر راست می گویید!»ولی آنها، به خاطر اعمال بدی که پیش از خود فرستاده اند، هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد و خداوند از ستمگران آگاه است. و آنها را حریص ترین مردم- حتی حریصتر از مشرکان- بر زندگی (این دنیا، و اندوختن ثروت)خواهی یافت (تا آنجا)که هر یک از آنها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود! در حالی که این عمر طولانی، او را از کیفر (الهی)باز نخواهد داشت. و خداوند به اعمال آنها بیناست.» سوره بقره: ۹۴_ ۹۶ .

بی آلایش)به معنای تمام و کمال برای آنان مخصوص شده است؛ به طوری که هیچ کس با آن ها در آن شریک نیست.(۱)

طبق نظر بیشتر مفسران، تحدی با آنان در آرزوی مرگ در صورتی که آن ها خود آن را به زبان آورند، باید باشد؛ یعنی بگویند: ای کاش بمیریم.

از ابن عباس روایت شده است که این امر از طریق مباهله است؛ بدین شکل که با مؤمنان در یک ردیف حاضر شوند و بعد دعا کنند گروهی که دروغ می گویند، بمیرند. به نظر می رسد نظر اول درست تر است چون به لفظ و معنای آیات نیز نزدیک تر است؛ علاوه بر اینکه در آیه، به درخواست مباهله اشاره ای نشده است. خداوند خبر می دهد که یهودیان به سبب اعمال بد خود، هرگز چنین آرزویی نمی کنند. در واقع آیه در باره یهودیان می گوید که آنان از مرگ اکراه دارند. وقتی از آنان خواسته شد آرزوی مرگ کنند، از پاسخ امتناع ورزیدند؛ چون خود می دانند که در صورت چنین آرزویی، مرگ، آن ها را فرا می گیرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تنها از روی حقیقت به آن ها خبر می دهد. آیه بدین مضمون اشاره دارد که آن ها از ترس عِقاب گناهانشان از درخواست مرگ امتناع می کنند. ذکر عدد «هزار» برای آن است که آن، نهایت عددی است که مجوس برای یک دیگر دعا می کردند و به ملوک تحیت می گفتند. چنین می گفتند: «زندگانی کن هزار نوروز و هزار مهرگان».

ابن عباس می گوید: هنگامی که یکی از آنان عطسه می کرد، دیگری می گفت: «هزار سال بزی». پس این گروهی که می پندارند بهشت برای آنان است، آرزوی مرگ نمی کنند و حرص آنان به زندگانی در دنیا از مشرکان نیز بیشتر است. این گروه چون می دانند که خداوند در آخرت کیفر کفر و عناد آنان را جهنم و عذاب دردناک قرار داده است و اهل شرک به روز قیامت ایمان ندارند، پس در حقیقت اینان بیشتر از مرگ گریزان و به زندگانی دنیا از مشرکان آزمندتر هستند؛ زیرا آنان به بعث معتقد نیستند.(۲)

زمخشری می گوید:

۱- می یابی یهود را آزمندتر از مشرکین نیز، که منظور مجوس و کسانی است که ایمان به روز قیامت ندارند یعنی حرص یهود از حرص مشرکین نیز بیشتر است. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۱/۳۲۰-۳۲۱.
۲- مجمع البیان، ج۱، ص ۳۲۱-۳۲۳.

سخن خداوند «وَ لَن يَتَمَنَّوْهُ أَبَدَا» اشاره به این دارد که آن ها هرگز آرزوی معجزه نمی کنند، چرا که این اخبار از غیب است و خدا می فرماید: هرگز این کار را انجام ندادند. اگر سؤال شود از کجا معلوم است آن ها آرزوی مرگ نکردند؟ باید گفت: اگر آرزو می کردند، حتماً این قضیه همچون سایر احوال آنان نقل می شد و اهل کتاب و افرادی که به دنبال نکته ای برای ضربه به اسلام هستند، حتماً آن را نقل می کردند؛ ولی هیچ کس این مسأله را بیان نکرده است.(۱)

افراد مورد تحدی آیه، در واقع یهودیان معاصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشند. خداوند می فرماید: حرص شدید زندگی طولانی و طول عمر، آن ها را از سرنوشت قطعی خود ـ یعنی آتش جهنم ـ معاف نمی کند و هیچ یک از آنان با طول عمر از عذاب نجات نمی یابد؛ بلکه خداوند از اعمال آنان آگاه است و به سبب اعمالی که مستوجب عِقاب است، آنان را مجازات خواهد کرد.

ب) نکات آیات برای ایجاد الگو

با توجه به آنچه گذشت، مطالب ذیل حاصل می شود:

۱. ارتکاب معاصی و گناهان مختلف با عقوبت در آخرت نسبت مستقیم دارد؛

۲. هیچ کس اهل بهشت نیست، مگر کسی که مقابل خدا تسلیم و خاشع باشد وعمل نیکو انجام دهد؛

۳. عمل پذیرفته شده نزد خداوند متعال، دارای دو صفت شاخص است: تنها خالص برای خدا، مطابق با شریعت اسلام؛

۴. حریص ترین مردم به دنیا، کسانی هستند که به رغم ناتوانی و خوار و ذلیل شدن در دوران کهولت، آرزوی هزار سال زندگی می کنند؛

۵. به فرموده خداوند متعال، افزایش طول عمر، فرد را از سرنوشت قطعی آتش جهنم نمی رهاند.

۷-۲- چگونگی ایمان یهودیان

اشاره

یهودیان درامر ایمان و عمل به فرمان های الهی به دو گروه تقسیم شده اند؛ گروهی از ایشان به تمام دستورات الهی که خدای متعال فرموده است، پایبند بوده و عمل می کنند که

۱- کشاف، ج ۱، ص ۱۶۷.

این عده، بنا بر نظر قرآن کریم در اقلیت به سر می برند؛ (۱) اما بیشتر یهودیان، از کتاب الهی رویگردان هستند. در نگاه جامع قرآن کریم هر دو دسته ذکر شده است؛ لذا حق گروه مؤمن از یهودیان باید محفوظ بماند و به همین لحاظ در این کتاب مطرح می شود، گروه مؤمن از یهود، جایگاه رفیع خویش راحفظ کرده و با گروه غیر مؤمن، حسابی جداگانه دارد.

۱-۷-۲- یهودی مؤمن

اشاره

خداوند متعال، همه اهل کتاب را یکسان نمی داند و از آن دسته ای که به راه حق پیوسته اند، به نیکی یاد کرده و صفات ممتاز مؤمنان اهل کتاب را این چنین بیان می نماید:

ایمان به خدا و قرآن و کتاب آسمانی خودشان که آمدن حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را بشارت داده است، خشوع برابر خدا و حفظ کردن آیات الهی و نفروختن آن با بهای اندک دنیایی. قرآن می فرماید:

آن ها [یهودیان یا مسیحیانی]که به کتاب [خدا] تمسّک جویند و نماز را برپا دارند، [پاداش بزرگی خواهند داشت، زیرا] ما پاداش مصلحان را ضایع نخواهیم کرد.(۲)

نیز جای دیگر می فرماید: اهل کتاب، همه یکسان نیستند، از ایشان جمعیّتی هستند که [به حق و ایمان] قیام می کنند و پیوسته در اوقات شب، آیات خدا را می خوانند؛ در حالی که سجده می کنند. به خدا و روز پایان ایمان می آورند، امر به معروف و نهی از منکر می کنند و در انجام کارهای نیک پیشی می گیرند. و آن ها از صالحانند.(۳)

ص:۵۶

۱- سوره مائده: ۱۳: «فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَ نَسُواْ حَظًّا مِّمَّا ذُكِرُواْ بِهِ وَ لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَىَ خَائنَةٍ مِّنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يحُِبُّ الْمُحْسِنِين ؛ به سبب پیمان شکنی آن ها را از رحمت خویش دور ساختیم و دل های آنان را سخت و سنگین نمودیم. سخنان [خدا] را از موردش تحریف می کنند و بخشی از آنچه را به آن ها گوشزد شده بود فراموش کردند و هر زمان از خیانتی [تازه] از آن ها آگاه می شوی، مگر عده کمی از آنان؛ ولی از آن ها درگذر و صرف نظر کن، که خداوند نیکوکاران را دوست دارد». طبری گوید: «یهودیان بر دو قسم هستند؛ عده ای موحدند و به وجود الله معتقدند و عده ای منکر خدا، همچون نصارا که به پدر و پسر و روح القدس یعنی تثلیث اعتقاد دارند.این دسته از یهودیان و نصارا که موحد نیستند، طبق آیه ۲۹ سوره توبه، جزیه بر ایشان واجب می شود» (جامع البیان، ج۱۶، ص۲۴).

۲- سوره اعراف: ۱۶۹-۱۷۰.

۳- سوره آل عمران: ۱۱۳-۱۱۴.

الف. نگاهی به تفاسیر

مهم ترین آیات در زمینه ایمان حقیقی گروهی از یهودیان عبارت است از: وَ الَّذِینَ یُمَسِّکونَ بِالْکتَابِ وَ أَقَامُواْ الصَّلَوه إِنَّا لَا نُضِیعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِینَ؛ (۱) علامه طباطبائی می گوید:

آیه فی نفسه و با صرف نظر از آیات قبل و بعدش، عام و مستقل است؛ لیکن از آنجا که در سیاق گفتار در باره بنی اسرائیل قرار گرفته، ظهور در عمومیت را از دست داده و تنها مربوط به بنی اسرائیل شده است؛ و بنابراین، مقصود از کتابی که در آن نامبرده شده نیز فقط تورات یا تورات و انجیل خواهد بود.(۲) شیخ طبرسی گوید:

کلمه «سواء» مصدری است که معنای وصف از آن، اراده شده است می خواهد بفرماید: اهل کتاب همه مثل هم، در وصف و درحکم مساوی نیستند؛ برای اینکه بعضی از آنان امتی قائم به عبادت هستند و آیات خدا را می خوانند و چنین و چنانند و بعضی دیگر این طور نیستند. از اینجا معلوم می شود که جمله: «مِنْ أَهْلِ الْکتابِ...» در مقام تعلیل است و وجه عدم تساوی اهل کتاب را بیان می کند.

معنای «امت قائمه» چیست؟ مفسران در معنای کلمه «قائمه» اختلاف کرده، بعضی گفته اند: ثابت قدم بر امر خدا هستند و بعضی دیگر گفته اند: عادل و معتدلند، به دو طرف افراط و تفریط گرایش ندارند. بعضی دیگر گفته اند: دارای امت و مذهبی قائم و طریقی مستقیم هستند؛ ولی حق مطلب این است که لفظ «قائمه» مطلق است و هیچ یک از این قیدها را ندارد، در نتیجه همه این معانی را تحمل می کند. چیزی که هست وقتی می بینیم سخن از کتاب و اعمال صالحه آنان به میان آمده، بیشتر این معنا به ذهن می رسد که مراد، قیام بر ایمان و اطاعت باشد.(۳)

علامه طباطبائی گوید:

کلمه «الخیرات» به معنای مطلق اعمال صالح است- چه عبادت، چه انفاق، چه عدل و.. _ این کلمه بدان سبب که هم جمع است و هم الف و لام بر سر دارد، از نظر ادبیات، استغراق را می رساند و شامل همه انواع خیرات می شود؛ لیکن بیشتر در خیرهای مالی اطلاق می گردد.

۱- سوره اعراف: ۱۶۹-۱۷۰.

۲- المیزان، ج۸، ص ۲۹۹؛ التبیان، ج۵ ۲۰ .

۳- مجمع البیان، ج۲، ص ۴۸۸.

همان طور که کلمه «خیر» بیشتر در باره مال استعمال می شود. خدای سبحان در این آیه شریف، کلیاتی از صفات پسندیده نیکان از اهل کتاب را بر شمرده است؛ اول ایمان به خدا، دوم امر به معروف و نهی از منکر، سوم شتاب در کار خیر و چهارم این است که ایشان مردمی صالحند و به همین سبب، همنشینان انبیا و صدیقین و شهدا هستند؛ چون در آیه شریف: «اهْدِنَا الصِّراطَ الْمُسْتَقِيمَ...»(۱) اهل صراط مستقیم را از کسانی دانسته است که بر آنان انعام شده و مورد غضب قرار نگرفته و گمراه نشدند و درآیه شریف «فَأُولئِـكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصِّدِّيقِينَ وَ الشُّهَداءِ وَ الصَّالِحِينَ...» (۲) فرموده است: آن هایی که مورد انعام خدای متعال قرار گرفته اند با انبیا و صدیقین و شهدا و صالحان هستند.

«وَ ما يَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ يُكفَرُوهُ...» (۳) اینجا منظور از کفر، کفران در مقابل شکر است. می فرماید: هر کار خیری که می کنند، از ناحیه خدای متعال کفران نمی شوند؛ یعنی خداوند متعال شکرشان را به جا می آورد و عمل خیرشان را به ایشان بر می گرداند بدون اینکه آن را ضایع و بی نتیجه بگذارد.

این آیات تصویر گویا و روشنی از مؤمنان اهل کتاب است که ایمان راستین و ژرف وکامل و شاملی آورده اند و به حقیقت، به صف مسلمانان پیوسته اند و در راه نگهبانی از این آئین، سخت به تلاش و تکاپو ایستاده اند؛ بدین منظور، در انجام خیرات و حسنات می کوشند و برای سبقت در آن بر دیگران، تلاش می کنند و آنان به فرموده الهی از زمره صالحان و شایستگانند و به ایشان مژده داده می شود که حقی از آنان ضایع نمی گردد و پاداششان از میان نمی رود.

طبری، مؤمنان از اهل کتاب را تصدیق کنندگان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و تابعین آنچه از جانب خدا آمده است، می داند.(۴)

فخر رازی نیز این آیه را منسلخ از زمان دانسته و معتقد است که منظور از تمسک، انجام

۱- حمد: ۷.

۲- نساء: ۶۹.

۳- «و آنچه از اعمال نیک انجام دهند هرگز کفران نخواهد شد! [و پاداش شایسته آن را می بینند] و خدا از پرهیزکاران آگاه است.» سوره آل عمران: ۱۱۵.

۴- جامع البیان، ج ۳، ص۵۷؛ قطب، سید، فی ظلال القرآن، ۳/۱۳۸۸.

هر گونه عبادتی است. از نظر وی، بالاترین عبادات بعد از ایمان، نماز است.(۱) پس، از اهل کتاب کسانی هستند که به رسالت پیامبرخاتم صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورده ودر زمره مسلمانان عامل به فرمان های الهی می باشند.

ب. نکات آیات برای ایجاد الگو

با توجه به آنچه گذشت، مطالب ذیل حاصل می شود:

۱. مؤمنان اهل کتاب، دارای مقامی والا هستند؛

۲. اجر این گروه از بنی اسرائیل ضایع شدنی نیست؛

۳. اهل کتاب راستین، بر اساس شعائر دین الهی، اهلِ امر به معروف و نهی از منکر هستند که به واسطه این امور، بستری مناسب برای پذیرش دین درسطحی گسترده حاصل می شود؛

۴. تمسّک بر ریسمان الهی، وحدت آفرین است و صفوف نیکان را یک دست کرده و موجب افزونی قدرت می شود؛

۵. پیروانِ حقیقی و معتقد به خدای یکتا و تمام فرستادگانش، یاوران و حامیان یک دیگر در رسیدن به مدینه فاضله هستند که مورد حمایت الهی بوده و پاداش دنیایی و آخرتی دارند؛

۶. مؤمنان اهل کتاب در پرداختن به خیرات و حسنات، گوی سبقت را از یک دیگر می ربایند و به فرموده الهی از زمره صالحان و شایستگانند و هیچ حقی از ایشان ضایع نمی شود.

۲-۷-۲- یهودی کافر

اشاره

کفر در لغت، پوشیده شدن چیزی است. شب را نیز به سبب این که اشخاص و اجسام را با سیاهی اش می پوشاند و همچنین زارع که پیوسته بذر و دانه را در زمین افشانده و در خاک پنهان می کند با واژه «کافر» وصف کرده اند.(۲)

این گروه از یهودیان، در حقیقت بر هیچ دین و آیینی نیستند و هیچ گونه اعتقاد الهی ندارند. خداوند متعال، انبیا را برای بنی اسرائیل فرستاد ولی بیشتر یهودیان، آن رسولان را

۱- مفاتیح الغیب ج ۱۵، ص۳۹۵-۳۹۷.

۲- مفردات ألفاظ القرآن، ص۷۱۴.

تکذیب کردند یا کشتند. همچنین کتاب آسمانی را تحریف کردند. خصوصیت بارز ایشان، بهانه جویی و پیمان شکنی است. آنان، نه تنها بندگانی مؤمن نبودند، بلکه کافرانِ ستمکار و فاسق و مفسد گشتند.

قرآن با این که مشرکان و اهل کتاب را کافر می داند و هر دو دسته را تا روز قیامت در آتش جهنم جاودان می شمرد؛ ولی میان مشرکان و اهل کتاب تمایز قائل است. از آنجا که قرآن در به کار بردن هر اصطلاحی در توصیف افراد، دقت نظر خاصی دارد، باید در به کار بردن هر اصطلاحی در توصیف افراد، دقت داشته و آن ها را با یک دیگر نیامیزیم.

اهل کتاب: اصطلاحی قرآنی است که حداقل به هر دو گروه صاحب کتاب آسمانی، یعنی یهود و نصارا اطلاق می شود.

مشرکان: اصطلاحی قرآنی است که بر اعرابی که وجود خداوند را قبول داشتند ولی بت ها را معبود خود دانسته و می پرستیدند، اطلاق می شود.(۱) آنان معتقد بودند پرستش بت ها، آن ها را به خداوند نزدیک می سازد.(۲)

منافقان: این اصطلاح بر کسانی اطلاق می شودکه به ظاهر اسلام آورده اند ولی نفاق و ریا پیشه می کنند و در قلب خود و در باطن، کافر هستند که در جهنم جاویدانند.(۳)

ملحدان: اصطلاح قرآنی است در خصوص افرادی که خداوند را به کلی انکار می کنند و خلقت و تقدیر امور را به طبیعت و روزگار نسبت می دهند.(۴)

همه این چهار دسته ــ اهل کتاب، مشرکان، منافقان، ملحدان ــ یک ویژگی واحد دارند و آن، کفر است و همه آنان کافرند. اما یهودیان اهل کتاب، کافرند، نه مشرک و نه منافق و نه ملحد. تمام این گروه ها تا هنگامی که به خداوند و رسول خاتم او صلی الله علیه و آله و سلم و دین اسلام وارد نشوند، در زمره کفار هستند.(۵)

قرآن، کافران را به چند دسته تقسیم کرده است؛ از جمله اهل کتاب و مشرکان و همه این

۱- زمر/۳۸.

۲- زمر/۳۸.

۳- نساء/۱۴۵.

۴- فصلت/۴۰؛ جاثیه/۲۴.

۵- آل عمران/۸۵؛ نساء/۱۳۶-۱۳۷.

گروه ها یک وجه اشتراک دارند و آن، خلود در آتش جهنم است: (۱)

إِنَّ الَّذِينَ كفَرُواْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ الْمُشْرِكينَ فيِ نَارِ جَهَنَّمَ خَلِدِينَ فِيهَا أُوْلَئك هُمْ شَرُّ الْبرَيَّه؛ (۲) کافران از اهل کتاب و مشرکان، در آتش دوزخند. جاودانه در آن می مانند. آن ها بدترین مخلوقاتند.

لِّيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَ الْمُنَافِقَاتِ وَ الْمُشْرِكينَ وَ الْمُشْرِكاتِ وَ يَتُوبَ اللَّهُ عَلىَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ كاَنَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمَا.(۳)

الف. نگاهی به تفاسیر

بهترین وصف برای گمراهی یهود توصیف قرآن کریم در باره آنان است. خداوند به رسولش دستور می دهد که قاطع و روشن و محکم با یهود و همراه آنان (مسیحیان) برخورد کند:

قُلْ يأَهْلَ الْكتَابِ لَسْتُمْ عَلىَ شىَ ءٍ حَتىَ تُقِيمُواْ التَّوْرَئه وَ الْانجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكم مِّن رَّبِّكمْ...؛ (۴) این آیه و تعدادی از آیات بعد از آن، متعرض حال اهل کتابند؛ چنان که در آیه «قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ لَسْتُمْ عَلى شَيْ ءٍ...» دلیلی برضد یهودیان اقامه شده بود که جرائم و گناهان آنان، باعث قطع رابطه با خداوند است.

علامه طباطبائی احتمال می دهد این آیات، مربوط باشد به آیه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ هادُوا...» و در نتیجه تصدیق این معنا باشد که اسم و لقب هیچ اثری در سعادت آدمی ندارد؛

۱- بقره/۱۰۵؛ حشر/۱۱؛ بینه /۶؛ احزاب/۷۳.

۲- بینه /۶.

۳- «هدف این بود که خداوند مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را (از مؤمنان جدا سازد و آنان را)عذاب کند و خدا رحمت خود را بر مردان و زنان باایمان بفرستد خداوند همواره آمرزنده و رحیم است!» احزاب: ۷۳.

۴- «ای اهل کتاب! شما هیچ آیین صحیحی ندارید، مگر اینکه تورات و انجیل و آنچه را از طرف پروردگارتان بر شما نازل شده است برپا دارید. ولی آنچه بر تو از سوی پروردگارت نازل شده [نه تنها مایه بیداری آن ها نمی گردد، بلکه)بر طغیان و کفر بسیاری از آن ها می افزاید. بنابراین از این قوم کافر (و مخالفت آن ها] غمگین مباش! آن ها که ایمان آورده اند و یهود و صابئان و مسیحیان، هر گاه به خداوند یگانه و روز جزا ایمان بیاورند و عمل صالح انجام دهند، نه ترسی بر آن هاست و نه غمگین خواهند شد.» مائده: ۶۸-۶۹.

زیرا اگر اثری داشت، آن ها را از پیغمبرکشی و تکذیب پیغمبران باز می داشت و از هلاکتشان به وسیله فتنه های هلاک کننده و گناهان بزرگ می رهانید.(۱)

«لَّا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ...» (۲) علّت نهی از دوستی با ایشان (یهود و نصارا) خشم شدید ایشان از اسلام و دشمنی آشکار و پنهان آنان است.(۳) قرآن کریم برای کسانی که با این نهی، مخالفت می کنند، حکمی را صادر می کند:

«وَ مَن يَتَوَلَّهُم مِّنكمْ فَإِنَّهُ مِنهُمْ؛ (۴)

و هر کس با آنان رابطه دوستی داشته باشد، ظالم و ستمگر است!»

علامه طباطبائی گوید: «بِئْسَمَا اشْتَرَوْا» این آیه، علت کفر یهود را با وجود علمی که به حقانیت اسلام داشتند، بیان می کند، وآن را منحصراً حسد و ستم پیشگی می داند. «فَباؤُ بِغَضَبٍ عَلی غَضَبٍ» حرف باء در کلمه «بِغَضَبٍ» به معنای مصاحبت یا تبیین است و معنای جمله این است که ایشان با داشتن غضبی به خاطر کفرشان به قرآن و غضبی به علت کفرشان به تورات که از پیش داشتند؛ از طرفداری قرآن برگشتند. حاصل معنای آیه این است که یهودیان قبل از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و هجرتش به مدینه، پشتیبان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بودند و همواره آرزوی بعثت او و نازل شدن کتاب او را می کشیدند؛ ولی همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث شد و به سوی

۱- المیزان، ج ۶، ص ۶۷.
۲- «افراد باایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند. هر کس چنین کند، هیچ رابطه ای با خدا ندارد [و پیوند او بکلّی از خدا گسسته می شود] مگر اینکه از آن ها بپرهیزید [و به خاطر هدفهای مهمتری تقیّه کنید] . خداوند شما را از [نافرمانی] خود بر حذر می دارد و بازگشت [شما] به سوی خدا است.» (سوره آل عمران: ۲۸).
۳- اگر این سبب زایل گردد، نهیی وجود ندارد؛ چرا که قرآن کریم به پیروانش امر می کند که به اهل کتاب نیکی کنند و تا هنگامی که اذیّت و آزاری به مسلمانان از طرف ایشان رخ نداده است. «لَّا يَنْهَاكمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكمْ فىِ الدِّينِ وَ...» (سوره ممتحنه: ۸-۹).
۴- «يَأَيهَُّا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَا تَتَّخِذُواْ الْيهَُودَ وَ النَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ...»؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! یهود و نصاری را [ولّی و دوست و تکیه گاه خود] انتخاب نکنید. آن ها اولیای یک دیگرند. کسانی که از شما با آنان دوستی کنند، از آن ها هستند. خداوند جمعیّت ستمکار را هدایت نمی کند [ولی] کسانی را که در دل هایشان بیماری است، می بینی که در دوستی با آنان ــ بر یک دیگر پیشی می گیرند، و می گویند: «می ترسیم حادثه ای برای ما اتفاق بیفتد [و نیاز به کمک آن ها داشته باشیم!]» شاید خداوند پیروزی یا حادثه دیگری از سوی خود [به نفع مسلمانان] پیش بیاورد و این دسته از آنچه در دل پنهان داشتند، پشیمان گردند!» (سوره مائده: ۵۱-۵۲).

ایشان مهاجرت کرد و قرآن بر وی نازل شد، با این که او را شناختند که همان کسی است که سال ها آرزوی بعثت و هجرتش را می کشیدند، حسد بر آنان چیره گشت و استکبار جلوگیرشان شد از اینکه به وی ایمان بیاورند؛ لذا به وی کفر ورزیده، گفته های سابق خود را انکار کردند؛ همان طور که به تورات خود کفر ورزیدند و کفرشان به اسلام، کفری بالای کفر شد.

در آیه «قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ...»، فاء در کلمه «فَلِمَ، پس چرا» فاء تفریع است؛ چون سؤال از اینکه «پس چرا پیامبران خدا را کشتید» فرع و نتیجه ادعای یهود است که می گفتند: «نُؤْمِنُ بِما أُنْزِلَ عَلَيْنا؛ «تنها به تورات که بر ما نازل شده ایمان داریم»، و اگر این که می گویید: «ما تنها به تورات ایمان داریم» حق است و راست می گوئید؛ پس چرا پیامبران خدا را می کشتید؟ چرا با گوساله پرستی به موسی علیه السلام کفر ورزیدید؟ چرا هنگام پیمان سپردن که کوه طور بالای سرتان قرار گرفته بود، گفتید: «سَمِعْنا وَ عَصَيْنا» شنیدیم و نافرمانی کردیم».

در آیه «وَ أُشْرِبُوا فِی قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ...»، کلمه «أُشْرِبُوا» از ماده «اشراب» به معنای نوشانیدن است و مراد از عجل، محبت عجل است که خود عجل در جای محبت نشسته تا مبالغه را برساند و بفهماند، کأنه یهودیان از شدت محبتی که به گوساله داشتند، خود گوساله را در دل جای دادند؛ و بنابراین در این کلام دو جور استعاره یا یک استعاره و یک مجاز به کار رفته است [یکی گذاشتن عجل به جای محبت به عجل و دیگری نسبت نوشانیدن محبت با اینکه محبت، نوشیدنی نیست]. «قُلْ بِئْسَما يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمانُكُمْ...»، این جمله به منزله اخذ نتیجه از ایرادهایی است که به ایشان کرد؛ از کشتن انبیاء و کفر به موسی علیه السلام و استکبار در بلند شدن کوه طور به اعلام نافرمانی که علاوه بر نتیجه گیری، استهزاء به ایشان نیز هست. می فرماید: این ایمان شما، چه بد دستوراتی به شما می دهد![(۱)]

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام روایت آورده است که در تفسیر جمله: «وَ لَمَّا جاءَهُمْ كِتابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ...»، فرمود:

یهودیان در کتب خود خوانده بودند که محمّد صلی الله علیه و آله و سلم، رسول خدا است و محل هجرتش بین دو کوه «عیر» و «احد» است؛ پس، از بلاد خود کوچ کردند. وقتی خدای متعال، حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را مبعوث کرد، اوس و خزرج که همان انصار باشند به وی ایمان آوردند؛ ولی یهودیان ایمان

۱- المیزان، ج۲، ص۲۲۲- ۲۲۵؛ تفسیر الجلالین، ص۱۷.

نیاورده، به وی کفر ورزیدند و این جریان همان است که خداوند در باره اش می فرماید: «وَ کانُوا مِنْ قَبْلُ یَسْتَفْتِحُونَ عَلَی الَّذِینَ کفَرُوا...».(۱)

بنا بر نظر بیشتر مفسران، مقصود از کافران اهل کتاب، یهودیان و مسیحیان هستند. آیات مذکور به صراحت بیان می کند یهودیان به خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و کتاب آسمانی کافر هستند و در جهنم، جاویدان باقی خواهند ماند.

ب. نکات آیات برای ایجاد الگو

۱. جرایم و گناهان باعث قطع رابطه با خداوند هستند؛

۲. اسم ولقب هیچ اثری درسعادت آدمی ندارد و لازمه سعادت، ایمان به خدا و روز جزا و عمل صالح است؛

۳. راه نجات یهود از آن سرنوشت شوم[آتش جهنم] ایمان و عمل صالح است؛

۴. مسلمانان با یهودیانی که به فرمان های الهی (تورات، انجیل، قرآن) عمل نمی کنند نباید دوستی نمایند؛

۵. در صورت تبعیت یهودیان از قوانین اسلام و عدم عناد، فقط جزیه بر ایشان لازم است؛

۶. خداوند به پیامبرش فرمان داده است تا با عبارت محکم و قاطع «لَسْتُمْ عَلی شَیْ ءٍ...» با یهود مواجه شود.

الگو سازی با توجه به نکات آیات درباره اعتقادات یهود در قرآن

۱. قرآن، دشمنان خدا و فرشتگان الهی و پیامبران را دشمن اسلام معرفی کرده است؛

۲. انسان باید به جای دنبال کردن اساطیر و خرافات شیطانی در پی ایمان و تقوا باشد و سحر از نظر قرآن تنها برای آزمایش انسان است و ساحر رستگار نیست؛

۳. دیدگاه یهود در باره انبیای الهی با موازین الهی در قرآن هماهنگی ندارد. هر زمان معیار تشخیص و تصمیم، هوا و هوس شود، هر حکم حقی تکذیب شده و پایمال می گردد. سراسر تاریخ شاهد بهانه جویی و رفتار هوس جویانه انسان های نفس پرست است؛

۴. علت اصلی انتخاب انبیاء الگو بودن ایشان برای هدایت یافتن مردم است و تمام انبیای الهی با تحمل سختی ها به هدایت انسان ها مبادرت ورزیدند و انسان ها به واسطه عدم پذیرش

۱- سمرقندی، ابونصرمحمّد بن مسعود عیاشی، تفسیرالعیاشی، ۱/۴۹، ح ۶۹.

حق، گمراه می شوند؛

۵. انجام گناهان مختلف با عقوبت در آخرت هماهنگ است. هیچ کس اهل بهشت نیست، مگر این که در مقابل خدا تسلیم و خاشع باشد و عمل نیکو انجام دهد. عمل پذیرفته شده نزد خداوند متعال دارای دو صفت شاخص است: خالص برای خدا، مطابق با شریعت اسلام؛

۶. حریص ترین مردم به دنیا کسانی هستند که به رغم ناتوانی در دوران کهولت آرزوی زندگی هزار ساله می کنند. به فرموده خداوند متعال، افزایش طول عمر، فرد گنهکار را از سرنوشت قطعی آتش جهنم نمی رهاند.

از سویی مجازات های خداوند با عواقب وخیم دنیوی و اخروی همراه است؛

۷. یهودیان در پذیرش حق دو دسته اند: اکثریت اهل باطل و اقلیت اهل حق؛

۸. مؤمنان اهل کتاب دارای مقام والا هستند و در پرداختن به خیرات و حسنات، گوی سبقت را از یک دیگر می ربایند و به فرموده الهی در زمره صالحان و شایستگانند و هیچ حقی از ایشان ضایع نمی شود؛ زیرا اهل کتاب راستین بر اساس شعائر دین الهی، اهلِ امر به معروف و نهی از منکر هستند. به واسطه این امور، بستری مناسب برای پذیرش دین در سطحی گسترده حاصل می شود و تمسّک بر ریسمان الهی، وحدت آفرین است؛ لذا صفوف نیکان را یکدست کرده و موجب افزونی قدرت می شود؛

۹. جرایم و گناهان کافران اهل کتاب، باعث قطع رابطه با خداوند است و با تمسک به اسم و لقب (اسرائیل) نمی توانند به سعادتی دست یابند. لازمه سعادت، ایمان به خدا و روز جزا و عمل صالح است؛

۱۰. مسلمانان نباید با یهودیان غیر عامل به فرمان های الهی دوستی کنند.

ص:۶۵

بخش دوم: الگوسازی قرآن کریم در مواجهه با ادعاهای یهود

اشاره

ص:۶۷

۱. ادعاهای یهودیان در قرآن

اشاره

یهودیـان، ادعاهـایی مطرح کرده انـد که بـا اعتقادات آنان در ارتباط است. قرآن کریم با ادله و کلام قاطع و مسـتند به پاسـخ گویی ادعاهـای این یهودیـان پرداخته است و انگیزه هـای ایشـان را در مواردی که ادعـا کرده انـد، برملاـ نموده است. در این قسمت، به بررسی باورها و ادعاهای یهودیان و تکذیب و ابطال آن توسط قرآن کریم می پردازیم:

۱-۱. ادعای یهود مبنی براین که ابراهیم علیه السلام یهودی است

اشاره

یهودیان، حضـرت ابراهیم علیه السلام جد بزرگوار انبیای الهی را یهودی می دانند. مسیحیان نیز او را نصرانی و مشرکان عرب او را منتسب به آیین خود می داننـد؛ چرا که هر دسته می کوشـند تـا بـا انتسـاب این انسان فاضل و پسـندیده به جماعت خود، تأییدی برای آیین خود فراهم کنند و وجهه ای نزد دیگران بیابند.

الف. نگاهی به تفاسیر

قرآن کریم، به این پندار باطل یهود چنین اشاره می کند:

«أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطَ كَانُواْ هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ ءَ أَنتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّن كَتَمَ شَهَدَةً عِندَهُ مِنَ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ» (۱)

۱- «یا می گویید: ابراهیم و اسـماعیل و اسـحاق و یعقوب و اسـباط، یهودی یا نصرانی بودند؟! بگو: شما بهتر می دانید یا خدا؟ (و با اینکه می دانید آنها یهودی یا نصـرانی نبودند، چرا حقیقت را کتمان می کنید؟) و چه کسـی سـتمکارتر است از آن کس که گواهی و شهادت الهی را که نزد او است، کتمان می کند؟! و خدا از اعمال شما غافل نیست» (سوره بقره: ۱۴۰).

طبق فرموده قرآن کریم، یهودیان، علم ندارند و از روی جهل این گونه می پندارند و در واقع با کتمان شهادت خداوند ستمکار هستند. تنها خداوند از حقیقت باخبر است و تنها او است که می داند آیا ابراهیم علیه السلام یهودی بوده یا است غیر یهودی. شاید مخالفان بگویند اگر قرآن به دلیل نزول تورات و انجیل پس از ابراهیم علیه السلام، یهودی و نصرانی بودن او را رد می کند، چطور ابراهیم علیه السلام را حنیف و مسلمان می شمرد درحالی که دوران ظهور اسلام قرن ها بعد از یهود و نصارا است؟ پاسخ این پرسش کاملاً روشن و واضح است. قرآن تصریح می کند، ابراهیم علیه السلام حنیف و مسلمان است؛ چرا که اسلام، تنها دین محمّد صلی الله علیه و آله و سلم نیست؛ بلکه دین تمام انبیای گذشته می باشد؛

أَمْ کنتُمْ شهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ یَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِیهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِی قَالُواْ نَعْبُدُ إِلَهَک وَ إِلَهَ ءَابَائک إِبْرَاهِیمَ وَ إِسْمَاعِیلَ وَ إِسْحَاقَ إِلَهًا وَاحِدًا وَ نحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ(۱)

معیار انتساب، دین است، نه خون و نسل و نژاد؛ از این رو ابراهیم علیه السلام را باید مسلمان دانست.

با توجه به آنچه گذشت، به نظر می رسد مدعیان یهودی در این باره چندین هدف را دنبال می کنند:

۱. این وهم و گمان را در ذهن دیگران ایجاد کنندکه آن ها، نسل ابراهیم علیه السلام و فرزندان و ذریه او هستند و با انحصار آن در خود، شاخه دیگر ذریه ابراهیم علیه السلام، یعنی اسماعیل علیه السلام را نادیده انگارند؛

۲. این گمان را در دیگران تقویت کنند که دین پذیرفته شده الهی، تنها دین و آیین یهودیان است و چون این دین به حضرت ابراهیم علیه السلام منتسب است، تنها دین نازل شده که مورد تأیید و رضایت از سوی خدا است، دین «یهود» می باشد؛

۳. این تصور را در ذهن ایجاد کنند که آن ها بیش از هرکس، سزاوار سکونت در سرزمین مقدس هستند؛ چرا که خداوند این سرزمین را برای ابراهیم علیه السلام و ذریه او قرار داد؛

ص:۶۹

۱- «آیا هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، شما حاضر بودید؟! آن هنگام که به فرزندان خود گفت: «پس از من، چه چیز را می پرستید؟» گفتند: «خدای تو و خدای پدرانت، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق، خداوند یکتا را، و ما برابر او تسلیم هستیم.» (بقره: ۱۳۳).

۴. آن ها یهودی و از نسل ابراهیم علیه السلام هستند؛ لذا ابراهیم علیه السلام نیز تنها و تنها یهودی می تواند باشد.

ب. نکات آیات برای ایجاد الگو

۱. انبیای الهی همه برابر خداوند متعال، تسلیم بوده و اسلام آورده اند؛

۲. معیار انتساب به حضرت ابراهیم علیه السلام دین است، نه خون و نسل و نژاد؛

۳. معیار پیرو ابراهیم علیه السلام بودن، پایبندی به فرمان های الهی است که یهود و نصارا و مسلمانِ واجدِ این شرایط همه را شامل می شود؛

۴. خداوند متعال، یکتا است و انبیای مرسل او، آیین یکتاپرستی را به نسل بشر آموختند. مسلماً چنین وحدتی، مستلزم یکسان بودن آیینی مشخص از ابتدا تا انتها است و آن، تسلیم بودن برابر معبود یکتا و سرسپاری بر اطاعت او و فرستادگانش می باشد.(۱)

۲-۱. ادعای یهود مبنی بر وارث دین ابراهیم علیه السلام بودن

اشاره

یهودیان، خود را از حیث نسب و نسل، ذریه حضرت ابراهیم علیه السلام می دانند که این انتساب، صحّت دارد. همچنین ایشان خود را از حیث دین، اعتقادات، نبوت و رسالت، وارث ابراهیم علیه السلام برمی شمارند؛ ولی این دو امر، دو مسأله کاملاً مجزا است. یهودیان، وارثان نسب ابراهیم علیه السلام هستند؛ اما وارثان راستین دین و رسالت، تنها صالحان و مؤمنانند؛ یعنی کسانی که با بعثت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم راه او را برگزیدند، نه آن دسته از یهودیانی که به خدا و دین ابراهیم علیه السلام کفر ورزیدند، انبیای الهی را کشتند و رسولان را تکذیب کردند.خداوند در قرآن به این گمان باطل یهود اشاره می کند و آن را چندین بار ابطال و رد می کند؛ «ای اهل کتاب! چرا درباره ابراهیم، گفتگو و نزاع می کنید (و هر کدام، او را پیرو آیین خودتان معرفی می نمایید)؟...»،

«وَ إِذِ ابْتَلَی إِبْرَاهِمَ رَبُّهُ بِکلِمَاتٍ...» (۲) امامت از طریق نسب به ارث نمی رسد و با هر

۱- سوره بقره: ۱۳۶.

۲- «[به خاطر آورید] هنگامی که خداوند، ابراهیم را با وسایل گوناگونی آزمود. و او به خوبی از عهده این آزمایش ها برآمد. خداوند به او فرمود: «من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم!»ابراهیم عرض کرد: «از دودمان من [نیز امامانی قرار بده!

[« خداونـد فرمود: «پیمان من، به سـتمکاران نمی رسد! [و تنها آن دسـته از فرزندان تو که پاک و معصوم باشـند، شایسـته این مقامند]» (سوره بقره: ۱۴۰؛ سوره آل عمران: ۶۵؛ سوره بقره: ۱۲۴).

کردار و عملکردی نمی توان وارث رسالت و دیانت بود آن هم تنها به واسطه انتساب نَسبی. این وراثت تنها شایسته مؤمنان و صالحان است و بر کافران وستمکاران حرام است. یهودیان به واسطه ظلم و کفرشان شایستگی عهد الهی را ندارند. قرآن، تصریح می کند مؤمنان امت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم وارثان دین و رسالت ابراهیم علیه السلام هستند؛ چرا که شرط لازم برای وراثت ایمانی در آن ها تحقق یافته است و آن ها مخلصانه و از روی ایمان و یقین تسلیم خداوند هستند:

إِنَّ أَوْلَیَ النَّاسِ بِإِبْرَاهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِیُّ وَ الَّذِینَ ءَامَنُواْ وَ اللَّهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ؛

سزاوارترین مردم به ابراهیم علیه السلام، آن ها هستند که از او پیروی کردند و [در زمان و عصر او، به مکتب او وفادار بودند همچنین] این پیامبر و کسانی که [به او] ایمان آورده اند [از همه سزاوارترند] و خداوند، ولیّ و سرپرست مؤمنان است. شایستگی وراثت دین و رسالت ابراهیم علیه السلام و جانشینی او، در امت مسلمان بروز یافت که از مظاهر آن، انتخاب نام «مسلمان» برای امت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است.

از دیگر نمونه های قرآنی در ابطال پندار یهودیان این است که قرآن تصریح می کند هر کس از دین ابراهیم علیه السلام و پیروی از محمّد صلی الله علیه و آله و سلم روی برگرداند، نادان(۱) است. در آیات۱۳۴_۱۴۱سوره بقره خداوند از آن ها می خواهد به خود و آیین خود فکر کنند و با افتخارات پوچ تاریخ خود وگمان های باطل در باره وارث بودن خویش، زندگی نکنند؛ بلکه اعمال خود و دین خود را خالص نمایند و واقعاً خود را تسلیم خداوند سازند. هرکس نتیجه اعمال خود را می بیند. ابراهیم علیه السلام و پیروان او، نتیجه کردار و اعمال نیک خود را می بینند و نزد خداوند بهره مند می شوند.(۲)

نکته قابل توجه این است که هر دو آیه با یک سیاق و سبک واحد و عبارات و کلمات واحد، ادعای یهودیان را رد می کند؛ اما در واقع در این آیات، تکرار وجود ندارد و بر اساس مقتضای سیاق، هدف مطلوب در آیه دوم، هدفی است که در آیه اول انتظار می رود. همان گونه که آیه ۱۳۴سوره بقره، حقیقت دین ابراهیم، اسماعیل، اسحاق و یعقوب را روشن می کند و آن این است که دین تمام آنان، دین حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است. از یهودیان می خواهد برای

۱- «جز افراد سفیه و نادان، چه کسی از آیین ابراهیم (با آن پاکی و درخشندگی)روی گردان خواهد شد؟! ما او را در این جهان برگزیدیم و او در جهان دیگر، از صالحان است.» همان: البقره/۱۳۰.

۲- تفسیر الوسیط، ج۱، ص۶۱.

پذیرفته شدن نزد خداوند، به دین محمّد صلی الله علیه و آله و سلم درآیند. درآیه ۱۴۱سوره بقره، ادعای آنان مبنی بر وراثت دین ابراهیم علیه السلام و انبیای گذشته نسل او، رد می شود و تصریح می گردد که وراثت خون و نسب، ملاک نیست؛ بلکه ملاک وراثت، دین و ایمان است. تمام آیات مربوط به این مسأله (وراثت دین، علم، کتاب، ایمان) همگی در یک سیاق و سبک هستند و در تمام آیات مربوطه، سخن از انبیای بنی اسرائیل و اشاره به برخی از داستان های بنی اسرائیل و رد ادعاهای آنان است.(۱)

ب. نکات آیات برای ایجاد الگو

۱. ملاک ِوراثت دین ابراهیم علیه السلام، خون و نسب نیست؛ بلکه دین و ایمان است؛

۲. خداوند، آیینی را برای شما مردم تشریع کرد که به نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمّد توصیه کرده بود که: دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید؛

۳. جز افرادِ سفیه و نادان، چه کسی از آیین ابراهیم علیه السلام روی گردان خواهد شد؛

۴. خداوند، مؤمنان را درکتاب های آسمانی پیشین و قرآن، «مسلمان» نامید؛

۵. وارثان راستین دین و رسالت، تنها صالحان و مؤمنان می باشند؛ یعنی کسانی که با بعثت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم راه او را برگزیدند.

آنچه بر این اساس می تواند الگو قرار گیرد، این است که قرآن کریم، معیار وراثت دین و پیرو حقیقی بودن حضرت ابراهیم علیه السلام و سایر انبیاء الهی را «ایمان و عمل صالح» معرفی می کند و بدین ترتیب، مدعیان دروغین را از گروه حقیقی، غربال می نماید. تنها یدک کشیدن عنوان یک دین، فرد را شایسته قرار گرفتن در زمره ایشان قرار نمی دهد؛ بلکه هر کس ایمان و عملش، با ملاک های الهی همخوانی داشته باشد در صف مسلمانان و پیرو انبیا قرار می گیرد.

۳-۱. ادعای یهود مبنی بر این که وارث سرزمین مبارک هستند

اشاره

از تصوراتی که یهودیان در عصر حاضر ترویج می کنند، گمان ایشان مبنی بر وراثت سرزمین مبارک است؛ سرزمینی که شامل تمام بلاد شام، فلسطین، اردن، سوریه، لبنان و بخش شرقی مصرمی شود. دلیل آنان این است که خداوند، این سرزمین را برای جدّ آنان، ابراهیم علیه السلام

۱- بنواسرائيل فى القرآن و السنه، ص۱۵۸-۱۵۹.

مقرر فرمود و آن سرزمین برای ابراهیم علیه السلام وذریّه او، یعنی بنی اسرائیل قرار داده شده است. آن ها قرن ها در این سرزمین زندگی می کردند و بیرون راندن غیرشایسته آنان از این سرزمین برای برهه ای از زمان نیز این وراثت را نقض نمی کند. اشغال سرزمین فلسطین و طرح های اشغال سرزمین های همسایه در عصر کنونی نیز به این معنا است که آنان می کوشند از این راه، خطاهای گذشته تاریخ را اصلاح کنند و حق را به حقدار برسانند. این سرزمین مقدس برای ابراهیم یهودی و فرزندان یهودی است و تا روز قیامت، سرزمین آن ها خواهد بود. آنان برای اثبات ادعای خود به نسب استناد می کنند.

الف. نگاهی به تفاسیر

قرآن کریم بیان می کند خداوند این سرزمین را مبارک کرد و ابراهیم و لوط علیهما السلام را در آن سکونت داد(۱) برخی گویند: این سرزمین شام بود که همه نعمت ها در آن فراوان بود. برخی گویند: سرزمین بیت المقدس بود که جایگاه انبیا است. برخی گویند: مکه بود که در آن، کعبه مقدس و اولین خانه مردم است.(۲)

نیز قرآن بیان می فرماید که خداوند، مؤمنان بنی اسرائیل را که همراه موسی علیه السلام از مصر بیرون رفتند، وارثان این سرزمین مبارک قرار داد تا به هر نقطه ای از آن که می خواهند بروند و زندگی کنند و دشمنان آن ها (فرعون و سپاهش) به امر الهی غرق شدند.(۳)

«وَ أَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِینَ کانُواْ یُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الْأَرْضِ وَ مَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَکنَا فِیهَاوَ...؛

و مشرق ها و مغرب های پربرکت زمین را به آن قومِ به ضعف کشانده شده [زیر زنجیر ظلم و ستم] واگذار کردیم و وعده نیک پروردگارت بر بنی اسرائیل، به سبب صبر و استقامتی که به خرج دادند، تحقّق یافت و آنچه فرعون و فرعونیان [از کاخهای مجلّل] می ساختند و آنچه از باغ های داربست دار فراهم ساخته بودند، در هم کوبیدیم. حضرت موسی علیه السلام از قوم خود خواست به این سرزمین که خداوند برایشان مقرر کرده است، وارد شوند؛ اما آن ها نپذیرفتند و پشت

۱- «و او و لوط را به سرزمین (شام)- که آن را برای همه جهانیان پربرکت ساختیم- نجات دادیم!» (الانبیاء: ۷۱).

۲- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۷/۸۸.

۳- سوره اعراف: ۱۳۷.

کردند.(۱)

در این سه آیه، این حقیقت روشن می شود که خداوند این سرزمین را مبارک کرده است، آن را برای بنی اسرائیل مقرر داشت و آنان را وارث این سرزمین کرد تا به هر نقطه ای از آن که می خواهند، بروند.

واژه «بَارَکْنَا» شش بار در قرآن تکرار شده است و در همه موارد سخن از بنی اسرائیل و پیامبرانشان و اشاره به سرزمین مبارک، یعنی سرزمین شام و بخش شرقی مصر می باشد. همه این سوره ها از سوره های مکی هستند: اعراف، اسراء، انبیاء (دو بار)، سبأ، صافات.

آیا این آیات، به یهودیان حقی کلی و دائمی در خصوص این سرزمین مبارک می دهد؟ آیا آنان را وارثان همیشگی این سرزمین مبارک تا روز قیامت قرار می دهد؟ پاسخ، منفی است. قرآن در ردّ این مدعا، حقایق محکمی ابراز می دارد:

قَالَ مُوسىَ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُواْ بِاللَّهِ وَ اصْبرُواْ إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْعَقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ(۲)

ملاحظه می شود حضرت موسی علیه السلام تا هنگامی که بنی اسرائیل در مصر و تحت سیطره و ظلم و ستم فرعون بود و قبل از رفتن به سرزمین مبارک، این امر را برای بنی اسرائیل مقرر و تعیین فرمود. با بررسی دقیق آیه، روشن می شود خداوند متعال، حق وراثت سرزمین مبارک را به طور مشروط به بنی اسرائیل عطا فرموده است و درصورت فقدان آن شروط و تخطی از آن، این حق از آنان سلب می شود. آن شروط عبارتند از:

۱. از خداوند متعال کمک بخواهند؛

۲. بر حکم و دستور الهی صبر کنند؛

۳. خالصانه بندگی خدا را به جا آورند و مطیع او باشند؛

۴. برای خداوند، تقوا داشته باشند.

۱- «ای قوم من! به زمین مقدسی که خدا برایتان مقرر کرده است، داخل شوید و بازپس مگردید که زیاندیده باز می گردید.» (مائده: ۲۱).

۲- «موسی به قومش گفت: از خدا مدد جویید و صبر پیشه سازید که این زمین از آن خدا است. به هر کس از بندگانش که بخواهد، آن را به میراث می دهد. و سرانجام نیک، از آن پرهیزگاران است.» (انبیاء: ۱۰۵-۱۰۶).

گذر زمان به جهانیان نشان داده است که ایشان، شروط مزبور را عمل نکرده و از قبول آن سرباز زده اند؛ بنا براین حق وراثت سرزمین مبارک را نیز ندارند. قرار دادن این سنت الهی از جانب خداوند در زبور که حضرت داوود علیه السلام برای بنی اسرائیل(۱) آورد، چه معنایی دارد ؟ آیا به سبب این نیست که آن ها نگاه خود به این سرزمین و وراثت آن را اصلاح کنند؟ قرآن، ادعای آنان را تکذیب می کند و تصریح می نماید که برای وراثت این سرزمین، تن در دادن به شروط الهی، لازم است و در غیر این صورت، حقی بر سرزمین ندارند. قرآن می فرماید:

چون پروردگارت اعلام کرد که تا روز قیامت بر یهودیان کسی را می گمارد که آن ها را عذابی سخت کند که پروردگارت تندمجازات است و همو، آمرزگار و رحیم است. آن ها را در زمین به گروه ها تقسیم کرده ایم؛ بعضی آن ها شایستگانند و بعضی دیگر، کم از آنند، و آن ها را به خوبی ها و بدی ها بیازمودیم، شاید به خدا باز گردند.(۲)

خداوند به سبب جزای کفر و ستم و کینه و فسادشان، آوارگی و پراکندگی در سرزمین های مختلف را برای آنان مقدّر کرده است، تا امتی پراکنده میان امت ها باشند.

«وَ قُلْنَا مِن بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرَءِيلَ اسْكُنُواْ الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْأَخِرَه جِئْنَا بِكمُ ْلَفِيفًا» (۳)؛

و پس از او، به بنی اسرائیل گفتیم: «در آن سرزمین ساکن شوید و چون وعده آخرت رسد، همه شما را با هم محشور می کنیم».

إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِأَنفُسِكمُ ْوَ إِنْ أَسَأْتُمْ ْفَلَهَا...(۴)؛

اگر نیکی کنید به خود می کنید و اگر بدی کنید، به خود می کنید. چون وعده دوم فرا رسید، کسانی بر سرتان فرستادیم تا شما را غمگین سازند و همان گونه بار اول که به مسجد درآمده بودند به مسجد درآیند و به هر چه دست یابند، نابود سازند.

ب. نکات آیات برای ایجاد الگو

۱. یهودیان (و سایر انسان ها) از وارثان سرزمین مقدسند؛ اگر فقط از خداوند متعال مدد بجویند؛

۱- کتاب مقدس : ۲سموئیل، ۴/۷-۱۶.

۲- االمیزان، ج۸، ص۲۹۷.

۳- اسراء: ۱۰۴.

۴- اسراء: ۷.

۲. یهودیان (و سایر انسان ها) از وارثان سرزمین مقدسند؛ اگر برابر دستور الهی صبور باشند؛

۳. یهودیان (و سایر انسان ها) از وارثان سرزمین مقدسند؛ اگر خالصانه خدا را بندگی کرده، متّقی باشند؛

۴. یهودیان در صورت عدم سرسپاری برابر فرمان های الهی، آوارگی دنیا و عذاب آخرت رامی چشند؛

۵. خانه خدا، بنا بر آیات تورات فعلی(۱) و قرآن کریم۴، توسط بهترین بندگان خداوند ساخته شده و تا ابد، سلطنت الهی برای آیین او و پیروان حقیقی او است.

آنچه بر این اساس می تواند الگو قرار گیرد، این است که خداوند برای انسان ها برنامه کاملی وضع کرده است تا طبق آن عمل کنند. سید قطب گوید:

برنامه ای بر اساس ایمان و عمل صالح، روی زمین استوار و پایدار می شود. در این برنامه، تنها مقصود و مراد، آباد کردن زمین و بهره برداری از ثروت های آن و سود بردن از نیروهای آن نیست؛ بلکه علاوه بر آن، مقصود و مراد، عنایت و توجه به روحیه های انسان است تا به کمال مقدّر خود در این جهان برسد و در میان تمدّن درخشان و پر زرق و برق مادّی عقب گرد نکند و سر در نشیب واپس گرایی ننهد و انسانیت خود را به چاله پلشتی و گودال پستی نیندازد؛ در حالی که در بهره برداری از منابع ثروت پیدا و ناپیدا، اوج می گیرد و بالا می رود. وراثت واپسین و ترکه آخرین از آن بندگان صالح و شایسته ای است که ایمان و عمل پسندیده را یک جا گرد می آورند و این دو عنصر در وجودشان و زندگی شان از یک دیگر جدا نمی شود.(۲)

۴-۱. ادعای یهود در باره جهنم

اشاره

یهودیان مدعی هستند هرگز مدت زمان زیادی در آتش جهنم نخواهند ماند و چون فرزندان خدا و عزیزان (احباء) او هستند و ملتِ برگزیده خداوند میان مردم می باشند، خداوند در صورت بررسی اعمال و اشتباهات آنان، تنها چند روزی آنان را مجازات می کند و مجدداً با

۱- کتاب مقدس : ۲، سموئیل۴/۷-۱۶. ۴. بقره: ۱۲۷؛ ابراهیم: ۳۷.

۲- فی ظلال القرآن، ج۴، ص۶۳۳.

ملاطفت و رحمت با آن ها برخورد می کند و از گناهانشان چشم پوشی می نماید.

الف. نگاهی به تفاسیر

«وَ قالُواْ لَن تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَیَّامًا مَّعْدُودَهً...» (۱) این آیه و آیه پس از آن، پاسخ یهود است که می گفتند: «آتش، بیش از چند روزی به سراغ ما نخواهد آمد». منظور از سیّئه، شرک به خدا یا گناه بزرگی است که کیفر آتش را ایجاب کند یا گناهانی است که خداوند برابر ارتکاب آن، وعده آتش داده است.(۲)

طبق مذهب امامیه، این گناه، شرک به خداوند است که کیفر دوام عذاب و پیوستگی آتش را دارد. مؤمن، داخل در این آیه نخواهد بود و حکم پیوستگی عذاب را نخواهد داشت. و کلمه «أَحاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ» نیز همین معنا را می رساند؛ زیرا معنای احاطه گناه این است که از هر سو، گناه او را فراگرفته و راه فرار و خلاصی ندارد؛ در حالی که اگر کسی مؤمن باشد و چیزی از طاعت های الهی با او همراه باشد، دیگر گناه او را از هر سو فرا نگرفته است.(۳)

همچنین فرمایش خداوند «وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أُولئِک أَصْحابُ الْجَنَّهِ هُمْ فِیها خالِدُونَ...؛ و آنان که ایمان آوردند و اعمال شایسته انجام دادند، آن ها یاران بهشت و پیوسته در آن متنعّمند.» بشارتی است از طرف خداوند برای مؤمنان و فرمانبرداران که آنان پیوسته در بهشت هستند و چگونه ممکن است پاداش همیشگی با کیفر دائمی همراه باشد؟!

مفسران در سبب نزول این آیات، روایتی را به این مضمون از ابن عباس نقل می کنند:

یهودیان می گفتند: این دنیا هفت هزار سال است و به ازای هر هزار سال، یک روز در

۱- و گفتند: «هرگز آتش دوزخ، جز چند روزی به ما نخواهد رسید». بگو: «آیا پیمانی از خدا گرفته اید؟!- و خداوند هرگز از پیمانش تخلف نمی ورزد- یا چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت می دهید؟» آری؛ کسانی که کسب گناه کنند و آثار گناه، سراسر وجودشان را بپوشاند، آن ها اهل آتشند و جاودانه در آن خواهند بود (آل عمران: ۲۳-۲۴).

۲- طبق نظر بیشتر مفسران، منظور از«سیئه»، شرک به خداوند است. آوردن عبارت «احاطت به خطیئته» بلافاصله بعد از آن در واقع بدین معنا اشاره دارد که گناه، چنانچه صاحب و فاعل آن را در بر گیرد، تمام وجود و سراسر قلب وی را احاطه می کند؛ به طوری که او را از ایمان محروم ساخته و مانع از جاری شدن حق بر زبان او می شود. روح المعانی، ج۱، ص۳۰۶؛ الدر المنثور، ج۱، ص۱۸۵.

۳- از طرف دیگر، موضوع «تحابط»که گناه، طاعت را محو کند و از بین ببرد، باطل و دلیل بر بطلان آن، دلالت کرده است (مجمع البیان، ج۱، ص۲۹۳-۲۹۴).

آتش جهنم مجازات می شویم؛ از این رو تنها هفت روز در جهنم معذّب خواهیم بود. در رد ادعای آنان این آیات نازل شد.(۱)

ابن جریر نقل می کند:

کسانی که خداوند تورات را برایشان فرستاد گویند: «ما به سبب پرستش گوساله مورد خشم خداوند قرار گرفته و چهل روز گرفتار آتش جهنم می شویم و چون فرزندان خدا و عزیزان او هستیم به پدرمان یعقوب علیه السلام وعده داد که هیچ یک از ما به جهنم داخل نمی شود».

این مطلب توسط آیه قرآن تکذیب شده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «ایشان اهل جهنم هستند و در آن جاودانه خواهند بود؛ مگر کسانی که به خدا و رسولانش و آنچه آوردند، ایمان بیاورند».(۲)

ابن جریر همچنین از ابن عباس آورده است که در باره آیه «قَالُواْ لَن تَمَسَّنَا النَّارُ...» گفت: اینان دشمنان خدا، یعنی یهودیان هستند که گفتند: «خداوند هرگز ما را در آتش جهنم وارد نمی کند مگر به سبب رها شدن از قید قسم و به سبب چهل روز پرستش گوساله و بعد از این مدت، قسم خدا از ما برداشته می شود.(۳)

در واقع، میان یهودیان و حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم درباره گفته آنان مبنی بر اینکه تنها چند روزی طعم آتش جهنم را می چشند، مجادله ای درگرفت و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم از سوی خداوند از آنان پرسید: «آیا برای این ادعای خود از خداوند عهد و پیمانی دارید یا به دروغ چنین ادعایی می کنید؟». قرآن با بیان یک اصل کلی که هم شامل آنان و هم شامل غیر آنان می شود ادعای آنان را تکذیب کرده، می فرماید: ادعای شما درست نیست. هر کس مرتکب خطا و گناه شود و قبل از توبه به درگاه خدا از دنیا برود، مستحق عذاب و آتش است.

در این آیه، از واژه «قَالُواْ» استفاده می شود که به یهودیانی که پیش تر درباره آنان صحبت شده، برمی گردد. واژه «مَسَّ» به معنای برخورد و تماس دو چیز با یک دیگر است؛ به طوری که لمس و احساس بین آن دو صورت گیرد. منظور از واژه «مَّعْدُودَةً» هفت روز یا چهل روز است که بنا بر ادعای یهودیان، بعد از این مدت، وارد بهشت می شوند. استفهام انکاری در

۱- تفسیر (ابن کثیر)، ج۲، ص۲۳.
۲- جامع البیان، ج۳، ص۱۴۶.
۳- لباب النقول، ص ۱۱.

سیاق آیه، به پندار باطل آنان اشاره دارد؛ گویی خداوند به آنان می فرماید: گفتار شما تنها دو حالت دارد یا از خداوند عهد و پیمانی گرفته اید یا بدون علم و اطلاع سخن می گویید و تا زمانی که روشن است، چنین تعهدی در کار نیست؛ پس شما ای گروه یهود! به دروغ ادعا می کنید.

فخر رازی می گوید:

کلام خدا (أَتَّخَذْتمْ) استفهام حقیقی نیست، بلکه انکاری است؛ چرا که جایز نیست خداوند ابطال گفته آنان و پرسش از آنان را دلیل گفته خود قرار دهد؛ بلکه منظور، آگاهی دادن و هشدار از طریق استدلال است. تنها راه شناخت این فرض، شنیدن است؛ پس تا هنگامی که دلیل شنیدنی وجود نداشته باشد، باید با این فرض، نظر قطعی داده نشود.(۱)

علامه طباطبائی می گوید:

در واقع قرآن در پاسخ به آنان از اسلوب استفهام استفاده کرده است؛ چرا که از ظاهر داستان روشن است که آن ها در ادعای خود، علم ندارند، چون نمی توانند ثابت کنند چنین وعده ای از خدا گرفتند و در کتاب خود نیز مطلبی در تأیید این ادعا ندارند لذا آیه در سیاق انکار و توبیخ، ادعای آنان را ابطال می کند و درآیه دوم از طریق اثباتِ آنچه آن ها منکر شدند، ادعای آنان را باطل می کند. «بلی» حرف جواب است که برای اثبات فعلِ منفی ذکر شده در قبل، می آید. این جا فعل منفی، گفته یهودیان است که می گویند: «لَن تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَةً» «بَلی» مفید اثبات است؛ یعنی بیش از آنچه تصور می کنند گرفتار آتش خواهند بود و در واقع آنان به سبب کفر و دروغ تا ابد در آتش جاودان می باشند. در سوره مبارک آل عمران، بار دیگر این ادعا مطرح می شود: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَ هُم مُعْرِضُونَ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُواْ لَن تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّامًا مَّعْدُودَاتٍ وَ غَرَّهُمْ فِي دِينِهِم مَّا كَانُواْ يَفْتَرُونَ» (۲)این آیه شریف

ص:۷۹

۱- مفاتیح الغیب، ج۳، ص۵۶۷.

۲- «آیا ندیدی کسانی را که بهره ای از کتاب آسمانی داشتند، به سوی کتاب الهی دعوت شدند تا میان آن ها داوری کند؛ سپس گروهی از آنان [با علم و آگاهی]، روی می گردانند در حالی که [از قبول حق] اعراض دارند؟ این عمل آن ها به سبب آن است که می گفتند: «آتش (دوزخ)، جز چند روزی به ما نمی رسد (و کیفر ما به خاطر امتیازی که بر اقوام دیگر داریم بسیار محدود است.)». این افترا (و دروغی که به خدا بسته بودند) آنها را در دینشان مغرور ساخت (و گرفتار انواع گناهان شدند). (آل عمران: ۲۳-۲۴).

می خواهد بفرماید: «اهل کتاب، از بغی و ایجاد اختلاف در دین دست بر نمی دارند؛ برای اینکه هر وقت به ایشان پیشنهاد می شود تسلیم حکم کتاب خدا شوند، پشت می کنند و زیر بار نمی روند و این نیست مگر به سبب اینکه به این گفتار خود مغرور شده اند که می گفتند: «لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ»، و خلاصه به چیزی مغرور شدند که هیچ سندی بر آن ندارند و آن را به خدا افترا می بندند. مراد از کسانی که نصیبی از کتاب دارند، همان اهل کتابند و اگر نفرمود: «الذین اوتوا الکتاب...» و به جای آن فرمود «أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكتابِ»، برای این بود که بفهماند آن مقدار اطلاعی که از کتاب دارند همه معارف کتاب نیست؛ بلکه مقداری از آن است و این بدان علت است که همه کتاب خدا در دستشان نیست. کتاب خدایی که در دست دارند، تحریف شده است و در آن دخل و تصرف نموده و بیشتر اجزایش را از بین برده اند؛ همچنان که آخر آیه هم می فرماید: «وَ غَرَّهُمْ فِي دِينِهِمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ» و به این معنا اشاره دارد.

به هر حال، مراد این است که اهل کتاب از حکم کتاب روی گرداندند، به سبب یک عقیده خرافی که داشتند و آن را به خدا افترا بسته بودند و نتیجه اش این شده که به آن عقیده خرافی مغرور شوند و خود را از کتاب خدا بی نیاز بپندارند.(۱)

بیضاوی می گوید:

سؤال اینجا است که چگونه آیه شریف فرموده است: اهل کتاب فریب افترای خود را خوردند و بدان مغرور شدند؛ مگر ممکن است که انسان فریب گفتار خود را بخورد با علم به اینکه گفتارش دروغ و خدعه و باطل است؟ جواب این است که صاحبان گفتار غرورانگیز نامبرده، نیاکان ایشان بودند و فریب خوردگان، اخلاف و نسل های بعدی آنان و اگر در آیه شریف هر دو را به اهل کتاب نسبت داده است، برای این

۱- المیزان، ج ۳، ص۱۲۴.

بود که همه آن اسلاف و اخلاف، یک امت بودند و اخلاف، به اعمال اسلاف راضی بودند.(۱)

علاوه بر اینکه مغرور شدن به غرور خود، آن هم غرور به سبب یک افترای باطل با علم به اینکه افترا و باطل است و اقرار مغرور به اینکه خودم این افترا را بسته ام، از اهل کتاب به ویژه از یهودیان دور نیست؛ برای اینکه این ها همانهایی هستند که خدای متعال، نظیر این گونه افکار و اعمال و بلکه عجیب تر از آن را از ایشان حکایت کرده است؛ آنجا که فرمود:

وَ إِذا لَقُوا الَّذِینَ آمَنُوا قالُوا آمَنَّا، وَ إِذا خَلا بَعْضُهُمْ إِلی بَعْضٍ قالُوا أَ تُحَدِّثُونَهُمْ بِما فَتَحَ اللَّهُ عَلَیْکُمْ؟ لِیُحاجُّوکُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّکُمْ؟ أَ فَلا تَعْقِلُونَ؟ أَ وَ لا یَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ ما یُسِرُّونَ وَ ما یُعْلِنُونَ.(۲)

علاوه بر این، انسان آنچه می کند طبق آنچه می داند، نیست؛ بلکه طبق آن ملکات خوبی و بدی ای است که در نفسش پدید آمده است و عمل را در نظرش زینت می دهد، هم چنان که معتادان از مضر بودن کار خود، آگاهند و می دانند که این عمل را نباید مرتکب شوند ولی باز هم مرتکب می شوند به سبب اینکه هیأت و حالتی در نفس آنان پدید آمده است که ایشان را به سوی آن عمل می کشاند و مجالی برای تفکر و اجتناب برایشان باقی نمی گذارد و نظایر این مثال بسیار زیاد است.

اهل کتاب هم از آنجا که تکبر و ستمگری و محبت به شهوات در دل هایشان رسوخ کرده است، هر عملی را که انجام می دهند طبق دعوت نفس است؛ در نتیجه افترا بستن به خدا که عادت و ملکه آنان شده است باعث غرور ایشان گشته است و چون این عمل ناپسند را مکرر انجام داده اند، کارشان به جایی رسیده است که در اثر تلقین به عمل خود رکون و اعتماد پیدا کرده اند. علمای روان شناس هم اثبات کرده اند تلقین هم، کار عمل را می کند و آثار علم را از خود بروز می دهد. پس افترا که عملی باطل است، با تکرار و تلقین، ایشان را در دینشان فریب داده است؛ پس صحیح است بگوییم اهل کتاب فریب خدعه های نفس خویش را خوردند.

ص:۸۱

۱- أنوار التنزیل، ج ۱، ص۹۴.

۲- و چون مؤمنان را دیدار کنند، گویند: «ما نیز ایمان آوردیم»؛ ولی وقتی با یک دیگر خلوت می کنند، همدیگر را ملامت می نمایند که چرا مسلمانان را از آنچه که خدا به رویتان گشوده، خبر می دهید، آیا چنین می کنید تا به دستاویز آن در پیشگاه پروردگارتان با شما محاجه کنند؟ مگر به عقل نیامده اید. (بقره: ۷۷).

مجمع البیان از ابوعبیده جراح روایت آورده است که گفت:

به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرضه داشتم کدام یک از مردم در قیامت عذابی سخت تر دارد؟ فرمود: مردی که پیامبری را بکشد یا مردی را به قتل برساند که امر به معروف و یا نهی از منکر می کند. آن گاه این آیه را تلاوت فرمود:

الَّذِینَ یَکفُرُونَ بِآیاتِ اللَّهِ وَ یَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیْرِ حَقٍّ، وَ یَقْتُلُونَ الَّذِینَ یَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ» (۱)

آن گاه فرمود: ای ابوعبیده ! بنی اسرائیل در یک ساعت، چهل و سه پیامبر را کشتند. عابدان بنی اسرائیل که این را دیدند، صد و دوازده نفر از آنان قیام نموده، کشندگان انبیا را امر به معروف و نهی از منکر کردند و بنی اسرائیل تا آخر روز همه آنان را به قتل رساندند و آیه نام برده، راجع به این واقعه است.(۲)

الدر المنثور از ابن عباس روایت کرده است که گفت:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در بیت المدراس(۳)بر جماعتی از یهود درآمد و ایشان را به سوی خدا دعوت فرمود. نعمان بن عمرو، و حرث بن زید پرسیدند: «ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم تو چه دینی داری؟» فرمود: «ملت و کیش ابراهیم علیه السلام که دین او دین من است». گفتند: «ابراهیم هم که یهودی بود». فرمود: «تورات خود شما، بین ما و شما حاکم باشد. تورات را بیاورید و ببینید آیا ابراهیم را یهودی می داند؟» یهودیان از آوردن تورات امتناع ورزیدند. اینجا بودکه آیه شریف: «أَلَمْ تَرَإِلَی الَّذِینَ أُوتُوانَصِیباً مِنَ الْکتابِ یُدْعَوْنَ إِلی کتابِ اللَّهِ...» نازل شد.(۴)

قرطبی می گوید:

نزول این آیه به علت انکار نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از سوی یهودیان است. آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم به آن ها گفت: «بروید تورات را که اوصاف در آن آمده،

۱- کسانی که به آیات خدا کفر می ورزند و پیامبران را بناحق می کشند و [نیز] مردمی را که امر به عدالت می کنند، به قتل می رسانند، و به کیفر دردناک [الهی] بشارت ده! (آل عمران: ۲۱).

۲- مجمع البیان، ج۲، ص ۷۲۰؛ الدرالمنثور، ج۲، ص۱۳.

۳- محلی است که تورات در آن تدریس می شود.

۴- اسباب النزول، ص۵۵؛ الدرالمنثور، ج ۲، ص۱۴.

بیاورید. آن ها از این کار امتناع کردند». (۱)

طبری گوید:

طبق بهترین قول در تفسیر، باید این مطلب که به نظر من صحیح تر است، گفته شود: خداوند از گروهی یهودیان که به تورات علم داشتند، خبر می دهد و جایز است که درباره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و نبوتش باشد و جایز است که درباره ابراهیم علیه السلام باشد؛ ولی به هر صورت یهودیان از حکم تورات سرباز زده و امتناع ورزیدند و خداوند متعال ایشان را به سبب انکار آنچه در کتابشان بوده است و پیمان شکنی هایی که کرده اند، تکذیب نموده است و در واقع، آنان به سبب کفر و دروغ، تا ابد در آتش جهنم به سر می برند.(۲)

عبارت «أَلَمْ تَرَ» استفهام انکاری داخل در فعل منفی است ونفی النفی، به معنای اثبات است؛ پس نفی عدم دیدن، به معنای اثبات است؛ یعنی به تحقیق، حال این یهودیان را دیده ای و برایت یقین شده است. بیان این سیاق برای افاده معنای تعجب از احوال آنان است و نیز برای توبیخ آن ها به سبب گفتارها و کردارهایشان و برای روشن ساختن حقیقت گفتار و اعمال آنان است. احبار یهود، در واقع به واسطه معارف کتاب خود، از حقیقت نبوت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باخبرند و صدق رسالت او را می دانند اما از آگاهی خود بهره نمی برند و به تکلیف خود عمل نمی کنند، بلکه طبق هوا و هوس عمل کرده و نفع خویش را برمی گزینند.

این عبارت، سرزنش و نکوهش زیادی به یهودیان روا می دارد؛ چرا که با علم و از روی اصرار، حکم کتاب خدا را رها کردند. مقصود از کتابی که برای حکم دادن میان آنان بدان دعوت می شوند، تورات است و برخی گفته اند مراد، قرآن است. نظر اول صحیح تر و بهتر است؛ چرا که هم اسباب نزول آیه این را تأیید می کند و هم بیشتر مفسران بر آن تأکید دارند و تعجب از احوال آن ها و قطع عذر و بهانه آنان محکم تر و قوی تر صورت می گیرد. بعد از علم به این که باید به کتاب خداوند برگردند، بعید است راه هدایت را برگزینند؛ بلکه به طغیان و سرپیچی ادامه می دهند. در واقع بدین اشاره دارد که سرشت و طبیعت این قوم بر اساس روی برگرداندن از حق است. این خصیصه منحصر به زمان خاص نمی شود؛ بلکه همواره و در همه

۱- تفسیر قرطبی، ج۴، ص ۵۰.

۲- جامع البیان، ج ۴، ص۱۳۴-۱۳۵.

زمان ها چنین خصلتی ملازم آنان است. علت این روی برگردانی از حق و عدم پذیرش خیر، این است که آن ها مسأله عِقاب را برای خود آسان کرده اند و معتقدند برای مدت زمان زیادی عذاب نمی شوند.

«ذَالِك بِأَنَّهُمْ قَالُواْ» این گفته آنان، در واقع به نوعی از غرورشان و سبک شمردن وعده عذاب خداوند حکایت دارد. اینکه برای دین حرمتی قائل نمی شوند و بی مبالات به معصیت و گناه دست می زنند. دروغ ها و خیالات باطل آنان در باره مدت زمان کوتاه عقوبتشان، باعث غفلت آنان در دین شده است و نهایتاً خداوند با اثبات اینکه ثواب و عِقاب با توجه به ایمان و عمل صالح صورت می گیرد، در نهایت نیز با بطلان این ادعا سخنان آن ها را رد نموده و تکذیب می کند. بی شک روز قیامت، ناگهان غرورشان از بین می رود و به یکباره بطلان خیالاتشان روشن می گردد و به سبب گفتار و اعمالشان با خلود در آتش جهنم مجازات می شوند.(۱)

ب. نکات آیات برای ایجاد الگو

۱. کسانی که کسب گناه کنند و آثار گناه سراسر وجودشان را بپوشاند، اهل آتش بوده و در آن جاودانند؛

۲. صاحبان گفتار غرورانگیز، نیاکان یهودیان بودند. فریب خوردگان نیز اخلاف و نسل های بعدی آنان بودند. اگر در آیه شریف هر دو را به اهل کتاب نسبت داده است برای این بود که همه آن اسلاف و اخلاف، یک امت بودند و اخلاف به اعمال اسلاف راضی بودند؛

۳. خداوند، ثواب و عقاب را با توجه به ایمان و عمل صالح می سنجد؛

۴. احبار یهود، به واسطه معارف کتاب خود از حقیقت نبوت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باخبرند و صدق رسالت او را می دانند؛ اما از این آگاهی خود بهره نبرده و به تکلیف خود عمل نمی کنند بلکه طبق هوا و هوس عمل کرده و نفع خویش را برمی گزینند.

۵-۱. ادعای یهود مبنی برحصر ایمان به آنچه بر یهود نازل شده است

اشاره

وقتی یهودیان به پذیرش اسلام دعوت می شوند، می گویند: ما مکلف هستیم فقط به

۱- مفاتیح الغیب، ج۷، ص۱۷۸-۱۷۹؛ المیزان، ج ۳، ص۱۲۴-۱۲۵.

تورات ایمـان آورده و تنهـا به ایمـان به آن بسـنده کنیم. اگر آن هـا واقعاً به پیامبرشـان ایمان داشـتند، بعـد از آن همه نشانه و معجزه، از فرمـان او در پرسـتش خداونـد سرپیچی نمی کردنـد و بـه پرسـتش گوسـاله نمی پرداختنـد. قرآن، در واقع، ادعـای یهودیان در باره ایمان به کتاب نازل شده بر خودشان را تکذیب می کند. یهودیانی که به حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان نیاوردند به علت بشارت ها و توصیفات تورات در باره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، در حقیقت در ادعای ایمان خود به تورات دروغ می گویند؛ پس، از آن ها خواسته می شود به تورات که قرآن هم مؤید آن است، ایمان بیاورند.

الف. نگاهی به تفاسیر

قرآن این ادعای آنان را مطرح می کند:

وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ ءَامِنُواْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُواْ نُؤْمِنُ بِمَا أُنزِلَ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَ...(۱)

خداونـد برای روشن کردن ضـعف ایمان و سـستی عقیـده و کمی آشـنایی آنان فرمود: موسـی علیه السـلام برای شـما دلایل و معجزاتی آورد که راهنمای صدق و دلیل بر پیامبری او بود؛ مانند: ید بیضا و بیرون آمدن آب از سنگ و شکافتن دریا و اژدها شـدن عصـا و... کـه خداونـد آن را «بیّنـات» نامیـد؛ چـون هر بیننـده را راهنمـایی می کنـد و روشن می سـازد که نشـانه هـا و معجزات، دال بر صدق نبوت است و تنها با اذن الهی و تسخیر از جانب خداوند امکان پذیر است و بشر عادی قادر به انجام آن نیست. سـپس گوسـاله را معبود گرفتیـد بعـد از آنکه موسـی علیه السـلام از شـما جـدا شـد و به میقـات پروردگـار رفت. شـما ستمکارید، زیرا کافر شدید و گوساله پرستیدید در حالی که پرستش برای غیر خدا، شایستگی ندارد.(۲)

نه تنها نسبت به ماورای تورات، اظهار کفر نمودند؛ بلکه یهودیان به خود تورات هم کفر ورزیدند. سؤال از اینکه چرا پیامبران خدا را کشتید؟ فرع و نتیجه ادعای یهود است که

۱- «و هنگامی که به آن ها گفته شود: «به آنچه خداونـد نازل فرموده، ایمان بیاورید!»می گویند: «ما به چیزی ایمان می آوریم که بر خود ما نازل شـده است» و به غیر آن، کافر می شونـد؛ در حالی که حق است و آیاتی را که بر آن ها نازل شده، تصدیق می کنـد. بگو: اگر [راست می گوییـد و به آیاتی که بر خودتان نازل شـده] ایمان داریـد، چرا پیامبران خدا را پیش از این به قتـل می رسانديـد؟!»و (نیز)موسـی آن همـه معجزات را برای شـما آورد و شـما پس از غیبـت او، گوسـاله را انتخـاب کرديـد، درحالی که ستمگر بودید؟» (بقره: ۹۱-۹۲).

۲- المیزان، ج۱، ص۲۲۲.

می گفتند: «نُؤْمِنُ بِما أَنْزِلَ عَلَیْنا؛ تنها به تورات که بر ما نازل شده است، ایمان داریم». حاصل سؤال این است که: اگر اینکه می گویید «تنها به تورات ایمان داریم» حق است و راست می گویید؛ پس چرا پیامبران خدا را می کشتید؟ چرا با گوساله پرستی به موسی علیه السلام کفر ورزیدید؟ در این باره، دو نظر مطرح است: اولاً ـ این گفتار را در حقیقت از روی استهزا و تمسخر گفتند و منظور این است: گفتار تو را شنیدیم و امر تو را نافرمانی کردیم. ثانیاً آنان چنین گفتاری نداشتند؛ ولی عملکردشان با این گفتار مطابق بود و به اصطلاح، زبان حالشان بود.(۱)

خداوند از رسول خود می خواهد در تکذیب ادعای آنان در ایمان به کتاب تورات بگوید: تورات، شما را از قتل انبیاء نهی کرده است؛ پس چگونه با ایمان به تورات انبیاء را کشتید و بار دیگر آن ها را تکذیب می کنید. موسی علیه السلام با آیات روشن که دلیل صدقش بود، نزد شما آمد؛ ولی شما با رفتن او به میقات، گوساله ای برای خود اختیار کردید.

منظور از «بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ...» قرآن کریم است. اینجا از حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم اسمی به میان نیامده است؛ اولاً به سبب روشن شدن این مطلب و دیگر با توجه به اینکه در وجوب ایمان به کتاب، علم به فرستاده شدن آن از سوی خداوند کفایت می کند. وقتی در جان آدم مسجل شود که قرآن از سوی خداوند است، به دنبال آن، این مطلب هم در جان آدمی نقش می بندد که قرآن بر حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است.

پاسخ یهودیان بر عناد و لجاجت آنان دلالت دارد. از آن ها خواسته می شود به تمام کتب آسمانی ایمان آورند؛ اما آن ها تنها خود را مقید به کتاب نازل شده برخویش (تورات) می کنند و تنها به برخی از کتب آسمانی ایمان می آورند. بی شک ایمان آوردن به برخی و کافر شدن به برخی دیگر، به معنای کفر به همگی آنان است و کفر یهودیان به قرآن کریم را صراحتاً بیان می کند.(۲) بنا به قول طبری، منظور از «وراء»، «سوی» است. «وراء» یعنی «به جز تورات». این که قرآن، تصدیق کننده تورات یهودیان می باشد، به معنای آن است که تورات به نبوت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دلالت دارد.(۳)

زمخشری می گوید:

ص:۸۶

۱- ، مجمع البیان، ج۱، ص۳۱۷.
۲- تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، ج۱، ص۲۱۸.
۳- جامع البیان، ج۱، ص۳۳۲.

از آنجا که آن ها به آنچه مطابق تورات است، کافر شدند؛ پس در واقع به تورات کافر شده اند.(۱)

خداوند به رسول خود صلی الله علیه و آله و سلم دستور می دهد، آن ها را توبیخ کند و با دلیلی الزامی، ادعای ایمان آن ها به تورات را باطل کند که اگر به تورات ایمان دارید، پس چرا وقتی تورات، کشتن انبیا را حرام کرده و به تصدیق و اطاعت فرمان می دهد، عملی خلاف آن انجام دادید.

بار دیگر در رد ادعای آنان مبنی بر اطاعت از تنها کتاب نازل شده به خویش، یعنی تورات، می فرماید:

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكمُ الطُّورَ خُذُواْ مَا ءَاتَيْنَاكم بِقُوَّةٍ وَ...(۲)

شما آن زمان از پذیرش و اطاعت از تورات سر باز زدید.خداوند به رسول خود دستور می دهد آنان را به سبب دروغ هایشان توبیخ کند.آن گاه از پاسخ آنان که نشان از عنادشان دارد، حکایت می کند «قَالُواْ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا» زمخشری گوید:

خداوند به آن ها گفت: گوش کنید، یعنی بپذیرید و اطاعت کنید؛ اما آن ها گفتند: شنیدیم اما نه شنیدن برای اطاعت.(۳)

میان مفسران درباره اینکه آیا این لفظ، حقیقتاً بر زبان آن ها جاری شده یا اینکه آن ها مرتکب عملی شدندکه مجازاً به همین معنا بوده، اختلاف نظر است. فخر رازی گوید:

بیشتر مفسران معتقدند آن ها تحقیقاً چنین حرفی زدند. ابومسلم گوید: ممکن است به معنای این باشد که شنیدند؛ اما عصیان کردند و بعد، این مطالب در قالب گفتار بیان شده؛ در حالی که آن ها چنین حرفی نزدند، ولی احتمال اول درست تر است؛ چون عدول از ظاهر کلام، بی دلیل جایز نیست.(۴)

«أُشْرِبُواْ فيِ قُلُوبِهِم الْعِجْلَ» : اشاره به تعلق خاطر شدید یهودیان و علاقه آنان به گوساله

ص:۸۷

۱- الکشاف، ج۱، ص۱۶۵.

۲- «و به یاد آورید زمانی را که از شما پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سر شما برافراشتیم [و گفتیم:] «این دستوراتی را که به شما [داده ایم محکم] بگیرید، و درست بشنوید!»آن ها گفتند: «شنیدیم ولی مخالفت کردیم.»و دل های آن ها بر اثر کفرشان با محبت گوساله آمیخته شد. بگو: «ایمان شما چه فرمان بدی به شما می دهد اگر ایمان دارید!» (بقره: ۹۳).

۳- کشاف، ج۱، ص۱۶۶.

۴- مفاتیح الغیب، ج۳، ص۶۰۴.

دارد؛ به طوری که این علاقه همچون آمیخته شـدن آب در اعماق بدن، در قلب هایشان اسـتقرار داشت. علاقه آنان به گوساله از کفر سابق آنان نشأت می گیرد. «إِيمَانُكُمْ» اضافه شـدن «إِيمَانُ» به «كُمْ» از جهت تحکم و نوعی ریشـخند است که خردهای آنان به استهزا گرفته می شود و اینکه ایمان آن ها، ایمان واقعی نیست؛ بلکه ایمانی موهوم است.

ب. نکات آیات برای ایجاد الگو

۱. بهانه دروغین یهودیان در دعوت به پذیرش اسلام که ما تنها مکلف به ایمان به تورات هستیم؛

۲. یهودیان نه تنها به ماورای تورات اظهار کفر کردند، بلکه به خود تورات هم کفر ورزیدند؛

۳. ایمان این دسـته از یهودیان، ایمان واقعی نیست؛ بلکه ایمانی موهوم است که قرآن کریم با نوعی ریشخند، خردهای آنان را به استهزاء می گیرد؛

۴. اینکه قرآن، تصدیق کننده تورات یهودیان می باشد، به معنای آن است که تورات به نبوت رسول اکرم صـلی الله علیه و آله و سلم دلالت دارد.

آنچه بر این اساس می تواند الگو قرار گیرد، این است که برتری طلبی و منحصـر کردن ایمان آن دسـته از یهودیان در آنچه بر آنان نازل شده، در واقع به کفر آنان به غیر خود اشاره دارد. خداوند به جای هر سخنی در باب ادعای ایمان آن ها به کتابشان، وجوب ایمان به سایر کتب منزل از ادعای آنان را درحقیقت می آموزد که فرسـتنده تمام کتب آسـمانی، واحـد است؛ لذا باید به تمام رسولان وی و کتب آسمانی حقیقی، ایمان داشت.

۶-۱. ادعای یهود مبنی بر این که هدایت، تنها در پیروی از آیین یهود است

اشاره

یهودیان مـدعی هسـتند تنها راه آنان حق بوده و به هـدایت و حقیقت می انجامـد. هر کس یهودی نباشد، در واقع هدایت یافته نیست و مخالفان طریقت آنان در حقیقت به دور از راه درست و صواب هسـتند. شـهادت خداونـد مبنی بر حنیف بودن ابراهیم علیه السلام و بری بودن از یهودیت و نصرانیت، نزد اهل کتاب وجود دارد که از طریق قرآن به آن ها ابلاغ شده است. این آیه می تواند در انکار و عدم اقرار اهل کتاب به خبر قرآن مبنی بر یهودی و نصرانی نبودن ابراهیم علیه السلام باشد.

ص:۸۸

وقتی کلام الله به تبعیت از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دعوت کرد، برخی اهل کتاب به او ایمان آوردند و از اوصاف و نشانه های ذکر شده در کتاب هایشان سخن گفتند. برخی نیز موارد ذکر شده در این دو کتاب را منکر نشدند؛ ولی گفتند مدلول این اشارات، پیامبری است که هنوز نیامده؛ لذا برخی اهل علم و اهل تحقیق در گذشته و حال، به تحقیق و بررسی بشارت ها و اوصاف وارد شده دراین دو کتاب پرداختند و وجه انطباق آن ها را با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روشن ساختند؛ به طوری که کوچک ترین تردیدی برای طالب حقیقت باقی نمی ماند که او، همان رسولی است که انبیا به بعثت و رسالت وی بشارت دادند. از جمله این بشارت ها، مطلب بیان شده در داستان حضرت داوود علیه السلام در کتاب مقدس فعلی است:

... ذریّت تو را که از صلب تو بیرون آید، بعد از تو استوار خواهم ساخت و سلطنت او را پایدار خواهم کرد. او برای اسم من خانه ای بنا خواهد نمود و کرسی سلطنت او را تا به ابد پایدار خواهم ساخت.(۱)

از آنجا که روایتی(۲) وارد شده است که امت اسلام مسائلی چون مسائل قوم بنی اسرائیل را پشت سر خواهند گذارد، می توان از این مطلب درباره حضرت داوود علیه السلام و فرزند برومندش، حضرت سلیمان علیه السلام به داستان حضرت ابراهیم علیه السلام و فرزند برومندش حضرت اسماعیل علیه السلام که خانه خدا را ساختند، رهنمون شد. حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم از سلاله پاک حضرت اسماعیل اند که با پدر بزرگوارشان، حضرت ابراهیم علیه السلام خانه خدا را به اسم «بیت الله» بنا کردند. در پایان آیه، خداوند متعال به اهل کتاب هشدار می دهد به اتکای انتساب نژادی به اجداد صالح و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و شفاعت اجدادشان نباشند؛ چرا که در واقع این اعتماد نوعی امید واهی و خیال و پنداری باطل است. آیه، مؤکداً به اهل کتاب گوشزد می کند در مقابل شما دینی قرار دارد که به پیروی از آن دعوت شدید، دعوتی که توأم با دلیل و حجت و برهان است؛ پس در دلایل صحت آن و حکم والای آن بیندیشید و به ادعای اینکه پیامبران گذشته بر طریقت شما بودند، این دین را رد نکنید؛ چرا که این ادعا سودی به حال شما ندارد.

۱- کتاب مقدس : سموئیل، ۴/۷-۱۶.

۲- احتجاج، ص۳۶۸، الاجتهاد والتقلید، ج ۲، ص۲۳۸.

الف. نگاهی به تفاسیر

این ادعای یهودیان در آیات قرآن کریم مطرح شده است.(۱) از آنجا که هم یهودیان و هم مسیحیان، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط را از اهل دین و آیین خود می شمردند، یهودیان آن حضرات را یهودی و مسیحیان، مسیحی می پنداشتند و معتقد بودند که آیین و کیش حق از نصرانیت و یهودیت، همان آیین و کیشی است که به موسی و عیسی علیهما السلام دادند.(۲)

از ابن عباس روایت شده است: عبدالله بن صوریا الأعور به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: «تنها ما هدایت شده هستیم؛ پس از ما پیروی کن تا هدایت شوی» نصارا هم همین را گفتند و خداوند، آیات ۱۳۵ تا ۱۴۰سوره بقره را نازل فرمود.(۳)

عبارت «وَ قَالُواْ كونُواْ هُودًا» حکایت از ظن و خیال اهل کتاب دارد و اینکه هر یک از یهودیان و مسیحیان، هدایت را منحصر به تبعیت از آیین خود می دانستند و هریک، دیگری را تکفیر می کردند. آن گاه خداوند پاسخ لازم را به رسولش بیان می کند: «قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ» ملت به معنای دین است.

«حنیف»، به معنای مستقیم و متمایل از باطل به سوی حق است؛ به همین سبب، شریعت ابراهیم «حنفیه» یعنی متمایل از یهودیت و نصرانیت نامیده شده است. در حدیث است که محبوب ترین شریعت ها نزد خدا «حنفیه» است که بر اساس سهولت، پایه گذاری شده است و آن، شریعت اسلام است که در آن، مشقتی نیست.(۴)

حنیف در اصل به معنای روی بر گرداندن از هر دین باطل، به سوی دین حق است. وصف ابراهیم علیه السلام به حنیف در واقع متضمن این معنا است که آن حضرت علیه السلام از ادیان باطل دوران خویش به دین حقی که خداوند به وی فرمود روی کرد. برخی مفسران، حنیف را مشتق از واژه «حنف» به معنای اعتدال و مستقیم بودن می دانند.(۵)

۱- قرآن کریم، ۱۳۵-۱۴۰.

۲- المیزان، ج۱، ص۳۱۲.

۳- تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، ج۱، ص۳۲۱.

۴- مجمع البیان، ج ۱، ص۴۰۲.

۵- لسان العرب، ج۱، ص۹۶۶؛ فی ظلال القرآن، ص۱۸۳.

فخر رازی می گوید:

«زبان شناسان» درباره واژه «حنیف» دو نظر دارند؛ اول: «حنیف» به معنای درست، راست و مستقیم است؛ از این رو به سبب خوش بینی به فرد لنگ «احنف» می گویند. به روایت از محمّدبن کعب القرظی، هر کس تسلیم خداوند شود و انحراف در زمینه ای نداشته باشد، حنیف نامیده می شود.

دوم: «حنیف» یعنی «مایل»، چرا که «احنف» کسی است که هر یک از پاهایش از ناحیه انگشت به سوی پای دیگر کج و متمایل است. «تحنف» یعنی کج شد، مایل شد. معنای آیه این است که ابراهیم علیه السلام به دین خداوند مایل شد؛ یعنی روی کرد. قول خداوند «بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» در واقع، مخالفت با یهودیان و مسیحیان است.(۱)

لذا هر دو دسته از مفسران، به یک معنا قائلند. هر دو، روی کردن به باطل را از حنیف نفی می کنند و پایداری در راه حق و بر جاده حق بودن را صفت حنیف می دانند.

«بَلْ» در ابتدای جمله، مفهوم جمله قبل را نفی می کند. جمله قبل، «وَ قَالُواْ كونُواْ هُودًا» می باشد و «بَلْ» با نفی این قول اثبات می کند که هدایت، تنها در تبعیت از روش و راه ابراهیم علیه السلام و پیروان راه او، یعنی محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است. در این دو بخش از آیه، یهودیان به تبعیت از آیین صحیح و راه و روش مستقیم و دور ازشرک ابراهیم علیه السلام دعوت می شوند و تلویحاً اشاره می شود آیین آنان درست نیست و بر جاده مستقیم حق، قرار ندارد و ادعای آنان در پیروی از ابراهیم علیه السلام، ادعایی بی اساس است؛ چرا که آن ها برای خداوند شریک قائل می شوند و به خداوند نسبت ناروا می دهند.

علامه طباطبائی می گوید:

اینک در این آیه نتیجه می گیرد که اختلاف و انشعاب هایی که در بشر پیدا شده، دسته ای خود را یهودی و دسته ای دیگر مسیحی خواندند همه، ساخته هوا و هوس خود بشر است. سخن کوتاه، این که جمله «وَ قَالُواْ كونُواْ هُودًا أَوْ نَصَارَى» اجمال این تفصیل است که «وَ قَالُواْ كونُواْ هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُواْ قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا» ؛ یعنی یهود گفتند: بیایید همه یهودی شوید تا هدایت یابید. نصارا هم گفتند: بیایید مسیحی

۱- مفاتیح الغیب، ج۴، ص ۷۰.

شوید تا همه راه یابید و منشأ این اختلاف، دشمنی میان ایشان با یک دیگر بود. سپس خداوند همگان را به یک پاسخ کامل و یک رویکرد یکپارچه توصیه می کند و می خواهد از تعصب دست بردارند و از وحی الهی که خداوند رسولش را منذر و مبشّر به آن قرار داده، تبعیت کنند و میان پیامبران الهی تفاوت قائل نشوند.

فخر رازی گوید:

اگر گفته شود، ایمان به ابراهیم، موسی و عیسی چطور جایز می باشد در حالی که شریعت آن ها منسوخ است؟ در پاسخ باید بگوییم: ما معتقدیم هر یک از این شرایع در دوران و زمان خود، بر پایه حق بوده اند و نباید بدانها ایمان نداشت. یهودیان نبوت پیشینیان را با وجود دلایل و معجزات، به رسمیت نشناختند و نبوت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را با وجود معجزه او رد کردند و همینجا است که تفاوت ما با آنان روشن می شود.(۱)

خداوند سبحان در این آیه بدون تکرار فعل، عیسی علیه السلام را به موسی علیه السلام عطف کرده است؛ چرا که عیسی در تصدیق تورات آمد و تنها برخی احکام ساده آن را منسوخ کرد «وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَیْنَ یَدَیَّ مِنَ التَّوْرَیهِ وَ لِأُحِلَّ لَکم بَعْضَ الَّذِی حُرِّمَ عَلَیْکمْ» (۲) خداوند ایمان به خود را بر سایر ایمان ها مقدم کرده است؛ چرا که ایمان به انبیا و ایمان به آنچه بر آن ها نازل شده، در واقع متوقف بر ایمان به خداوند متعال است. سپس ایمان به آنچه بر ما مسلمانان نازل شده، یعنی «قرآن» بر سایر کتب آسمانی و شریعت ها مقدم شده است؛ چرا که ایمان به قرآن باید هم به صورت اجمالی و هم به صورت کامل و شامل باشد؛ اما ایمان اجمالی به شریعت انبیای پیشین کفایت می کند.

منظور از آنچه بر مسلمانان نازل شده، قرآن یا معارف قرآنی است و سپس آنچه را که بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب نازل شده و بعد از آن، آنچه بر موسی و عیسی علیهما السلام نازل شده را ذکر کرد. اگر موسی و عیسی علیهما السلام را از سایر انبیا جدا کرد و آنچه بر آن دو نازل شده را به خصوص، ذکر کرد، بدان سبب بود که در آیه شریف، روی سخن با یهود و نصارا بود و آن ها، مردم را تنها به سوی آنچه بر موسی و عیسی علیهما السلام نازل شده دعوت می کردند. «لَا نُفَرِّقُ بَیْنَ أَحَدٍ

ص:۹۲

۱- مفاتیح الغیب، ج۴، ص۷۲.
۲- آل عمران: ۵۰.

مِنْهُمْ»(۱) نباید میان انبیای الهی تفاوت قائل شد و باید به کلیه انبیا ایمان داشت.(۲)

صاحب بحرالعلوم گوید:

«وَّ إِن تَوَلَّوْاْ فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ» حال آنان در رویگردانی از دعوت الهی بیان می شود. خداوند به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنان وعده می دهد در مقابل آن ها یاری شان کند و از شر آن ها در امان بدارد. خداوند با مبالغه در وصف، شدت مخالفت و عناد آنان را روشن می سازد. در ادامه آیات، خداوند به پیامبر خود دستور می دهد با یادآوری بیشتر، دلایل آنان را تکذیب نماید. «قُلْ أَ تُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَ هُوَ رَبُّنَا وَ رَبُّكُمْ وَ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكمْ أَعْمَالُكمْ وَ نحْنُ لَهُ مخْلِصُونَ» دو دلیل در ابطال ادعای اهل کتاب است. آن ها ادعا کردند که بودن امر پیامبری میان آن ها شایسته تر است؛ اما در رد ادعای آنان گفته می شود که نسبت بندگان به خداوند متعال، یک نسبت واحد است. او پروردگار و آن ها بنده هستند و درجه بندی بندگان بر اساس اعمال نیکو و اخلاص برای خداوند صورت می گیرد. خداوند بهتر از هر کس می داند رسالتش را کجا قرار دهد و وحی خود را در هر کس شایسته بداند، قرار می دهد. اینک اراده کرده است وحی خود را بر محمّد صلی الله علیه و آله و سلم نازل کند و دین این پیامبر عربی امی را دین جاودان و هدایت و نور و رستگاری دنیا و آخرت قرار دهد. در آیه، اعمال مسلمانان، نیکو و اعمال مخاطبان ناپسند توصیف نشده است؛ چرا که در این صورت، مخاطبان از شنیدن سخنان حق روی بر می گردانند.(۳)

در اینجا به طور کنایه و به گونه ای لطیف اشاره می شود که مخاطبان، به خداوند اخلاص ندارند و می فرماید: ما برابر خداوند مخلص هستیم و مثل دیگران ایمان خود را به شرک نیامیخته ایم. استفهام در آیه همراه انکار است و انکار دلایل آن ها در دین خداوند و انکار گفته آن ها مبنی بر اینکه ابراهیم، اسماعیل، اسحاق و یعقوب و اسباط همگی یهودی یا نصرانی بودند و می فرماید: «قُلْ ءَ أَنتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ». سخن آن ها با علم خداوند تطابق ندارد و خداوند به ما خبر داده است که ایشان همه از یهودیت و نصرانیت به دور و بلکه همه مسلمان بودند.

ص:۹۳

۱- بقره: ۱۳۶.

۲- تفسیر نمونه، ج ۱، ص۴۶۸-۴۶۹.

۳- بحرالعلوم، ج۱، ص۹۷؛ تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر، ج۱، ص۳۲۲).

یعقوب علیه السلام هنگام مرگ به فرزندانش وصیت کرد که بر دین اسلام از دنیا بروند. تورات و انجیل نیز در واقع بعد از تمام این انبیا نازل شده اند و بی شک هرگز اهل کتاب نمی توانند ادعا کنند که از خدا بیشتر می دانند؛ چون در صورت چنین ادعایی باید به آن ها بگوییم اساساً ادعای شما پوچ و باطل است. نهایتاً آیه با سخنی جامع و محکم، تمام دلایل آن ها را رد کرده، می فرماید:

«وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّن کتَمَ شَهَدَةً عِندَهُ مِنَ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ؛ هیچ کس ظالم تر از کسی که شهادت ثابت الهی را کتمان کند نیست»

خداوند شهادت می دهد که این انبیا، یهودی و نصرانی نبوده، بلکه بر دین اسلام بودند. طبری می گوید:

در مورد ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب و اسباط، یهودیان و مسیحیان از چه شهادتی از سوی خداوند باخبر بودند؟ در پاسخ گفته می شود: شهادت خداوند در مورد حنیف و مسلمان بودن انبیا نزد یهود و نصارا، در تورات و انجیل موجود بوده و خداوند به آن ها دستور می دهد از سنت و آیین خود تبعیت کنند؛ ولی در زمان دعوت نبی خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اسلام، آن ها منکر این مطلب شدند و گفتند: «وَ قَالُواْ لَن يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَن كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى» (۱) و گفتند: «وَ قَالُواْ كونُواْ هُودًا أَوْ نَصَارَى تَهْتَدُواْ» وخداوند این آیات را در تکذیب سخن آن ها و کتمان حقیقت و دروغ بستن به انبیاء الهی نازل فرمود.(۲)

ب. نکات آیات برای ایجاد الگو

۱. محبوب ترین شریعت ها نزد خدا «حنفیه» است که بر اساس سهولت، پایه گذاری شده است و آن، شریعت اسلام است که در آن، مشقتی نیست؛

۲. وجوب ایمان به انبیا؛ زیرا ایمان به یکی و کفر به دیگری موجب کافر شدن به تمام ایشان است؛

۳. هیچ کس ظالم تر از کسی که شهادت ثابت الهی را کتمان کند، نیست و خداوند شهادت می دهد که این انبیا (ابراهیم علیه السلام و...) یهودی و نصرانی نبوده اند؛

۱- آن ها گفتند: «هیچ کس جز یهود یا نصاری، هرگز داخل بهشت نخواهد شد.»این آرزوی آن هاست. بگو: «اگر راست می گویید، دلیل خود را (بر این موضوع)بیاورید!» (بقره: ۱۱۱).

۲- جامع البیان، ج۱، ص۴۴۲.

۴. خداونـد در ردّ ادعـای اهـل کتـاب مبنی بر اینکه تنها آیین آنان طریق هـدایت است و همچنین برای ترغیب پیروی از حق و حقیقتی که مؤمنان تابع آن می باشـند، می فرماید: «اگر مثل شما که از آیین خالص ابراهیم علیه السلام پیروی می کنید، ایمان آوردند، هدایت شده هستند و به بلوغ و رشد رسیده اند» ؛

۵. اختلافات وانشعابات فِرَقِ یهود ونصارا، مولود هوا و هوس های ایشان بوده و ساختگی است.(۱)

۷-۱. ادعای یهود مبنی براین که در باره امیین، بر ما حرجی نیست

اشاره

از جمله ادعاهای باطل یهودیان و دروغ های آنان این است که می گویند: بر ما در باره امیین، حرجی نیست؛ یعنی هر کس از امت مـا نباشـد، حقوقش منسوخ و به اموالش تعـدّی می شود و اگر بـدون هیـچ حقی، اموال غیر یهودیان گرفته شود، یهودیان سرزنش نمی شوند و به سبب آن، مورد عِقاب قرار نمی گیرند.

الف. نگاهی به تفاسیر

قرآن ادعـای باطل آن ها را (۲)بیان کرده، به شـدت تکـذیب می نمایـد «وَ مِنْ أَهْلِ الْکتَابِ مَنْ إِن تَأْمَنْهُ بِقِنطَارٍ...». اینجا به دو گروه کاملاً متفاوت از اهل کتاب اشاره می شود. نخست دسته ای که امانت را هر قدر هم با ارزش و قیمتی باشد، به صاحبش برمی گرداننـد. امثال افرادی چون عبـدالله بن سـلام و دیگر مؤمنان اهل کتاب که به حق پاسخ دادند و به پیامبر خاتم صـلی الله علیه و آله و سلم ایمان آوردند. ابن عباس می گوید: «یک نفر، ۱۲۰۰ اوقیه نقره(۳) نزد عبدالله بن سلام به امانت گذاشت و او امـانت را به صاحبش برگردانـد». دسته دوم: گروهی که به امانت وفادار نیسـتند؛ حتی اگر امانت چیزِ ناچیزی باشـد و صاحب امانت در صورتی مجـدداً به مال خود دست می یابد که در طلب خود، مداومت و اصـرار داشـته باشد و از هیچ راهی فروگذار نکنـد. این گروه، به حق کافر شدنـد و از پیامبر پیروی نکردنـد و با عمل و گفتار خود با دعوت اسـلامی مبارزه نمودنـد؛ مانند کسی که به فردی به نام «فنحاص بن عازوراء» یک دینار امانت داد و او به

۱- المیزان، ج۱، ص ۳۱۰.

۲- آل عمران: ۷۵-۷۶.

۳- [اوقیه تقریباً معادل یک رطل یا ۵/۷ مثقال است] .

خاطر همان یک دینار خیانت کرد و آیه نازل شد.(۱)

طبری می گوید:

اگر سؤال شود علت اعلان این خبر به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چیست؟ چرا که معلوم است همواره برخی از مردم به امانت وفا می کنند و برخی خیانت می نمایند. گفته می شود: مراد از این اخبار، در واقع تحذیر و هشدار به مؤمنانی است که چنین کسانی را امین اموال خود قرار می دهند و از آنجا که آنان اموال مؤمنان را بر خود مباح می دانند، به مؤمنان هشدار داده می شود تا از فریب آنان بیم داشته باشند.(۲)

علامه طباطبائی گوید:

این آیه شریف به اختلاف فاحشی که اهل کتاب در حفظ امانت ها و پیمان ها داشتند، اشاره می کند و می فهماند اهل کتاب در این باب در دو طرف تضاد و دو نقطه مقابل قرار دارند. بعضی حتی در یک دینار خیانت را روا نمی دارند و بعضی دیگر شتر را با بارش می بلعند و نیز اشاره می کند به اینکه طائفه خیانتکار، هر چند خیانتشان یک رذیله قومی و مضر است و لیکن این رذیله، میان آنان از یک رذیله دیگر منشأ گرفته است؛ رذیله ای اعتقادی که جمله «لَیْسَ عَلَیْنا فِی الْأُمِّیِّینَ سَبِیلٌ» آن را حکایت می کند. این طائفه خود را اهل کتاب و غیر خود را امی و بی سواد می خواندند. پس اینکه گفتند: بی سوادها بر ما سبیلی ندارند، معنایش این است که غیر بنی اسرائیل حق ندارد که بر بنی اسرائیل مسلط شود و به این ادعای خود رنگ و آب دین زده بودند، به دلیل اینکه قرآن دنبال جمله مورد بحث فرموده: «وَ یَقُولُونَ عَلَی اللَّهِ الْکَذِبَ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ بَلی ...» با اینکه خود می دانند دروغ می گویند، دروغ خود را به خدا نسبت می دهند.

آری؛ یهودیان معتقد بودند- همچنان که امروز هم همین عقیده را دارند- تافته ای جدا بافته اند و در درگاه خدای متعال، احترام و کرامتی خاص دارند و آن این است که خدای سبحان نبوت و کتاب و حکومت را به ایشان اختصاص داده و هیچ قومی دیگر نمی توانند دارای چنین امتیازاتی بشوند؛ پس سیادت و تقدم بر دیگران هم، خاص

۱- بحرالعلوم، ج۱، ص۲۲۴. مجمع البیان، ج۴، ص۱۲۹.

۲- طبری، ابوجعفر محمّد بن جریر، جامع البیان فی تفسیر القرآن، ۳/۲۲۶.

ایشـان است و از این اعتقاد باطل، نتیجه ها و بر این پایه سـست، دیوارها چیدنـد؛ مثلاً غیر اسـرائیلی را محکوم کردنـد به اینکه بایـد حقوقی را که خدا فقط برای آنان تشـریع کرده، رعایت کنند. ایشان ربا بخورند و دیگران ربا بدهند و کمترین اعتراضـی هم نکنند. مال مردم را بخورند و صاحبان مال چیزی نگویند. حقوق مردم را پایمال کنند و کسی حق حرف زدن نداشته باشد؛ برای اینکه تنهـا اهل کتاب ایشاننـد و دیگران امی و بی سواد. پس اگر خوردن مال مردم حرام است، برای غیر اسـرائیلی اسـت که نمی تواند مال اسـرائیلی را بخورد و همچنین برای اسـرائیلی تنها خوردن مال اسرائیلی دیگر و پایمال کردن حقوق اسرائیلی دیگر حرام است؛ اما مال غیر اسرائیلی و حقوقش بر اسرائیلی مباح است.(۱)

«سَبِیـل» به معنای دلیل قابل التزام و در اصل به معنای راه و روش است. به این اعتبار که پایبنـدی و تحمل عواقب بر اساس آن صورت می گیرد؛ بـدین معنا که امتناع گروه خیانتکار از وفای به عهد و انکار حقوق و امانت دیگران، به علت پندار خام آنان است که اموال عرب امّی و بی سواد را بر خود حلال شـمرده و نزد خداوند به سـبب آن، بازخواست نمی شوند و چون امّی ها بر آیین آنان نیستند، هرگز به سبب تعدّی به آنان، مورد سرزنش و نکوهش قرار

ص:۹۷

۱- سـخن کوتاه اینکه تنها اهل کتاب می تواند بر اهل کتاب، سبیل و تسلط و حق اعتراض داشته باشد؛ اما غیر اهل کتاب هیچ گونه تسلّط و حق اعتراضـی بر اهل کتاب ندارد؛ پس اهل کتاب می تواند خودکامه و به دلخواه خود هر گونه دخل و تصرف در مـال و حق دیگران را بکنـد و هر حکمی که دلش خواست برانـد و این خود باعث شـده که یهود با غیر یهود معامله حیوان زبان بسته بکند، هر معامله ای که باشد. این عقیده در کتاب آسـمانی- به خیال خودشان- کتابی که آن را مسـتند به وحی می دانند مانند تورات و غیره وجود ندارد؛ اما عقیده ای است که از دهان احبار خود گرفته و به اصـطلاح سـینه به سـینه به دیگران منتقل کرده اند و دیگران هم کورکورانه از آن تقلید نموده اند. چون دین موسی (ع) را خاص یهود می دانند و به کسی اجازه نمی دهنـد به این دین در آید در حقیقت آن را برای خود جنسیتی پنداشـته اند و نتیجه گرفته اند که سیادت و تقدم یهود هم امری نژادی است، مخصوص این جنس و همین که کسـی نسـبتی به اسـرائیل داشت همین خود مـاده شـرافت و عنصـر سیادت است و هر کسـی که منسوب به اسـرائیل باشـد حق دارد بر دیگران به طور مطلق تقـدم داشـته باشد و معلوم است که وقتی این روحیه باغیه در قالب قومی رخنه کنـد و به راستی مردمی اینطور معتقـد شونـد، چه فسادی در زمین بپا می شود و چگونه روح انسـانیت و آثـار آن کـه بایـد در جـامعه بشـری حکمفرمـا شـود، می میرد. المیزان، ج۳، ص۲۶۱-۲۶۲؛ مفاتیـح الغیـب، ج۸، ص۲۶۳-۲۶۴.

نمی گیرنـد. یهودیـان گمـان می کننـد طبق کتـاب خود، قتـل مخالفـان و گرفتن اموال آنـان مباح است و نبایـد برای غیر یهود حرمت قائل شوند. این اخلاق پست، ریشه در سرشت یهودیان دارد؛ چون خودخواهی آنان باعث شده است کتابشان را مطابق میـل خود تحریف کننـد؛ برای مثـال، تورات، ربـا را مطلقاً حرام کرده می گویـد: «اگر به برادرت قرض دادی، از او ربا نگیر». یهودیـان این دسـتور را تحریف کردنـد و واژه «اسـرائیلی» بـدان افزودنـد و اگر به برادر اسـرائیلیت قرض دادی، از او ربا نگیر. بدین ترتیب، گرفتن ربا میان خودشان حرام و نسبت به دیگران حلال گشت؛ چرا که آنان در ارتباط با دیگر انسان ها احساس برادری نمی کنند.

سخن خـدا «وَ یَقُولُونَ عَلیَ اللَّهِ الْکـذِبَ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ»، در واقع پاسخ به آن ها و تکـذیب پنـدار آنان است قائل هسـتند که در بـاره امیین بر آن ها حرجی نیست. خداونـد متعال هرگز چنین حق تصـرفی را در نظر نگرفته و عقل سـلیم هم تأییـد نمی کنـد. اصول اخلاقی شرافتمندانه باید بدونِ هیچ تمایزی، نسبت به همه یکسان اجرا شود.

ابن جریر از سـعید بن جبیر نقـل کرد که وی سـبب نزول آیه «وَ مِنْ أَهْـلِ الْکتَـابِ مَنْ إِن تَـأْمَنْهُ» را این طور گفت: رسول خـدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «تمام امور دشمنان خدا در جاهلیت از نظر من مردود است؛ مگر این مطلب که امانت، درباره نیکوکار و نابکار باید ادا شود.» (۱)

خداونـد با جمله دیگری، دروغ آنان را تأکیـد و تکـذیب می کنـد «بَلَیَ مَنْ أَوْفَیَ بِعَهْـدِهِ» و «بَلَیَ» حرف اثبات، در اثبات آنچه یهودیان در گفته خود نفی کردند، می باشد «لَیْسَ عَلَیْنَا فیِ الْأُمِّیِّنَ سَبِیلٌ»، یعنی ای یهودیان! قضـیه بر خلاف پندار شـما است و حقیقت این است که با این عمل، شـما درباره آنان مرتکب گناه می شوید و با حلال کردن اموال دیگران بدون داشـتن حق به آن، گرفتار عـذاب می گردیـد. به خـدا و رسول صـلی الله علیه و آله و سـلم ایمان بیاورید و به عهد خود با عرب و غیر عرب، وفـادار باشـید و توبه کنیـد. خداونـد در یـک جمله، به طور کلی حکم عادلانـه را دلیـل و حجت قرار می دهـد: «بَلَیَ مَنْ أَوْفیَ بِعَهْدِهِ».

ب. نکات آیات برای ایجاد الگو

۱. یهودیـان، بـا این بهـانه که بر ما درباره امیین حرجی نیست، در امانت خیانت می کننـد و با این گفته خود به خـدا دروغ می بندند؛ در حالی که به دروغ خویش آگاهند. تورات به هیچ وجه

۱- جامع البیان، ج۳، ص۲۲۷.

دستوری مبنی بر حلال نمودن مال امیین و خیانت به آنان ندارد، بلکه تورات دستور می دهد که در ادای امانت به صاحبش به طور شایسته رفتار شود و خداوند متعال هرگز چنین حق تصرفی را در نظر نگرفته و عقل سلیم هم آن را تأئید نمی کند؛

۲. اصول اخلاقی شرافتمندانه باید بدونِ هیچ تمایزی، درباره همه انسان ها اجرا شود؛

۳. تورات ربا را مطلقاً حرام کرده است؛ (۱)

۴. مراد از ذکر عمل یهود برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تحذیر و هشدار به مؤمنانی است که چنین کسانی را امین اموال خود قرار می دهند؛ تا از فریب آنان بیم داشته باشند.

آنچه بر این اساس می تواند الگو قرار گیرد، این است که محبت خداوند به بنده، با دو امر حاصل می شود:

الف. وفای به هر عهد و پیمانی که انسان بدان التزام یافته، واجب است و در رأس همه آن ها، پیمان خداوند از بندگان در باب توحید، ایمان به رسول و در پیشاپیش آن، ایمان به حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است.

ب. باید از نواهی و آنچه خداوند حرام ساخته، دوری کرد و به امور حلال و جایز عمل نمود.

الگوسازی با توجه به نکات آیات مرتبط با ادعاهای یهود در قرآن

۱. معیار انتساب به حضرت ابراهیم علیه السلام دین است، نه خون و نسل و نژاد؛ یعنی، معیار پیرو ابراهیم علیه السلام بودن، پایبندی به فرمان های الهی است که چه یهود و چه نصارا و چه مسلمانِ واجدِ این شرایط را شامل می شود؛

۲. خداوند متعال، یکتا است و انبیاء مرسل او، آیین یکتاپرستی را به نسل بشر آموختند. مسلماً چنین وحدتی، مستلزم یکسان بودن آیینی مشخص از ابتدا تا انتها است و آن، تسلیم بودن برابر معبود یکتا و سرسپاری بر اطاعت او و فرستادگانش می باشد؛

۳. وارثان راستین دین و رسالت، تنها صالحان و مؤمنان می باشند؛ یعنی کسانی که با بعثت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم، راه او را برگزیدند؛

۴. قرآن کریم، معیار وراثت دین و پیرو حقیقی بودن حضرت ابراهیم علیه السلام وسایر انبیای الهی

ص:۹۹

۱- کتاب مقدس، سفر تثنیه، ۲۳/۱۹-۲۰.

را «ایمان و عمل صالح» معرفی می کند. بدین ترتیب مدعیان دروغین را از گروه حقیقی غربال می نماید و تنها یدک کشیدن عنوان یک دین، فرد را شایسته بودن در زمره ایشان قرار نمی دهد؛ بلکه هر کس ایمان و عملش با ملاک های الهی همخوانی داشته باشد در صفوف مسلمانان قرار می گیرد؛

۵. خداوند برای انسان ها، برنامه کاملی وضع کرده است تا طبق آن عمل نمایند. در این برنامه، تنها مقصود و مراد، آباد کردن زمین و بهره برداری از ثروت های آن و سود بردن از نیروهای آن نیست؛ بلکه علاوه بر آن مقصود و مراد، عنایت به روحیه های انسان است تا به کمال مقدّر خود در این جهان برسد و این بندگان صالح و شایسته، ایمان و عمل پسندیده را یک جا گرد می آورند و این دو عنصر در وجود و زندگی ایشان از یک دیگر جدا نمی شود؛

۶. کسانی که گناه کسب کنند و آثار گناه سراسر وجودشان را بپوشاند، اهل آتش هستند و در آن جاودانند؛

۷. صاحبان گفتار غرورانگیز، نیاکان یهودیان بودند و فریب خوردگان، اخلاف و نسل های بعدی آنان. اگر در آیه شریف، هر دو را به اهل کتاب نسبت داده است بدین سبب است که همه آن اسلاف و اخلاف، یک امت بوده و اخلاف، به اعمال اسلاف راضی بودند؛

۸. احبار یهود به واسطه معارف کتاب خود، از حقیقت نبوت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باخبرند و صدق رسالت او را می دانند؛ اما از این آگاهی خود بهره نبرده و به تکلیف خود عمل نمی کنند بلکه طبق هوا و هوس عمل کرده و نفع خویش را بر می گزینند؛

۹. مسلمانان به بهانه دروغین یهودیان در دعوت به پذیرش اسلام، آگاه باشند. آن ها می گویند: «ما تنها مکلف به ایمان به تورات هستیم». یهودیان نه تنها به ماورای تورات کافرشدند؛ بلکه به خود تورات هم کفر ورزیدند. ایمان این دسته از یهودیان، ایمان واقعی نیست؛ بلکه ایمانی موهوم است که قرآن کریم با نوعی ریشخند، خردهای آنان را به استهزا می گیرد؛

۱۰. اینکه قرآن تصدیق کننده تورات یهودیان است، به معنای آن است که تورات، به نبوت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دلالت دارد؛

۱۱. محبوب ترین شریعت ها نزد خدا «حنفیه» است که بر اساس سهولت پایه گذاری شده است و آن، شریعت اسلام است که در آن، مشقتی نیست؛

ص:۱۰۰

۱۲. ایمان به تمام انبیاء واجب است؛ زیرا ایمان به یکی و کفر به دیگری، موجب کافر شدن به تمام ایشان است؛

۱۳. خداوند در ردّ ادعای اهل کتاب، مبنی بر اینکه تنها آیین آنان طریق هدایت است و همچنین برای ترغیب پیروی از حق و حقیقتی که مؤمنان تابع آن می باشند، می فرماید: «اگر مثل شما [که از آیین خالص ابراهیم علیه السلام پیروی می کنید] ایمان آوردند، هدایت شده هستند و به بلوغ و رشد رسیده اند»؛

۱۴. اختلافات وانشعابات فِرَقِ یهود و نصارا، مولود هوا و هوس های ایشان بوده و ساختگی است؛

۱۵. یهودیان با بهانه اینکه درباره امیین حرجی نیست، در امانت خیانت می کنند و با این گفته خود، به خدا دروغ می بندند؛ در حالی که به دروغ خویش آگاهند. تورات به هیچ وجه دستوری مبنی بر حلال کردن مال امیین و خیانت به آنان ندارد؛ بلکه تورات دستور می دهد در ادای امانت به صاحبش به طور شایسته رفتار شود و خداوند متعال، هرگز چنین حق تصرفی را در نظر نگرفته و عقل سلیم هم آن را تأیید نمی کند؛

۱۶. اصول اخلاقی شرافتمندانه باید بدونِ هیچ تمایزی، در باره همه انسان ها اجرا شود؛

۱۷. مسلمانان اگاه باشند که تورات ربا را مطلقاً حرام کرده است. مراد از ذکر عمل یهود برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تحذیر و هشدار به مؤمنانی است که چنین کسانی را امین اموال خود قرار می دهند تا از فریب آنان بیم داشته باشند؛

۱۸. مسلمانان، آگاه باشند که وفای به هر عهد و پیمانی که انسان بدان التزام یافته، واجب است. در رأس همه آن ها پیمان خداوند از بندگان در باب توحید و ایمان به رسول علیه السلام و در رأس آن ها، ایمان به حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است.

۱۹. مسلمانان، آگاه باشند که از نواهی و آنچه خداوند حرام ساخته است، دوری کنند و به انجام امور حلال و جایز مبادرت ورزند.

ص:۱۰۱

بخش سوم: الگوسازی قرآن کریم در مواجهه با اخلاقیات یهود

اشاره

ص:۱۰۳

۱. فضایل اخلاقی یهودیان از منظر قرآن

اشاره

بنابر نظر قرآن، گروهی از اهل کتاب هستند که اگرچه نسبت به سایر اهل کتاب که راه کفر و عناد را در پیش گرفتند، بسیار اندک هستند، اما قرآن کریم، حق این گروه اندک را ضایع ننموده و ویژگی های ایشان را مطرح کرده است. این عده، کسانی هستند که راه صواب و حقیقت را پیش گرفته، از انبیاء الهی و فرمان های ایشان پیروی کردند. در این قسمت به مطالب شاخص در این زمینه، نظیر صفات خوب این گروه از اهل کتاب مانند: قیام به اطاعت خدا، تلاوت کتاب آسمانی، امر به معروف و نهی از منکر و... اشاره می شود.

ویژگی نخست: امت استوار

یکی از ویژگی های مؤمنان اهل کتاب که بدان ستوده شده اند «أُمَّةٌ قَائمَةٌ» بودن است و این صفت، پایداری ایشان را در زمینه هایی که یک فرد مؤمن راستین می بایست داشته باشد، ابراز می دارد.

الف. نگاهی به تفاسیر

از مهم ترین خصوصیت رهروان صالح از اهل کتاب که در قرآن کریم بدان اشاره شده است، صفت «أُمَّةٌ قَائمَةٌ» بودن است. خداوند متعال می فرماید: «لَيْسُواْ سَوَاءً مِّنْ أَهْلِ الْكتَابِ أُمَّةٌ قَائمَةٌ يَتْلُونَ ءَايَاتِ اللَّهِ ءَانَاءَ الَّيْلِ وَ هُمْ يَسْجُدُون». (۱) گفته اند سبب نزول آیه این است:

۱- «آن ها همه یکسان نیستند. از اهل کتاب، جمعیّتی هستند که [به حق و ایمان] قیام می کنند و پیوسته در اوقات شب، آیات خدا را می خوانند در حالی که سجده می نمایند.» (آل عمران: ۱۱۳).

هنگامی که عبـد اللّه بن سـلام با گروهی از اهل کتاب، اسـلام آوردنـد، علمای یهود گفتند: «غیر از اشـرار ما، کسـی به محمّد ایمان نیاورده است».

از ابن عباس و قتاده و ابن جریـج است که گفته اند: درباره ۴۰ تن از اهل نجران و ۳۲ نفر از مردم حبشه و ۸۰ نفر از مردم روم نازل شده است که مسیحی بودند و مسلمان گشتند.

شیخ طبرسی گوید:

خداونـد فرموده است آن هـایی را که از اهـل کتـاب یاد کردیم، مساوی نیسـتند- یعنی مؤمنان ایشان مثل عبـد اللّه بن سـلام و اصـحابش با آن ها که ایمان نیاوردنـد در یک درجه نیسـتند- سـپس فرق و تفاوت آن ها را بیان می فرماید: «مِنْ أَهْلِ الْکتابِ أُمَّةٌ قائِمَةٌ». با این بیان، افتراق و جـدایی [میان ایمان آورندگان وتکذیب کنندگان از اهل کتاب] بیان شده است. [خداوند اهل کتاب را دو دسـته کرده و صـفات یک دسـته را بیان کرده و به قرینه، حال دسته دیگر روشن می شود.] در عبارت «أُمَّةٌ قائِمَةٌ» چند وجه محتمل است:

۱. دسته ای بر اطاعت و امر حق، ثابتند. (از ابن عباس و قتاده و ربیع)؛

۲. دسته ای عادلند. (از حسن و مجاهد و ابن جریج؛

۳. قائم بر اطاعت حق هستند. (از سدی)؛

۴. صاحب راهی مستقیم هستند. (از زجاج)(۱).

در تفسیر آسان آمده است:

عبـارت «مِنْ أَهْلِ الْکتابِ أُمَّةٌ قائِمَةٌ» جمله دیگری می باشـد و معنای آن این است: گروهی از اهل کتاب هسـتند که دارای این صفات می باشند:

۱. برای استقامت در دین اسلام، یا عبادت، یا عدالت بر سر پا هستند؛

۲. آیات خدا، یعنی آیات قرآن را در اثناء شب تلاوت می کنند؛

۳. سجده به جای می آورند.(۲)

ابن کثیر گوید:

این آیات درباره کسانی از احبار اهل کتاب، ماننـد: عبـدالله بن سـلام و اسـد بن عبید و ثعلبه بن سـعیه و أسید بن سـعیه... می باشد که این گروه

۱- مجمع البیان، ج۲، ص۸۱۵.

۲- تفسیر آسان، ج۲، ص۴۱۰.

با کسانی از اهل کتاب که مورد مذمّت قرار گرفتند یکسان نبوده و اینان به دین اسلام مشرّف گردیدند. «أَمَّةٌ قائِمَةٌ» یعنی:

۱. برای امر خدا ایستاده تا بر اساس شرع مطیع باشد؛

۲. از حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم در مسیر مستقیم تبعیّت کند؛ یعنی بدون انحراف.(۱)

ویژگی دوم: تلاوت شبانه

«یَتْلُونَ آیاتِ اللَّهِ؛ کتاب خدا (قرآن) را می خوانند». «آناءَ اللَّیْلِ» یعنی ساعات و اوقات شب (از حسن و ربیع) و گفته اند: مراد، دل شب است (از سدی) و گفته اند: مراد، وقت نماز عشا است؛ چون اهل کتاب نماز عشا نمی خوانند. خداوند می فرماید: نماز عشا می خوانند که نشانه اسلام آن ها است (از ابن مسعود). و گفته اند: مراد، بین مغرب و عشا است (از ثوری) و آن، ساعتی است که ساعت غفلت نام دارد. «وَ هُمْ یَسْجُدُونَ» گفته اند: مراد، سجده معمول در نماز است؛ در این صورت چنین معنا می شود: «و هم مع ذلک یسجدون» ؛ یعنی علاوه بر تلاوت قرآن، سجده هم می کنند. «واو» برای عطف جمله دوم بر جمله اول است. و گفته اند: مراد از سجده، نماز است که از نماز، به سجده تعبیر کرده است؛ زیرا سجده مهم ترین رکنی است که تواضع را می رساند (از زجاج و فرّاء و بلخی). دلیل آن ها این است که واو برای حال است؛ یعنی آیات قرآن را می خوانند در حالی که سجده می کنند؛ یعنی در سجده، قرآن می خوانند و خواندن آیات در سجده نیست؛ پس مراد از سجده، نماز است.(۲)

همچنین در ادامه کلام الهی است که «یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ وَ یَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ یَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنکرِ وَ یُسَارِعُونَ فِی الْخَیْرَاتِ وَ أُوْلَئِک مِنَ الصَّالِحِین» (۳) در تفسیر آسان ؛ بنابر این آیه شریف، این مطالب را ذکر می کند:

۱. به خدا و روز قیامت ایمان می آورند؛

۲. امر به معروف و نهی از منکر می کنند؛

۳. در انجام دادن امور خیریه بر یک دیگر پیش دستی می کنند؛

۱- تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، ج۲، ص۹۱.

۲- مجمع البیان، ج۲، ص۸۱۵-۸۱۶؛ اسباب النزول، ص ۶۶.

۳- «به خدا و روز دیگر ایمان می آورند. امر به معروف و نهی از منکر می کنند و در انجام کارهای نیک، پیشی می گیرند و آن ها از صالحانند.» (آل عمران: ۱۱۳).

۴. ایشان از افراد شایسته محسوب می شوند.

لفظ (مِنْ) در آیه ۱۱۳ به معنای تبعیض می باشد و از جملات آیه ۱۱۳ و ۱۱۴ که به صورت مضارع به کار رفته اند؛ از قبیل: «یَتْلُونَ، یَسْجُدُونَ و یُؤْمِنُونَ» استفاده می شود که بعضی اهل کتاب از موقع نزول قرآن تا قیام قیامت، ایمان آورده و خواهند آورد و این معنا در گذشته ها بوده است؛ یعنی افراد زیادی از اهل کتاب تاکنون اسلام و ایمان آورده اند.

از بعضی آیات قرآن و اخبار که در شرح حال حضرت عیسی علیه السلام وارد شده است، استفاده می شود هنگامی که آن حضرت علیه السلام از آسمان به زمین بیاید و به حضرت مهدی موعود علیه السلام اقتداء کند، عموم اهل کتاب به دین مقدس اسلام مشرف خواهند شد. آن گروه از اهل کتاب که اسلام اختیار نمودند، هر نوع عمل نیکی که انجام دهند، از جزای خیر و ثواب آن بی بهره نخواهند شد و خدا از اعمال و رفتار پرهیزگاران آگاه است.(۱)

همچنین خداوند حال و خصوصیت مؤمنانِ اهل کتاب را که به دین اسلام درآمدند، این گونه وصف می کند: «هَا أَنتُمْ أُوْلَاءِ تحُِبُّونهَُمْ وَ لَا یحُِبُّونَكُمْ وَ تُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كلُِّهِ وَ إِذَا لَقُوكمْ قَالُواْ ءَامَنَّا وَ إِذَا خَلَوْاْ عَضُّواْ عَلَیْكُمُ الْأَنَامِلَ مِنَ الْغَیْظِ قُلْ مُوتُواْ بِغَیْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِیمُ بِذَاتِ الصُّدُور». (۲)

البته میان اهل کتاب کسانی هستند که به خدا و آنچه به سوی شما و خودشان فرود آمده، ایمان دارند؛ در حالی که برابر خدا خاشعند و آیات خدا را به بهای ناچیزی نمی فروشند. اینان هستند که نزد پروردگارشان پاداش خود را خواهند داشت. این آیات، درباره مؤمنان اهل کتاب است که درآیه ۱۱۴ سوره آل عمران آنان را با سه صفت: ایمان، امربه معروف و نهی از منکر، سبقت و پیشی گرفتن در هر خیری توصیف کرده و آنان را «صالح» خوانده است.(۳)

۱- تفسیر آسان، ج۲، ۴۱۰.

۲- «شما کسانی هستید که آنها را دوست می دارید؛ امّا آنها شما را دوست ندارند! در حالی که شما به همه کتاب های آسمانی ایمان دارید [و آنها به کتاب آسمانی شما ایمان ندارند] . هنگامی که شما را ملاقات می کنند، [به دروغ] می گویند: «ایمان آورده ایم!»؛ امّا هنگامی که تنها می شوند، از شدّت خشم بر شما، سر انگشتان خود را به دندان می گزند. بگو: «با همین خشمی که دارید، بمیرید. خدا از [اسرار] درون سینه ها آگاه است.» (آل عمران: ۱۱۹).

۳- جامع البیان، ج۴، ص۴۲.

ویژگی سوم: امر به معروف و نهی از منکر

در قرآن کریم آمده است:

کنتُمْ خَیرَ أُمَّهٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَـأْمُرُونَ بِـالْمَعْرُوفِ وَ تَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنکرِ وَ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَوْ ءَامَنَ أَهْلُ الْکتَابِ لَکاَنَ خَیرًا لَّهُم مِّنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَ أَکثرَُهُمُ الْفَاسِقُون .(۱)

این گروه انـدک از اهـل کتـاب که هماننـد بهترین مؤمنان شـناخته شـده انـد، دارای صـفت مهم امر به معروف و نهی از منکر هستند. زمخشری گوید:

«خَیرَ أُمَّهٍ»، افراد کریمی هسـتند که به مردم طعام می رسانند و پوشـش مورد نیاز ایشان را تهیه می کنند و برای هر نوع کمک به بهتر شدن امور مردم آمادگی دارند.(۲)

همـان طور که در تفسیر هـدایت، ذکر شـده است، یکی از این سـنت های محکم پروردگار متعال که آن را به تـدبیر خود در جهان به اجرا درمی آورد، این است که:

۱. هیچ امتی بهترین امت نخواهد شد مگر این که مسئولیت اجتماعی خود را با بینش درست و اخلاص کافی به انجام برساند. شما، امت نیک هستید نه امت بد و این امتی است که برآورده شده است؛ از آن روی که رسالت، سازنده و برآورنده آن است و خود سبب ساخته شدن خود نبوده است.

۲. سـپس برای مردم است نه علیه آنان، چه مسـئولیت امت اسـلامی دفاع از ناکامان و سـتم دیـدگان و فراهم آوردن آسایش و امنیت و خوشبختی برای همه مردم است.

۳. ضامن این مسـئولیت اجتماعی آن است که به نیکی فرمان می دهیـد و از بـدی و زشتی جلوگیری می کنید. امر به معروف، تنها منحصر به گفتن با زبان نیست؛ بلکه عبارت است از تلاش برای تحقق یافتن معروف ها و نیکی ها از راه های گوناگون...

و نیز چنین است نهی از منکر؛ ولی امت اسلامی که حامل این

۱- «شـما بهترین امتی بودیـد که به سود انسان ها آفریـده شـده اند (چه اینکه) امر به معروف و نهی از منکر می کنید و به خدا ایمان داریـد. و اگر اهل کتاب، به چنین برنامه و آیین درخشانی ایمان آورند، برای آن ها بهتر است! [ولی تنها] عده کمی از آن ها با ایمانند، و بیشتر آن ها فاسقند [و خارج از اطاعت پروردگار]» (آل عمران: ۱۱۰).
۲- الکشاف، ج ۱، ص ۴۰۰.

مسئولیت اجتماعی است، از پایگاه مستحکمی به کار برمی خیزد که عبارت از ایمان داشتن به خدا است. چه منشأ احساس مسئولیت اجتماعی، مؤمن بودن به خدا است و آن احساس اجتماعی که نیروی خود را از ایمان به خدا نگرفته باشد، باطل یا دست کم محدود است.

اهل کتاب نیز به نوبه خود، آماده برای تحمل این مسئولیتند. شما ای مسلمانان! از آن روی تحمل این مسئولیت نمی کنید که عرب هستید، یا پیامبر شما شخص حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است؛ بلکه خدا این مسئولیت را بر دوش شما بار کرده است. به همان ترتیب که رسالت خود را بر اهل کتاب حمل کرده است؛ پس اگر اهل کتاب نیز به نوبه خود این مسئولیت را می پذیرفتند و آن را انجام می دادند، آنان نیز همچون شما بهترین امتی می شدند که برای مردم برآورده شده اند و اگر اهل کتاب ایمان آورده بودند، برای ایشان نیکوتر بود. گروهی از آنان مؤمن هستند؛ ولی بیشتر ایشان فاسقند.(۱)

ویژگی چهارم: خشوع الهی

در آیه «يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ وَ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكرِ وَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيرَاتِ وَ أُوْلَئك مِنَ الصَّالِحِين» (۲) خداوند متعال جانب انصاف را رعایت کرده، تمام اهل کتاب را یکسان ندانسته است. از آن دسته ای از ایشان که به راه حق پیوسته و از اکثریت فاسد اهل کتاب فاصله گرفتند، با نیکی یاد کرده و صفات ممتاز مؤمنان اهل کتاب را بیان می نماید:

۱. ایمان به خدا و قرآن و کتاب آسمانی خودشان که بشارت بر آمدن حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم داده است.

۲. خشوع برابر خدا و حفظ کردن آیات الهی و نفروختن آن با بهای اندک متاع دنیایی.

خداوند متعال در اشاره به ایمان اهل کتاب می فرماید:

وَ إِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكتابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكمْ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خاشِعِينَ لِلَّهِ لا يَشْتَرُونَ بِآياتِ اللَّهِ ثَمَناً قَلِيلًا أُولئِك لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ

۱- تفسیر هدایت، ج۱، ص ۵۹۰ – ۵۹۱.

۲- «به خدا و روز دیگر ایمان می آورند، امر به معروف و نهی از منکر می کنند و در انجام کارهای نیک پیشی می گیرند و آن ها از صالحانند.» (آل عمران: ۱۱۳).

اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسابِ.(۱)

شأن نزول این آیه، به گفته بیشتر مفسران، در باره مؤمنان اهل کتاب است. آن هایی که دست از تعصب های ناروا برداشتند و به صفوف مسلمانان پیوستند که تعداد قابل ملاحظه ای از مسیحیان و یهود را تشکیل می دادند؛ ولی به عقیده جمعی از مفسران، آیه در باره نجاشی، زمامدار رعیت پرور حبشه نازل گردید؛ اگر چه مفهوم آن، یک مفهوم وسیع است.

از این روایت استفاده می شود که نجاشی اسلام را به طور کامل پذیرفته بود؛ اگر چه به آن تظاهر نمی کرد.(۲) علامه طباطبائی گوید:

مراد از این آیه، این است که بعضی اهل کتاب در حسن ثواب با مؤمنان شریک هستند و غرض از گفتن این معنا آن است که بفرماید سعادت اخروی، جنسیه (و نژادی) نیست تا منحصر به یک طبقه و یا دودمان باشد و اهل کتاب به آن نرسند، هر چند که ایمان هم بیاورند؛ بلکه داشتن و نداشتن آن، دایر مدار ایمان به خدا و رسولان او است. اگر آن ها هم ایمان بیاورند، جزء مؤمنان می شوند و با آنان یکسانند.(۳)

قرآن درباره مذاهب دیگر بحث می کند، هیچ گاه همه را به یک چشم نمی نگرد و رنگ ضدیت با نژاد و جمعیتی به خود نمی گیرد؛ بلکه داوری او بر اساس برنامه های آن ها است؛ لذا سهم اقلیت های با ایمان و درستکاری را که میان یک اکثریت گمراه هستند، فراموش نمی کند. در این آیه نیز بعد از سرزنش بسیار از اهل کتاب، به سبب کتمان آیات خداوند و طغیان و سرکشی آن ها –آیات پیش از آیه مذکور– سخن از اقلیتی به میان می آورد که دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را اجابت کردند و برای آن ها پنج صفت ممتاز بیان می کند:

۱. «يُؤْمِنُ بِاللَّهِ» : آن ها کسانی هستند که از جان و دل به خدا ایمان می آورند؛

۲. «وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ» : آن ها به قرآن و آنچه بر شما مسلمانان نازل شده است، ایمان می آورند؛

۱- «بعضی از اهل کتاب کسانی هستند که به خداوند و آنچه بر شما نازل شده و آنچه بر خود آنان نازل گردیده ایمان دارند، در برابر [فرمان] خدا خاضعند، و آیات خدا را به بهای ناچیزی نمی فروشند. پاداش آنها نزد پروردگارشان است. خداوند سریع الحساب می باشد.» آل عمران: ۱۹۹.

۲- اسباب نزول القرآن، ص۱۴۴.

۳- المیزان، ج۴، ص۸۹.

۳. «وَ ما أَنْزِلَ إِلَيْهِمْ» : ایمـان آن هـا به پیـامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله و سـلم درحقیقت از ایمـان واقعی به کتـاب آسـمانی خودشـان و بشـارت هـایی که در آن آمـده است، سرچشـمه می گیرد؛ بنا بر این: «آن ها به آنچه بر خودشان نازل شـده است، ایمان دارند» ؛

۴. «خاشِعِینَ لِلَّهِ» : آن ها در برابر فرمان خدا تسـلیم و خاضـعند و همین خضوع آن ها است که انگیزه ایمان واقعی شده و میان آن ها و تعصب های جاهلانه، جدایی افکنده است؛

۵. «لا یَشْتَرُونَ بِآیاتِ اللَّهِ ثَمَناً قَلِیلًا» : آن ها هرگز آیات الهی را به بهای ناچیز نمی فروشـند و همانند بعضـی از دانشمندان یهود نیسـتند که برای حفظ موقعیت خود و ادامه حکومت بر آن جمعیت و...، آیات خدا را تحریف می کردند. بدیهی است نه تنها به بهـای نـاچیز نمی فروشـند؛ بلکه به هیـچ بهـایی نخواهنـد فروخت و اگر تنهـا اشاره به بهای ناچیز شـده، منظور این است که هماننـد آن دسته از دانشـمندان دنیاپرست دون همت نیسـتند. به علاوه اصولاً برابر آیات خـدا انسان هر چیز دریافت کنـد، بی ارزش است.(۱)

ویژگی پنجم: استواری در علم

قرآن کریم می فرماید:

لَّکنِ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ مِنهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ یُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَیْک وَ مَا أُنزِلَ مِن قَبْلِک وَ الْمُقِیمِینَ الصَّلَوهَ وَ الْمُؤْتُونَ الزَّکوهَ وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْأَخِرِ أُوْلَئک سَنُؤْتِیهِمْ أَجْرًا عَظِیمًا(۲)

علامه طباطبائی می گوید:

آن ها که راسخ در علم هستند و نیز آن ها که مؤمن حقیقی اهل کتابند، به تو و به آنچه قبل از تو نازل شده ایمان می آورند. مؤیـد این معنـا، تعلیلی است که بعـداً در جمله: «إِنَّا أَوْحَیْنَا إِلَیْک کمَا أَوْحَیْنَا إِلیَ نُوحٍ وَ النَّبِیِّنَ مِن بَعْدِهِ وَ أَوْحَیْنَا إِلیَ إِبْرَاهِیمَ وَ إِسْمَاعِیلَ وَ إِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ عِیسیَ وَ أَیُّوبَ وَ یُونُسَ وَ هَرُونَ وَ سُلَیْمَانَ وَ ءَاتَیْنَا دَاوُدَ زَبُورًا» (۳) می آید؛ چون ظاهر آیه این است که می خواهد بیان کند این گونه افراد،

۱- تفسیر نمونه، ج۳، ص۲۳۲؛ مفاتیح الغیب، ج۹، ص۴۷۳.

۲- «ولی راسـخانِ در علم از آن هـا، و مؤمنان [از امّت اسـلام] به تمام آنچه بر تو نازل شـده و آنچه پیش از تو نازل گردیـده است، ایمان می آورنـد. [همچنین] نمازگزاران و زکات دهنـدگان و ایمان آورنـدگان به خدا و روز قیامت، به زودی به همه آنان پاداش عظیمی خواهیم داد.» (النساء: ۱۶۲).

۳- نساء: ۱۶۳.

از این جهت و بدین علت به تو –حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم – ایمان می آورند که نبوت تو و وحیی که ما تو را بدان گرامی داشتیم، شبیه به وحیی است که انبیای گذشته برای آنان خواندند؛ مانند وحیی که به نوح و پیغمبران بعد از او شد و نیز وحیی که به آل ابراهیم و آل یعقوب و به سایر انبیایی شد که ما داستان هایشان را برایت شرح ندادیم. و این معنا، با مؤمنان اهل کتاب بیشتر تطبیق دارد تا با مؤمنان عرب که خدای عزّوجلّ آن ها را به مثل آیه: «لِتُنـذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ ءَابَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُون» (۱) توصیف کرده و فرموده است: قرن ها [یعنی در مدت فترت که حدود پانصد سال بوده] پیغمبری به سوی آنان نیامده و از وحی خدا به کلی غافل بودند؛ ولی در آیه مورد بحث، مؤمنانی را توصیف می کند به اینکه قبل از نبوت و وحی به تو، نبوت ها و وحی ها دیده اند. پس آیه مورد بحث با اهل کتاب انطباق بیشتری دارد.(۲)

۲. رذایل اخلاقی یهودیان از منظر قرآن

اشاره

قرآن، اوصاف ناشایست بیشتر یهودیان را به تصویر کشیده است. خصوصیاتی که در قرآن ثبت شده است و به وضوح در تمام دوران ها و زمان ها قابل مشاهده است. «وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ». بی شک در عصر حاضر همانند قرون گذشته، در مواردی لازم می آید به شکل جدی و قاطع با یهودیان برخورد مناسب صورت پذیرد؛ لذا قرآن کریم الگوی مناسب را ارائه کرده است. اینک برحسب ظرفیت فهم وجودی نگارنده به ذکر مطالب پرداخته می شود.

۱. حسادت

انکار حق با وجود علم و شناخت آن و خودخواهی بی حد وحصر که برگرفته از تعصب نکوهیده و نژادپرستی نفرت انگیز است، موجب طمع یهودیان و منحصر دانستن خوبی ها تنها برای خودشان گردیده است؛ به گونه ای که می پندارند هرخوبی که نصیب دیگران شود گویی از آنان سلب شده است و چنانچه ببینند نعمتی نصیب سایر امت ها شده خشم، سراسر وجودشان را در بر می گیرد. حسادت و خود خواهی از جمله رذایل اخلاقی یهود است که بارها

۱- یس: ۶.

۲- المیزان، ج ۵، ص۱۳۹.

در قرآن، وصف آن آمده است.

قرآن کریم این صفات نکوهیده را در آیات متعدد ذکر کرده است. خداوند از یهودیان در کتاب هایشان پیمان گرفت که به پیامبر وصف شده در تورات و انجیل ایمان آورند و از آنچه بر او نازل می شود، تبعیت کنند؛ اما با ظهور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به پیامبری او کفر ورزیدند و از دستورات کتاب های خود در این زمینه سرپیچی کردند و به قرآن کریم کافر شدند و گفتند: «مَا أَنزَلَ اللَّهُ عَلی بَشرٍ مِّن شیْ ءٍ(۱)؛ خداوند، چیزی بر کسی نازل نکرده است». خداوند می فرماید: (۲)

وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِیثَاقَ الَّذِینَ أُوتُواْ الْکتَابَ لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ.(۳)

ابن کثیر گوید:

این فرمایش خداوند، در واقع توبیخ و تهدید اهل کتاب است؛ چراکه خداوند از طریق پیامبران از آنان عهد گرفت که به محمّد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آورند و او را به مردم یادآوری کنند و از دستورات او اطاعت نمایند؛ اما زمانی که خداوند رسولش را مبعوث کرد، آنان عهد خود را کتمان کردند و خیر وعده داده شده در دنیا و آخرت را با بهره ناچیز و پست دنیایی عوض کردند و چه بد معامله ای نمودند. (۴)

اما ابن جریر از ابن عباس روایت می کند:

این آیات، در مورد فنحاص و أشیع و سایر احبار یهودی که منکر صفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درکتابشان شدند و دستور خداوند را در آشکار ساختن آن مطالب کتمان کردند، نازل شد.(۵)

خداوند می فرماید:

«وَ لَمَّا جَاءَهُمْ کتَابٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَ کاَنُواْ مِن قَبْلُ یَسْتَفْتِحُونَ

ص:۱۱۳

۱- انعام: ۹۱.

۲- «و به خاطر بیاورید هنگامی را که خدا از کسانی که کتاب به آنها داده شده، پیمان گرفت که حتماً آن را برای مردم آشکار سازید و کتمان نکنید؛ ولی آن ها آن را پشت سر افکندند و به بهای کمی فروختند. چه بد متاعی می خرند» (آل عمران: ۱۸۷).

۳- آل عمران: ۱۸۹.

۴- تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، ج۲، ص۱۵۹.

۵- جامع البیان، ج ۴، ص۱۳۵.

عَلىَ الَّذِينَ كفَرُواْ فَلَمَّا جَاءَهُم مَّا عَرَفُواْ كفَرُواْ بِهِ فَلَعْنَهُ اللَّهِ عَلىَ الْكفِرِينَ» (۱)

ابن عباس در شأن نزول آیه گوید:

یهودیان قبل از بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از آن حضرت برضد اوس و خزرج، یاری می خواستند؛ اما وقتی خداوند آن حضرت را از میان اعراب مبعوث کرد، به او کفر ورزیدند و گفته های خود را درباره آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم انکار کردند. معاذ بن جبل و بشر بن البراء بن معرور- برادران بنی سلمه - به آن ها گفتند: «ای جماعت یهود! تقوا داشته باشید و اسلام آورید. آن زمان که ما مشرک بودیم، شما برضد ما از محمّد صلی الله علیه و آله و سلم یاری می خواستید و به ما خبر می دادید که او مبعوث خواهد شد و از اوصاف او برای ما می گفتید». سلام بن مشکم از برادران بنی نضیر گفت: «آن چیزی را که ما می دانستیم، برای ما نیامد و او همانی نیست که ما برایتان ذکر می کردیم.» و خداوند این آیات را نازل فرمود.(۲)

طبری گوید:

سخن خداوند «وَ لَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْ عِندِ اللَّهِ...» (۳) بدین معنا است که این یهودیان و این عالمان یهودی، از عمل به تعهدات خود سر باز زدند که گویی چیزی درباره دستور تورات در اطاعت و پیروی از محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و تصدیق او نمی دانند. این مطلب در واقع خبر از کفر و انکار حق، با وجود علم و معرفت به آن می باشد. آنان به رغم علم به وجوب اطاعت از دستور الهی، مخالفت و لجاجت کردند.(۴)

کتاب یهودیان تورات می باشد و اینکه قرآن تصدیق کننده تورات است، یعنی]آن را تأیید می کند و] اصول دین مطرح شده در آن و مواردی که مربوط به مبعث و در توصیف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است را قبول دارد. این توصیف قرآن کریم، یعنی تصدیق کننده تورات بودن و در واقع، سرزنش و نکوهش یهودیان است؛ چرا که آنان به کتابی کافر شدند که کتابشان را تصدیق می کند، نه کتابی که با اصول کتابشان در تضاد است.(۵)

۱- بقره: ۸۹.

۲- تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، ج ۱، ص۲۱۷.

۳- بقره: ۱۰۱.

۴- جامع البیان، ج ۱، ص۳۵۲.

۵- مواهب علّیه، ج ۱، ص۲۸؛ تفسیر آسان، ج ۱، ص۲۰۲.

و فرموده خداوند:

«وَ كَانُواْ مِن قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ...» در واقع روشن ساختن حال و وضعیت آنان قبل از بعثت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم است.

«استفتاح» یعنی: طلب فتح و گشایش و حکم دادن و جدایی درچیزی.(۱)

به معنای یاری نیز استفاده می شود چون در آن نیز میان مردم جدایی حاصل می شود و منظور در آیه نیز طلب یاری است.(۲)

خداوند پیام رسالت را بر بنده خود، حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم نازل کرد و یهودیان به علت کبر و حسادت و اکراه از اینکه خدا بر هر کس از بندگانش که بخواهد وحی را نازل می کند، کافر شدند. حسادت به معنای آرزوی از بین رفتن نعمت دیگری است و ظالم و حسود در عمل خود از حق دور شدند؛ زیرا آنان از نازل شدن وحی بر فرد برگزیده ای از غیرخود کراهت داشتند و خودخواهی و صفات رذیله در آنان موجب کفر به حق بعد از شناخت حق گردید؛ زیرا آنان به اعطای فضل خدا بر سایر بندگانش حسادت می ورزیدند و خیال می کردند نبوت، منحصر به آنان است و هرگز به خیال خود راه نمی دادند که خداوند نبوت را از فرزندان اسحاق علیه السلام بردارد و میان فرزندان اسماعیل علیه السلام قرار دهد. به سبب عذاب خوارکننده ای که گریبانگیر آنان می شود، شایسته به شمار آمدن در جرگه کافران هستند و چون کفر آنان در نتیجه ستم، حسادت، تکبر و خودخواهی شان است، در نتیجه خواری و کوچکی و حقارت نصیب آنان می شود.

در سوره بقره آیه دیگری(۳) نیز وجود دارد که به مؤمنان نسبت به کینه و بدی دل های مشرکان و اهل کتاب و در رأس آنان، یهودیان و کراهت و تنفر آنان از فضل خداوند به سایر بندگان، آگاهی و هشدار داده است:

مَّا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ لَا الْمُشْرِكِينَ...

صاحب کشاف می گوید:

ص:۱۱۵

۱- مفردات ألفاظ القرآن، ص۶۲۲.

۲- لسان العرب، ج۳، ص۲۹۶۸.

۳- «مَّا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلاَ الْمُشْرِكِينَ أَن يُنَزَّلَ عَلَيْكُم مِّنْ خَيْرٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَاللّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاء وَاللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» ؛ «کافران اهل کتاب و مشرکان دوست ندارند که از سوی خداوند خیر و برکتی بر شما نازل شود در حالی که خداوند، رحمت خود را به هر کس بخواهد، اختصاص می دهد و خداوند، صاحب فضل بزرگ است.» (بقره: ۱۰۵).

اولین نکته آیه این است که «الَّذِینَ کفَرُواْ» اسم جنس است و شامل دو گروه اهل کتاب و مشرکان می شود. همچون فرموده خداوند: «لم یکن الَّذِینَ کفَرُواْ مِنْ أَهْلِ الْکتَابِ وَ الْمُشْرِکینَ...» (۱)

اهل کتاب، یعنی یهودیان و نصارا که کافر شدند و نیز مشرکان بت پرست، به علت حسادت و کینه، دوست ندارند خداوند بر شما مؤمنان خیر و رحمتی نازل کند و این، نشانه جهل و نادانی آنان است، «وَ اللَّهُ یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَشاءُ...» و خداوند هرکس را بخواهد، به رحمت خود امتیاز می دهد. از امیرالمؤمنین و امام باقرعلیهما السلام منقول است که منظور از «رحمت» در اینجا، نبوّت و پیامبری است.(۲)

مفسران گویند: هر وقت مسلمانان به هم پیمانان یهودی خود می گفتند: «به محمّد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان بیاورید»، آنان جواب می دادند: «این شخصی که ما را دعوت می کنید به او ایمان بیاوریم، برای ما خوشایند و به خیر نیست. اگر در او خیری بود، ما دوست داشتیم که به او ایمان بیاوریم.» (۳)

خداوند متعال می فرماید: «مَّا یَوَدُّ الَّذِینَ کفَرُواْ مِنْ أَهْلِ الْکتَبِ...». این آیه، به این نکته توجه می کند که آنان به کتاب خود کافر شده اند؛ چرا که اگر ایمان داشتند، طبق دستور کتاب خود، حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم را تصدیق کرده و از او پیروی می کردند. عطف مشرکان بت پرست بر اهل کتاب، دلالت دارد که اهل کتاب، همچون مشرکان از نزول خیر و برکت بر مؤمنان کراهت و تنفر دارند و به هر آنچه خداوند از فضل خود نصیب آنان می کند، حسادت می ورزند و به دین محمّد صلی الله علیه و آله و سلم، قرآن، هدایت بزرگ، برادری همه جانبه، امنیت بعد از نا امنی و ترس و قدرت بعد از ناتوانی که به واسطه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مؤمنان رسیده، رشک می برند. علامه طباطبایی گوید:

اهل کتاب دوست نمی داشتند کتابی بر مسلمانان نازل شود؛ چون نازل شدن کتاب بر مسلمانان باعث می شود دیگر تنها یهودیان اهلیت کتاب نداشته باشند و این اختصاص از بین برود و دیگران نیز اهلیت و

۱- «لَمْ یَکنِ الَّذِینَ کفَرُواْ مِنْ أَهْلِ الْکتَابِ وَ الْمُشْرِکینَ مُنفَکینَ حَتی تَأْتِیهُمُ الْبَیِّنَهُ»؛ «کافران از اهل کتاب و مشرکان [می گفتند:] دست از آیین خود برنمی دارند تا دلیل روشنی برای آن ها بیاید» بینه : ۱. کشاف، ج ۱، ص۱۷۵.

۲- مجمع البیان، ج ۱، ص۳۴۴ – ۳۴۵. الدرالمنثور، ج ۱، ص۱۰۴.

۳- اسباب نزول القرآن (واحدی)، ج ۱، ص۳۷؛ شأن نزول آیات، ج ۱، ص۴۳.

شایستگی آن را داشته باشند و این خود، بخل بی مزه ای از یهود بود؛ چون یک وقت انسان درباره چیزی که خودش دارد بخل می ورزد؛ ولی یهود به چیزی بخل ورزیدند که خود مالك آن نبودند؛ علاوه بر اینکه با این رفتار خود، در سعه رحمت خدا و عظمت فضل او، با او معارضه کردند.(۱)

در آیه دوم، خداوند می فرماید: «وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ...» (۲) طبری می گوید:

خداوند به انواع بدی هایی که اهل کتاب و در رأس آنان، یهودیان در دل دارند، اشاره می کند و می فرماید: «آنان آرزو دارند مسلمانان از دین حقِ خود، به همان کفری که قبلاً بر آن بودند، بازگردند». آیه با رعایت عدل و انصاف درباره اهل کتاب سخن می گوید و حتی گروه اندکی از اهل کتاب که راضی نیستند مسلمانان بعد از هدایت به اسلام، به کفر برگردند را در نظر می گیرد و از آرزوی ناشایست گروه دیگر با لفظ «کثیر» یاد می کند؛ یعنی گروه بسیاری از اهل کتاب، چنین آرزویی دارند.

و فرموده خداوند: «مِّن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ» مبالغه در نکوهش آنان به علت آرزو و تمایلاتشان است. اذعان می شود که این آرزوی آنان، آرزویی محال است؛ چرا که صفای ایمان، وقتی در قلب ممزوج گردد، مانع از بازگشتن به کفر می شود.(۳)

فخر رازی گوید:

خداوند، علت چنین آرزویی را کینه و حسادت بیان می کند و می گوید: «حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم..» و این جمله در واقع علت و سبب جمله قبل در آرزو و علاقه آنان به کافر شدن مؤمنان می باشد و فرموده خداوند «مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم» برای مؤمنان روشن می کند که یهودیان چنین امری را

۱- المیزان، ج ۱، ص ۲۴۸.

۲- «وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُواْ وَ اصْفَحُواْ حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ»؛ «بسیاری از اهل کتاب، از روی حسد- که در وجود آن ها ریشه دوانده- آرزو می کردند شما را بعد از اسلام و ایمان، به حال کفر باز گردانند با اینکه حق برای آن ها کاملاً روشن شده است. شما آن ها را عفو کنید و گذشت نمایید تا خداوند فرمان خودش [فرمان جهاد] را بفرستد. خداوند بر هر چیزی تواناست.» (بقره: ۱۰۹).

۳- جامع البیان، ج ۱، ص ۳۸۹.

از کتاب ها دستور نگرفتند؛ بلکه کتاب هایشان آنان را از این اخلاق پست و نکوهیده باز می دارد ولی به سبب بدطینتی و بدسرشتی، حسادت به قلب های آنان نفوذ کرده به طوری که بازداشتن آنان از حسد یا بازداشت حسد از آنان سخت است.(۱)

صاحب المنار، محمّد عبده می گوید:

دستور خداوند به عفو و بخشش و گذشت، اشاره دارد که مؤمنان با وجود تعداد اندک، صاحب قدرت و عظمت بودند؛ زیرا هنگامی از انسان در خواست گذشت می شود که قادر به انجام آن باشد، گویی می فرماید: ای مؤمنان! کثرت و فزونی تعداد اهل کتاب و اینکه آنان بر باطل هستند، شما را نفریبد؛ بلکه شما با وجود تعداد اندک به سبب اینکه بر حق هستید، نسبت به آنان قدرتمندتر می باشید و همچون قدرت عادل در برابر قدرت جاهل باشید. مؤمنان به رغم ضعف و کم توانی، به منزله افرادی قوی و قدرتمند در نظر گرفته می شوند و اهل کتاب با وجود کثرت، در موضع ضعف قرار داده می شوند. اذعان می شود مسلمانان مؤمن با توجه و حمایت الهی پشتیبانی می شوند و تا هنگامی که بر حق استوار باشند، صاحب عزت می گردند و هرگاه حق و باطل با هم درگیر شوند- همان طور که بارها گفتیم- حق، باطل را مغلوب می سازد و تنها با غفلت حق است که باطل باقی می ماند.(۲)

۲. پیمان شکنی و عهد شکنی

این ویژگی یهود، بارها در قرآن مطرح شده است و خداوند اشاره می کند آنان به انبیای الهی از جانب خداوند عهد و پیمان سپردند؛ ولی همواره عهد شکنی کرده اند. با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز بارها پیمان بسته و به عهد خود وفا نکرده اند. در این آیات(۳)به پیمان هایی که از بنی اسرائیل گرفته شده است، اشاره می شود. پیمان عهد به اینکه:

۱- مفاتیح الغیب، ج۳، ص۶۵۱.

۲- تفسیر المنار، ج۱، ص۴۲۱.

۳- «وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكمْ لَا تَسْفِكونَ دِمَاءَكمْ وَ لَا تخْرِجُونَ أَنفُسَكم مِّن دِيَارِكمْ ثمُ ‌ّأَقْرَرْتمُ ‌ْوَ أَنتُمْ تَشهْدُون»؛ «و آن هنگام که با شما پیمان نهادیم که خون هم مریزید و یکدیگر را از خانمان آواره مسازید و شما به پیمان گردن نهادید و خود بر آن گواه هستید.» (بقره: ۸۴).

۱. تنها خداوند را بپرستند؛

۲. به والدین خود نیکی کنند؛

۳. حقوق نزدیکان، یتیمان و فقرا را بپردازند و نسبت به آنان، به نرمی و نیکی رفتار کنند؛

۴. سخن نیک که صلاح و خیر مردم درآن است، بگویند. نماز به پا دارند و با اخلاص، زکات بپردازند.

اما آنان این پیمان ها را شکستند و خلف وعده کردند و تنها عده کمی از آنان به عهد خود وفادار ماندند.

منظور از بنی اسرائیل در این آیه، گذشتگان و آیندگان بنی اسرائیل و به عبارتی شامل تمام بنی اسرائیل می شود. در واقع این پیمانها توسط پیامبران و رسولان علیهم السلام، از تمام آنان گرفته شده است. سخن خداوند «ثمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنكمْ وَ أَنتُم مُّعْرِضُون» (۱) اشاره به عهدها و پیمان های گرفته شده از آنان در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است؛ یعنی آیه شامل اسناد به بنی اسرائیل معاصر زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است که از پیمان ها روی برگرداندند. دراین آیه، شکل خاصی از سخنان و توصیه های متقن و راه گشا بیان می شود که در صورت پیروی از آن ها، ارتباط خالق و مخلوق آغاز می گردد. حق این است که تنها خدا را عبادت کنند و به او شرک نورزند. سپس حقوق مردم وحق الناس مطرح می شود که مهم ترین آن ها، حقوق پدر و مادر است. فرموده خداوند: «إِلَّا قَلِيلًا مِّنكمْ» در واقع به نوعی رعایت انصاف و عدل در خصوص کسانی است که به عهد و پیمان خود وفادار بودند. همواره عده ای مخلص در امت ها وجود دارند ولی تعداد اندك این مخلصان مانع از نزولِ عقاب، بر امتی که به منکر می پردازند، نمی شود. سخن خداوند: «وَ أَنتُم مُّعْرِضُون» جمله حالیه است؛ یعنی روی برگردانی از اطاعت و عدم پایبندی به پیمان، یک خصیصه و یک عادتِ ریشه دار در وجود یهودیان است و یکی از اوصاف ثابت و همیشگی آنان محسوب می شود.(۲)

صاحب المنار گوید:

گاه انسان از چیزی روی برمی گرداند؛ ولی قصد دارد که باز برگردد و حق آن را ادا کند. روی برگردانی از یک چیز به معنای روی برگردانی

۱- همان: بقره: ۸۳.

۲- جامع البیان، ج ۱، ص ۳۱۰-۳۱۲.

دائم و همیشگی از آن نیست؛ اما ذکر قید «وَ أَنتُم مُّعْرِضُون» در واقع قیدی لازم است و حتماً این قید همراه با روی گردانی است و به معنای تکرار شدن این فعل از آن نیست؛ چرا که خداوند از آن ها خواسته است که تنها دستورات کتاب خدا را اطاعت کنند؛ ولی آنان احبار خود را، از غیر خدا برگزیدند و با نظر و اجتهاد ایشان، حلال خدا را حرام، و حرام خدا را حلال می دانند و هرچه بخواهند به شعائر و اصول دین اضافه می کنند. حقیقتاً درباره آنان باید گفت که آنان برای خداوند شریکانی قائل شدند که آنچه خدا در شریعت دستور نداده را برایشان وضع کردند؛ در حالی که تنها خداوند شایسته وضع شریعت است و علما صرفاً باید در فهم کتاب خدا و شریعت بیان شده از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به انسان ها کمک کنند.(۱)

«فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً» یعنی آنان به علت عهد شکنی و نقض پیمان خود، از رحمت خدا دور شده و مستحق خشم و غضب ما گشتند و ما قلب های آنان را سخت و همچون سنگ قراردادیم. قلب آنان به سبب عهد شکنی و عصیان و مخالفت، سنگ شد و جان هایشان سخت گردید؛ به طوری که پند و موعظه در آنان اثر نمی کرد و با آیات و هشدارها، نرم نمی شدند. طبری می گوید:

خداوند می فرماید: ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم از این یهودیان که نزد تو و یارانت می آیند و پیمان می بندند و عهد شکنی می کنند و درباره تو و یارانت خدعه و نیرنگ انجام می دهند، تعجب نکن؛ چون این، عادت آنان و عادت گذشتگان آنان است و به عهدِ گرفته شده از آنان در زمان حضرت موسی علیه السلام اشاره می کند و می فرماید: «آنان عهد شکنی کردند؛ و از این رو مورد لعن خدا قرار گرفتند. وقتی برگزیدگان آنان چنین روشی داشتند، پس بقیه، از این امر مستثنا نیستند».(۲)

شیخ طبرسی گوید:

قسوه یعنی سختی. بنابراین قاسیه یعنی سخت.ابوالعباس گوید: درهم تقلّبی را قسی نامند به سبب این که صدای آن ناهنجار و نادرست است؛ همچون صدای پول های قلب در دست صرّافان. ابوعلی گوید:

۱- تفسیر المنار، ج۱، ص ۳۷۰.

۲- مفاتیح الغیب، ج۱۱، ص۳۲۵؛ جامع البیان، ج۶، ص۹۹.

قسی به معنای درهم تقلّبی، در اصل عربی نیست و با «قسی» عرب- که به معنای سخت است- ارتباطی ندارد. بدین معنا که در قلب های آنان ایمانی آمیخته به کفر و نفاق، ایمانی ناخالص قراردارد؛ مثل درهم های ناخالص که نقره آن با مس، سرب و غیره آمیخته شده است.(۱)

ابن جریر گوید:

تأویل نخست به نظر من درست تر است؛ چون خداوند این قوم را به عهد شکنی و کفر توصیف می کند و از ایمان آنان صحبت نمی کند، به تبع آن که بیان می شود قلب های آنان موصوف به ایمانی آمیخته با کفر است؛ مثل درهم های ناخالص که نقره آن تقلبی است.(۲)

این ویژگی یهودیان از دوران حضرت موسی علیه السلام تا زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ادامه داشته است. خداوند در این آیات، به خصلت یهودیان که در تمام نسل هایشان به ارث می رسد، خبر داده و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره یهودیان زمانِ خود، هشدار می دهد. این یهودیان نیز همچون نیاکان خویش رذایل اخلاقی و پیمان شکنی را به ارث برده اند.

«وَ لَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلیَ خَائنَةٍ مِّنهُمْ إِلَّا قَلِیلًا» به جز گروه اندکی از آنان، بقیه یهودیان، همچون گذشتگان خود، گمراه بودن و قساوت قلب و پیمان شکنی و انحراف از راه راست را جز ء خصایص خود حفظ کرده اند. آنان زمانی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث شد، به پیامبری که بهتر از فرزندان خود او را می شناختند، کافر شدند و هر بار پیمان شکنی کردند و به هر وسیله ای به جنگ با او برخاستند و این ویژگیِ آنان، همواره تا به امروز نسبت به مسلمانان ادامه دارد.

آیاتی(۳) از قرآن اشاره دارد که خداوند از یهودیان پیمان گرفت که یک دیگر را نکشند.

۱- مجمع البیان، ج۳، ص۲۶۶.

۲- مجمع البیان، ج۶، ص۹۹.

۳- «وَ إِذْ أَخَذْنَا مِیثَاقَکمْ لَا تَسْفِکونَ دِمَاءَکمْ وَ لَا تخْرِجُونَ أَنفُسَکم مِّن دِیَارِکمْ ثمُ َّأَقْرَرْتمُ ْوَ أَنتُمْ تَشهْدُون ثُمَّ أَنتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنفُسَکمْ وَ تُخرِجُونَ فَرِیقًا مِّنکم مِّن دِیَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَیْهِم بِالْاثْم وَ الْعُدْوَانِ وَ إِن یَأْتُوکمْ أُسَارَی تُفَادُوهُمْ وَ هُوَ محُرَّمٌ عَلَیْکمْ إِخْرَاجُهُمْ أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْکتَابِ وَ تَکفُرُونَ بِبَعْض فَمَا جَزَاءُ مَن یَفْعَلُ ذَلِک مِنکمْ إِلَّا خِزْیٌ فیِ الْحَیَوهِ الدُّنْیَا وَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ یُرَدُّونَ إِلیَ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّاتَعْمَلُون أُوْلَئک الَّذِینَ اشْتَرَوُاْ الْحَیَوهَ الدُّنْیَا بِالاَْخِرَهِ فَلَا یخُفَّفُ عَنهُْمُ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ یُنصَرُونَ»، «و آن هنگام را که با شما پیمان نهادیم که خون هم مریزید و یک دیگر را از خانمان آواره مسازید و شما به پیمان گردن نهادید و خود بر آن گواه هستید.پس شما چنین جماعتی هستید که یک دیگر را می کشید و گروهی از خود را از خانمانشان آواره می کنید و بر ضد آن ها به گناه و بیداد به همدستی یک دیگر برمی خیزید و اگر به اسارت شما درآیند در برابر آزادی شان فدیه می گیرید و حال آنکه بیرون راندنشان بر شما حرام بود. آیا به بعضی از کتاب ایمان می آورید و بعض

دیگر را انکار می کنید؟ پاداش کسی که چنین کند، در دنیا جز خواری نیست و در روز قیامت به سخت ترین وجهی شکنجه می شود و خدا از آنچه می کنید غافل نیست. اینان همان کسانند که آخرت را دادند و زندگی دنیا را خریدند. از عذابشان کاسته نگردد و کس یاریشان نکند.» (بقره: ۸۴-۸۶).

کسی را از خانه خود بیرون نکنند. اگر یکی از آنان به اسارت در آمد، با پرداخت فدیه از اموال خود، او را آزاد کنند و از دست دشمنان نجات دهند. با در گرفتن جنگ میان دو قبیله اوس و خزرج، سایر یهودیان و هم پیمانان آنان را کشتند. شیخ طبرسی گوید:

پس در این صورت، چگونه به خود اجازه می دهید که آن ها را بکشید؛ ولی به خود اجازه نمی دهید که در دست دشمن اسیر باقی بمانند؛ در حالی که هر دو یک حکم دارد و هر دو حرام است.(۱)

بعد از جنگ، یهودیان از اموال خود برای آزادی اسیرانِ یهودی، صرف کردند؛ یعنی به قسمتی از دستور خداوند عمل کردند. در واقع به برخی از اوامر کتاب خدا عمل کرده و به برخی دیگر، یعنی تحریم ریختن خون برادران خود و بیرون راندن آنان از سرزمینشان، کافر شدند.

«وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكمْ...» در واقع بدین امر توجه می دهد که یک ملت هم کیش و هم آیین باید به شکل محکم و عمیقی با هم وحدت داشته باشند؛ به طوری که کشتن یک نفر، به منزله کشته شدن خود ما، و بیرون راندن او از خانه و دیارش، به منزله بیرون رانده شدن خود ما باشد.

فرموده خداوند: «ثمَّ أَقْرَرْتمْ وَ أَنتُمْ تَشهَدُون» به نوعی تثبیت این مسأله است که آن ها خود، تعهد به پیمان ها را پذیرفته اند و بدان التزام و پایبندی نشان دادند. به عبارت دیگر، در این آیه بیان می شود که ای یهودیان! شما خود به این پیمان اعتراف کردید و پایبند شدید که منکر آن نشوید؛ پس باید به آن وفادارباشید. اما خداوند، روی گردانی آنان را بعد از تعهد و التزامشان بیان می کند: «ثُمَّ أَنتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنفُسَكمْ» بعد از پیمان بستن، به عهد خود وفا

۱- مجمع البیان، ج۱، ص۳۰۲.

نکردید و پیمان شکنی کردید و آنچه را از قتل و بیرون راندن که در باره برادرانتان نهی شده بودید، مرتکب شدید.

«تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالْاثْمِ وَ الْعُدْوَانِ» با مشارکت و همکاری دیگران، برادرانتان را کشتید و از سرزمینشان بیرون ساختید و با این همدستی، مرتکب گناه و ظلم شدید. این آیه، با ضمیر شأن آغاز می شود «وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكمْ إِخْرَاجُهُمْ» که نشان از اهتمام و توجه به آن دارد و بیان می شود که این مسأله ممنوع شده، در واقع مسأله ای کاملاً آشکار و واضح بر آنان بود؛ ولی از آن ابا نکردند.

سخن خدا: «أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكتَابِ وَ تَكفُرُونَ بِبَعْضٍ» توبیخ و نکوهش آنان در تمایز قائل شدن میان احکام خداوند است. سپس خداوند متعال، جزای دنیا و آخرت برخوردِ آنان در انتخاب احکام خداوند را بیان می کند. «فَمَا جَزَاءُ مَن يَفْعَلُ ذَلِك»، «ذَلِك» در واقع به همان کشتن و بیرون راندن از سرزمین اشاره دارد. سنت خداوند در باره تمام امت هایی که به دین خدا تمسک نمی جویند و با اجرای احکام و شریعت ملتزم به آن نمی شوند، همین می باشد. برخی گمان می کردند مذلّت و عقوبت دنیایی احیاناً به تخفیف و کم شدن عذاب اخروی آنان می انجامد. خداوند سبحان این پندار باطل را رد کرده و روشن ساخت که جزای آنان در روز قیامت، شدیدتر است و اعمال آن ها مورد غفلت قرار نمی گیرد. آیه دلالت دارد که خداوند کسانی که راه مستقیم را ترک کردند، هم در دنیا و هم در آخرت، به سزای طغیان و مداومت در بدی ها مجازات می کند.

خداوند این وعده قطعی را بار دیگر تأکید و علت آن را بیان می کند: «أُوْلَئك الَّذِينَ اشْتَرَوُاْ الْحَيَوة الدُّنْيَا بِالْاخِرَهِ فَلَا يخَفَّفُ عَنهُمُ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنصَرُون» (۱).

کسانی که میان احکامِ خداوند تفاوت قائل شدند و دین خود را به دنیا فروختند و متاع دنیا را به نعمت های آخرت ترجیح دادند، در قیامت به شدت عذاب می شوند و غیر از خدا یار و یاوری نمی یابند.

۳. خدعه و نیرنگ

از رذایل اخلاقی بنی اسرائیل که به سبب جهل، فسوق، حرص، سست ارادگی مرتکب

۱- بقره: ۸۶.

می شدند، فریبکاری و دسیسه برای ویران ساختن شرایع بود تا از طریق این راه ها و دسیسه ها، به آرزوها و امیال و شهوات خود دست یابند و بدین شکل از عذاب و مجازات هم در امان بمانند. داستان «اصحاب السبت» وارد شده در قرآن، بزرگ ترین دلیل است بر اینکه آنان برای رسیدن به مطامع دنیایی، دین را بازیچه قرار می دهند. خلاصه داستان چنین است:

خداوند ازبنی اسرائیل پیمان گرفت که روز شنبه تنها به عبادت خداوند بپردازند و صید ماهی در این روز را بر آنان حرام کرد. خداوند بدین وسیله خواست وفای به عهد آنان را درمعرض امتحان قراردهد؛ از این رو، فقط روز شنبه ماهیان زیاد می شدند به طوری که نزدیک ساحل می آمدند و صید آنان و دستیابی به آنان بسیار سهل و آسان بود. آنان گفتند: اگر ما در کنار دریا که روز شنبه ماهیان بسیاری در آن جمع می شوند، گودالی بکنیم، با بالا آمدن آب در روز شنبه، ماهیان به داخل گودال سرازیر می شوند و ما روزهای بعد می توانیم به راحتی از این گودال ماهی بگیریم. بدین ترتیب هم به پیمان خود با خدا وفادار مانديم و هم به راحتی می توانیم ماهی ها را صید کنیم. گروهی از بین ایشان، آنان را نصیحت کردند و گفتند که این کار فقط در ظاهر، اطاعت از خدا و وفای به عهد و میثاق الهی است؛ ولی در واقع، نقض دستور و فرموده خداوند، مبنی بر حرام بودن صید ماهی در روز شنبه است. ولی کیدکنندگان، اهمیتی ندادند و آن دسیسه را اجرا کردند. خداوند بر آنان غضب نمود و آنان را به شکل بوزینه مسخ کرد.(۱)

علامه طباطبایی می گوید: «سکوت برابر فسق و فساد و عدم قطع رابطه با ستمگران، شرکت در فسق و ظلم و موجب اشتراک با ظالمان در عذاب می باشد.»(۲)

ابن کثیر در تفسیر آیه می گوید:

محمّد! از یهودیانی که در محضرت، حاضر هستند درباره ماجرای اصحابشان که با دستور الهی مخالفت کردند و دچار خشم و عذاب الهی شدند، سؤال کن. از تجاوز و تعدّی آنان به فرمان خدا و دسیسه برای مخالفت با امری الهی بپرس...(۳)

۱- الجواهر الحسان، ص ۹۰.

۲- المیزان، ج ۸، ص ۲۹۴-۲۹۵.

۳- تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، ج۳، ص ۴۴۴.

قرطبی گوید:

این سؤال در واقع، توبیخ و اقرار و نشانه صدق نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است؛ چرا که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بدون آموزش، از منبع وحی از آن مسائل و ماجراها با خبر است.(۱)

ابن عباس گوید:

به یهودیان دستورداده شده بود روز جمعه را برای عبادت برگزینند؛ ولی آنان روز شنبه را انتخاب کردند؛ لذا خداوند آنان را در معرض امتحان قرار داد و صید ماهی در این روز، حرام گشت و باید روز شنبه را به عبادت می پرداختند و این روز را بزرگ می داشتند و این، به سبب ابتلا و امتحان الهی بود و سخن خداوند «یَوْمَ لَا یَسْبِتُونَ لَا تَأْتِیهِمْ» به همین معنا است. (۲)

قرطبی می گوید:

«روایت شد که داستان، مربوط به زمان حضرت داوود علیه السلام است و ابلیس به آنان این چنین تلقین کرد.» (۳) و فرموده خداوند: «کَذَلِکَ نَبْلُوهُم بِمَا کانُواْ یَفْسُقُونَ» آنان را آزمودیم؛ تا جزای اعمال خود را بچشند و نتیجه فسق و تجاوز از حدود الهی و دسیسه های زشت در باره شریعت را ببینند.

قرطبی گوید:

بنی اسرائیل سه دسته شدند:

گروهی عصیان ورزیدند و مخالفت کردند که حدود هفتصد هزار نفر بودند.

گروهی نهی از منکر کردند و از گناه دوری کردند که حدود دوازده هزار نفر بودند.

گروهی از گناه دوری کردند و نه معصیت و عصیان نمودند و نه نهی از منکر کردند. این گروه همان کسانی هستند که به نصیحت کنندگان گفتند: «چرا گروهی عصیانگر را پند می دهید که خدا آنان را هلاک

۱- الجامع لأحکام القرآن، ج۷، ص۳۰۴.
۲- مفاتیح الغیب، ج۱۵، ص ۳۹۰-۳۹۲.
۳- الجامع لأحکام القرآن ج ۷، ص۳۰۶. تفسیر قمی، ج۱، ص۲۴۴.

می کنـد یـا قطعاً آنـان را عـذاب خواهـد کرد؟» و در آن زمان، امر خداونـد در مورد امت های عصـیانگر و تجاوزکار، سابقه نداشت....(۱)

سپس خداوند عاقبت هر دو دسته عصیانگر و نصیحت کننده را بیان می کند:

فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ أَنجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ؛ زمانی که ستمکاران، غرق سرکشـی و طغیان شدند و از شنیدن نصیحت و ارشاد، نابینا و ناشـنوا گشـتند، نصـیحت کننـدگان را نجات دادیم و تجاوزگران را به عـذابی سـخت مجازات کردیم و به علت تعدّی از امر خداوند، هیچ رحمتی شامل حال آنان نمی شود.

ایـن آیـه، عـاقبت کـار دو دسـته گنهکـار و نصـیحت کننـده را بیـان می کنـد. عـذابی سـخت، نـتیجه ظلـم و تجـاوز، و نجـات بازدارنـدگان از منکر به صـراحت در آیه بیان می شود؛ اما در باره دسـته سوم، سـکوت شـده است که نظر مفسـران اجمالاً دو گونه است:

۱. بیشتر مفسـران شـیعه معتقدنـد، این گروه به علت باز نداشـتن از منکر، و نیز به سـبب سـرزنش و ملامتِ نصـیحت کنندگان، نجات نیافتند.(۲)

۲. بیشتر مفسـران اهل سـنت معتقدند آن ها نجات یافتند؛ چون عمل تجاوزگران را نمی پسندیدند و هرگز مرتکب اعمال آنان نشدنـد و علت سـکوت آنان در نصـیحتِ گنهکاران، ناامیدی از اصـلاح آنان بود. آنان مطمئن بودند این گروه، مورد خشم و عذاب خداوند قرار خواهند گرفت و پند و نصیحت بر آنان فایده ندارد. زمخشری و سایران، این نظر را قبول دارند.(۳)

ابن کثیر می گوید:

از ابن عباس روایت می شود وقتی از او درباره سرنوشت گروه سرزنش کننده سؤال شد، پاسخ داد: «نمی دانم». وقتی غلامش، عکرمه به او گفت: «آیا نمی بینی که آنان از اعمال گناهکاران و تجاوزگری آنان کراهت جسـته انـد و با آنان مخالفت کرده، گفتند: «لِمَ تَعِظُونَ قَوْمًا اللَّهُ مُهْلِكُهُمْ أَوْ مُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا» ابن عباس نظرش عوض شد و عاقبت

۱- الجامع لأحکام القرآن، ج۷، ص۳۰۷.

۲- المیزان، ج ۸، ص۳۰۲-۳۰۳؛ تفسیر قمی، ج۱، ص۲۴۵؛ مجمع البیان، ج ۴، ص۷۵۹؛ التبیان، ج۵، ص۱۳.

۳- کشاف، ج ۲، ص۱۷۱؛ الدرالمنثور، ج۳، ص۱۳۷.

آنـان را، نجـات دانسـت. عکرمـه گفـت: «بـه محض اینکـه او را به نجـات آنـان آگـاه کردم، جـامه ای (ردایی)را بر دوش من انداخت».(۱)

علامه طباطبائی گوید:

عکرمه بسیار اشتباه کرده و نظریه اش غلط است؛ زیرا این طایفه هر چند کراهت داشته اند و خود مرتکب صید نمی شدند ولی گنـاهی کرده انـد که بزرگ تر از گنـاه صـید مـاهی بوده و آن، ترک نهی از منکر است؛ بـا آنکه آن طایفه دیگر، ایشان را به بزرگی گنـاه ترک نهی از منکر آگـاه کرده و گفته بودنـد: «مَعْـذِرَةً إِلی رَبِّکمْ وَ لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ» و فهمانـده بودنـد که هنوز کـار مرتکبان به جایی نرسیده که دیگر موعظه در ایشان اثر نکند و تکلیف نهی از منکر ساقط شود. به شهادت اینکه وقتی خودشان از تـأثیر موعظه و انـدرزشان مـأیوس شدنـد، بی درنـگ از آنان فاصـله گرفته و از شـهر بیرون رفتنـد و ساکنان- بنا بر آنچه در روایات است- همچنان با ایشان آمیزش داشـته انـد؛ لـذا فقط فرقه ای که نهی از منکر کردنـد از عذاب نجات یافتند و مرتکبان صید و ساکتان برابر آنها، عذاب شدند.(۲)

در تفسیر آیه گفته می شود:

خداونـد، نخست آنـان را به عـذاب دردناک، یعنی فقر و بـدبختی و تنگـدستی در زنـدگی مجازات کرد. وقتی از کردار خود بازنگشـتند و راه هـدایت را برنگزیدنـد، آنان را از جهت جسـمانی و خلقت مسـخ کرد و واقعاً به میمون (بوزینه) تبدیل شدند. این تفسیر، از مدلول ظاهر آیه استنباط می شود بیشتر مفسران نیز بر این اعتقاد هستند. گفته می شود: مسخ شدن آنان از جهت اخلاقی و روانی است؛ یعنی در بـدی و شـرور، همچـون میمون شدنـد که دسـتش به هرچه برسـد، آن را خراب می کنـد. این روایت از مجاهد است و این، سـزای ارتکاب معاصـی، روی برگردانی از پذیرش نصـیحت و سست ارادگی برابر امیال و هوای نفسـشان بـود تـا بـه سـبب فقـدان صـفات انسـانی، همچـون حیوانـات گردنـد و ایـن، پسـتی و ذلـتی بـود کـه برای نفس خـود برگزیدند.(۳)

ص:۱۲۷

۱- تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، ج۳، ص۴۴۶.

۲- المیزان، ج ۸، ص۳۰۲-۳۰۳؛ تفسیر قمی، ج۱، ص۲۴۵.

۳- الدرالمنثور، ج۳، ص۱۳۸؛ تفسیر صافی، ج۲، ص۲۴۷-۲۴۸.

آیات(۱) دیگری نیز به طور خلاصه به داستان «اصحاب السبت» پرداخته است. داستان اصحاب روز شنبه، نزد علما و احبار یهود معروف بود و آنان سعی می کردند این داستان را از عموم مردم مخفی کنند. خداوند، از باب معجزه، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از این خبر آگاه کرد تا از طریق وحی، آنچه انجام می دهند و درکتمان آن می کوشند به آنان خبر دهد و داستان به علم قطعی آنان نسبت به این مسأله اسناد داده شده است، تا جرأت کتمان آن و غفلت و بی خبری در باره آن را نکنند.(۲)

طبری می گوید: «اصل واژه «سبت» به معنای آرامش، بودن در راحتی و آسایش است».(۳) از همین رو به فرد خوابیده و بدون حرکت «مسبوت» گفته می شود. (۴) خداوند متعال می فرماید: «وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا» (۵)یعنی خواب را مایه راحتی به خاطر آرامش و ثبات جسم و استراحت بدنی شما قرار دادیم.

حضرت علی علیه السلام فرمود: به آن خدایی که دانه های گیاه را زیر خاک می شکافد و خلایق را می آفریند، من قوم و خویش همان میمون ها را که در این امت هستند، می شناسم. مردمی که از کار زشت نهی ننموده، برابر آن، إعمال غیرت نمی کنند؛ بلکه معروفی را هم که بدان مأمور شده اند، ترک می کنند و در نتیجه، دچار تفرقه می شوند.

رشوه خواری و ربا خواری

«سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِن جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ إِن تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَن يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِين ؛ (۶)

آن ها بسیار به سخنان تو گوش می دهند، تا آن را تکذیب کنند. مال حرام فراوان می خورند؛ پس اگر نزد تو آمدند، میان آنان داوری کن یا [اگر صلاح دانستی] آن ها را به حال

۱- «وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْاْ مِنكمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كونُواْ قِرَدَةً خَاسِئِينَ فَجَعَلْنَاهَا نَكالًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيهَا وَ مَا خَلْفَهَا وَ مَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ» ؛ «به طور قطع از حال کسانی از شما که در روز شنبه نافرمانی و گناه کردند، آگاه شده اید! ما به آنها گفتیم: «به صورت بوزینه هایی طردشده درآیید!»ما این کیفر را درس عبرتی برای مردم آن زمان و نسلهای بعد از آنان، و پند و اندرزی برای پرهیزکاران قرار دادیم.» (بقره: ۶۵-۶۶).

۲- تفسیر نمونه، ج۱، ص۲۹۷.

۳- جامع البیان، ج ۳۰، ص۳.

۴- لسان العرب، ج۲، ص۱۷۳۳.

۵- نبأ: ۹.

۶- مائده : ۴۲.

خود واگذار. اگر از آنان صرف نظر کنی به تو هیچ زیانی نمی رسانند و اگر میان آن ها داوری کنی، با عدالت داوری کن، که خدا عادلان را دوست دارد. راغب در مفردات گفته است:

کلمه سُحت به معنای پوسته ای است که دور ریخته می شود و نیز به محظور و عمل نادرستی که مرتکبش را ننگین می سازد، سحت گفته می شود. گویی اینگونه اعمال، دین و مروت مرتکب را می پوشانند و به صورت پوسته ای در می آورد که باید دور ریخته شود.(۱)

طبری گوید: «با توجه به چنین معنایی، به هر مال نامشروعی که موجب ننگ صاحب آن شود - به ویژه رشوه - اطلاق می شود.» (۲) خدا عبارت «آنان بسی دروغ را می شنوند و می پذیرند» را تکرار فرموده است تا بیانگر این باشد که چنین خصلتی، خوی ایشان گشته است. دل هایشان از شنیدن سخنان دروغ و سخنان بیهوده باز و شادان می شود و از شنیدن حق و حقیقت و صدق و صداقت تنگ می گردد... این هم ویژگی دل هایی است که تباهی می پذیرند، و خوی جان هایی است که به گرداب پلشتی ها فرو می افتند ...سخن پوچ و دروغ در این جامعه های کجرو و کج رفتار چه اندازه دوست داشتنی است ! سخن راست و درست، چه اندازه در این جامعه ها سنگین و ناگوار است! باطل در این زمانه، چه اندازه پر رونق است! در چنین روزگاران نفرین شده ای، چه زود مرگِ حقّ و نابودیِ حقیقت سر می رسد!

در دین یهود، نیز همچون دین اسلام، ربا خواری حرام است؛ همان طور که در آیه «وَ أَخْذِهِمُ الرِّبَواْ وَ قَدْنهُواْ عَنْه...» (۳)به آن اشاره شده است.(۴)

بنی اسرائیل با وجود آن که از رباخواری نهی شده بودند و از تحریم آن آگاه بودند، به این کار می پرداختند و چون این کار را بارها انجام دادند، خداوند آنان را عقوبت کرد.

اگر تنها افراد معدودی یهودی به دفعات اندک، ربا می خوردند، این عمل به همه قوم نسبت داده نمی شد و خداوند با تعبیر «وَ أَخْذِهِمُ الرِّبَواْ» از آن یاد نمی کرد.به این ترتیب، یهودیان با وجود علم و آگاهی از حکم خداوند در باره ربا، به سبب حرص شدید به کسب مال،

۱- مفردات، ۲۲۵.

۲- جامع البیان، ج۶، ص۱۵۴-۱۵۵؛ مجمع البیان، ج۲، ص۱۹۶.

۳- نساء: ۱۶۱.

۴- کتاب مقدس : سفر تثنیه، ۲۳/۱۹-۲۰.

ربا خوردند و با این کار، هم به حدود الهی و هم به حقوق مردم تجاوز کردند.(۱)

۴. تحریف کلام الهی

از بارزترین رذایل بنی اسرائیل که بارها در قرآن کریم به آن اشاره شده، مسأله تحریف کلام خداوند از جایگاه اصلی خود است؛ آن هم برای معامله به بهایی اندک که به سبب عدم بینش الهی و موضع گیری کافرانه یهود برابر نعمت های الهی و نیز گستاخی آنان درباره دین و سوء ادراک آنان به اهداف شریعت و قساوت قلوب یهودیان، بعد از مشاهده نشانه ها و دلایل آشکار صورت گرفت. این آیات(۲) بدین معنا است که: ای مؤمنان! آیا بعد از توصیف حال یهود و بیان کفر و انکار آنان، باز امید دارید که به دین اسلام در آیند؛ در حالی که گروهی از علما و احبار یهود پس از شنیدن کلام خدا و فهمیدن آن، آن را تحریف می کردند و به این عمل خود و تحریف و نسبت دروغی که به خداوند می دادند، کاملاً علم داشتند و می دانستند که عاقبت این کار، مذلّت و خواری و عذاب دردناک است. سیاق این آیات، به ویژه ذیل آن ها، این معنا را به دست می دهد که یهودیان عصر بعثت، در نظر کفار، به ویژه کفار مدینه که همسایگان یهود بودند از پشتیبانان پیامبر اسلام شمرده می شدند. چون یهودیان علم دین و کتاب داشتند، امید به ایمان آوردن آنان بیشتر از اقوام دیگر بود و همه توقع داشتند که فوج فوج به دین اسلام در آیند و نور آن را منتشر و دعوتش را گسترده سازند؛ ولی بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه مهاجرت کرد، یهود رفتاری را نشان داد که آن امید را به یأس مبدل کرد.

قرآن کریم بعد از اشاره به مطالبی که تلویحاً با ناامید ساختن مؤمنان از اسلام آوردن یهودیان آغاز شده است، مسأله تحریف را مورد تأکید قرار داده است. خداوند مؤمنان را این گونه مورد خطاب قرار می دهد:

أَفَتَطْمَعُونَ أَن يُؤْمِنُواْ لَكمْ وَ قَدْ كاَنَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يحُرِّفُونَهُ مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ

۱- روح المعانی، ج۳، ص۱۸۸-۱۸۹؛ التبیان، ج۳، ص۳۸۸؛ مجمع البیان، ج۳، ص ۵۲۷ -۵۲۹.

۲- «أَفَتَطْمَعُونَ أَن يُؤْمِنُواْ لَكمْ وَ قَدْ كاَنَ فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَسْمَعُونَ كلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يحُرِّفُونَهُ مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ وَ إِذَا لَقُواْ الَّذِينَ ءَامَنُواْ قَالُواْ ءَامَنَّا وَ إِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلىَ بَعْضٍ قَالُواْ أَ تحُدِّثُونهَُم بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكمْ لِيُحَاجُّوكم بِهِ عِندَ رَبِّكمْ أَ فَلَا تَعْقِلُونَ أَ وَ لَا يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ وَ مِنهُْمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانىِ‏َّ وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِندِ اللَّهِ لِيَشْترَُواْ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَ وَيْلٌ لَّهُم مِّمَّا يَكْسِبُونَ» (بقره: ۷۵-۷۹).

وَ..

مخاطب آیه، مؤمنان هستند و استفهام انکاری است؛ اما نهی از طمع نداشتن به ایمان آوردن آنان، به معنای عدم دعوت آنان به ایمان نیست؛ بلکه مؤمنان دستور دارند آنان را به اسلام دعوت کنند و هنگام انجام اعمال کافرانه، بر آنان دلیل و حجت بیاورند. چه بسا افراد منصفی نیز میان آنان پیدا شوند و دعوت به حق را پاسخ گویند و به راه راست هدایت شوند. رفتار و برخورد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و در پی آن، اصحاب رسول خدا با آنان این چنین بود.(۱)

در تفسیر قمی آمده است:

جمعیتی از یهودیان که مانند این ها بودند و از گذشتگانشان کلام خدا را می شنیدند و می دانستند که آن، حق است، آن را از راه عناد تغییر می دادند و بر غیر معنای مراد حمل می کردند. گفته شده است: منظور از «کلامَ اللَّهِ» اوصاف پیامبر اسلام است که در تورات ذکر شده است. یهودیان عصر نبیّ اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در زمینه عدم ایمان به آن حضرت و تکذیب و انکار رسالت او، از گذشتگان و پدران خود پیروی کردند که در زمان موسی علیه السلام بودند؛ زیرا آنان نیز روشی جز انکار و عناد نداشتند.(۲)

اما یهودیان بعد از شناخت حق، گوش های خود را بر آن بستند؛ لذا دعوت آنان به اسلام دیگر بیهوده و بی فایده شد؛ از این رو مؤمنان از طمع و امید به هدایت آنان نهی می شوند. جمله «وَ قَدْ کانَ فَرِیقٌ مِنْهُمْ یَسْمَعُونَ کَلَامَ اللَّهِ» جمله حالیه است و یکی از دلایل ناامیدی از ایمان آنان را در بر دارد؛ از این رو ناامیدی از ایمان آوردن آنان به دو دلیل است:

۱. تصویر حالات نکوهیده یهودیان که در آیات قبل، به آن اشاره شده است؛

۲. تحریف کلام خدا از روی علم و اطلاع و از روی تعمد که در این آیه توضیح داده شده است.

فخر رازی می گوید:

منظور از گروه «فَرِیقٌ» در «وَ قَدْ کانَ فَرِیقٌ مِنْهُمْ» احبار و دانشمندان یهود معاصر زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هستند که کلام خدا را شنیدند یا کسانی

ص:۱۳۱

۱- المیزان، ج ۱، ص۲۱۳.

۲- تفسیر قمی، ج ۱، ص ۵۰.

می باشند که بعد از آنان آمدند و از آنان نقل کردند.(۱)

تحریف در اصل، به معنای تغییر مسیر یک چیز و دور کردن از اصل آن چیز به سوی دیگر، یا برگرداندن شکل و حالت چیزی است.(۲) منظور در اینجا خارج ساختن وحی و شریعت با تغییر و تبدیل الفاظ یا کتمان و یا تأویل فاسد و تفسیر باطل، از مسیر اصلی آن می باشد. و فرموده خداوند: «ثُمَّ یحَرِّفُونَهُ مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ» در واقع، عمل آنان را بسیار بد و زشت معرفی می کند؛ چرا که آنان بعد از درک کلام خدا، از روی عمد و سوء نیت دست به تحریف زدند و برخلاف علم و آگاهی، مرتکب این عمل بسیار زشت شدند؛ از این رو، مستوجب عقوبت دنیا و آخرت می گردند.

«مِن بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ» یعنی هیچ عذر و بهانه ای، چون جهل و یا فراموشی وجود ندارد؛ بلکه تحریف از روی تعمد در فسوق و سرپیچی است و از همین رو نکوهش و سرزنش می شوند. تحریف کتاب از سوی گروهی از احبار یهود، در واقع علت ناامیدی از ایمان عموم یهودیان است؛ چرا که عموم یهودیان بدون توجه به حق و بدون مبنای عقلی، از این احبار تقلید می کنند و در امثال چنین یهودیانی که کورکورانه تقلید می کنند و فریب شریران را می خورند، امید دستیابی به نور حق و حقیقت و شکوه صدق، وجود ندارد. حال و وضع یک امت، همیشه از روی علمای آن - که بهترین افراد هر قوم هستند- روشن و مشخص می شود. هنگامی که علمای قومی جرأت تحریف کلام خدا را به خود بدهند، دیگر از سایر یهودیان چگونه می توان انتظار داشت که بهتر از علمایشان، عمل کنند.

قرآن بعد از توضیح گروه های یهودی، تحریف کنندگان کلام الهی را به سرنوشت نامطلوب و نافرجام وعده می دهد:

فَوَیْلٌ لِّلَّذِینَ یَکتُبُونَ الْکتَابَ بِأَیْدِیهِمْ ثُمَّ یَقُولُونَ هَـذَا مِنْ عِندِاللّهِ لِیَشْتَرُواْ بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً فَوَیْلٌ لَّهُم مِّمَّا کتَبَتْ أَیْدِیهِمْ وَ وَیْلٌ لَّهُمْ مِّمَّا یَکسِبُونَ(۳)

هلاکت، رسوایی و خواری، نصیب احبار یهودی می شود؛ چرا که آنان به جای پیروی از

۱- مفاتیح الغیب، ج۳، ص ۵۶۰.

۲- تحریف الکلام یعنی سخن را بر یک معنای احتمالی قرار دادن در حالی که دو وجه و دو معنا داشته باشد. (مفردات، ص۲۲۸).

۳- جامع البیان، ج۵، ص۷۶؛ تفسیر القرآن العظیم (ابن ابی حاتم) . ج۳، ص۹۶۵.

کتاب های مشتمل بر حقایق، کتاب های تحریف شده می نویسند و تأویلات باطل می نگارند و به نادانان و تقلید کنندگان جاهل خود، به دروغ می گویند: اینها از جانب خداوند است؛ تا در عوض تحریف، به متاع ناچیز دنیا دست یابند. آنان به سبب تحریف کلام خداوند، مجازات بسیار سختی می شوند و به سبب اموالی که بدون حق به دست آوردند، دچار ذلت و خواری عظیمی می شوند. در این آیه، تهدید شدیدی درباره احبار یهودی صورت می گیرد و قرآن تأکید می کند که آنان کتاب را به دست خود نوشتند (بِأَيْدِيهِمْ) و بدین شکل تصریح می کند که آنان به عمد، مستقیماً به تحریف کلام خدا دست زدند و بدین شکل این گمان را برطرف می سازد که آنان از دیگران برای نوشتن تحریفات استفاده کردند. سپس خداوند علت و سبب تحریف و دروغ گویی آنان را تبیین می کند: «لِيَشْتَرُواْ بِهِ ثَمَناً قَلِيلاً»، یعنی آنان برای دست یافتن به اندک متاع دنیا، مثل کسب مال حرام و نسبت دادن علم و دانایی بر خود و حرص و طمع در کسب مقام ریاست و متقاعد کردن عامه مردم، کتاب خدا را به میل خود تحریف کردند و به دست خود، کتاب تازه ای نوشتند و به دروغ به خداوند نسبت دادند. خداوند سبحان از ناچیزی بهایی که در عوض آن به دست آوردند، صحبت می کند؛ چرا که هر قدر بهای زیادی به دست آورند، باز هم مقابل عذاب و شکنجه دردناک و دوری از ثواب بزرگ جاودان بهشت، بهایی اندک است. راغب می گوید:

اگر گفته شود: چرا «يَكسِبُونَ» به صورت مستقبل و «كَتَبَتْ» به لفظ ماضی به کار رفته است؟ پاسخ داده می شود: با توجه به فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هر کس سنت ناپسندی را پایه گذاری کند، گناه آن عمل و گناه هر کس که آن کار را انجام دهد، تا روز قیامت، بر دوش او است و با توجه به آیه، تا وقتی جاهلان به تأویلات فاسد و باطلی که آنان ثبت کردند استناد کنند، هر لحظه به گناه آنان اضافه می شود.

اینجا واژه «کتابهٔ» یعنی نوشتن بیان شده و نه گفتار؛ چرا که نوشتن، هم گفتار و هم افزون بر آن را در بر می گیرد. بدین معنا که کذب و دروغ آنان، هم با زبان است و هم با دست و اثر نوشته و کلام قلم (دست) باقی می ماند؛ اما اثر کلام زبانی و گفتار، گاه از بین می رود.(۱)

در این آیات، یهودیان به رذایل اخلاقی از جمله تحریف کلام خدا از روی تعمد و اصرار،

۱- تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، ج۲، ص۲۸۵.

نفاق و نیرنگ توصیف شده اند و به جهل و سبک مغزی و تصور نادرست از علم خداوند، توبیخ شدند و به عاقبت نافرجام، تهدید گشتند؛ عاقبتی که در نتیجه دروغ و افترا بستن به خداوند و تجاوز از حدود الهی و حلال شمردن محارم الهی نصیبشان می شود.

مِّنَ الَّذِینَ هَادُواْ یحَرِّفُونَ الْکلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَ یَقُولُونَ سمِعْنَا وَ عَصَیْنَا وَ اسمْعْ غَیرْ مُسْمَعٍ وَ...(۱)

این آیه نیز به تحریف کلام خداوند و بی ادبی یهودیان با زبان حال و مقال خود در مقابل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تصریح می نماید که از میان یهودیان صاحب کتاب، برخی کلام الهی را تحریف کردند و با زیاد کردن و یا کم کردن برخی مطالب، معنای کلام الهی را تغییر دادند و تأویل و تفسیری دور از حقیقت کردند.

۵. دروغ و نفاق

خداوند در توصیف برخی یهودیان، در قرآن خبر می دهد که علاوه بر تحریف، اهل نفاق و تدلیس نیز هستند:

وَ إِذَا لَقُواْ الَّذِینَ ءَامَنُواْ قَالُواْ ءَامَنَّا وَ إِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلیَ بَعْضٍ قَالُواْ أَتحُدِّثُونهَُم بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَیْکمْ لِیُحَاجُّوکم بِهِ عِندَ رَبِّکمْ أَفَلَاتَعْقِلُونَ أَوَلَایَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ یَعْلَمُ مَا یُسِرُّونَ وَ مَا یُعْلِنُونَ(۲)

این آیه، نوع دیگری از پلیدی های یهود را که موجب ناامیدی از ایمان آوردن آنان می شود، روشن می کند و پرده از روی حقیقت تلخ دیگری پیرامون این جمعیت حیله گر و منافق، و دسیسه ها و خیانت های آنان برمی دارد و می گوید: پاکدلان آنها، هنگامی که مؤمنان را ملاقات می کنند، اظهار ایمان می نمایند (و از صفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که در کتبشان آمده است، خبر می دهند) اما در پنهانی و خلوت، جمعی از آن ها می گویند: «چرا مطالبی را که خداوند در تورات برای شما بیان کرده است به مسلمانان می گویید، تا در قیامت در پیشگاه خدا، بر ضد شما به آن

۱- «بعضی از یهود، سخنان را از جای خود، تحریف می کنند و [به جای اینکه بگویند: «شنیدیم و اطاعت کردیم»] می گویند: «شنیدیم و مخالفت کردیم! و [نیز می گویند:] بشنو! که هرگز نشنوی! و [از روی تمسخر می گویند:] ما را تحمیق کن!» تا با زبان خود، حقایق را بگردانند و در آیین خدا طعنه زنند؛ ولی اگر آن ها [به جای این همه لجاجت] می گفتند: «شنیدیم و اطاعت کردیم و سخنان ما را بشنو و به ما مهلت ده [تا حقایق را درک کنیم]»، برای آنان بهتر و با واقعیت سازگارتر بود؛ ولی خداوند، آنها را به سبب کفرشان از رحمت خود دور ساخته است از این رو جزعدّه کمی ایمان نمی آورند.» نساء: ۴۶.

۲- بقره: ۷۶.

استدلال کنند؟ آیا نمی فهمید؟» (۱)

فخررازی می گوید:

این سرزنش، به سبب آن است که اگر یک یهودی، به صحت تورات و شهادت تورات به صدق نبوت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم شهادت دهد، این خود بزرگ ترین دلیل برای نکوهش او می شود. ناگزیر باید برخی از یهودیان مانع از این شوند که برخی از یهودیان منافق، چنین شهادتی در مقابل مؤمنان دهند.(۲)

طبری می گوید:

اصل معنای «فتح» در که عرب، قضا و حکم است و معنای آیه این است: آیا کلامی می گویید که خداوند بر شما حکم کرد و میان شما قرار داد؟ و از جمله حکم و قضای خداوند متعال میان آنان، عهد گرفتن درباره ایمان به حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم طبق بشارت های تورات است.(۳)

از فرموده خداوند «لِيُحَاجُّوكم بِهِ عِندَ رَبِّكمْ» به خوبی استفاده می شود که ایمان این گروه منافق در باره خدا، آن قدر ضعیف بود که او را همچون انسان های عادی می پنداشتند و تصور می کردند اگر حقیقتی را از مسلمانان کتمان کنند، از خدا نیز مکتوم خواهد ماند!(۴) آیه بعد، از حقیقت تلخ دیگری درباره این جمعیت پرده بر می دارد. علامه طباطبایی گوید:

در این آیه شریف، دو جمله شرطیه مدخول «اذا» واقع شده؛ ولی تقابلی میان آن دو نشده است؛ یعنی نفرموده: «چون مؤمنان را می بینند، می گویند: ایمان آوردیم، و چون با یک دگر خلوت می کنند، می گویند: ایمان نیاوردیم» ؛ بلکه فرموده: «چون مؤمنان را می بینند، می گویند: ایمان آوردیم و چون با یک دگر خلوت می کنند، می گویند: چرا از بشارت های تورات برای مسلمانان نقل می کنید؟ و به اصطلاح، سوژه به دست مسلمانان می دهید؟» و بدین سبب این طور فرمود، تا دو مورد از جرایم و جهالت آنان را بیان کرده باشد...

جمله: «أفلاتعقلون» ادامه سخن یهودیان به منافقان یهودی است، برای

۱- تفسیر نمونه، ج۱، ص۳۱۴.

۲- مفاتیح الغیب، ج۳، ص۵۶۲.

۳- جامع البیان، ج۱، ص۲۹۳.

۴- برگزیده تفسیر نمونه، ج۱، ص ۹۰.

توبیخ بیشتر آنان که دیگر چنین حرفی به مؤمنان نزنند. از لحن کلام برمی آید که جریان از این قرار بوده که عوام ایشان از ساده لوحی، وقتی به مسلمانان می رسیده اند، اظهار مسرت می کردند و پاره ای از بشارت های تورات را به ایشان می گفتند یا اطلاعاتی در اختیار می گذاشتند که مسلمانان از آن ها برای تصدیق نبوت پیامبرشان، استفاده می کردند؛ ولی رؤسایشان از این کار نهی می کردند و می گفتند: این خود فتحی است که خدا برای مسلمانان قرار داده است و ما نباید آن را برای ایشان فاش کنیم؛ چون با همین بشارت ها که در کتب ما است نزد پروردگار خود علیه ما احتجاج خواهند کرد.(۱)

سپس خداوند متعال، آنان را به سبب جهل از حقیقت علم الهی، توبیخ و سرزنش می کند: «أَوَلاَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ» (۲)

این یهودیان به برادران یهودی منافق خود چنین حرفی می زنند و این گونه صفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را کتمان می کنند و کتاب خدا را تحریف می کنند. آیا نمی دانند خداوند از کفر و کینه پنهان در دل های آنان و آن ایمان و محبتی که در ظاهر بیان می کنند، با خبر است؟ در این آیه، خداوند آن دسته از یهودیانی که منافقان یهود آن ها را، به سبب سخن گفتن با مؤمنان درباره تصدیق نبوت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم در تورات سرزنش می کنند، را توبیخ کرده و آنان را جاهل در نظر می گیرد؛ چرا که اگر حقیقتاً ایمان داشتند که خداوند بر هر چیز پیدا و پنهان، علم و احاطه دارد، هرگز به سبب بیان سخن تورات در باب صفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حقایقی که خداوند دستور داده است که آن ها را بیان کنند و هرگز کتمان ننمایند، برادران یهودی خود را سرزنش نمی کردند.(۳)

خداوند، بعد از روشن کردن احوال علما و منافقان یهودی، به شرح احوال عامه یهودیان و تقلیدکنندگان از آنان می پردازد:

وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لاَ يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلاَّ أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلاَّ يَظُنُّونَ؛ (۴)

شیخ طبرسی گوید:

۱- المیزان، ج ۱، ص۲۱۴-۲۱۵.

۲- بقره: ۷۷.

۳- تفسیر القرآن الکریم (شبر)، ج۱، ص۵۱.

۴- بقره: ۷۸.

منظور از «وَ مِنْهُمْ...»، همـان گروهی از یهود است که خداونـد در این آیـات، داسـتان هـای آنان را بیان فرمود و آرزوی ایمان آوردنشـان را از بین برد. «أُمِّيُّونَ...» یعنی خوانـدن و نوشـتن نمی داننـد.ابن عبـاس و قتـاده گوینـد: «منظور این است که معـانی تورات را نمی داننـد و تنها به حفظ و تلاوت آن اکتفا کرده انـد». ابو عبیـده می گویـد: «منظور از «أُمِّيُّونَ» ملت هایی است که کتاب بر آنان نازل نشـده است». «لا يَعْلَمُونَ الْكِتابَ...» یعنی کتاب را نمی دانند. درک نمی کنند آنچه را که در کتاب است و مقررات و احکام و حدود تکالیف آن را نمی دانند و مانند چهار پایان، تقلید می کنند و آنچه را می گویند، نمی فهمند.

منظور ازکتاب، همان تورات است و لام تعریف بر آن داخل شـده است. «امانیّ..» یعنی آرزوها. ابن عباس می گوید: «گفتاری دروغ است که بر زبان می آورنـد». کلبی می گویـد: «مطالبی است که بزرگان آن ها بازگو می کننـد». کسایی و فراء گوینـد: «تلاوتی است که از درک و فهم خـالی است». گفته شـده منظور از امـانیّ، این است: از خداونـد رحمت را آرزو می کننـد و شیطان بر آن ها چنین وانمود کند که نزد خداوند، مقام و خیری دارند و آرزو می کنند که اسـلام پس از درگذشت نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سـلم از بین برود و ریـاست پیشـین، دوبـاره نصـیب آن ها گردد. گفته شـده است: منظور از امانیّ، دروغ بستن و گفتار باطل است و این احتمال با «وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» تناسب دارد؛ زیرا اگر منظور، تلاوت بود، آن ها در پندار نبودند و همین طور اگر آن را آرزو داشـتند؛ زیرا اگر تلاوت با تـدبّر همراه باشد، خواهند فهمید و اگر آرزوی شـخص برآورده شد، دیگر پنـدار معنا نـدارد و همین طور تردیـد در آنچه می دانـد نادرست است. یهودیان در عصـر نبیّ اکرم تردیدی نداشـتند که تورات از نزد خدا نازل شده است.(۱)

طبری می گوید:

«امانیّ» به معنای دروغ، ترجیح دارد. در تأویل و تفسیر معنای «الّا امانیّ» درست این است که بگوییم این بی سوادان، از کتاب نازل شده بر موسـی علیه السـلام هیچ چیز نمی فهمند؛ اما از خود دروغ می بافند و به دروغ، چیزهای باطل و خرافه می گویند. به سبب فرمایش خداوند در ادامه آیه

۱- مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۹۰-۲۹۱.

«وَإِنْ هُمْ إِلاَّـ يَظُنُّونَ» تمنی اینجا به معنای دروغ گویی و دروغ بافتن است و خداوند درباره آنان فرموده است: آن ها بر پایه شک و گمان و نه از روی یقین، دروغ می گویند.

یهودیان، بسیار نادان مطرح شده اند؛ چرا که امنیّات آنان، یا اوهامی است که بر پایه دلیل یا چیزی شبیه دلیل نیست، یا ظن و گمان است که بنابر آن، همواره انسان یک حالت را بر دیگری بدون داشتن یقین، ترجیح می دهد. چنین علمی برای شناخت اصول دین که مبنای ایمان عمیق و ژرف است، کافی نمی باشد. آنان، به مسایل دین خود علم یقینی ندارند؛ بلکه علم آنان، ظن دور از یقین است که هرگز برای فهم حق، کافی نیست.(۱)

۶. حرص بر زندگانی دنیا و ترس از جهاد

از خصایص یهودیان، تلاش و حرص شدید آنان برای زندگی دنیا است؛ حتی اگر زندگی مذلّت بار و سراسر ننگ باشد. قرآن، این خصایص یهودیان را به بهترین و کامل ترین وجه به تصویر کشیده است:

وَ لَتَجِدَنهُّمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلیَ حَیَوةٍ وَ مِنَ الَّذِینَ أَشْرَکواْ یَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ یُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَهٍ وَ مَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَن یُعَمَّرَ وَ اللَّهُ بَصِیرُ بِمَا یَعْمَلُون ؛ (۲)

[ای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم] می یابی یهودیان را که گمان می کنند آخرت تنها نصیب آنان است. نسبت به مردم، بیشترین علاقه را به زندگی دنیایی دارند و برای این زندگی بسیار تلاش می کنند و به شدت از مرگ بیزار هستند. این امر، تنها ویژه زمان های آرامش و امنیت نیست؛ بلکه حتی اگر هیچ آرامش و راحتی و امنیتی هم نداشته باشند، باز همین گونه هستند. آنان حتی نسبت به مشرکانی که اعتقاد به قیامت ندارند و معتقدند نعمت و بهره های این دنیا، بزرگ ترین نصیب و بهره است، حرص شدیدتر و علاقه ی زیادتری به دنیا دارند؛ به طوری که حتی آرزو

۱- جامع البیان، ج۱، ص۲۹۷.

۲- «ولی آن ها، به سبب اعمال بدی که پیش از خود فرستاده اند، هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد و خداوند از ستمگران آگاه است. و آن ها را حریص ترین مردم- حتی حریص تر از مشرکان- بر زندگی [این دنیا، و اندوختن ثروت] خواهی یافت [تا آنجا] که هر یک از آن ها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود؛ در حالی که این عمر طولانی، او را از کیفر باز نخواهد داشت. و خداوند به اعمال آن ها بینا است.» (بقره: ۹۶).

دارند هزار سال طول عمر داشته باشند، تا حدی که میزان علاقه آنان به این امر در ذهن هیچ کس نمی گنجد. «یَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ یُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَهٍ» این آیه، ادعای یهودیان مبنی بر اختصاص حیات اخروی به ایشان را تکذیب کرده است؛ چون اگر گمان آنان درست باشد، باید به رفتن به دیار آخرت علاقه مند باشند؛ ولی آن ها مرگ را دوست ندارند و حتی فکر آن را هم به ذهنشان خطور نمی دهند.

علامه طباطبایی می گوید:

حتی در سختی ها و اوضاع نامطلوب، باز هم به بقا و زندگی دنیا علاقه مند هستند و اینکه کلمه «حَیَوه» را نکره آورد، برای تحقیر دنیا بود.(۱)

گویی خداوند می فرماید: آنان به زندگی علاقه زیادی دارند، حتی اگر آن زندگی سراسر بدبختی و بیچارگی باشد. آیه، اذعان به این مطلب است که صرف نظر از عزّت و کرامت، فقط زندگی مورد اهتمام آنان است و مَثَل مشهور یهودیان این است: «زندگی و بس». آلوسی می گوید:

لفظ نکره «حَیَوه» بر سه معنا می تواند دلالت داشته باشد:

۱. برای تعظیم یعنی طولانی بودن حیات؛

۲. برای تحقیر یعنی بیهوده بودن دنیا؛

۳. برای ابهام از مقدار طول حیات.

«عَلیَ حَیَوهٍ» یعنی در هر شرایطی، با هر نوع زندگی.(۲)

شیخ طوسی گوید:

منظور از «النَّاس» همه مردم است. افعل تفضیل در «أَحْرَصَ» بدین معنا است که یهودیان نسبت به مردم، علاقه و اهتمام بیشتر به حیات و زندگی در دنیا دارند.(۳)

با اینکه در تمام انسان ها به طور غریزی، چنین حبّ و علاقه ای به زندگی وجود دارد؛ ولی آنان نسبت به دیگران، گوی سبقت را ربوده اند و برای به دست آوردن آن، همه چیزشان را- حتی دین و کرامتشان را- فدا می کنند. بی شک تلاش زیاد برای حفظ زندگی، به ترس و

۱- المیزان، ج۱، ص۲۲۸.

۲- روح المعانی، ج ۱، ص ۳۳۰.
۳- التبیان، ج ۱، ص ۳۵۹.

پذیرش ظلم و ستم می انجامد.

«مِنَ الَّذِینَ أَشْرَکواْ»، بـا اینکه یهودیان جزء مردم هسـتند ولی باز به طور خاص بیان شـده انـد، تا در توبیـخ و مـذمت یهودیان مبـالغه بیشتری شود. یهودیـان بـا اینکه صـاحب کتاب هسـتند، نسبت به مشـرکان که نه صاحب کتاب هسـتند و نه به قیامت و رسـتاخیز اعتقاد دارند، به زندگی دنیوی علاقه بیشتری دارند(۱) و این خود، دلیل عدم توجه و اهتمام به توصـیه های کتابشان، مبنی بر دوری از حرص و علاقه به حیات پست دنیایی است. زمخشری گوید:

در این آیه، یهودیان شدیـداً توبیخ می شوند؛ زیرا حرص و علاقه مشـرکان به زندگی دنیا، به سـبب اینکه تنها حیات دنیایی را می شناسـند و به قیـامت و روز جزا ایمـان ندارنـد، امری بعیـد نیست؛ زیرا این دنیـا، بهشت آنان است؛ اما حرص بیشتر و علاقه بیشتر کسـی که صاحب کتاب است و به روز جزا ایمان دارد، واقعاً بزرگ ترین توبیخ و سـرزنش را در پی دارد و اگر بپرسـی چرا علاقه آنان به زنـدگی بیش از علاقه مشـرکان است؟ پاسخ می گویم: چون می دانند که ناگزیر روانه آتش می شوند ولی مشرکان چنین علمی ندارند و از این عاقبت بی خبرند.(۲)

سپس خداونـد، یکی از جلوه هـای این علاقه آنان را روشن می کنـد: «یَوَدُّ أَحَـدُهُمْ لَوْ یُعَمَّرُ أَلْفَ سَـنَهٍ؛ هر یک از آن ها آرزو دارد هزار سال عمر به او داده شود» معمولاً مردم چنین آرزویی نمی کنند؛ چون آدمی به سـنین کهولت می رسد و زندگی در آن سـنین، لذت بخش نیست. خداوند می فرماید: طول عمر آنان، باعث نجات از عقوبت و جزای الهی نمی شود و بالاخره هر چقدر عمر کنند، مرگ آنان را درمی یابد و به سبب اعمال بدشان مجازات خواهند شد. «سَنَهٍ وَ مَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَن یُعَمَّرَ» این جمله، توضیح سرنوشت قطعی آنان و قطع رشته های آرزوها و آمال آنان است.

«بِمُزَحْزِحِهِ» اشاره به این است که طول عمر آنان هیچ تأثیری در کم شدن عذاب آنان ندارد.(۳)

ص:۱۴۰

۱- مفاتیح الغیب، ج۳، ص۶۰۹.
۲- زمخشری، محمود، الکشاف، ج ۱، ص۱۶۸.
۳- تفسیر الصافی، ج۱، ص۱۶۶.

فرموده خداونـد: «وَاللَّهُ بَصِیرٌ بِمَا یَعْمَلُون» تهدیـد و وعـده عـذاب آنان است؛ چرا که خداوند از تمام اعمال –آشـکار و نهان– آنان، آگاه است و آن طور که سزاوار هستند، مجازات خواهد کرد. بر اساس آیاتی که در این قسمت مطرح شد، کسانی که به زندگی دنیایی علاقه ای فوق العاده داشته و آزمندترین مردم به طلب حیات و زندگی هستند و حتی از انسان های مشرک که بهشت خود را تنها دنیا می بینند و بس، پا را فراتر گذارده و آرزوی عمر طولانی، حتی تا هزار سال می کنند، گویی خود می داننـد در آن عالم، هیـچ مأوایی ندارند؛ لذا همه همّ و غمّ ایشان، چسبیدن به زندگی دو روزه دنیا است، حتی اگر به ایشان سخت بگذرد. زیر بار مسئولیت رفتن به سبب جهاد و مبارزه در راه حق، برای ایشان بی معنا بوده، از ترس کوچک ترین لطمه ای، خود را از دیدگان پنهان می کنند.

الگوسازی با توجه به نکات آیات مرتبط با فضایل اخلاقی یهود در قرآن

۱. از ویژگی های مؤمنان اهل کتاب که بـدان سـتوده شـده اند «أُمَّةٌ قَائِمَةٌ» بودن است و این صـفت، پایداری ایشان را در زمینه هایی بیان می کند که یک فرد مؤمن راستین باید داشته باشد؛

۲. مؤمنـان اهـل کتاب، به تلاوت آیات در طول شب می پردازنـد و این امر، نشانه آن است که به خـدا و روز قیامت ایمان می آورند، امر به معروف و نهی از منکر می کنند، در انجام امور خیر بر یک دیگر پیشی می گیرند و از افراد شایسته محسوب می شوند؛

۳. مؤمنـان اهل کتاب، امر به معروف و نهی از منکر می کننـد، به مردم طعام می رساننـد و پوشـش مورد نیاز ایشان را تهیه می کنند و برای هر نوع کمک به بهتر شدن امور مردم آمادگی دارند؛

۴. هیـچ امـتی، بهترین امت نخواهـد شـد، مگر این که مسؤولیت اجتمـاعی خود را بـا بینش درست و اخلاـص کـافی به انجـام برسانـد. ضامن این مسؤولیت اجتماعی آن است که به نیکی فرمان دهنـد و از بـدی و زشتی جلوگیری کنند و بدانند که امر به معروف، تنهـا منحصـر به گفتن بـا زبـان نیست؛ بلکه عبـارت است از تلاش برای تحقق یافتن معروف ها و نیکی ها از راه های گوناگون... و نهی از منکر نیز چنین است؛

۵. مسلمانان بایـد همچون خداوند متعال جانب انصاف را رعایت کرده، همه اهل کتاب را یکسان ندانند. باید از آن دسته ای که به راه حق پیوسته و از اکثریت فاسد اهل کتاب، فاصله

گرفته اند، به نیکی یاد کنند و بدانند که مؤمنان اهل کتاب، دارای صفات ممتاز ایمان به خدا و قرآن و کتاب آسمانی خود و خشوع برابر خدا و حفظ آیات الهی و نفروختن آن با بهای اندک متاع دنیایی هستند؛

۶. مؤمنان اهل کتاب، راسخ در علم هستند. [دانش ژرف و ایمان روشن، صاحبان خویش را اعتقاد به آیین و یکی بودن دین از جانب پرودگار، سوق می دهند.]

الگوسازی با توجه به نکات آیات مرتبط با رذایل اخلاقی یهود در قرآن

۱. از دیدگاه قرآن، بیشتر یهودیان، دارای اخلاق زشت و رفتارهای بد همچون کفر، انکار، غرور، خودبینی، ترس، دروغ، لجاجت، مکر و نیرنگ، عصیان و سرپیچی، قساوت قلب، انحرافات باطنی، اقدام به بدی ها و گناهان، خوردن اموال مردم آن هم به باطل یعنی از طریق ربا و دیگر خصوصیاتی هستند که آنان را مستحق دوری از رحمت خدا کرده است؛

۲. یهودیان فاسد می پندارند هرخیری که نصیب دیگران گردد، از آنان سلب شده است و چنانچه ببینند نعمتی نصیب سایر امت ها شود، خشم سراسر وجودشان را در برمی گیرد. حسادت و خود خواهی، از رذایل اخلاقی یهود است؛

۳. بسیاری از اهل کتاب، به پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم کفر ورزیدند و از دستورات کتاب های خود در این زمینه، سرپیچی کردند و به قرآن کریم کافر شدند. آنان در جهان امروز نیز در صدد نابودی هر گونه آثار از پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم هستند؛

۴. اهل کتاب فاسد، به رغم علم به وجوب اطاعت از دستور الهی، مخالفت و لجاجت کردند؛ زیرا قرآن کریم، تصدیق کننده تورات است و یهودیان به کتابی کافر شدند که کتابشان را تصدیق می کند؛ نه کتابی که با اصول کتابشان در تضاد است؛

۵. اهل کتاب فاسد، خیال می کردند نبوت، منحصر به آنان است و هرگز به خیال خود راه نمی دادند که خداوند، نبوت را از فرزندان اسحاق علیه السلام بردارد و میان فرزندان اسماعیل علیه السلام قرار دهد و چون کفر آنان در نتیجه ستم، حسادت، تکبر و خودخواهی شان است، در نتیجه خواری و کوچکی و حقارت نصیب آنان می شود؛

۶. خداوند به انواع بدی هایی که اهل کتاب و در رأس آنان، یهودیان در دل دارند، اشاره می کند و می فرماید: آنان آرزو دارند مسلمانان از دین حقِ خود، به همان کفری که پیش تر بر آن بودند، بازگردند؛

ص:۱۴۲

۷. خداوند در نکوهش اهل کتاب به علت آرزو و تمایلاتشان، برای مؤمنان روشن می سازد که یهودیان چنین امری را از کتاب ها دستور نگرفتند؛ بلکه کتاب هایشان آنان را از این اخلاق پست و نکوهیده باز می دارد؛ ولی به سبب بد طینتی و بد سرشتی، حسادت به قلب های آنان نفوذ کرده، به طوری که بازداشتن آنان از حسد یا بازداشت حسد از آنان، سخت است؛

۸. دستور خداوند به عفو و بخشش و گذشت در باره اهل کتاب، اشاره به این دارد که مؤمنان با وجود تعداد اندک، صاحب قدرت و عظمت بودند و مؤمنان به رغم ضعف و کم توانی، افرادی قوی و قدرتمند در نظر گرفته می شوند و اهل کتاب، با وجود کثرت، در موضع ضعف قرار داده می شوند. حق، باطل، را مغلوب می سازد و تنها با غفلت حق است که باطل، باقی می ماند؛

۹. این خصیصه یهود است که با انبیای الهی عهد و پیمان بستند؛ ولی همواره عهد شکنی کردند؛

۱۰. یهودیان نیز همچون نیاکان خویش، رذایل اخلاقی و پیمان شکنی را به ارث برده اند. به جز گروه اندکی از آنان، بقیه یهودیان همچون گذشتگان خود، گمراه بودن و قساوت قلب و پیمان شکنی و انحراف از راه راست را جز ء خصایص خود حفظ کرده اند؛

۱۱. آیاتی از قرآن اشاره دارد که خداوند از یهودیان پیمان گرفت یک دیگر را نکشند، کسی را از خانه خود بیرون نکنند، اگر یکی از آنان به اسارت در آمد، با پرداخت فدیه از اموال خود، او را آزاد کنند و از دست دشمنان نجات دهند؛

۱۲. خداوند، اهل کتاب فاسد را توبیخ و نکوهش می کند که میان احکام خداوند تمایز قایل شده اند و ایشان در قیامت، به شدت عذاب می شوند و غیر از خدا، یار و یاوری نمی یابند؛

۱۳. از رذایل اخلاقی بنی اسرائیل که به سبب جهل، فسوق، حرص و سست ارادگی مرتکب می شدند، فریبکاری و دسیسه برای ویران کردن شرایع بود، تا از طریق این راه ها و دسیسه ها، به آرزوها و امیال و شهوات خود دست یابند و بدین شکل از عذاب و مجازات هم در امان بمانند. خداوند، نخست آنان را به عذاب دردناک، یعنی فقر و بدبختی و تنگدستی در زندگی مجازات کرد و وقتی از کردار خود بازنگشتند و راه هدایت را برنگزیدند، آنان را از نظر جسمانی و خلقت مسخ نمود و واقعاً به میمون (بوزینه) تبدیل شدند؛

۱۴. اهل کتاب فاسد، سخنان دروغ را می شنوند و می پذیرند. بسیار مال حرام می خورند و یهودیان با وجود علم و آگاهی از حکم خداوند در باره ربا، به سبب حرص شدید به کسب مال،

ربا خوردند و با این کار، هم به حدود الهی و هم به حقوق مردم تجاوز کردند؛

۱۵. از بـارزترین رذایل بنی اسـرائیل که بارها در قرآن کریم به آن اشاره شـده، مسأله تحریف کلام خداونـد از جایگاه اصـلی خود است که به سـبب عـدم بینش الهی و موضع گیری کـافرانه یهود برابر نعمت های الهی و نیز گسـتاخی آنان به دین و سوء ادراک آنان از اهداف شریعت و قساوت قلوب یهودیان بعد از مشاهده نشانه ها و دلایل آشکار، صورت گرفت؛

۱۶. ناامیدی از ایمان آوردن یهودیان، بنا به دو دلیل است:

اول. تصویر حالاـت نکوهیـده یهودیـان که در آیات قبل از این آیه اشاره شـده است و دوم. تحریف کلام خـدا از روی علم و اطلاع و عمد؛

۱۷. برخی از یهودیـان، علاـوه بر تحریف، اهـل نفـاق و تـدلیس نیز هسـتند. آنان در ظاهر، اظهار ایمان می کننـد، تا خود را از اذیت و طعن و قتل حفظ کننـد؛ اما خواسـتند حقیقت و خواسـته های درونی خود را از خـدا بپوشاننـد و خیال کردند اگر پرده پوشی کنند، می توانند امر را بر خدا مشتبه سازند، با اینکه خدا به آشکار و نهان ایشان آگاه است؛

۱۸. از خصایص یهودیان، تلاش و حرص شدیـد آنان برای دنیا و زنـدگی است، حتی اگر زنـدگی، مـذلّت بار و سراسر ننگ باشد؛

۱۹. طول عمر یهودیان، در کاهش عذاب آنان تأثیری ندارد.

ص:۱۴۴

فصل دوم: الگوسازی قرآن کریم در مواجهه با عملکرد یهود

اشاره

ص:۱۴۵

مقدمه

قرآن کریـم، در برخـورد بـا یهودیـان، روش هـای گونـاگونی دارد کـه بـه طـور کلی می تـوان آن را بـه دو قسم تقسـیم کرد: رویـارویی قرآن کریم بـا یهود در زمـان عـدم جنـگ (برخورد مسـالمت آمیز) و رویارویی قرآن کریم با یهود در زمان جنگ (برخورد قهرآمیز).

این دو الگـو، زیرمجمـوعه هـایی دارنـد که در دو بخش جـداگانه، به اهمّ موارد آن پرداخته می شود. نکته قابـل توجه آن که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بنا بر تأیید و تأکید قرآن کریم(۱)، اسوه حسنه ای است که کلام و عمل او(۲) بر اساس مـوازین الهی و پیروی از وحی خداونـدی است. در این بخش، به لحـاظ عمیـق شـدن در چگـونگی برخورد قرآن بـا یهودیـان مـدینه، نـاگزیر به بیان نحوه رفتار پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم با یهودیان هستیم که این امر، هیـچ منافاتی با برخورد قرآن کریم با یهودیان ندارد و درحقیقت، رفتار پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله و سـلم، کاملاً منطبق با قرآن کریم است؛ لذا برای بهتر مشـخص شدن برخورد عملی خداوند با یهودیان، آیات قرآنی و رفتارهای گوناگون پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سلم درباره یهودیان توأم با یک دیگر، از زوایای مختلف، مورد بررسی قرار خواهد گرفت. امید است از این رهگذر به رغم بضاعت اندک نگارنده، با توفیق الهی، بیشترین نتایج مورد رضایت خداوند متعال و معصومان به دست آید.

ص:۱۴۶

۱- «لَّقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَه حَسَنَه لِّمَن كَانَ يَرْجُواْ اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْأَخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»؛ «مسلّماً برای شـما در زندگی رسول خـدا سـرمشق نیکویی بود، برای آن هـا که امیـد به رحمت خـدا و روز رسـتاخیز دارنـد و خـدا را بسـیار یاد می کننـد.» (احزاب: ۲۱).

۲- علامه طباطبائی می گوید: اسوه در مورد رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم، عبارت است از پیروی او، و اگر تعبیر کرد به«لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ- شـما در مورد رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم تأسـی دارید»که اسـتقرار و اسـتمرار در گذشته را افاده می کنـد، برای این است که اشاره کند به اینکه این وظیفه همیشه ثابت است و شـما همیشه باید به آن جناب تأسـی کنید. معنـای آیه این است که یکی از احکام رسالت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم و ایمان آوردن شـما این است که به او تأسـی کنیـد؛ هم در گفتارش و هم در رفتارش. شـما می بینیـد که او در راه خدا چه مشـقت هایی تحمل می کند و چگونه در جنگ ها حاضر شده، آن طور که باید جهاد می کند؛ شما نیز باید از او پیروی کنید. المیزان، ج ۱۶، ص۲۸۸.

بخش اول: الگوسازی قرآن کریم در رویارویی با یهود در زمان ع_دم جنگ

اشاره

ص:۱۴۷

مقدمه

عناوین شاخص مرتبط با یهود در قرآن، عبارتند از:

۱. بیان رویدادهای تاریخی بنی اسرائیل(۱)؛

۲. تمجید و ستایش از بنی اسرائیل(۲)؛

۳. استشهاد قرآن به تورات و انجیل(۳)؛

۴. مجادله با اهل کتاب به شیوه احسن(۴)؛

۵. یادآوری نعمت ها(۵)؛

۶. دعوت مسالمت آمیز(۶)؛

۷. عفو عمومی(۷)؛

۸. یادآوری عواقب کفر ورزیدن(۸)؛

۱- قصص: ۲-۴۸؛ ۷۶-۸۳؛ بقره: ۴۶-۱۰۳؛ آل عمران: ۴۸-۵۱.

۲- بقره: ۴۷؛ اعراف: ۱۴۰.

۳- بقره: ۴۱، ۹۱؛ آل عمران: ۵۰؛ مائده: ۴۶؛ صف: ۶؛ عنکبوت: ۴۶.

۴- نحل: ۱۲۵؛ عنکبوت: ۴۶.

۵- بقره: ۴۹-، ۵۶؛ اعراف: ۱۶۰؛ شعراء: ۶۳-۶۷.

۶- بقره: ۸۴.

۷- بقره: ۵۲.

۸- ابراهیم: ۷؛ بقره: ۴۸.

۹. تهدید به عواقب سخت(۱)؛

۱۰. ارشاد و هدایت یهودیان به راه اسلام(۲)؛

۱۱. برخورد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با یهودیان بد رفتار در چارچوب اخلاق اسلامی(۳)؛

۱۲. عفو و چشم پوشی برابر اعمال نابخردانه یهودیان(۴)؛

۱۳. انعقاد پیمان برای یک دست کردن مردم در رسیدن به حقوق خویش(۵)؛

۱۴. تشویق مسلمانان به مدارا با یهودیان (۶)؛

۱۵. اقدام جدی در برقراری صلح(۷)؛

۱۶. حقوق اهل ذمّه در جامعه اسلامی(۸)؛

۱۷. توصیه های قرآن به مسلمانان در برخورد با یهودیان(۹).

۱. یهود و بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

یکی از مواردی که قرآن کریم بـدان اذعـان کرده، اطلاع علمای بنی اسـرائیل از بعثت رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم است:

وَ إِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ أَوَلَمْ يَكن لهُمْ ءَايَةً أَن يَعْلَمَهُ عُلَمَؤُاْ بَنِي إِسْرَءِيل.(۱۰)

در این آیات، از نبوّت رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم دفاع شده و احتجاج شده است که نام او در کتاب های آسمانی گذشتگان برده شده و علمای بنی اسرائیل از آن پیش گویی ها اطلاع دارند. نیز درباره

۱- آل عمران: ۶۱؛ ابراهیم: ۷.

۲- بقره: ۴۰-۴۲.

۳- عنکبوت: ۴۶؛ توبه: ۲۹.

۴- مائده: ۱۳.

۵- مائده: ۱۲-۱۳.

۶- مائده: ۱۳.

۷- بقره: ۱۰۹؛ انفال: ۶۱.

۸- نساء: ۴۷، ۱۴۱، ۱۶۱؛ ممتحنه: ۸، ۱۰؛ شوری: ۱۵؛ توبه: ۲۹؛ بقره: ۲۸۵؛ آل عمران: ۱۱۳، ۵۰، ۷۵؛ هود: ۱۲۰؛ فاطر: ۳۱، ۴؛ احقاف: ۳۵.

۹- بقره: ۱۰۹، ۱۰۵، ۱۲۰، ۸۳؛ آل عمران: ۱۰۵، ۱۰۳، ۱۱۳، ۱۱۸؛ مائده: ۵۷-۵۸، ۱۳.

۱۰- «و توصیف آن در کتاب های پیشینیان نیز آمده است. آیا همین نشانه برای آن ها کافی نیست که علمای بنی اسرائیل به خوبی از آن آگاهند؟» (شعراء: ۱۹۶-۱۹۷).

کتاب آسمانی آن جناب (قرآن) گفته است که این کتاب از القائات شیاطین و اقاویل شعرا نیست.(۱)

کلمه «زُبُر» جمع زبور، به معنای کتاب است(۲) و معنای آیه این است که خبر آمدن قرآن یا نزولش بر تو، در کتب گذشتگان از انبیا آمده بود.(۳) این سوره از نخستین سوره هایی است که در مکه و پیش از هجرت نازل شده و عداوت یهود با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هنوز آشکار نشده بود و امید آن می رفت که اگر مشرکان از ایشان شهادت بخواهند، حداقل به پاره ای از معلومات خود در این باره اعتراف کنند و حتی اگر شده، به طور کلّی او را تصدیق نمایند.(۴)

همچنین قرآن کریم درباره شناخت یهود از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به اندازه شناخت فرزندان خود، تأکید می کند و فرموده است:

«الَّذِینَ ءَاتَیْنَاهُمُ الْکتَابَ یَعْرِفُونَهُ کمَا یَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ الَّذِینَ خَسِرُواْ أَنفُسَهُمْ فَهُمْ لَایُؤْمِنُون» (۵)؛ «الَّذِینَ یَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبیَّ الْأُمِّیَّ الَّذِی یجَدُونَهُ مَکتُوبًا عِندَهُمْ فیِ التَّوْرَیهِ وَ الْانجِیلِ» (۶)؛ «محَُّمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلیَ الْکفَّارِ رُحَمَاءُ بَیْنهَُمْ تَرَیهُمْ رُکَّعًا سُجَّدًا یَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانًا سِیمَاهُمْ فیِ وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِک مَثَلُهُمْ فیِ التَّوْریهِ وَ مَثَلُهُمْ فیِ الْانجِیلِ...» (۷)

پس صفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اصحابش در تورات بوده و وقتی خدا او را مبعوث فرمود، اهل کتاب او را شناختند و عده ای از ایشان در اوایل بعثت، از نزول قرآن بر پیامبر شادمان بودند

ص:۱۵۰

۱- المیزان، ج ۱۵، ص۳۱۵-۳۱۶.
۲- لسان العرب، ج۲، ص۱۶۴۳.
۳- زبده التفاسیر، ج۵، ص۵۶؛ تفسیر نمونه، ج۱۵، ص۳۴۸.
۴- المیزان ج۱۵، ص ۳۲۱.
۵- «آنان که کتاب آسمانی به ایشان داده ایم، به خوبی او]پیامبر[را می شناسند؛ همان گونه که فرزندان خود را می شناسند. فقط کسانی که سرمایه وجود خود را از دست داده اند، ایمان نمی آورند.» انعام: ۲۰.
۶- «همان ها که از فرستاده خدا، پیامبر امّی پیروی می کنند؛ پیامبری که صفاتش را در تورات و انجیلی که نزدشان است، می یابند». (اعراف: ۱۵۷).
۷- محّمد فرستاده خداست و کسانی که با او هستند، برابر کفّار، سرسخت و شدید، و میان خود، مهربانند. پیوسته آن ها را در حال رکوع و سجود می بینی؛ در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند. نشانه آن ها در صورتشان از اثر سجده نمایان است. این توصیف آنان در تورات است و توصیف آنان در انجیل... .» (فتح: ۲۹).

ولی برخی به انکار پرداختند؛ چنان که قرآن فرموده است:

وَ الَّذِینَ ءَاتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ یَفْرَحُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَیْک وَ مِنَ الْأَحْزَابِ مَن یُنکرُ بَعْضَهُ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لَاأُشْرِک بِهِ إِلَیْهِ أَدْعُواْ وَ إِلَیْهِ مَاب.(۱)

تاریخ اثبات کرده است که یهودیان در اوایل بعثت و قبل از آن، با پیامبر عناد نداشتند؛ بلکه حوادث به وجود آمده، بعد از هجرت بوده است. عنادی که ایشان را وا داشت حوادث شوم را به بار بیاورند، همه بعد از هجرت بود. حتی در اوایل هجرت، جمعی از ایشان دعوت اسلام را پذیرفته و شهادت دادند این، همان پیغمبری است که درکتاب های آنان به آمدنش بشارت داده شده است:

... وَ شهَدَ شَاهِدٌ مِّن بَنىِ إِسْرَءِیلَ عَلىَ مِثْلِهِ فَامَنَ وَ اسْتَکبرْتمُ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا یهَْدِى الْقَوْمَ الظَّالِمِین.(۲)

۲. یهود و هجرت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه

روز ورود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه برای مردم آن شهر و نسل های پس از آنان و بلکه برای همه آفریدگان، روز مبارکی بود. چه این همان روزی است که در آن، اسلام از حالت قبلی خود که تنها به دعوت در دایره عقیده و روشن کردن آن برای مردم محدود می شد، خارج گشت و به صحنه دیگری گام نهاد؛ صحنه تعمیم دعوت به صورت عملی در سرتا سر سرزمین های عربی و جای جای آن و از آنجا به آن سوی مرزهای این سرزمین، به حوزه دولت های مجاور و پس از آن به سرتا سر عالم، کشوری پس از کشور دیگر.

به این سبب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه هجرت کرد که بتواند دولتی مؤمن]به خدا[برپا کند که از بدی باز می دارد و مردم را در کار نیک مساعدت می کند و راه آنان را به سوی چنین مقصدی می گشاید. پیامبر در مدینه منوره، قراردادی برای مؤمنان تنظیم فرمود که مضمون

۱- «کسانی که کتاب آسمانی به آنان داده ایم، از آنچه بر تو نازل شده، خوشحالند و بعضی از احزاب [و گروه ها] قسمتی از آن را انکار می کنند. بگو: من مأمورم اللّٰه را بپرستم و شریکی برای او قائل نشوم. به سوی او دعوت می کنم و بازگشت من به سوی او است!». (رعد: ۳۶).

۲- «بگو: به من خبر دهید اگر این قرآن از سوی خدا باشد و شما به آن کافر شوید؛ در حالی که شاهدی از بنی اسرائیل بر آن شهادت دهد، و او ایمان آورد و شما استکبار کنید [چه کسی گمراه تر از شما خواهد بود] ؟! خداوند، گروه ستمگر را هدایت نمی کندا» (احقاف: ۱۰).

آن، امتثال فرمان الهی در تنظیم جامعه، تعاون اجتماعی و اقتصادی، تنظیم روابط سیاسی، برقراری هماهنگی و هم سویی میان قبایل و تیره های مختلف، همکاری و تعاون آنان در کارهای خیر و مقابله با شر و علاوه بر آن بیانگر حکم الهی به صورت عملی درباره منع ظلم و ستم میان افراد و گروه ها بود.

این پیمان، احکامی را که بر مؤمنان حاکم بود، به یهودیان و دیگر طوایف موجود در مدینه تعمیم داد؛ بدین معنا که از همان حقوق و تکالیفی که مؤمنان از آن بهره مند بودند، برخوردار شوند؛ نه در دینشان از آنان ممانعتی به عمل آید و نه در این زمینه به آن ها ستمی روا شود و بالاخره آن که ریاست عالیه جامعه مدینه با رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم باشد.

۳. مدارای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با یهودیان لجوج

خداوند متعال می فرماید:

فَاعْفُ عَنهُمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ یحِبُّ الْمُحْسِنِین؛ (۱)

العفو به معنای عدم مقابله به مثل در برابر بدی ها و صفح(۲)، به معنای چشم پوشی و عدم سرزنش و نکوهش است؛ از این رو گفته اند: صفح، نسبت به عفو در رتبه بالاتری قرار دارد؛ چرا که در عفو، از بدی، صرف نظر می شود و ظاهراً جواب بدی با بدی داده نمی شود؛ اما صفح، در واقع به کار بردن عفو و بخشش درونی است؛ چه در ظاهر و چه در باطن و آن بدی، هیچ تلقی می شود. عفو، ترک مجازات به سبب گناه و صفح، ترک سرزنش و خرده گرفتن به سبب گناه صورت گرفته است. هر صفح، عفو است؛ ولی هر عفوی به معنای صفح، نیست.(۳)

شیخ طبرسی در باره گروهی که مورد چشم پوشی و عفو قرار می گیرند، می گوید:

تا وقتی آن ها بر عهد خود هستند و خیانتی نکرده اند، از ایشان درگذر. ابو مسلم گوید: منظور، همان هایی است که استثنا شدند. حسن و جعفر بن مبشر گویند: منظور این است که هر گاه آن ها توبه کنند و جزیه

۱- مائده: ۱۳.

۲- از امیرالمؤمنین (ع) حکایت شده است: صفح، بخشایش بدون سرزنش است. (مجمع البیان ج ۶، ص ۵۳۰).

۳- گاهی انسان می بخشد و عفو می کند؛ ولی درنمی گذرد . مفردات، ص ۴۸۶.

دهند، آن ها را عفو کن. طبری نیز همین معنا را اختیار کرده است.(۱)

احسان، به معنای نعمت دادن، موهبت بخشیدن و درست انجام دادن کار است. بخشش و عفو گناهکار و گذشتن از او، از موارد احسان است. علما درباره تعیین کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور بخشش آنان را داده است، سخنان مختلفی دارند:

۱. برخی معتقدند منظور از آنان، گروه اندکی از یهودیان هستند که ایمان آوردند و خداوند، آنان را با عبارت «قَلِيلًا مِنهُمْ» استثناء کرد. این نظر پذیرفته شده نیست؛ زیرا آنان که ایمان آوردند، جان و مالشان به واسطه ایمان در امان است؛ لذا عفو و بخشش و گذشت از آنان معنا ندارد.

۲. برخی معتقدند پیامبران به عفو و گذشت از تمام یهودیان دستور دارند و بعضی مفسران گفته اند: این آیه، با آیه «قاتِلُوا الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ» نسخ شده است. البته آیت الله خوئی این نسخ را رد کرده است.(۲) ابن کثیر نیز چنین مطلبی را در تفسیر خود آورده است.(۳)

۳. منظور، یهودیانی هستند که برکفر خود باقی مانده و اسلام نیاوردند؛ اما عهد شکنی نیز نکردند. همان طور که مشاهده می شود، آنان گروه اندکی هستند که در سخن خداوند (قَلِيلًا منهُمْ) از آنان یاد می شود.

۴. عفو و گذشت به طور کلی شامل تمام یهودیان می شود که نظر برگزیده است.

علامه طباطبائی گوید:

در «وَ لاتَزالُ تَطَّلِعُ عَلى خائِنَةٍ مِنْهُمْ» کلمه «خائنه» چه به معنای اسم فاعل باشد و چه به معنای خیانت، بدان سبب که نکره آمده و به سبب کلمه «منهم» طایفه ای از آنان را شامل می شود. معنای جمله این است که تو همواره به طایفه ای از آنان اطلاع پیدا می کنی که خائنند و یا همیشه بر خیانت طایفه ای از آنان اطلاع پیدا می کنی. «إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ، فَاعْفُ عَنْهُمْ، وَ اصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» ؛ مکرر گفته ایم استثنای قلیلی از بنی

ص:۱۵۳

۱- ، مجمع البیان، ج۳، ص۲۶۸؛ جامع البیان، ج ۶، ص۱۰۱.
۲- البیان، ص۳۵۸. البته آیت الله خوئی نسخ شدن آیه ۸۵ سوره حجر را نسبت به آیه سیف و قتال رد کرده است؛ ولی به هر صورت مضمون سخن، شامل آیه ۱۳ مائده نیز می شود.
۳- تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، ج۳، ص ۶۰.

اسرائیل، با این معنا منافات ندارد که لعنت و عذاب متوجه این امت و این نژاد بشود.

یکی از حرف های عجیبی که بعضی مفسران در تفسیر این آیه زده اند، این است که گفته اند: مراد از کلمه «قلیل» عبد اللَّه بن سلام و اصحاب او است و آیه شریف می خواهد بفرماید: «همه یهودیان خائنند، مگر او و دوستانش» (۱). وجه عجیب بودن این تفسیر این است که قرآن کریم می فرماید: «آیا برای کسانی که ایمان آورده اند، آن لحظه نرسیده که دل هاشان برای یاد خدا و عمل به معارف و احکام حقی که نازل شده نرم شود؟ و مانند اهل کتاب نباشند که قبل از شما برایشان کتاب آمد و سال ها از عصر پیامبرشان گذشت، در نتیجه دل هایشان قساوت یافت و اینک بسیاری از آنان فاسقند؟» (۲) عبد اللَّه بن سلام، مدت ها پیش از نزول سوره مائده اسلام آورد و معنا ندارد آیه شریف، شامل مسلمانان در روز نزول بشود؛ زیرا آیات مورد بحث، سخن از میثاق بنی اسرائیل و سخن از بدی های یهود دارد، یهودیانی که آن ایام همچنان یهودی مانده بودند و عبد اللَّه بن سلام در آن روز، یهودی نبود.(۳)

مطلب حائز اهمیّت، عفو و چشم پوشی از اشتباهات و انحرافاتی است که بر نظام دعوت اسلامی اثر سوء ندارد؛ اما اگر آنان پیمان شکنی کردند و به خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنان خیانت نمودند و بخشش و عفو آنان، مسلمانان را متضرر بسازد، دراین حالت باید به گونه ای با آنان برخورد شود که مسلمانان از شر آنان مصون بمانند؛ چرا که بخشودن کسانی که باید مقابل آنان ایستاد و از جان و عقیده دفاع کرد، در واقع به معنای به هلاکت انداختن خویش است.

۴. دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به انعقاد پیمان در مدینه

اشاره

-هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به یثرب، قدم گذاشت، هنوز گروه های زیادی از ساکنان این شهر اسلام را نپذیرفته بودند. از گزارش های تاریخی استفاده می شود در آغاز هجرت، مسلمانان در اقلیت بودند(۴) و آیین محمّدی، قدرت و توانایی چندانی نداشت. ابن شبه گوید:

۱- تفسیر المنار، ج۶، ص۲۸۵.

۲- حدید: ۱۶.

۳- المیزان، ج۵، ص۴۱.

۴- الطبقات الکبری، ج۱، ص۱۸۴.

هنگام ورود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به یثرب، گروه های مختلفی در این شهر سکونت داشتند؛ از جمله: مسلمانان، مشرکان بت پرست و یهودیان صاحب قلعه و سلاح.... گاه، مردی مسلمان و پدرش مشرک بود... مشرکان و یهودیان، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یارانش را آزار می دادند و آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم، مأمور به صبر بود.(۱)

در چنین شرایطی اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می توانست با گروه های مختلف، پیمانی امضا کند و آنان را- که ظاهراً در موضعِ قوی تر بودند- با خود همراه کند، منافع بسیاری را برای مسلمانان کسب می کرد و جان و مال مسلمانان از دستبرد مخالفانِ در امان می ماند. آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با رفع مشکلاتی که مشابه آن در مکه، از گسترش اسلام جلوگیری کرده بود، اکنون می توانست با آسایش خاطر بیشتری به تبلیغ آیین خود و مقابله با دشمنان خارجی بپردازد. توجه به چنین موقعیتی، اهمیّت فراوان پیمان های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را با گروه های مختلف مدینه نشان می دهد. در این میان، پیمان با یهود، ضرورت بیشتری داشت؛ چون آنان به منزله رؤسای یثرب و دارای هیبت فرهنگی نزد عرب ها بودند. از نظر نظامی، نیرو و امکانات خوبی داشتند و خطر آنان کمتر از خطر قریش و مشرکان بیرون مدینه نبود.(۲) رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با دوراندیشی والایی، همه این اقشار را با حفظ آداب قبیله ای شان تحت مجموعه ای واحد قرار داد و حداقل برای مدتی از توطئه های فردی و گروهی آنان اطمینان یافت. از طرفی، غیر مسلمانان نیز با توجه به جایگاه حلف و پیمان نزد ایشان، مسلمانان را همچون خانواده خود دانستند و احساس کردند که باید منافع متقابل یک دیگر را حفظ نمایند.

پیمان با مردم مدینه

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم پس از ورود به مدینه، با گروه های زیادی پیمان بست. آنچه مورد نظر ما است، پیمان هایی است که یهودیان مدینه در آن شرکت داشته اند. مورخان به مناسبت های مختلف به قراردادهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با یهود اشاره کرده اند، اما به متن آن ها چندان توجهی نشده

۱- تاریخ المدینه المنوره، ج ۱، ص۴۵۹.

۲- سخنی که بنی قینقاع پس از نبرد بدر به رسول خدا (ص) گفتند گواه بر این مطلب است. آنان گفتند: «ای محمد! گمان می کنی ما مثل قوم خودت هستیم که جنگ جو نبودند؟ اگر ما با تو نبرد کنیم، خواهی دید کسی در جنگیدن به پای ما نمی رسد.» السیره النبویه، ج۲، ص۴۷؛ المغازی، ج ۱، ص۱۷۶.

است؛.برای مثال، هنگام گزارش جنگ های آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با سه گروه یهود، می گویند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با آنان پیمانی داشت که نادیده گرفتند(۱)؛ ولی موارد آن را بیان نکرده اند. تنها دو مورد از این قراردادها به طور کامل ثبت شده که یکی مربوط به همه گروه های مدینه است و به «پیمان با مردم مدینه» یا «پیمان عمومی» معروف است و عده ای اشتباهاً آن را مواعده یهود می دانند؛ در حالی که پیمان دیگری مخصوص سه طایفه بنی نضیر و بنی قریظه و بنی قینقاع بوده است که در اصل، همان «مواعده یهود» می باشد.

پیش از ورود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه، چهار گروه شکل گرفتند: ۱. انصار (مردم مدینه) ۲. مهاجران ۳. منافقان و ریاکاران ۴. یهودیان، که عده ای از یهودیان از بنی اسرائیل و عده ای هم از اعراب بودند که به دین موسی علیه السلام گرویدند. به نقل بعضی، بیشتر یهودیان عربستان از آرامیان و عرب های تازه یهودی شده بودند، نه از نژاد اسرائیل (یعقوب علیه السلام).(۲)

در آغاز هجرت، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه با یهودیان، رفتاری خوش و ملایم داشت و به آن ها اطمینان داد که از اموال و جانشان محافظت به عمل می آید. در این راستا، یکی از اقدامات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انعقاد قراردادی میان مهاجران و انصار بود که در آن، از یهود هم فراوان یاد شده است. این پیمان نامه دارای موضوعات فراوانی بود و کلیه گروه های مدینه را که در آن شرکت کرده بودند، نام می برد. این متن به گونه ای تدوین شده بود که پیروان آیین های اعتقادی مختلف اعم از مسلمان، یهودی و حتی مشرکان نیز بتوانند در آن شهر کنار هم زندگی کرده، به وظایف دینی خود عمل نمایند و از تعرض بر ضد همدیگر نیز بپرهیزند. با وجود اهمیّت فراوانی که تاریخ نویسان متأخر، برای این پیمان نامه قائلند و آن را از شاهکارهای دولت مدینه می دانند، مورخان اولیّه، به آن چندان اهمیّتی نداده و به نقل آن، همّت نگماشته اند. تنها ابن هشام متن آن را از ابن اسحاق، روایت کرده است و ابوعبید- معاصر ابن هشام- نیز آن را در کتاب الاموال آورده است.(۳) متأسفانه مورخانی همچون ابن سعد، ابن خیاط، بلاذری، یعقوبی، طبری و مسعودی به آن اشاره ای نکرده اند. روایت ابن اسحاق و ابوعبید با قدمتی که دارند، برای ما ارزشمند است؛ ولی تعدّد روایات و برداشت های

۱- السیره النبویه، ج۲، ص۲۲۱؛ المغازی، ج ۱، ص۳۶۵- ۴۵۴-؛ تاریخ الیعقوبی، ج۱، ص ۳۷۰.

۲- جهان در عصر بعثت، ص۱۸.

۳- السیره النبویه، ج۱، ص۵۰۱؛ فتح الباری، ج۸، ص۶۸؛ البدایه و النهایه، ج۳، ص۳۷۲.

سیره نویسان بعدی نیز می توانست در تحلیل جزئیات قرارداد، بیشتر راهگشا باشد. متن این پیمان که ابن هشام آن را پیش از داستان برادری مهاجران و انصار آورده، طولانی است. اینجا به بخش هایی از آن که مورد نظر است، توجه می کنیم:

ابن اسحاق گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میان مهاجران و انصار نوشته ای امضا کرد و در آن، با یهود پیمان بست. آنان را بر دین و اموالشان تثبیت کرد و به سود و زیان آنان شرایطی مقرر فرمود. متن پیمان نامه:

بسم الله الرّحمن الرّحیم

این، نوشته ای است از محمد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بین مسلمانان قریش و یثرب و کسانی که به ایشان ملحق شوند و به همراهشان جهاد کنند. آنان ملّتی واحد را تشکیل می دهند. مهاجران در پرداخت دیه و فدیه، بر آداب پیش از اسلام باقی هستند و به نیکی و عدالت، آن را می دهند. بنی عوف، بنی ساعده، بنی حارث، بنی جشم، بنی نجار، بنی عمرو بن عوف، بنی نبیت و بنی اوس هم بر رسوم پیش از اسلام باقی هستند...، از یهود، هر کس پیرو دین اسلام گردد، (۱) از یاری و همراهی و برابری سایر مسلمانان برخوردار می شود؛ نه به او ظلم می شود و نه ناروایی و نه مسلمانان بر ضد او، کسی را یاری می کنند... یهود هنگام جنگ، همراه مسلمانان هزینه جنگی را می پردازند. یهود بنی عوف و موالی شان با مسلمانان در حکم یک ملتند. یهودیان دین خود را دارند و مسلمانان دین خود را؛ اما هر که ستم کند، خود وخانواده اش را به هلاکت خواهد انداخت. برای یهودیان بنی نجار، بنی حارث، بنی ساعد، بنی جشم، بنی اوس، بنی ثعلبه، جفنه بنی ثعلبه و بنی شطیبه، همان حقوق بنی عوف ثابت است. نزدیکان ایشان هم از این مزایا برخوردارند. کسی بدون اجازه محمد صلی الله علیه و آله و سلم، از این مجموعه بیرون نمی رود. از قصاص جراحتی کوچک هم گذشت نخواهد شد. هر کس دیگری را به قتل رساند، خود و خانواده اش را درمعرض کشته شدن قرار داده است، مگر اینکه به او ستم شده باشد. یهودیان و مسلمانان، هزینه جنگ را به

۱- تاریخ از کسانی از یهود نام می برد که به دین اسلام گراییده و نسبت به بشارت تورات و عهدی که از طریق انبیای الهی با خداوند بسته بودند که در صورت ظهور پیامبر خاتم، به وی و رسالتش ایمان آورند؛ مانند: عبدالله بن سلام و خانواده اش، مخیریق، ... استوار ماندند.

سهم خود می پردازند...، قریش و دوستانشان، پناه داده نمی شوند. اگر کسی به مدینه حمله کرد همه دفاع خواهندکرد. یهود اوس و موالی شان نیز از این حقوق برخوردارند.(۱)

این قرارداد، همان گونه که مشخص است، میان مهاجران و قبایل مسلمان و یهودی انصار بسته شده است. یهودیانی که نامشان در این پیمان نامه آمده است، شهرتی ندارند و درگزارش های تاریخی، توجه چندانی به آنان نشده است.(۲) گویی این یهودیان، همان کسانی هستند که یعقوبی درباره آنان می گوید:

«گروهی از اوس و خزرج به دلیل همسایگی با یهود، آیین یهود را برگزیدند» (۳) و به متهوّدین (یهودی شده ها)یا یهود انصار شهرت دارند. این گروه ها، به دلیل اوس یا خزرجی بودنشان، کمترین تنش ها را با مسلمانان داشته اند(۴) و به نظر می رسد، کم کم اسلام آورده و ارتباطی با یهودیان اصیل نداشته اند. علّت معروف شدن این پیمان به «موادعه یهود» هم، شرکت این گروه از یهود انصار در میان ایشان است. طرف های اصلی این قرارداد، مهاجران مکه و انصار مسلمان مدینه هستند.(۵) برخی محققان بر این باورند که این پیمان، مجموعه ای از چند قرارداد است که ابن اسحاق و دیگران، آن ها را کنار هم و به عنوان یک پیمان نامه آورده اند.(۶) تکرار برخی از مواد متن نیز چنین مطلبی را تأیید می کند.

بسیاری بر این تصورند که سه طایفه معروف یهود - که گفته می شود یهود اصلی حجازند(۷)- در این پیمان نامه شرکت داشته اند. علّت چنین تصوری این است که اولاً عده ای از

۱- طبقات، بخشی از سیره نبوی، ۳۶۶؛ السیره النبویه، ج۱، ص۳۴۵ و ۳۴۴؛ فتوح البلدان، ص۲۶.

۲- الاعلاق النفیسه، ص۶۲؛ المفصل، ج۶، ص۵۱۹.

۳- تاریخ الیعقوبی، ج۱، ص۳۱۰.

۴- ابن اسحاق و بلاذری در جائی که نام دشمنان یهودی پیامبر را ذکر می کنند، کمترین اشاره را به این قبایل می کنند. السیره النبویه، ج۱، ص۵۱۶؛ انساب الاشراف، ج۱، ص۳۴۰.

۵- مسند احمد، ج۱، ص۲۷۱، ۲/۲۰۴؛ کافی، ج۵، ص۳۱؛ النهایه ج ۲، ص۳۵۵.

۶- نشأه الدوله الاسلامیه، ۲۵؛ محمد (ص) فی المدینه، ص۳۴۳؛ الصحیفه میثاق الرسول، ص۵۴۵.

۷- البته یهودیان اصیل و اسرائیلی منحصر به اینان نیستند؛ ولی دیگران به این اندازه شهرت نداشته اند. (الاغانی، ج۲۲، ص۳۴۳).

مورخـان، هنگـام نقل این قرارداد، از آن سه طایفه نام برده انـد.(۱) ثانیـاً همه مورخـان هنگام بیان جنگ های پیامبر با این سـه گروه یهودی، گفته انـد: «آنان هنگام ورود رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم به مـدینه، با او صـلی الله علیه و آله و سـلم پیمان بسـته بودند» و چون متن دیگری غیر از این پیمان به «موادعه یهود»، شهرت ندارد، بلافاصله تصور می شود مراد از پیمان با سه گروه یهود، همین پیمان عمومی است.

آنچه مورخان درباره آن سه گروه می گویند، این است که سه طایفه با پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم قرار گذاشتند که بی طرفی خود را حفـظ کرده، حتی به نفع مسـلمانان هم وارد جنگ نشونـد؛ (۲) امـا در این پیمان، یهود موظف شـد در جنگ ها همراه مسلمانان شرکت کرده و بخشی از هزینه آن را تأمین کند.(۳)

برخی با بیان احتمالاتی درباره شرکت این سه طایفه در پیمان عمومی گویند:

احتمال دارد آن ها هم جزء پیمان باشند؛ چون یاد از بستگان اوس و غیره، متضمن یاد از یهود هم پیمان آن ها هم هست.(۴)

موادعه یهود

همانطور که گذشت، ضمن پیمان نامه مدینه، اجازه داده شده بود یهود و کلیه ساکنان یثرب هر یک، به دین خود باقی بمانند؛ امـا درگیری آنـان بـا رسـالت پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله و سـلم، مسأله ی تشـکیل امت واحـدی از یهود و مسـلمانان را غیرممکن می نمود. پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم با توجه به رسالت خویش، ایشان را به دین اسلام دعوت کرد؛ گرچه می دانست یهود، به تحمل عناصـر جدیـد، خصوصاً دیانت اسـلام در مدینه راضـی نخواهد بود. این امور، در تاریخ اسـلام با نشانه هـایی از واکنش یهود همراه بود که براسـاس مسائـل خـاص خود، به پیمان نامه تن داده بودنـد و در عین حال، هر لحظه انتظار می کشیدند تـا مشـرکان، به ویژه قریش، خودشـان را در حول و حوش مـدینه نشـان دهنـد و یهودیـان به ایشـان ملحق شونـد. تحریک احزاب به وسیله بزرگان بنی نضـیر و پیوسـتن بنی قریظه به احزاب، خود دلیل محکم بر تأییـد این سـخن است. با این وجود،

ص:۱۵۹

۱- کتاب الاموال، ص۲۹۷؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص۲۷۲.
۲- المغازی، ج ۱، ص۴۵۴؛ بهجهالمحافل، ج۱، ص۲۱۳؛ تاریخ الخمیس، ج۱، ص۲۱۳.
۳- ان بینهم النصر علی من حارب اهل هذه الصحیفه، و ان الیهود مع المؤمنین ماداموا محاربین. ابوعبید هم گوید:]یهودیان در جنگ ها همراه پیامبر بودند و سهم خود را می گرفتند.[کتاب الاموال، ص۲۹۶.
۴- السیره النبویه، ج۱، ص۲۳۵- ۲۳۶.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با آن ها مدارا و خوشرفتاری می کرد. حتی برای عملی کردن وحدت مدینه، با عهدنامه، نظمی را برقرار کرد.

در همه مدت سلوک با یهود، هرگز دیده نشد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دین آن ها را تحقیر کند و از اهمیّت آن بکاهد و تنها از تحریف و یا جعل تورات توسط علما و احبار یهود انتقاد می کرد.(۱)

آنچه مسلّم است این که یهودیان با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم معاهدات خاصّی داشته اند؛ زیرا از درگیری هایی که بعدها با این قبایل صورت می گیرد، به لفظ «پیمان شکنی» استناد می شود.(۲) خود یهودیان نیز در مقابل این اتهام که پیمان شکنی کرده اند، اعتراض نمی کنند؛ پس این اتهام و این سکوت، هر دو مؤید وجود پیمان هایی میان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با یهودیان است. واقدی می گوید:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هنگام ورود به مدینه با بنی قریظه و بنی نضیر و دیگر یهودیان مدینه مصالحه کرد که نه بر ضد حضرت صلی الله علیه و آله و سلم باشند و نه دشمنان او را یاری دهند و اگر از یهود کسانی به جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سر بلند کنند، این یهودیان، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را یاری دهند.(۳)

متن این قرارداد را که رسول خدا با سه طایفه بنی نضیر، بنی قریظه و بنی قینقاع امضا کرده، مرحوم طبرسی در اعلام الوری از علی بن ابراهیم نقل کرده است.(۴) این قرارداد نسبت به آنچه به پیمان عمومی شهرت یافته، از صراحت و انسجام بیشتری برخوردار است؛ زیرا طرف های آن، به خوبی روشن است و مشخص است که در یک زمان، برای هر سه طایفه بسته شده است. تنها مشکل متن، این است که به نقل طبرسی منحصر است و در هیچ منبع دیگری نیامده است؛ ولی در منابع دسته اول، بر تأیید مواد این پیمان شواهدی وجود دارد که عبارتند از:

۱. در بسیاری از منابع، وقتی سخن از پیمان شکنی سه طایفه یهودی به میان آمده، تصریح شده است که آنان هنگام ورود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه، پیمانی را با آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم امضا

۱- محمد رسول اکرم (ص)، ص۳۹۹.

۲- بقره: ۸۴-۸۶.

۳- المغازی، ج۲، ص ۳۴۰؛ العبر، ج۱، ص۴۰۶.

۴- إعلام الوری، ج ۱، ص۱۵۷؛ بحار الانوار، ج ۷، ص ۱۹/۱۱۰؛ مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۲۶۰.

کردند.(۱)

۲. در برخی منابع آمده است که یهود با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قرار داشتند به سود و زیان او قدمی برندارند؛ (۲) همان گونه که در این پیمان نامه ذکر شده است.

۳. مورخان، حیی بن اخطب و کعب بن اسد را طرف قرارداد با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مسؤول پیمان بنی نضیر و بنی قریظه اعلام می کنند(۳)؛ همان گونه که در این پیمان نامه ذکر شده است.

۴. در منابع آمده است که پس از پیمان شکنی بنی قینقاع و بنی نضیر، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قصد کشتن آنان را داشت؛ ولی از آنان گذشت.(۴) در باره قتل عام بنی قریظه پس از پیمان شکنی شان، مورخان گویند: «مردانشان کشته و زنان و فرزندانشان اسیر شدند.» (۵) وقتی هم محاصره بنی نضیر و بنی قریظه شدت گرفت، یهودیان گفتند: «اگر تسلیم محمد صلی الله علیه و آله و سلم نشویم، مردانمان کشته و زن و بچه مان اسیر خواهند شد.» (۶)

با توجه به منابع معتبر، این پیمان نامه میان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سه گروه یهود مدینه، در اوایل هجرت صورت پذیرفته است؛ زیرا پیمان با طوایف یهود را نمی توان دیرتر از ماه های اول هجرت دانست. اولاً به این دلیل که در این پیمان نامه آمده است: یهودیان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده و از دعوتش پرسیدند. پیدا است این اولین برخورد یهود با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که چنین سؤالی کرده اند.

ثانیاً: مخیریق که طرف قرارداد بنی قینقاع معرّفی شده است، در همان اوایل هجرت ایمان

۱- المغازی، ج ۱، ص۴۵۴؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج۲، ص۱۷۲.
۲- کان رسول الله حین قدم صالح قریظه و النضیر و من بالمدینه من الیهود ألّا یکونوا معه ولا علیه مغازی، ج ۱، ص۴۵۴؛ معالم التنزیل، ج ۸، ص۳۱۳؛ مدارک التنزیل، ج۳، ص۴۵۴؛ فتح الباری، ج ۸، ص۱۶۸؛ بهجهالمحافل، ج۱، ص۲۱۳.
۳- السیره النبویه، ج۲، ص۲۲۰؛ تاریخ الامم والملوک، ج۱، ص۲۵۵، ۲۳۷؛ فتوح البلدان، ص۳۵.
۴- السیره النبویه، ج۱، ص۱۹۱؛ المغازی، ج ۱، ص۱۷۷؛ انساب الاشراف، ج۱، ص۳۷۳؛ تاریخ الامم والملوک، ج۱، ص۱۷۳.
۵- السیره النبویه، ج۲، ص۲۴۰؛ صحیح البخاری، ج۵، ص۵۱؛ تاریخ الیعقوبی، ج۱، ص۳۷۱؛ انساب الاشراف، ج۱، ص۴۳۳.
۶- المغازی، ج ۱، ص۳۷۳؛ تاریخ الامم والملوک، ج۱، ص۲۲۵.

آورده و در جنگ احد، به شهادت رسیده است.(۱)

ثالثاً: مخیریق، وقتی پیمان نامه را گرفت و نزد قومش برگشت، به آنان گفت: «بیایید به محمد صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آوریم» ؛ (۲) لذا به نظر می رسد او، در همان روزها به مسلمانان پیوسته باشد. بدین صورت انعقاد این قرارداد به ماه های اول هجرت باز می گردد.(۳) مفاد پیمان نامه به این قرار است که یهودیان متعهد می گردند به هیچ یک از اقدامات ذیل دست نزنند؛ گرچه بندهای آن بعدها توسط یهودیان زیر پا گذاشته شد:

۱. همکاری بر ضد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (لا یعینوا علی رسول الله)؛

۲. همکاری بر ضد یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی همه مسلمانان (ولا علی احد من الصحابه)؛

۳. اقدام تبلیغاتی (بلسان)؛

۴. اقدام مسلحانه (و لا ید و لا بسلاح)؛

۵. پشتیبانی تدارکاتی دشمن (و لا بکراع)؛

۶. توطئه های پنهان و آشکار، در شب یا روز (فی السّر و العلانیه لا بلیل و لا بنهار).

از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای هر یک از این سه طایفه یهودی نسخه ای نوشته شد تا نزد بزرگ ایشان محفوظ باشد. این شخص، مسؤول پیمان نامه و طرف قرارداد با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شمار می آمد و تصمیم گیری درباره پایبندی یا نقض قرارداد، بر عهده او بود؛ به همین علت، عبدالله بن ابیّ برای جنگ افروزی میان یهودیان و مسلمانان، به حیی بن اخطب و کعب بن اسد پیغام داد پیمان خود را نادیده بگیرند و با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بجنگند.(۴)در جریان پیمان شکنی بنی قریظه هم، این کعب بود که به این کار رضایت داد و دیگران نیز با او مخالفتی نکردند.(۵)

از آنچه گذشت، روشن گردید که هر سه طایفه یهودی که با مسلمانان درگیر شدند، با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان رئیس دولت مدینه، پیمان عدم تعرض داشتند. تاریخ دقیقی برای آن ثبت

۱- المغازی، ج۱، ص۳۶۳.

۲- إعلام الوری، ج۱، ص۱۵۸.

۳- مرحوم آیت الله احمدی میانجی پنجمین ماه هجرت را زمان انعقاد قرارداد دانسته است. (مکاتیب الرسول، ج ۱، ص ۲۶۰؛ تنها دیار بکری از مورخین متأخر، موادعه یهود را در ماه پنجم هجرت دانسته است. تاریخ الخمیس، ج۱، ص۳۵۳).

۴- المغازی، ج ۱، ص۳۶۸.

۵- المغازی، ج۱، ص۴۵۶.

نشده است؛ ولی به جهت اسنادی که مطرح گردید، وقوع این رخداد، حتمی است.(۱)

قراردادهای دائمی و موقت

با توجه به عملکرد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و شیوه انعقاد پیمان میان مسلمانان و سایر اقشار مدینه، به ویژه یهودیان، فقها قرارداد ذمّه را از قراردادهای دائمی صلح دانسته اند که جز در موارد نقض پیمان و یا اهمال آن از طرف گروه متعاهد، حالت الزامی و ارزش حقوقی خود را حفظ خواهد کرد.

قرارداد «هدنه» یکی دیگر از انواع قراردادهای رسمی بین المللی از نظر حقوق اسلامی است که به عقیده بسیاری از فقها، باید به صورت موقت تنظیم گردد و مدت مجاز قرارداد مزبور نیز مورد اختلاف بین فقها می باشد. جمعی از فقها به استناد عمل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در صلح حدیبیه که با مشرکان مکه برای ده سال منعقد شد، بیشترین مدت مجاز آن را به ده سال محدود کرده اند؛ (۲) ولی جمعی از فقها، قرارداد «هدنه» را برای مدت بیشتر از ده سال در صورتی که مصلحت ایجاب کند، تجویز نموده و عده ای هم آن را به صورت دائمی و غیرموقت مشروع شمرده اند.(۳) قراردادهای مزبور که هر یک به نوبه خود می تواند در تحقق بخشیدن به صلح شرافتمندانه انسانی، نقش ارزنده و اساسی داشته باشد، حقوق و مقاصد صلح جویانه دو طرف را در برمی گیرد و براساس قانون کلی قراردادها، هر نوع خصوصیات و مزایای مورد نظر به مقتضای توافقی که به عمل آمده، الزاماً با در نظر گرفتن نوع و شرایط و مقتضیات هر یک از پیمان های مزبور در متن عهدنامه به طور مشخص و خالی از ابهام قید گردد و دو طرف معاهده، مسؤولیت مشترک تنفیذ و وفای به مفاد قرارداد را به عهده می گیرند.(۴)

این اصل مسلّم اسلامی، نه تنها با طرز فکر جهانی و ایده وحدت جهان که هدف نهایی قانون اسلام است، تضادی ندارد؛ بلکه خود، وسیله ای برای گسترش دعوت اسلامی است؛ زیرا

۱- محمد (ص) و الیهود، ص۸۳؛ محمد (ص) فی المدینه، ص۳۴۵؛ الصحیفه میثاق الرسول، ص۵۳۱.

۲- اللمعه الدمشقیّه، ص۱۶۴.

۳- الفقه، ص۷۴.

۴- الفقه، ص۱۸۵-۱۸۶.

اسلام، خواهان آن است که عقیده اسلامی از راه صلح و مسالمت انتشار یابد(۱) و جامعه اسلامی را موظف می کند که برای تحقق امنیت و صلح، اقدامات لازم را از راه معاهدات به عمل آورد. طبق دستورات اکیدی که در قرآن و سنت وارد شده است، مسلمانان نه تنها خود را ملزم به وفاداری به مفاد قراردادها می دانند؛ بلکه موظفند از پیمان ها پاسداری کنند.(۲)

قرارداد ترک مخاصمه و آتش بس

گاه، جنگ و جهاد به آتش بس منجر می شود که از آن در فقه، به مهادنه و هدنه تعبیر می شود. این لغت، در اصل به معنای سکون است و اصطلاحاً برای بیان صلح موقت میان مسلمانان و گروهی از کافران حربی به کار می رود؛ لذا بر آن، موادعه و معاهده که گویای حالت ناپایدار است، اطلاق می شود.(۳) شیخ طوسی می گوید:

هدنه و مهادنه، به یک معنا و عبارت است از کنار گذاشتن جنگ و رها کردن نبرد تا مدتی.(۴)علامه حلی نیز می گوید:

مهادنه، موادعه و معاهده، واژه هایی مترادف و عبارت است از کنار گذاشتن جنگ و رها کردن نبرد تا مدتی.(۵)

بنابراین حالت ناپایداری و گذرا بودن، در معنا و تعریف هدنه اخذ شده است. به اجماع مسلمانان، هدنه فی الجمله جایز است.

مقصود از جواز در این جا، جواز به معنای اعم است که برابر حرمت قرار می گیرد و شامل واجب و مکروه نیز می شود. قید فی الجمله نیز برای بیان این نکته است که این جواز، مشروط به شروطی است که با فراهم نیامدن آن ها، هدنه حرام خواهد بود. دلیل بر جواز هدنه، افزون بر آن که این مطلب مورد قبول همه مسلمانان است، آیاتی از کتاب خدا است؛ مانند:

إِلَّا الَّذِينَ عاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئاً(۶)؛

۱- برای توضیح بیشتر، ر.ک: اسلام و حقوق ملل، ص ۷۰-۸۶.

۲- جامع البیان، ج ۱۰، ص۵۵. المیزان، ج ۹، ص۱۵۶-۱۵۷.

۳- قرارداد ترک مخاصمه و آتش بس، ص۵.

۴- المبسوط، ج۲، ص ۵۰.

۵- تذکره الفقهاء، ج۹، ص۳۵۲.

۶- توبه: ۴.

«مگر آن مشرکانی که با ایشان پیمان بسته اید و در پیمان خود، کاستی نیاورده اند».

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدتُّمْ عِندَ الْمَسْجِدِ الحَرَامِ فَمَا اسْتَقَمُواْ لَكم(۱)

«مگر کسانی که نزد مسجد الحرام، با آنان پیمان بستید».

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با مردم «هجر» و «بحرین» و «ایله» و «دومه الجندل» پیمان صلح بست و پیمان های دیگری در مورد صلح و جزیه بسته بود و هیچ کدام را تا پایان عمر به هم نزد. پس از نزول این سوره هم با آنان جنگ نکرد و آنها کفار ذمی بودند، تا زمانی که آن حضرت از دنیا رفت و خلفایی نیز که پس از آن حضرت آمدند، به آن پیمانها وفا کردند.(۲) «الَّذِينَ عَاهَدتَّ مِنهُمْ ثمَّ يَنقُضُونَ عَهْدَهُمْ؛ (۳) کسانی که از آنان پیمان گرفته ای، آن گاه پیمان خود را می شکنند».

این آیات، با دلالت لفظی خود، بیانگر جواز معاهده با کفار است و معاهداتی را که از سوی مسلمانان با آنان بسته شده است، به رسمیت شناخته، تأیید می کند. معاهده، به هدنه و آتش بس اختصاص ندارد؛ ولی هدنه، قدر متیقن آن به شمار می رود. جواز مهادنه مشروط به آن است که فی الجمله مصلحت داشته باشد. عقل به صراحت حکم می کند که این شرط، مقتضای حکمت است. همچنین از مناسبت حکم و موضوع این شرط مستفاد می شود. آیات و روایات بسیاری به صراحت از مسلمانان می خواهند با دشمنان جهاد کنند و آنان را به قتال در راه خدا تشویق و در صورت ترک این فریضه، آنان را سخت تهدید می کنند.(۴)

فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَوه الدُّنْيا بِالْأَخِرَه وَ مَن يُقَتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ يَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا(۵)؛

کسانی که زندگی دنیا را به آخرت فروخته اند، باید در راه خدا پیکار کنند. و آن کس که در راه خدا پیکار کند و کشته شود یا پیروز گردد، پاداش بزرگی به او خواهیم داد.

سپس آیه ای و یا آیاتی فرمان به پذیرش صلح می دهند.

۱- توبه: ۷.

۲- مجمع البیان، ج۵، ص۹-۱۰.

۳- انفال: ۵۶.

۴- جواهر الکلام، ج۱۲، ص۳۱۳ ؛ قرارداد ترک مخاصمه و آتش بس، ص۵.

۵- نساء: ۷۴.

وَ إِن جَنَحُواْ لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لهََا وَ تَوَكلَ‌ْ عَلىَ اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيم(۱)؛

«و اگر تمایل به صلح نشان دهند، تو نیز از در صلح درآی و بر خدا توکل کن که او شنوا و دانا است»

با توجه به آیاتی که در باب جهاد نازل شده است و همچنین از مناسبات عرفی میان حکم و موضوع، می توان نتیجه گرفت مصالحه با دشمن جنگی، همیشه و در هر شرایطی جایز نیست؛ بلکه جواز آن، مشروط به پدید آمدن شرایط و اوضاعی است که از آن به «مصلحت» تعبیر می کنیم. علاوه بر این، می توان لزوم مصلحت را از آیاتی که ظاهرشان دال بر منع از مسالمت و مدارا و دوستی با دشمنان جنگی است، استنباط کرد. خداوند متعال می فرماید:

فَلَا تَهِنُواْ وَ تَدْعُواْ إِلىَ السَّلْمِ وَ أَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَ اللَّهُ مَعَكمْ وَ لَن يَترِكمُ‌ْ أَعْمَالَكم ؛ (۲)

«پس هرگز سست نشوید و [دشمنان را] به صلح [ذلّت بار] دعوت نکنید؛ در حالی که شما برترید و خداوند با شما است و چیزی از [ثواب] اعمالتان را کم نمی کند!»

یعنی در حالی که برتر هستید، سست مشوید و به صلح دعوت مکنید. همچنین می فرماید:

إِنَّمَا يَنهْئكمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكمْ فىِ الدِّينِ وَ أَخْرَجُوكم مِّن دِيَارِكمْ وَ ظَاهَرُواْ عَلىَ إِخْرَاجِكمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ وَ مَن يَتَوَلهَُّمْ فَأُوْلَئك هُمُ الظَّالِمُون (۳)؛

«تنها شما را از دوستی و رابطه با کسانی نهی می کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه هایتان بیرون راندند، یا به بیرون راندن شما کمک کردند. هر کس با آنان رابطه دوستی داشته باشد، ظالم و ستمگر است!»

یعنی جز این نیست که خداوند شما را از دوستی کردن با کسانی باز می دارد که با شما در دین جنگیده اند و از سرزمین خودتان بیرونتان رانده اند و بر بیرون راندنتان همدستی کرده اند. نیز می فرماید:

يَأَيهَُّا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَاتَتَّخِذُواْ عَدُوِّى وَ عَدُوَّكمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيهْم

۱- انفال: ۶۱.

۲- محمد: ۳۵.

۳- ممتحنه: ۹.

بِالْمَوَدَّه(۱)؛

ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید. شما به آنان اظهار محبّت می کنید.

بنابراین حاصل جمع ادله آن است که پذیرش صلح یا پیشنهاد آن به دشمن، شرعاً مشروط به وجود مصلحتی در آن است. وانگهی، این مصلحت منحصر به مواردی که فقها ذکر کرده اند؛ از قبیل ضعف مسلمانان و ناتوانی آن ها از ایستادگی برابر کفار، یا امید مسلمان شدن کافران و یا به دست آوردن مال از آنان نیست؛ بلکه با توجه به شرایط خاص هر زمانی، می توان مصالح دیگری در نظر گرفت و با توجه به آ ن ها به صلح تن داد؛ مانند تبلیغ مثبت به سود نظام اسلامی به عنوان نظامی که به دشمنانش پیشنهاد صلح می کند، یا ترساندن دشمن دیگری که به دلیل درگیر بودن نظام اسلامی به جنگ، در آن طمع بسته است و می خواهد از این فرصت بهره برداری کند.در چنین صورتی هر گاه آن دشمن ببیند امام مسلمانان در صدد انعقاد پیمان صلح با دشمن جنگی خود است، می هراسد و سودای خامی را که در سر پرورده است، فراموش می کند. نا گفته نماند این مصالح هم چون مصادیق جهاد، مراتبی دارد و اهمیت آن ها متفاوت است و نمی توان آن ها را دقیقاً معین و منحصر دانست؛ بلکه امام است که در هر شرایطی تشخیص می دهد مصلحت در جهاد است یا در صلح. با توجه به مهم تر بودن هر یک از این مصالح، موضوع مناسب را اتخاذ می کند و جنگ یا صلح را برمی گزینند؛ بنابراین با فرض این که مصلحت مراتبی دارد و تن دادن به صلح در هر مرحله ای مشروط به آن است که در آن مرحله صلح، مهم تر از عملیات جهادی باشد، ناگزیر باید پذیرفت که گاه، هدنه واجب می شود و بنابر گفتار صریح پاره ای دیگر از فقها، هدنه هرگز به مرحله وجوب نمی رسد و در هیچ حالی واجب نیست و همواره جایز است.(۲)

نکات آیات برای ایجاد الگو

یهودیان و دیگر اقلیت های موجود در مدینه، در این پیمان نامه، از حقوق و مزایای شهروندی جامعه اسلامی برخوردار شدند. در انجام آداب و سنن و شریعت خود، آزادی یافتند و

۱- ممتحنه: ۱.

۲- قرارداد ترک مخاصمه و آتش بس، ص ۶-۱۲.

در حقوق اجتماعی و سیاسی، مثل دیگر شهروندان برخوردار از مزایا و حقوق گردیدند؛ به شرط آن که قوانین و مقررات دولت اسلامی را رعایت کرده، به منافع و مصالح امت خیانت نکنند. در بحارالانوار آمده است:

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با بنی قریظه، بنی نضیر و بنی قینقاع و یهودیان اوس و خزرج پیمانی بست که بر اساس آن، قرار شد که آن ها هرگز بر ضرر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب او قدمی برندارند و به وسیله دست و زبان، به او ضرر وارد نکنند و اسلحه و مرکب در اختیار دشمنان اسلام قرار ندهند. هرگاه برخلاف این قرارداد عمل کردند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ریختن خون آن ها و گرفتن اموال و اسیر کردن زنان و فرزندان آن ها مجاز است. سپس از طرف بنی نضیر، حیی بن أخطب و از بنی قریظه، کعب بن سعد و از بنی قینقاع، مخیریق قرارداد را امضا کردند.(۱)

با بررسی ها و تحلیل ها بر روی پیمان نامه مدینه، می توان آن را از مهم ترین وقایع مدینه محسوب کرد که گروه های نامتجانس حاضر در آن، بدون کمترین درگیری، کنار هم ساکن بودند و مدینه به شکل روز افزون از اهمیّت سیاسی خاصی برخوردار شده بود. مهم ترین مسأله آن بود که به موجب این قرارداد، مدینه پایگاه جدیدی برای اسلام شد تا در این پایگاه بتواند به تبلیغ و ترویج آیین یکتاپرستی بپردازد و مطمئن باشد که در صورت بروز مخالفت از قریش و مکه، مدینه یک دست از او حمایت خواهد کرد؛ زیرا یکی از مفاد مهم قرارداد، امن دانستن مدینه و ضرورت دفاع برای آن بود. ویژگی هایی که در این پیمان نامه مشهود است و می تواند در معاهدات امروز سران جهان اسلام با سایر کشورها الگو باشد، عبارت است از:

۱. در این قرارداد، حقوق اجتماعی یهود رعایت شده است؛

۲. قرارداد، شامل حال تمام گروه های ساکن یثرب است؛ نه گروه خاصّی از آن ها و نام امت واحد بر آن ها می نهد.(۲) کلمه امت، دسته ای از افراد است که همه در آن یکسان هستند؛

۳. شهری که تاکنون پایبند مقررات خاصی نبوده است با این قرارداد، در قالب قانون شکل گرفته و تابع آن می شود و شکل واحد و متحد به خود می گیرد. همه این امت واحد باید هنگام اختلاف، به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مراجعه کنند؛

۱- بحار الانوار، ج۱۹، ص ۱۱۰-۱۱۱.

۲- السیره النبویه، ج ۱، ص ۳۳۴.

۴. قرارداد، میان اعراب یثرب و یا میان اعراب و یهود، پیوندهای قبیله ای و خویشاوندی سابق را سست کرده، نظام اجتماعی جدیدی را جایگزین آن می کند که بر اساس آن، مؤمنان باید بر ضد آن کسی که طغیان یا دسیسه کند و یا درصدد ظلم و تعدّی برآید یا میان مؤمنان فتنه و فسادی ایجاد کند، هماهنگ باشند؛ گرچه آن شخص، از فرزندان یکی از ایشان باشد؛ (۱)

۵. اهمیّت ویژه قرارداد، به دلیل پایان دادن به جنگ و نزاع و برقراری آرامش و امنیّت در شهر بود که گروه های متعهد را به همکاری با یک دیگر فرا می خواند؛

۶. قرارداد، مسیر مخالفت و تضعیف قوا را مسدود ساخته، به آسانی چهره افراد مخالف و تفرقه انداز را شناسایی می کند؛

۷. قرارداد، شناختن موجودیت مدینه را به قریش و سردمداران آن تحمیل می کند؛

۸. قرارداد، در صورت حمله دشمن، تجهیز شدن کل قوا را برابر مهاجمان مطرح می کند که این نوآوری در نظام جنگی قبل از آن بی سابقه بوده است؛

۹. قرارداد، موجب از بین بردن اتکا به خویشاوندان است؛ لذا تمام افراد، دارای حقوقی واحد شده، در یک راستا می باشند، بدون این که برای گروه خاصی، منزلت و جایگاه خاصی قائل گردد. این تساوی حقوق، امری پربها است که موجب دلگرمی افراد یک جامعه می شود؛

۱۰. به مقتضای این پیمان، هیچ کس حق ستم و تجاوز به یهودیان ساکن مدینه را نخواهد داشت و آنان با حفظ دیانت خویش، کنار سایر ساکنان مدینه، به زندگی مشغول هستند و بر اساس حکم الهی، پیامبر اسلام می تواند در صورتی که مصلحت نبیند، در کارهای یهودیان داوری نکند و یا اگر داوری کرد، به قسط و برابری حکم نماید؛ (۲) بنابراین یهودیان، در امور مربوط به نظام عمومی جامعه – از قبیل احترام و امنیّت جانی و منع ستم و ظلم – تابع فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند؛ اما در امور خاصّ خود، تنها هنگامی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم درباره آنان

۱- السیره النبویه، ج۱، ص۳۲۵.
۲- «سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِن جَاءُوكَ فَاحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَ إِن تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَن يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَ إِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ»«آن ها بسیار به سخنان تو گوش می دهند، تا آن را تکذیب کنند و مال حرام فراوان می خورند؛ پس اگر نزد تو آمدند، میان آنان داوری کن، یا آن ها را به حال خود واگذار. اگر از آنان صرف نظر کنی، به تو هیچ زیانی نمی رسانند و اگر میان آن ها داوری کنی، با عدالت داوری کن که خدا عادلان را دوست دارد!» (مائده: ۴۲).

حکم می فرمود که آنان به حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مراجعه می کردند. البته در این صورت نیز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مخیّر بود که حکم کند یا اظهار نظر ننماید؛

۱۱. براساس این پیمان، دشمن پیامبر اسلام، دشمنان یهود شمرده می شوند و به موجب این پیمان، یهودیان موظف می شوند مشرکان را که دشمنان خدا و مسلمانان به شمار می رفتند، به دوستی نگیرند؛ چرا که این پیمان، همه مردم مدینه را – اعم از مسلمان و یهودی- یک ملّت واحد قرار می دهد که دشمنان آنان، دشمنان همه و دوستان آنان، دوستان همه محسوب می شوند و همه در دفع دشمنان، هم دست و یار یک دیگرند، تا امنیّت همه به صورت یکپارچه تأمین شود.

۵. حمایت الهی حاصل وفای به عهد

اشاره

قرآن کریم برای وفای به عهد و پیمان، اهمیّت به سزایی قائل است و در آیات(۱) بسیاری بر این موضوع تأکید کرده است. از مهم ترین آیات، آن است که خداوند متعال به صراحت از پیمان گرفته شده از بنی اسرائیل در انجام اوامر و تکالیف خود و نیز از عهد شکنی و مخالفت آنان خبر می دهد: «وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسرءِيلَ» خداوند پیمانی محکم از بنی اسرائیل گرفته است تا به دستورات تورات عمل کنند و به آنچه مکلف بدان هستند همچون نماز، زکات، اطاعت از رسول (موسی) علیه السلام دقت و توجه نمایند.

۱- «وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسرءِيلَ وَ بَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَى عَشرَ نَقِيبًا وَ قَالَ اللَّهُ إِنىّ ِ مَعَكمْ لَئنِ أَقَمْتُمُ الصَّلَوه وَ ءَاتَيْتُمُ الزَّكوه وَ ءَامَنتُم بِرُسُلِي وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ وَ أَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَّأُكفِّرَنَّ عَنكمْ سَيِّاتِكمْ وَ لَأُدْخِلَنَّكمْ جَنَّاتٍ تجَْرِى مِن تحَْتِهَا الْأَنْهَرُ فَمَن كفَرَ بَعْدَ ذَلِك مِنكمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيل فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَ جَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَه يحُرِّفُونَ الْكلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَ نَسُواْ حَظًّا مِّمَّا ذُكرُواْ بِهِ وَ لَاتَزَالُ تَطَّلِعُ عَلىَ خَائنَه مِّنهُْمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنهُْمْ فَاعْفُ عَنهُْمْ وَ اصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يحُِبُّ الْمُحْسِنِين»، «خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت و از آن ها، دوازده نقیب]سرپرست[برانگیختیم. خداوند [به آن ها] گفت: «من با شما هستم، اگر نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و به رسولان من ایمان بیاورید و آن ها را یاری کنید، و به خدا قرض نیکو بدهید]در راه او، به نیازمندان کمک کنید[؛ گناهان شما را می پوشانم]می آمرزم[و شما را در باغ هایی از بهشت، که نهرها از زیر درختانش جاری است، وارد می کنم. اما هر کس از شما بعد از این کافر شود، از راه راست منحرف گردیده است؛ ولی به خاطر پیمان شکنی، آن ها را از رحمت خویش دور ساختیم و دل های آنان را سخت و سنگین نمودیم سخنان را از موردش تحریف می کنند و بخشی از آنچه را به آن ها گوشزد شده بود، فراموش کردند. هر زمان، از خیانتی [تازه] از آن ها آگاه می شوی، مگر عده کمی از آنان؛ ولی از آن ها درگذر و صرف نظر کن، که خداوند نیکوکاران را دوست می دارد» (مائده: ۱۲-۱۳).

حضرت موسی علیه السلام، دوازده نفر(۱) از سرکردگان بنی اسرائیل را انتخاب کرد، تا مراقب مسائل دینی آنان باشند و از احوال ستمکاران سرزمین مقدس که خداوند دستور ورود به سرزمین آن ها و تسلط بر آنان را داده بود، اطلاع یابند و در عین حال، گزارش خود را به صورت مخفی به جناب موسی علیه السلام اعلام کنند. وقتی این افراد از وضعیت کنعانیان با خبر شدند و از قدرت و توان عظیم آنان مطلع گشتند، عده ای از این گروه دوازده نفره، بر خلاف قولی که داده بودند، آنچه را مطلع شدند به بنی اسرائیل گفتند و باعث گشتند بنی اسرائیل، از جنگ با کنعانیان بترسند. آنان به سبب ترس و وحشت، از اطاعت حضرت موسی علیه السلام در جنگیدن با آن ها، سرباز زدند و به موسی گفتند: «قَالُواْ يَا مُوسَىَ إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ...» از این رو مشاهده می شود، منتخبان و بزرگان بنی اسرائیل، اولین عهد شکنان این داستان بودند و تنها دوتن از آنان با نامهای یوشع بن نون و کالب بن یفنه به عهد خود وفادار ماندند.

موسی علیه السلام، برایشان دوازده سرکرده، به تعداد گروه های بنی اسرائیل قرارداد، تا ناظر و مراقب احوال آنان باشند؛ چرا که این قوم، قرن ها تحت ظلم و سیطره فرعون بودند و اراده و اعتماد به نفسشان سست شده، آثار فضیلت در جان آنان کمرنگ بود. همواره می بایست یک نفر به آن ها یادآوری می کرد؛ طمع آنان را کنترل نموده و روحیه آنان را هنگام ترس و وحشت تقویت می کرد، تا اراده و عزم آنان محکم و استوار شود.

سخن خداوند «وَ قَالَ اللَّهُ إِنِّی ِ مَعَكُمْ» ؛ یعنی من از احوال و روحیّات شما با خبر هستم و تا زمانی که خود را به عهد من مقید و پایبند نمایید و از پیامبران من تبعیت کنید، من نیز شما را حمایت و پشتیبانی می کنم. در واقع به نوعی به آنان هشدار داده که خداوند از همه چیز باخبر است و در صورت معصیت، عِقاب می شوند و در صورت اطاعت، در کنف رحمت و نصرت خداوند متعال قرار می گیرند.

خداوند، پیمان هایی را که از آن ها گرفته شده است، در جمله شرطیه مؤکد با قسم بیان می کند که پنج مطلب را در بر می گیرد:

لَئنِ ۢأَقَمْتُمُ الصَّلَوه وَ ءَاتَيْتُمُ الزَّكوه وَ ءَامَنتُم بِرُسُلىِ وَ عَزَّرْتُمُوهُمْ...؛

۱- راغب در مفردات می گوید: کلمه«نقب» وقتی در باره دیوار یا پوست به کار می رود، معنای کلمه«ثقب» را که در باره چوب به کار رود، می دهد. آن گاه می گوید: «نقیب به معنای کسی است که از قومی آمار می گیرد، و احوال آن قوم را پی گیری می کند. و جمع آن، نقباء می آید» (مفردات، ص۸۲۰).

اگر نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و به رسولان من ایمان بیاورید و آن ها را تعزیر(۱) و یاری کنید و به خدا قرض الحسنه بدهید...

خداوند درجواب شرط، دو وعده نیکو به آن ها می دهد؛ اگر به عهد خود وفادار باشید، گناهان شما در دنیا بخشیده می شود و از رضایت خداوند و بهشت او درآخرت نیز بهره مند گردیده، سعادتمند می شوید. بعد از این وعده های نیکو، خداوند در باره پیمان شکنی و کفر نعمت، به آنان هشدار می دهد که در صورت ترک دستورات و عمل به نواهی و پیمان شکنی و ترک شرط مؤکد در تحقق وعده بزرگ خداوند، فرد از جاده صواب دور شده و وارد وادی گمراهی و ضلالت می گردد. زمخشری گوید:

اگر سؤال شود: هرکس قبل از آن نیز کفر ورزد، در حقیقت از راه هدایت و راه مستقیم دورشده است. چرا خداوند می فرماید: «فَمَن کفَرَ بَعْدَ ذَلِک» ؟ پاسخ، این که درست است که کفرِ قبل از آن نیز موجب گمراهی است؛ ولی گمراهیِ بعد از آن، آشکارتر و بزرگ تر است.

و هر قدر بزرگ تر باشد، کفر به آن نیز قبیح تر و بزرگ تر است و به نهایت درجه خود می رسد.(۲)

نکات آیات برای ایجاد الگو

۱. قرآن کریم، یکی از مهم ترین امور دینی را، وفای به عهد می داند؛

۲. با توجه به گوناگونی و تعدد آیات در مبحث وفای به پیمان، تأکید قرآن بر حفظ عهود، به ویژه در زمان تأیید حق، شامل ایمان به خداوند یکتا، رسولان معظم خداوند، انجام عبادات واجب مثل: نماز و زکات و شرکت در جهاد بر ضد ظلم و کوتاه کردن سیطره ی آرزوها و امور دنیوی و آباد کردن مزرعه آخرت و... عبادات مستحب مثل قرض الحسنه است؛

۳. با توجه به آیات مربوط، خداوند مهربان علی رغم عهدشکنی های متعدد یهود، باز هم به ایمان آوردن ایشان تمایل داشته و از در عفو و چشم پوشی با آنان سخن به میان آورده است. این امر به ما انسان ها بزرگ منشی را می آموزد که برابر نافرمانی ها و پیمان شکنی ها، از در عفو و بخشودگی وارد شویم و فرصت هایی برای جبران خطاها قرار دهیم؛

۱- راغب می گوید: «تعزیر به معنای یاری و بزرگداشت است» مفردات، ص ۵۶۴.

۲- کشاف، ج ۱، ص۶۱۵.

۴. موهبت الهی، تـا جـایی برای انسـان خطاکـار ادامه می یابـد که اولاً ـ خود انسـان خواهـان آن باشـد و ثانیـاً به خطاهای خود آگاهی یافته، کمر همت ببندد، تا با توبه و عبرت آموزی، راه حق را پیش گیرد و در این مسأله، مُصر باشد.

۶. مذاکره صلح

اشاره

با توجه به روایت واقدی(۱) و ابن هشام در باره مذاکره به عمل آمده، نتیجه چنین است که در ماه رمضان سال شـشم هجرت، به پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم خبر رسـید یهود خیبر و مشـرکان پیرامون آن درصدد جمع آوری نیرو برای حمله به مدینه هستند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای بررسی اوضاع خیبر عبدالله بن رواحه و سه نفر دیگر را به این منطقه فرستاد. این گروه، مخفیـانه به خیبر رفتنـد و پس از به دست آوردن اطلاعـاتی از اُسـیر-که بعـد از ابورافع به فرمانـدهی و ریاست خیبر گمارده شده بود – به مدینه بازگشـتند و خبرهای آنجا را با پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم درمیان گذاشـتند. بعد از مدتی، حدود ماه شوال(۲)، آن حضـرت صـلی الله علیه و آله و سـلم یـاران خود را خواست و این بار عـده زیادتری را همراه عبـدالله، روانه خیبر کرد. وقتی آنان به خیبر رسـیدند، اعلام کردنـد از سوی پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم آمـده انـد و از اُسـیر امان خواستند. اُسیر نیز از آنان امان خواست. آن گاه با یک دیگر دیدار کردند. ایشان به اُسیر گفتند: اگر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سـلم آیی به تو نیکی خواهـد کرد و تو را به ریاست خواهد گماشت. اُسیر پس از پافشاری مسـلمانان پذیرفت که همراه آنـان برود؛ ولی مشاوران او گفتنـد: «محمـد صـلی الله علیه و آله و سـلم کسـی نیست که به بنی اسـرائیل ریاست بدهـد». اُسـیر گفت: «درست است؛ ولی مـا از جنـگ خسـته شـده ایم». سـپس سـی نفر از یهودیـان را با خود همراه کرده به سوی مـدینه راه افتادند. در دوازده کیلومتری خیبر، اُسیر از رفتن به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پشیمان شد و دست به شمشیر برد؛ ولی عبدالله بن انیس که در ردیف او بر شتر سوار بود، پیش از آنکه اُسـیر حرکتی بکند ضـربه ای به پایش زد و سپس او را کشت. بقیه مسلمانان هم با دیگر یهودیان درگیر شدند و همه را کشتند، به جز یک نفر که موفق به فرار شد.(۳)

۱- گزارش این سفر از ابن هشام است و ابن اسحاق تنها طی یک سطر به اصل آن، اشاره کرده است.

۲- در بـاره زمـان وقوع این ماجرا این نکته وجود دارد که حـد فاصل اوائل سال پنجم هجری تا اوائل سال شـشم هجری مطرح شده است. (تاریخ خلیفه، ص۳۴؛ المحبّر، ص۱۱۹؛ إعلام الوری، ج ۱، ص۲۱۰و۱۹۶؛ المغازی، ج۱، ص۵۶۶).

۳- المغازی، ج۱، ص۵۶۶؛ السـیره النبویه، ج۱، ص۶۱۸؛ تاریـخ الامم والملوک، ج۲، ص۴۰۶؛ إعلاـم الوری، ج ۱، ص۱۹۶، ۲۱۰.

آن زمان بود که هنوز صلح حدیبیه انجام نشده بود و در این برهه، مسلمانان توانایی مقابله با آن ها را نداشتند؛ از این رو بهترین دوراندیشی، کنار آمدن با یکی از دو گروه مشرک و یهودی بود، تا این امر، باعث فروکش کردن حداقل یکی از دو طرف دشمن شود؛ لذا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سراغ یهود رفت و به منظور آرام کردن شمال مدینه، عبدالله رواحه را برای مذاکره به خیبر فرستاد.

نظیر این عمل را پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در باره قبیله غطفان انجام داد. هنگامی که این قبیله به کمک یهودیان و مشرکان پشت خندق آمد، تلاش کرد با این قبیله مصالحه کند و به این ترتیب از دشمنان خود بکاهد. در این جریان هم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خواست بین دشمنان خود، شکاف اندازد و در فرصتی مناسب تر با آنان رو به رو شود؛ همان گونه که با قریش صلح کرد و سپس مکه را فتح کرد. این، یکی از شگردها و تاکتیک های نظامی– سیاسی است که در عصر حاضر نیز در مواردی که مسلمانان در موضع ضعف قرار می گیرند، باید از آن بهره جویند. البته این تلاش برای صلح با ناکامی همراه بود؛ ولی اگر قرار بود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیش از مصالحه با یکی از این دو گروه مشرک و یهودی به جنگ خیبر برود، موفقیتی که بعدها با فتح خیبر به دست آورد، حتمی نبود؛ زیرا این حقیقت قابل انکار نیست که مسلمانان در شرایط پیش از صلح حدیبیه، از درگیری با خیبر ناتوان بودند.

پاسخ به شبهه در مصالحه با خیبر

مورخان گویند: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، عبدالله را برای کشتن اُسیر بن رزام به خیبر فرستاد.» ؛ (۱) اما دلایل و شواهد حاکی از آن است که این حرکت به منظور کشتن این چهره یهودی نبوده و کشته شدن وی بر اساس پاسخ به حمله خود اُسیر حاصل شده است.پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سال ششم هجری به اعزام عبدالله بن رواحه همراه گروهی از مسلمانان، با هدف برقراری صلح با یهود خیبر و مذاکره با بزرگ آنان (اُسیر بن رزام)(۲)مبادرت ورزید. آنچه بدان استشهاد می شود عبارت

۱- تاریخ خلیفه، ص۳۴؛ تاریخ یعقوبی، ج۱، ص۳۹۵؛ إعلام الوری، ج۱، ص ۲۱۰؛ المحبّر، ص۱۱۹.
۲- نام این یهودی در منابع گاهی اُسیر و گاه یُسیر و نام پدرش زرام و رازم و رزام ضبط شده است. تاریخ الیعقوبی، ج۱، ص۳۹۵؛ جوامع السیره النبویه، ص ۲۰.

است از:

۱. در باره همه کسانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور قتل ایشان را صادر کرده است، اجازه و فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گزارش شده است؛ مانند: ابوسفیان(۱)، ابن نبیح هذلی(۲)، کعب بن الاشرف(۳) و.... اما درباره کشتن اُسیر، هیچ گونه فرمان یا اجازه ای از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، صادر نشده است. تنها واقدی از عبدالله بن انیس روایت کرده است که: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، به من فرمود: «اُسیر را نبینم». یعنی او را بکش.(۴) این امر، چگونه امکان پذیر است؛ در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به دیگر یارانش دستور مذاکره با اُسیر و یا دعوت او را به مدینه می دهد، تا وعده ریاست خیبر را به اُسیر بدهند ؟! مطلب دیگر این است که تراجم نویسان، درباره عبدالله بن انیس، گزارش های ضد و نقیضی مطرح می کنند.(۵)

۲. چنانچه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، دستور قتل کسی را صادر می کرد، این امر، شبانه صورت می گرفت؛ ولی در این مورد به خصوص، می بینیم یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، نزد اُسیر رفتند و از او امان گرفتند و او هم از ایشان امان گرفت و این حرکت، بنابر مجموع گزارشات، در روز صورت پذیرفته است و هیچ شباهتی به حمله های شبانه برای نابودی شورشیان ندارد.

۳. در سریّه هایی که اعزام به قصد نابودی مفسدان بود، از چهار یا پنج نفر استفاده می شد؛ حال آن که در باره رفتن به نزد اُسیر، تعداد همراهان، سی نفر گزارش شده است. در حقیقت، این سفری سیاسی به منظور مذاکره برای صلح با خیبریان بوده است.(۶) آنچه گذشت، نشان دهنده تلاش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای صلح با یهودیان خیبر است؛ ولی از آنجایی که سرانجام این سفر، به کشته شدن اُسیر انجامید؛ درتاریخ، به یکی از سرّیه ها شهرت یافته است.

ص:۱۷۵

۱- السیره النبویه، ج۲، ص۶۳۳.

۲- ابن اسحاق، نام وی را خالد بن سفیان بن نبیح ضبط کرده و واقدی، وی را سفیان بن خالد بن نبیح. السیره النبویه، ج۲، ص۶۱۹؛ المغازی، ج ۱، ص۵۳۱.

۳- السیره النبویه، ج۲، ص۵۱؛ المغازی، ج ۱، ص۱۸۴.

۴- المغازی، ج ۱، ص۵۶۸.

۵- السیره النبویه، ج۱، ص۴۶۳و۶۹۹؛ المغازی، ج ۱، ص۱۱۷ و ۱۷۰؛ کتاب الطبقات، ص۱۶۵ و ۱۹۸.

۶- سیره رسول الله الرحیق المختوم، ص۵۲۷؛ سبل الهدی و الرشاد، ج۶، ص۱۱۲.

نکات آیات برای ایجاد الگو

اسلام برای تحقق و گسترش حالت صلح میان ملت ها و جلوگیری از بروز روابط خصمانه و درگیری های خونین، برای قراردادها و معاهدات، ارزش فوق العاده ای قائل شده است؛ علاوه بر این، ملت ها و گروه های دیگر، نظیر اهل کتاب را نیز برای انعقاد پیمان های صلح دعوت کرده است و به جامعه اسلامی توصیه می کند در این زمینه، پیش قدم باشند. این امر در صدر اسلام، توسط رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم صورت پذیرفته است؛ لذا با الگو گرفتن از عملکرد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، مسؤلان قانونی جامعه اسلامی موظف می شوند پیشنهادهای قرارداد صلح را تا آنجا که با هدف های اصیل اسلام مغایر نباشد، با آغوش باز بپذیرند. روش قرآن در این باره چنین است:

۱. وَ إِن جَنَحُواْ لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لهَا وَ تَوَكلَ ْعَلىَ اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيم.(۱)

تعبیر قرآن در این باره نیز بسی شایان توجه است؛ زیرا به طور ضمنی آموزنده این نکته است که صلح و هم زیستی میان انسان ها، آن چنان مطلوب و دوست داشتنی است که بشر باید بدان عشق بورزد. شیخ طبرسی گوید: «این آیه، در باره اهل کتاب است و سال نهم هجری نازل شده است» ؛ (۲)

۲. ... فَإِنِ اعْتزَلُوكمْ فَلَمْ يُقَاتِلُوكمْ وَ أَلْقَوْاْ إِلَيْكمُ السَّلَمَ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكمُ ْعَلَيهِْمْ سَبِيلا؛ (۳)

اگر آنان از شما دوری گزیدند و از جنگ و درگیری با شما خودداری نمودند و شما را به صلح و همزیستی دعوت کردند، هرگز خداوند برای شما راه تسلط و آزار بر آنان را مشروع و مجاز ننموده است؛

۳. يا ايهُّا الَّذِينَ ءَامَنُواْ إِذَا ضرَبْتُمْ فىِ سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُواْ وَ لَاتَقُولُواْ لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَوه الدُّنْيَا فَعِندَ اللَّهِ مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ كَذَلِك كُنتُم مِّن قَبْلُ فَمَنَّ اللَّهُ عَلَيْكمْ فَتَبَيَّنُواْ إِنَّ اللَّهَ كاَنَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا؛

ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که در راه خدا گام می زنید [و به سفری برای جهاد

۱- «و اگر تمایل به صلح نشان دهند، تو نیز از در صلح درآی و بر خدا توکل کن که او شنوا و داناست» (انفال: ۶۱).

۲- مجمع البیان، ج۴، ص۸۵۳.

۳- «پس اگر از شما کناره گیری کرده و با شما پیکار ننمودند، و [بلکه] پیشنهاد صلح کردند، خداوند به شما اجازه نمی دهد که متعرّض آنان شوید.» (نساء: ۹۰).

می روید] تحقیق کنید و برای اینکه سرمایه ناپایدار دنیا [و غنایمی] به دست آورید، به کسی که اظهار صلح و اسلام می کند، نگویید: «مسلمان نیستی» ؛ زیرا غنیمت های فراوانی [برای شما] نزد خدا است. شما قبلًا چنین بودید و خداوند بر شما منّت نهاد [و هدایت شدید]. پس، [به شکرانه این نعمت بزرگ] تحقیق کنید. خداوند به آنچه انجام می دهید، آگاه است.

علامه طباطبائی گوید: بنابراین مسلمانان برای اینکه برای جنگیدن و گرفتن غنیمت مجاز باشند، مسأله مسلمان نبودن آنان را بهانه نکنند. می فرماید: چنین هدف پست و مادی را مجوز جنگیدن با آنان نکنید؛ زیرا نزد خدا غنیمت ها و فوایدی است، افضل از غنیمت های دنیایی؛ زیرا هم بیشتر است و هم باقی است؛ پس اگر شما طالب غنیمت هستید، جا دارد غنیمت های الهی را مقدم کنید و بر غنیمت های دنیایی ترجیح دهید؛ (۱)

۴. در پاره ای موارد، ممکن است پیشنهاد قرارداد صلح، پوششی بر مقاصد خصمانه دشمنان مسلمانان باشد؛ ولی مسلمانان تا از مقاصد خائنانه پیشنهاد دهندگان صلح اطلاع نیافته اند، نمی توانند از قبول پیشنهاد آنان سرباز زنند. قرآن کریم در این گونه موارد، ضمن توصیه قبول صلح، به مسلمانان اطمینان می دهد اگر متعهدان مقاصد شومی را در سر بپرورانند، خداوند جامعه اسلامی را تا سر حد پیروزی تأیید خواهد کرد.

اکنون به این فراز از نامه حضرت علی علیه السلام به مالک اشتر نیز باید توجه کرد(۲) که مضمون آن چنین است: «هیچ گونه صلحی را که دشمن، تو را به سوی آن می خواند و رضایت خداوند در آن است، رد نکن؛ زیرا در شرایط و زمان صلح است که نیروهای تو آمادگی بیشتری می یابند و تو از نگرانی ها آسوده خاطر می شوی و کشور تو در امنیت به سر می برد.»

قرآن کریم نیز دستور می دهد: «وَ خُذُواْ حِذْرَكمْ» (۳) مسلمانان موظفند از امکانات خود برای مراقبت توطئه ها و اقدامات معاهدان استفاده کرده، در صورت تشخیص سوء نیت آنان، به

۱- المیزان، ج۵، ص۴۱.

۲- «از صلح و آشتی که رضا و خوشنودی خدا در آن است و دشمنت تو را به آن بخواند، سرپیچی مکن؛ زیرا در آشتی راحت لشکریان و آسایش اندوه ها و آسودگی برای اهل شهرهایت است» (ترجمه و شرح نهج البلاغه، قسمت ۷۴/۱۰۲۸).

۳- «... مانعی ندارد که سلاح های خود را بر زمین بگذارید، ولی وسایل دفاعی [مانند زره و خود را] با خود بردارید..» (نساء: ۱۰۲).

عملیات متقابل اقدام نمایند.

۵. قانون اسلامی برای مسلمانانی که حقوقشان به سبب پیمان شکنی دیگران تضییع شده است، چنین حقی قائل می شود که به منظور مجازات پیمان شکنان اقدام کنند. این نوع مجازات بدان علت نیست که مسلمانان از این رهگذر از دشمنان خویش انتقام بگیرند؛ بلکه به دلیل آن است که با این واکنش تأدیبی، خیانتکاران به کار ضد انسانی پیمان شکنی و خیانت پایان دهند و به تنفیذ تعهدات خویش بازگردند و از حس مسؤولیت پذیری و روش علمی مسلمانان در زمینه وفاداری به تعهدات، سوء استفاده نکنند. قرآن کریم، در این زمینه چنین دستور می دهد:

وَ إِن نَّكَثُواْ أَيْمَانَهُم مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُواْ فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُواْ أَئِمَّه الْكفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنتَهُون؛

و اگر پیمان های خود را پس از عهد خویش بشکنند و آیین شما را مورد طعن قرار دهند، با پیشوایان کفر پیکار کنید؛ چرا که آن ها پیمانی ندارند، شاید [با شدّت عمل] دست بردارند!

در آیه دیگری برای مجازات پیمان شکنان به این روش خشونت آمیز متوسل می شود:

الَّذِينَ عَاهَدتَّ مِنهُمْ ثمُ ‌يَنقُضُونَ عَهْدَهُمْ فىِ كلِّ مَرَّه وَ هُمْ لَايَتَّقُون فَإِمَّا تَثْقَفَنهَُّمْ فىِ الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بهِِم مَّنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكرُون؛ (۱)

همان کسانی که با آن ها پیمان بستی، سپس هر بار عهد و پیمان خود را می شکنند و [از پیمان شکنی و خیانت،] پرهیز ندارند؛(۲) اگر آن ها را در [میدان] جنگ بیابی، آن چنان به آن ها حمله کن که جمعیّت هایی که پشت سر آن ها هستند، پراکنده شوند؛ شاید متذکر گردند [و عبرت گیرند.]»

رفتار پیامبر اسلام و مجازاتی که برای یهودیان پیمان شکن و خیانت پیشه مدینه قائل

۱- انفال: ۵۶-۵۷.

۲- هر گاه از اینکه گروهی راه خیانت پیش گیرند بهراسی، تو نیز متقابلاً واکنشی برابر نشان بده و پیمانشان را بر خودشان باز گردان و آنان را از این امر آگاه کن. خداوند خیانتکاران را هرگز دوست نمی دارد. در مواردی که فسخ یکطرفه از طرف مسلمانان اعلام می گردد باید شرایط آن چنان باشد که خطر و قصد خیانت از ناحیه دیگر متعاهدان کاملاً محسوس و ثابت شود؛ و اما احتمال خیانت بدون استناد به مدارک اطمینان بخش، هیچ گاه مجوز فسخ یکجانبه از طرف مسلمانان نخواهد بود. (جواهر الکلام، ج۲۱، ص ۲۹۴).

شـد، می تواند نمونه بارزی از تنفیذ این قانون باشد. یهودیان بنی قینقاع(۱) بارها به دلیل نقض علنی پیمان عدم تعرض و دفاع مشترک، سـرانجام از اطراف مدینه تبعید شدند. یهودیان بنی نضیر(۲) نیز پس از آنکه به رغم قرارداد مشترک، به جـان پیـامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم سوء قصد کرده، بدین ترتیب پیمان خویش بشکستند، به سرنوشت برادران خود دچار شدند و به آنـان پیوسـتند.یهودیان بنی قریظه(۳) نیز هنگـامی کـه خیانتشـان در سـخت تریـن وحسـاس ترین موقعیـتی که مسـلمانان در محاصـره سپاه نیرومند احزاب قرار گرفته بودند، علنی شد، سـرانجام طبق داوری سعد بن معاذ (قاضی و حَکم منتخب خود) به سزای خیانتشان رسیدند.(۴)

۷. شهروندی اهل کتاب در مملکت اسلامی

اشاره

با بررسـی تاریخ حکومت اسـلامی، مشاهده می شود رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم بعد از هجرت به مدینه با یهودیان مـدینه به خوبی برخورد کرد و بـا آنـان پیمـان عـدم تجاوز بست. آن حضـرت در برابر آزار و اذیت آنان، صبر پیشه کرد و از بدی های آنان چشم پوشی نمود، تا شاید هدایت شوند.

خداوند متعال به مؤمنان دستور می دهد برابر بدی ها و پلیدی های یهود گذشت و بخشش کنند و تا زمانی که خداوند دستور دهد، آنان را به حال خود واگذارند:

فَاعْفُواْ وَاصْفَحُواْ حَتَّى يَأْتِيَ اللّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللّهَ عَلَى كلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ(۵)

بنابراین اگر یهودیان سـر ناسازگاری با مسـلمانان نداشـته باشـند و بخواهند در مملکت اسلامی زندگی کنند، براساس آیات و روایات معصومان به رعایت اموری ملزم هسـتند. از همان آغاز، گروه ها و اهل کتاب در درون جوامع اسـلامی بـدون آنکه به اسـلام بگروند یا ترک وطن کنند، کنار دیگر مسلمانان در دارالاسلام باقی ماندند و به زندگی خود ادامه دادند. از منظر فقه و حقوق اسـلامی، همه افرادی که در دارالاسلام زندگی می کردند- اعم از مسلمان و غیر مسلمان- شهروند تلقی می شدند و از مواهب شـهروندی بهره منـد می گشـتند. با این تفاوت که مسـلمانان بالاصاله از تابعیت دارالاسـلام برخوردار بودنـد؛ ولی غیر مسلمانان، به عنوان

۱- مغازی، ج ۱، ص۲۲۷. فتوح البلدان، ص۲.

۲- مغازی، ج۱، ص۲۶۸. تاریخ الرسل والملوک، ج۳، ص۱۰۵۱و ص۱۰۴۴.

۳- تاریخ یعقوبی، ج۱، ص۴۱۱.

۴- السیره النبویه، ج۲، ص۱۷۸؛ تاریخ الرسل والملوک، ج۳، ص۱۰۷۷.

۵- بقره: ۱۰۹.

متحد و با عقد قرار داد از حقوق آن متمتع می شدند(۱).

واقعیت آن است که مسأله تابعیت و برخورداری از حقوق شهروندی از منظر اسلامی صرفاً یک مسأله اعتقادی بود؛ یعنی هر فردی که به عقیده اسلامی باورمند بود یا می شد، جزئی از جامعه بزرگ اسلامی به شمار می آمد و نژاد و زبان و دیگر وجوه تمایز، به هیچ وجه در این موضوع تأثیر گذار نبود. شاید به همین لحاظ، در فرهنگ اسلامی به جای کلمه ملت، واژه امت به کار رفته است. حضرت علی علیه السلام تنها پیشوای شیعه که به تأسیس یک دولت اسلامی موفق شد، در توصیف همین مفهوم شهروندی و تابعیت می فرماید:

هر فردی که آیین ما را بپذیرد و پیمان ما را عهده دار گردد، حکم قرآن و قانون و مقررات اسلامی را درباره وی اجرا می کنیم و هیچ فردی را بر دیگری برتری نیست، مگر به تقوا و وارستگی .

بنابراین می توان مدعی شد از همه ویژگی های تبعیض آمیز در باب شهروندی، تنها یک عنصر در تحقق شهروندی اسلامی تأثیرگذار است و آن، دین و مذهب است و گرنه دیگر عناصر، مانند نژاد، جنس، اقامتگاه، پیشینه تاریخی و ... باعث جلب یا سلب امتیازات شهروندی اسلامی نمی شوند. امت اسلامی، تنها بر پایه باورمندان مسلمان شکل می گیرد؛ اما ملت و کشور اسلامی ممکن است ترکیبی از مسلمان و شهروندان از اهل کتاب باشد. در حقیقت، غیر مسلمانان نیز حق دارند در جامعه اسلامی با شرایط خاصی مشارکت جویند و از تابعیت آن بهره مند شوند. این تابعیت خاص که به گونه قرارداد دو جانبه صورت می پذیرد، در اصطلاح حقوق اسلامی، «ذمّه»، نامیده می شود.(۲) قرارداد ذمّه تنها شامل پیروان ادیان صاحب کتاب (اهل کتاب) یعنی یهودیان، مسیحیان و زردشتی ها می شود و پیروان دیگر ادیان و آیین ها، از زمره آن، خارج هستند.(۳)

ص:۱۸۰

۱- تذکره الفقهاء، ص۲۷۵.

۲- دعائم الإسلام، ج ۱، ص ۳۸۰-۳۸۱.

۳- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص۱۲۶؛ حقوق أهل الذمه فی الفقه الإسلامی، ص۸.

۱. اهل الذمّه

۱. اهل الذمّه(۱)

قرآن کریم فرموده است:

قَتِلُواْ الَّذِینَ لَایُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَا بِالْیَوْمِ الْأَخِرِ وَ لَایُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لَایَدِینُونَ دِینَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِینَ أُوتُواْ الْکِتَابَ حَتیَ یُعْطُواْ الْجِزْیَه عَن یَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُون.

علامه طباطبائی گوید:

منظور از «رسول» در جمله «ما حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ» یا رسول خود بنی اسرائیل است که به نبوتش معتقد هستند؛ مثل حضرت موسی علیه السلام برای ملت یهود و عیسی علیه السلام برای ملت نصارا که در این صورت، معنای آیه این می شود: «هیچ یک از این دو ملت، حرام نمی دانند آنچه را که پیغمبر خودشان حرام کرده است» و معلوم است که می خواهد نهایت درجه بی حیایی ایشان را نسبت به پروردگارشان اثبات کند و بفرماید با اینکه به حقانیت پیغمبر خودشان اعتراف می کنند، دستورات الهی را بازیچه قرار داده و به آن بی اعتنایی می کنند و یا منظور از آن، پیغمبر اسلام است و معنایش این است که «اهل کتاب با اینکه نشانه های نبوت خاتم انبیا را در کتب خود می خوانند و آن نشانه ها را در وجود آن جناب مشاهده می کنند و می بینند که او پلیدی ها را بر ایشان حرام می کند و طیبات را برای آنان حلال می سازد و غل و زنجیرهایی را که ایشان از عقاید خرافی به دست و پای خود بسته اند، می شکند و آزادشان می سازد، با این وجود زیر بار نمی روند و محرمات او را حلال می شمارند». بنابراین احتمال، غرض از توصیف آن ها به عدم تحریم آنچه که خدا و رسولش حرام کرده اند، سرزنش ایشان و نیز تحریک و تهییج مؤمنان بر قتال با آن ها است؛ به علت عدم اعتنا به آنچه که خدا و رسولش حرام کرده اند و نیز به علت گستاخی در انجام محرمات و هتک حرمت آن ها.

۱- راغب می گوید: «ذمه»یعنی عهد و پیمانی که اگر آن را ضایع کنند، مذمّت می شوند. «ذمام»- با کسر ذال- به معنای توبیخ و مذمتی است که در برابر عهدشکنی متوجه انسان می شود. و همچنین کلمه «ذمه» و «مذمه» همچنان که گفته شده است: «لِی مَذَمَّه فَلا تَهْتِکهَا؛ مرا مذمتی است که مبادا پرده از رویش برداری» و گفته شده است: «أذْهِبْ مَذَمَّتَهُمْ بِشَیْیءٍ؛ یعنی در مقابل ذمّه ای که داری، چیزی به ایشان بده» کلمه مذکور از ماده «ذم»که مقابل «مدح»است، اشتقاق یافته است. مفردات، ص ۳۳۰.

چه بسا یک نکته، احتمال دوم را تأیید کند و آن، این است که اگر منظور از رسول در عبارت «و رسوله» رسول هر امتی برای آن امت باشد - مثلاً موسی برای یهود و عیسی برای نصارا رسول باشند.(۱)

در تفسیر صافی آمده است:

اهل کتابی که سر سازش با مسلمانان داشته و عناد نداشتند، از ایشان قبول نمی شد مگر جزیه و در صورت قبول جزیه، لعن ایشان بر مسلمانان حرام می شد و اموالشان نیز بر مسلمانان حرام می گشت و ازدواج با آنان حلال بود؛ اما در صورت سر جنگ و عناد داشتن با مسلمانان، لعن آنان حلال بود و همچنین اموالشان بر مسلمانان حلال بود؛ ولی ازدواج با آنان حرام بود و تنها راه آنان، قبول اسلام یا جزیه و یا کشته شدن بود.(۲)

مغنیه می گوید:

اینکه خداوند اهل کتاب را به عدم ایمان به خدا و معاد و حرام نکردن آنچه خدا حرام کرده است و عدم پذیرش حق، وصف می کند، با این که این گروه به وجود خدا قائل هستند؛ پس چگونه به خدایی که نازل کننده تورات و انجیل است، ایمان ندارند. از سویی آیه ۸۰ سوره بقره «وَ قالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُودَة» نشان دهنده آگاهی آنان به روز قیامت است؛ پس این سؤال پیش می آید که چرا این گونه وصف می شوند؟! پاسخ آن است که اهل کتاب از پذیرش حق سر باز زدند و یهود، مال را می پرستند و در کنیسه سند بخشودگی می فروشند و کفر می گویند و برای خداوند، فرزند قائل هستند...؛ در حالی که خداوند متعال هرگز نزاییده و زاده نشده است. از سویی این سؤال پیش می آید که اگر خداوند می فرماید: «لا إِكراهَ فِي الدِّينِ» «أَ فَأَنْتَ تُكرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكونُوا مُؤْمِنِينَ» پس چگونه امر می کند که اهل کتاب را بکشید، مگر جزیه دهند؛ در حالی که خاضع و فروتن می شوند؟پاسخ آن است که این امر قتال واجب شد به سببی خاص؛ و این که جامعه اسلامی در ابتدای شکل گرفتن و به وجود آمدن بود و مشرکان پیوسته بر ضد

۱- المیزان، ج ۹، ص۲۳۷ – ۲۳۸.

۲- تفسیر الصافی، ج۲، ص۳۳۴.

اسلام و مسلمانان کید می کردند؛ پس مصلحت اقتضا می کرد اهل کتاب به خصوص یهودیان، از جزیرهالعرب اخراج یا کشته شوند... و آیه درباره اهل کتابی بود که با مشرکان برای مبارزه با مسلمانان همدستی می کردند؛ چنان که یهود مدینه بعد از ایجاد امنیت، توسط حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم برای ایشان و انعقاد پیمان های متعددی در این زمینه چنین کرد. محور سوره، قائم بر غزوه تبوک است.(۱)

بنابر تمام اقوالی که ذکر شد، این مطلب مسلم است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از این جریان، ثلث مال آن ها را گرفت و دو ثلث دیگر را به خودشان واگذار کرد، و این عمل، مطابق دستوری بود که از خداوند بدو رسیده بود که فرمود: «خُذْ مِنْ اَمْوالَهُمْ...» (۲) یعنی قسمتی از اموال آنان را بگیر، و نفرمود «خُذْ أَمْوالَهُمْ» همه اموالشان را بگیر.(۳)

آیات مذکور، متوجه امر خطیر جزیه می باشد که بر دوش اهل کتابی است که دین اسلام را نپذیرفته و در عین حال سر عناد با اسلام و مسلمانان را نداشته و می خواهند در جامعه اسلامی زندگی کنند. وهبه زحیلی گوید:

مسأله جزیه، بنابر تصور نادرست مستشرقان بدین سبب نیست که آن، عِقاب و مجازاتی بر کفر یا عدم ایمان آنان به اسلام باشد؛ همچنان که برای تحقیر غیر مسلمانان وضع نشده است و به یقین، نشانه طاعت و عدالت اجتماعی بین هموطنان است.(۴)

این در حالی است که نظرات ذیل درباره جزیه مطرح شده است:

۱. تشریع جزیه، به علّت عقوبت خداوند در قبال عناد اهل کتاب، برابر حق و کفر ایشان به آنچه پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم از سوی خداوند آورده، می باشد؛

۲. جزیه وضع شده است برای اهانت به اهل کتاب و خوار کردن آنان تا این که از کفر به اسلام روی آورند؛

۳. ریختن خون ایشان بر ما واجب و از رقّت ورزیدن به ایشان و حفظ اموال آنان منع

۱- تفسیر الکاشف، ج۴، ص ۳۱-۳۲.

۲- توبه: ۱۰۳.

۳- مجمع البیان، ج ۵، ص۴۷ و ۵۲.

۴- تفسیر الوسیط، ج۱، ص ۸۵۱-۸۵۲.

شده ایم. واجب شدن جزیه برابر نگهداشتن مسلمانان از ریختن خون اهل کتاب و منع مسلمانان از رقّت ورزیدن به اهل کتاب و عدم حفظ اموال ایشان است؛

۴. جزیه، باج و مالیاتی است به سبب اقامت توأم با امنیت یهودیان در بلاد اسلامی؛

۵. جزیه را از اهلش بگیرید برای حفظ ذمّه ایشان و خوب اداره کردن آنان وسرپرستی ایشان.

با توجه به مواردی که ذکر شد، بر اساس پرداخت جزیه، حمایت از اهل کتاب و دفاع از حقوقشان صورت می پذیرد و این ها به جای تکلیف به امر دفاع و دخول در سپاه و امور لشکری است.(۱)

حقیقت اسلام آن است که هر امری، برای رسیدن به مراتب بالاتر و مقاصد والا می باشد و در نهایت، به صلاح نوع بشر می انجامد و بدین ترتیب فاصله بسیار زیادی است بین این هدف مهم با آن اهانت و ایجاد ذلّت که مسلماً با هم در حکومت اسلامی جمع شدنی نیست. به فرموده خداوند:

لَّايَنْهَيكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكمْ فيِ الدِّينِ وَ لَمْ يخُْرِجُوكمُ مِّن دِيَارِكمْ أَن تَبرَُّوهُمْ وَ تُقْسِطُواْ إِلَيهِْمْ إِنَّ اللَّهَ يحُِبُّ الْمُقْسِطِين.(۲) بنابراین اسلام به استناد این آیه کریمه، دین نیکی و عدالت به هموطنان اهل ذمّه است؛ علاوه بر اخباری که در سیره معصومان علیهم السلام و مسلمانان در این باره وارد شده است.

بخاری، ابن منذر، نحاس و بیهقی در کتاب شعب الایمان از اسماء دختر ابو بکر روایت کرده است که گفت: مادرم که زنی مشرک بود و در عهد مشرکان قریش و پیمان ایشان با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرار داشت، به دیدنم آمده بود. من از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم: «آیا اجازه هست به دیدنش بروم و صله رحم کنم؟» در پاسخ من بود که آیه شریف «لَّا يَنْهَيكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكمْ فيِ الدِّينِ وَ...» نازل شد و حضرت فرمود: «بله؛ به دیدنش برو و صله کن».(۳)

ص:۱۸۴

۱- الجزیه و أحکامها فی الفقه الإسلامی، ص ۲۰-۲۱؛ حقوق اقلیتها، ص ۱۱۳.

۲- «خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت در باره کسانی که در راه دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند، نهی نمی کند؛ چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد.» (الممتحنه:۸).

۳- الدرالمنثور، ج ۶، ص۲۰۵.

در کافی از امام صادق علیه السلام روایت آورده است که فرمود:

از محکم ترین دستاویزهای ایمان، یکی این است که برای خدا و در راه او، دوستی کنی و در راه او، دشمنی کنی، در راه او بدهی و درراه او از عطا دریغ نمایی.(۱)

قمی به سند خود از اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت آورده که فرمود:

هر کسی را دیدید که دوستی و دشمنی اش برای دین نبود، بدانید او دین ندارد.(۲)

۲. قرارداد ذمّه

در حقوق اسلامی برای پایان دادن به حالت خصمانه و ایجاد همبستگی ملی و تعاون و همکاری بین جامعه اسلامی و اهل کتاب در قلمرو حکومت اسلامی، قرارداد مخصوصی تحت عنوان «ذمّه» پیش بینی شده است. اهل ذمّه، پیروان دیگر ادیان آسمانی هستند که زیر پوشش حکومت اسلامی قرار گرفته و همانند دیگر شهروندان، در سایه حکومت عدل اسلامی زندگی می کنند.

ذمّه به معنای تعهدی است که دولت اسلامی، رعایت آن را برخود لازم می داند و از جان و مال و ناموس آنان حمایت کرده و همان حریمی را که برای مسلمانان قائل است، برای اهل ذمّه نیز قائل می باشد. افراد و گروه های غیرمسلمان که خواهان اقامت در سرزمین های اسلامی می باشند، می توانند با استفاده از عقد قرارداد «ذمّه» از مزایای حقوقی و آزادی های شایسته مقام انسانی آن بهره مند شوند. مقصود اصلی از تشریع این پیمان، ایجاد محیط امن و تفاهم و زندگی مشترک و همزیستی مسالمت آمیز میان فرقه های مختلف مذهبی در قلمرو حکومت اسلامی است. روی همین اصل، انعقاد قرارداد «ذمّه» براساس اراده آزاد دو طرف و توافق کامل آن ها صورت می پذیرد.

اسلام، آزادی افرادی که صلاحیت عقد قرارداد «ذمّه» را دارند تا آنجا محترم شمرده که التزام به قرارداد مزبور را برای آنان دائمی و حتمی تلقی نکرده است؛ بلکه هر گاه خواستند، می توانند قرارداد «ذمّه» را فسخ کرده، به سرزمین مورد نظر خود در خارج از قلمرو حکومت

۱- کافی، ج۱، ص۱۲۵، ح۲.

۲- کافی، ج۱، ص۱۲۷، ح ۱۶.

اسلامی بپیوندند.(۱)

ارزش این آزادی، هنگامی روشن تر می شود که به این نکته توجه کنیم: قرارداد «ذمّه» از سوی مسلمانان الزامی است و مسلمانان تا وقتی ذمیان به قرارداد خود احترام می نهند، هیچ گاه نمی توانند آن را فسخ و یا از تن دادن به شرایط آن سر باز زنند.

امتیاز دیگری که در قرارداد ذمّه جالب توجه است، اصل «ضرورت پذیرش پیمان ذمّه از طرف مسلمانان» است. بدین معنا که مسلمانان و دولت اسلامی برابر دو نوع الزام در مورد عقد قرارداد ذمّه قرار گرفته اند. نخست باید گروه های مذهبی را به عقد قرارداد ذمّه دعوت کنند و بدون دعوت رسمی قادر به هیچ نوع تعرض و درگیری با آنان نخواهند بود. دوم: هرگاه پیشنهاد انعقاد قرارداد ذمّه از طرف گروه های مذهبی (یهودیان، مسیحیان، مجوسیان) به مسلمانان ابلاغ شود، دولت اسلامی موظف است از پیشنهاد آنان استقبال کند و ردّ پیشنهاد صلح حتی در مواقعی که انعقاد قرارداد ذمّه به مصلحت مسلمانان هم نباشد، جایز نیست و با وجود تسلط و فرمانروایی کاملی که ممکن است مسلمانان برگروه های مزبور داشته باشند، پذیرفتن پیشنهاد صلح و عقدپیمان ذمّه واجب خواهد بود.(۲)

۳. متن قرارداد ذمّه

قرارداد ذمّه مانند هر قرارداد مشروع دیگری از نظر اسلام، بر اساس رضایت دو طرف تنظیم و با ایجاب و قبول منعقد می شود. با بررسی عهدنامه هایی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با اهل کتاب در این خصوص منعقد کرد، می توان نمونه عینی انعقاد آن را ارزیابی کرد. قراردادها معمولاً با نام خدا آغاز شده و در ابتدا، به اسم نمایندگان رسمی دو طرف تصریح شده است. مفاد عهدنامه ها با صراحت، بدون ابهام و به سبک معمولی نوشته شده اند. درذیل عهدنامه ها، امضای شهود درج گردیده اند.(۳)مفاد قراردادهای ذمّه ای که در صدر اسلام منعقد شده است، از این لحاظ حائز اهمیت هستندکه نه تنها ویژگی های روابط میان مسلمانان و اهل کتاب را نشان می دهند؛ بلکه نمایانگر وضع ساده و اختلافات اندکی هستند که در آن ایّام در خصوص امور اجتماعی

۱- اسلام و همزیستی مسالمت آمیز، ص ۵۷-۶۰.

۲- جواهر الکلام، ج۲۱، ص۲۹۴.

۳- السیره النبویه، ج۲، ص۹۰۲؛ فتوح البلدان، ص۹۳.

میان مسلمانان و اهل کتاب وجود داشته است. اتخاذ سیاست صلح جویانه مسلمانان، صرفاً به دلیل حزم و احتیاط نبود؛ بلکه این یک حقیقت آشکار است که روح تسامح و مدارا در باره اهل کتاب، جزء جدایی ناپذیر تعلیمات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است.

۴. پایبندی به پیمان بسته شده و پاسداری از آن

نکته قابل توجهی که باید در حقوق اهل ذمّه مورد عنایت قرار بگیرد، این است که پیمان با اهل ذمّه را «ذمّه الله و ذمه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم» تلقی می کنند.(۱) وقتی پیمانی از جانب مسلمانان با اهل کتاب منعقد می شود، در واقع این پیمان خدایی است.

در قرآن هم آمده است:

«إنَّ اللَّه لاـ یُخلِفُ المیعادَ» ؛ (۲) «خداوند خلف وعده نمی کند». هر نوع پیمان شکنی از ناحیه مسلمانان، در واقع شکستن پیمان خداوند متعال است. علاوه بر این که وفای به عهد، از توصیه های مؤکد قرآن کریم است:

«وَ أَوْفُواْ بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ کاَنَ مَسْْولًا» (۳)؛ «به عهد خود وفا کنید که از عهد سؤال می شوید».

یا درباره اوصاف مؤمنان درسوره مبارکه مؤمنون می فرماید:

«وَ الَّذِینَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَ عَهْدِهِمْ رَاعُون» ؛ (۴) «مؤمنان کسانی هستند که به پیمان هایی که با دیگران می بندند، وفادارند».

پس وفای به عهد، امری مهم است؛ اما نفس معاهده، امری است که اگر از سوی مؤمن منعقد شد، موظف است که بدان وفا کند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«لا تَضمَن ما لا تَقدِرُ علی الوَفاءِ بِهِ» (۵)؛ «چیزی را که قادر به وفای آن نیستی، تضمین نکن».

در روایتی از امام صادق علیه السلام در باره بستن عهد و پیمان آمده است:

۱- بحار الانوار، ج۹۷، ص۶۵، ح۹.

۲- آل عمران: ۹.

۳- إسراء: ۳۴.

۴- مومنون: آیه ۸.

۵- غررالحکم، ح۵۲۹۸.

عِدَه الْمُؤْمِنِ أَخَاهُ نَذْرٌ لَا كفَّارَه لَهُ فَمَنْ أَخْلَفَ فَبِخُلْفِ اللَّه؛

عهد مسلمان با برادرش مثل نذری است که کفاره ندارد»

یعنی نمی توان از آن تخلف کرد؛ چرا که تخلف از نـذر، کفاره ندارد. تخلف از عهد نیز، کفاره ندارد؛ بنابراین وفای به عهد، یک ویژگی ارزشـمند اخلاقی است که با هر کسـی و درباره هر چیزی که از طریق شرعی منعقد شود، لازم الوفا است. مرحوم کلینی از امام محمّد باقر علیه السلام چنین نقل می کند:

«ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِأَحَدٍ فِيهِنَّ رُخْصَه أَدَاءُ الْأَمَانَه إِلَى الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ وَ الْوَفَاءُ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ وَ بِرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرَّيْنِ كانَا أَوْ فَاجِرَيْنِ»؛ (۱)

«سه چیز است که خداونـد اجـازه تخلف از آن هـا را نـداده است: بر گردانـدن امـانت، اگر چه از فاجر باشـد؛ وفای به عهـد و پیمان، نیکوکار باشد یا بدکار؛ نیکی به پدر و مادر، نیکوکار باشند یا بدکار».

چه در وفای به عهد، چه در ادای امانت و چه در نیکی به والدین، کفر و ایمان شرط نیست؛ ملاک، نفس عمل است که حسن ذاتی دارد و تخلف از آن، قبح ذاتی؛ یعنی عقل، حکم به قبح پیمان شکنی می کند؛ گرچه انسان با کافر پیمان ببندد و بخواهد از آن تخلف کند. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه معروف خود به مالک اشتر می فرمایند:

«وَإِنْ عَقَدْتَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ عَدُوّ لَکَ عُقْدَه، أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْکَ ذِمَّه، فَحُطْ عَهْدَکَ بِالْوَفَاءِ، وَارْعَ ذِمَّتَکَ بِالْأَمَانَه»؛ (۲)

اگر بین تو و دشـمنت پیمانی بسـته شد یا تعهد دادی که او را پناه دهی، بر عهد خویش جامه وفا بپوشان و تعهد خود را محترم بشمار.

این توصـیه های ارزشـمند امیرالمؤمنین علیه السـلام انصافاً یک دسـتورالعمل کلی برای حکومت و برای تک تک انسان ها در زنـدگی فردی است. نکته جـالبی که بیـان آن خـالی از فایـده نیست، این که اگر انسان مسـلمانی با هر یک از مشـرکان پیمان بست، سایر مسلمانان هم موظفند آن را محترم بشمارند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

إِذَا أَوْمَأَ أَحَدٌ مِنَ الْمسلمين أَوْ أَشَارَ بِالْأَمَانِ إِلَى أَحَدٍ مِنَ الْمُشْرِكينَ فَنَزَلَ عَلَى

۱- کافی، ج۲، ص۳۶۳، حدیث ۱۵؛ وسائل الشیعه، ج۱۲، ص ۱۶۵، ح ۲۷۶۶۹.

۲- نهج البلاغه، ص۱۷۹، نامه ۵۳.

ذَلِکَ فَهُوَ فِی أَمَان؛ (۱)

اگر هنگام جنگ، مسلمانی با اشاره دست، مشرکی را امان دهد و آن مشرک جنگ را رها کند، بقیه مسلمانان باید امان برادر مسلمانشان را محترم بشمارند.

باز تعبیر دیگری از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که نقل می کند رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

ذمَّه المسلمین واحده یَسعَی بها أدناهم؛ (۲)

اگر انسان مسلمان- اگر چه منزلت اجتماعی او رفیع نبوده و در مقام حکومت هم نباشد- به مشرکی پناه داد، همه مسلمانان باید آن را محترم بشمارند.

۵. علل پیمان بستن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

با دقّت بر وضعیت زمان و نحوه اقدام پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای انعقاد پیمان با اهل کتاب و موارد یاد شده در قرارداد، می توان به مهم ترین اصولی که ایشان بدان توجه نموده اند، اشاره کرد که عبارتند از:

۱. در آغاز هجرت، مسلمانان در اقلیت بودند؛

۲. آیین محمّدی، قدرت و توانایی چندانی نداشت؛

۳. هنگام ورود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به یثرب، گروه های مختلفی در این شهر سکونت داشتند؛

۴. آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مأمور به صبر بود؛

۵. اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می توانست با گروه های مختلف، پیمانی امضا کند و آنان را- که ظاهراً در موضع قوی تر بودند- با خود همراه کند، منافع بسیاری را برای مسلمانان کسب می کرد و جان و مال آن ها از دستبرد مخالفان در امان می ماند؛

۶. به واسطه پیمان با یهود، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم با رفع مشکلاتی که مشابه آن در مکه از گسترش اسلام جلوگیری کرده بود، اکنون می توانست با آسایش خاطر بیشتری به تبلیغ آیین خود و رویارویی با دشمنان خارجی بپردازد؛

۷. پیمان با یهود ضرورت بیشتری داشت؛ چون آنان به منزله رؤسای یثرب و دارای هیبت

۱- دعائم الإسلام، ج۱، ص۳۷۸؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص۴۵، ح۱۲۳۹۱.

٢- دعائم الإسلام، ج ١، ص ٣٧٨.

فرهنگی نزد عرب ها بودند و از نظر نظامی، نیرو و امکانات خوبی داشتند؛

۸. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با دوراندیشی بالایی، همه این اقشار را با حفظ آداب قبیله ای شان تحت مجموعه ای واحد قرار داد؛

۹. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حداقل برای مدتی از توطئه های فردی و گروهی یهودیان اطمینان یافت. از طرفی، غیر مسلمانان نیز با توجه به جایگاه حلف و پیمان نزد ایشان، مسلمانان را همچون خانواده خود احساس کردند که باید منافع متقابل یک دیگر را حفظ نمایند؛

۱۰. هنوز صلح حدیبیه انجام نشده بود و در این برهه، مسلمانان توانایی رویارویی با آن ها را نداشته و به همین سبب بهترین دوراندیشی، کنار آمدن با یکی از دو گروه مشرک و یهودی بود تا این امر باعث فروکش نمودن حداقل یکی از دو طرف دشمن شود؛ و لذا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سراغ یهود رفت و به منظور آرام کردن شمال مدینه، عبدالله رواحه را برای مذاکره به خیبر فرستاد؛

۱۱. در این جریان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم می خواست تا میان دشمنان خود، شکاف اندازد و هم در فرصتی مناسب تر با آنان روبه رو شود؛ همان گونه که با قریش صلح کرد و سپس مکه را فتح کرد. این، یکی از شگردها و تاکتیک های نظامی– سیاسی است که در عصر حاضر نیز در مواردی که مسلمانان در موضع ضعف قرار می گیرند، باید از آن بهره جویند؛

۱۲. مفاد قراردادهای «ذمّه» ای که در صدر اسلام منعقد شده است، از این لحاظ حائز اهمیت هستند که نه تنها ویژگی های روابط میان مسلمانان و اهل کتاب را نشان می دهند؛ بلکه نمایانگر وضع ساده و اختلافات اندکی هستند که در آن ایّام در خصوص امور اجتماعی میان مسلمانان و اهل کتاب وجود داشته است؛

۱۳. اتخاذ سیاست صلح جویانه مسلمانان، صرفاً به دلیل حزم و احتیاط نبوده؛ بلکه این یک حقیقت آشکار است که روح تسامح و مدارا در باره اهل کتاب، جزء جدایی ناپذیر تعلیمات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.

۶. نکات آیات برای ایجاد الگو

امام سجاد علیه السلام می فرماید:

نباید بیش از آنچه خدا برای اهل ذمّه مقرر کرده است، از آن ها انتظار

داشت. این، حقی است که اهل ذمّه بر مسلمانان دارند .(۱)

طبیعی است هر مسلمانی باید با احکام دینش آشنا باشد و بداند حقی که خدا از آن ها می خواهد، چه حقی است؟ حقی که خدا از اهل ذمّه خواسته این است که مالیات بپردازند، به پیمان خود با دستگاه حکومت پایبند باشند؛ اگر التزام و پایبندی عملی داشتند، نباید انتظار بیشتری از آن ها داشت. در چنین شرایطی آن ها نیز در جامعه اسلامی از حقوقی مساوی با مسلمانان برخوردار هستند؛ اما وقتی یهودیان پیمان شکنی کنند و طغیان و سرپیچی نمایند، هر طایفه ای از یهودیان، متناسب با گناه خود مجازات می شود؛ چنانچه بنی قینقاع و بنی نضیر ترک وطن کردند، بنی قریظه کشته شدند. اهل خیبر نیز با دادن قسمتی از محصولات خود، مصالحه کردند تا هر جا که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بخواهد، آنان را بفرستد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در اواخر حیات خود دستور دادند که همه یهودیان از کل سرزمین جزیرهالعرب بیرون بروند.

۸. جزیه

اشاره

«جزیه» از واژه هایی است که در مباحث فقهی مربوط به کافران، کاربرد فراوانی دارد و در جاهای گوناگون، از آن سخن رفته است. عده ای، جزیه را نوعی مالیات به حساب نیاورده؛ بلکه آن را تنها باج گیری قدرت حاکم از انسان های تحت سلطه خود تلقی می کنند؛ (۲) لیکن عصر باج گیری و باج دهی سپری شده است و کاوشگر حقیقت جو، از یک سو، جزیه را از احکام مسلّم صدر اسلام می شمارد و از سوی دیگر، احکام این دین حنیف را جاودانی و درخور اجرا در همه زمان ها می داند. یکی از تعهدات اهل ذمّه، پرداخت «جزیه» به دولت اسلامی است.(۳) راغب گوید:

«جزیه» به کسر جیم: چیزی است که اهل ذمّه (اهل کتابی که در حکومت اسلامی زندگی می کنند گرفته می شود و این واژه از «اجتزاء» یعنی راضی بودن، گرفته شده است؛ چون آن ها) برابر مصون بودن مال و جان و خونشان، با رضایت، آن مالیات را می پردازند.(۴)

۱- صحیفه سجادیه، ص ۱۴۰.

۲- الجزیه و أحکامها، ص۳۳-۳۴.

۳- المیزان، ج ۹، ص ۲۴۰؛ الجزیه و أحکامها، ص ۱۳به نقل از: مغنی لابن قدامه، ج ۱۰، ص۵۵۷.

۴- مفردات، ص۱۹۵. جزیه، مالیات سرانه ای است که از غیر مسلمانان به نام«در حمایت بودن و معافیت از سپاهی گری» می گرفتند. اهل کتاب در سنین معیّنی با شرایط خاصّی به دلیل حفظ جان و مالشان که در پرتو دولت اکثریّت اسلامی هستند می پردازند و از کهن ترین زمان ها در کشورهای روم، مصر، ایران، چنین مالیاتی برقرار بوده. اما جزیه اسلامی با پیش از اسلام فرق دارد اوّل اینکه جزیه در چند مورد با مالیات و خراج متفاوت است: ۱. مطابق نصّی که در قرآن است «جزیه»گرفته می شد؛ اما «خراج»مربوط به اجتهاد است؛ ۲. جزیه پس از مسلمان شدن جزیه دهنده، از او ساقط می شد؛ ولی خراج یا مالیات

زمین در هر حال باقی بود. اگر مسلمانی کسی را امان می داد تمام مردم امنیّت او را رعایت می کردند و در عین حال کسی حقّ کشتن یا به غنیمت گرفتن اموال یا اسیر کردن افراد «ذمّی»را نداشته است؛ ۳. جزیه در احادیث آمده است در زمان خلافت حضرت علی علیه السلام، دهقانی مجوسی اسلام آورد، علی علیه السلام به او فرمود: «إن قمت فی ارضک رفعنا الجزیه عن رأسک و اخذناها من ارضک»، «اگر در زمینت بمانی، دیگر جزیه نمی دهی و مالیات زمین خواهی داد». تاریخ الرسل والملوک، ج۳، ص۷۱۲.

صاحب جواهرالکلام گوید:

معنای اصطلاحی «جزیه» در اصطلاح فقهی، مالی است که حکومت اسلامی بر حسب عقد ذمّه، از اهل کتاب، یعنی یهودیان و مسیحیان وکسانی که شبهه اهل کتاب بودن در مورد آنان وجود دارد، مانند مجوسیان، می گیرد .(۱)

به عبارت دیگر، جزیه یک نوع تعهد مالی است که متحدان، پرداخت آن را برابر تعهدات مسلمانان به عهده می گیرند و همان گونه که رعایای مسلمان در دفاع و اداره جامعه بزرگ متحد و متشکل از رعایای مسلمان و غیرمسلمان (اهل کتاب) با پرداخت مالیات های مقرره شرکت در نیروی دفاعی و نظامی به وظیفه اجتماعی و دینی خود عمل می کنند، متحدان (رعایای غیر مسلمان) نیز که از مزایا و حقوق چنین جامعه تضمین شده ای بهره مند می شوند، به جای مالیات ها و وظایف دفاعی و نظامی (که به عهده مسلمانان می باشد) مالیات مخصوص و ناچیزی به عنوان جزیه به دولت مسؤول اسلامی پرداخت می کنند.(۲) خداوند متعال می فرماید:

قَتِلُواْ الَّذِینَ لَایُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ لَابِالْیَوْمِ الْأَخِرِ وَ لَایحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ لَایَدِینُونَ دِینَ الْحَقّ ِ مِنَ الَّذِینَ أُوتُواْ الْکتَابَ حَتیَ یُعْطُواْ الْجِزْیَه عَن یَدٍ وَ هُمْ صَاغِرُون.(۳)

۱- جواهر الکلام، ج۲۱، ص۲۲۸.

۲- اسلام و همزیستی مسالمت آمیز، ص۴۹.

۳- توبه: ۲۹. از مجاهد نقل شده است که این آیه وقتی نازل شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دستور جنگ با رومیان را صادر فرمود و به دنبال آن به جنگ تبوک رفتند. برخی گفته اند اختصاص بدان جنگ ندارد و به نحو عموم نازل شده است. (تفسیر المنار، ج۱۰، ص۳۳۲)؛ سیوطی روایتی از ابوهریره در این زمینه نقل می کند. الدرالمنثور، ج۳، ص۲۴۷.

در این آیه شریف، تحریض بر قتال با کافران است؛ البته کافران اهل کتاب که در آیه آمده است؛ زیرا جزیه مخصوص کافران کتابی است؛ به قرینه «حَتیَ یُعْطُواْ الْجِزْیَه».(۱)

در این آیه، کافران اهل کتاب که در واقع علّت قتال با آنان است، با چهار صفت، مشخص شده است:

الف. عدم ایمان به خداوند؛ زیرا یهود با اعتقاد به فرزندی عزیر برای خدا و مسیحیان با اعتقاد به فرزندی مسیح و نیز اعتقاد به تثلیث، و زردشتیان با اعتقاد به ثنویّت و دوگانه پرستی (نور و ظلمت یا یزدان و اهریمن) در واقع، به خدای واحد معتقد نیستند؛

ب. عدم ایمان به آخرت؛ چه آنان معتقدند آتش جهنم، جز ایام معدودی برای گناهکاران نیست؛ (۲)

ج. عدم اعتقاد به محرمات الهی چون خمر و خنزیر و...؛

د. عدم اعتقاد به دین حق که اسلام است.

به موجب آیه مذکور، علامه طباطبائی می گوید:

فرموده خداوند «حَتَّی یُعْطُوا الْجِزْیَه عَنْ یَدٍ وَ هُمْ صاغِرُونَ» از آنچه در صدر آیه مورد بحث، از اوصاف سه گانه اهل کتاب به عنوان حکمت و مجوز قتال با ایشان ذکر شده است و از اینکه باید با کمال ذلّت، جزیه بپردازند، چنین برمی آید که منظور از ذلّت ایشان، خضوعشان برابر سنت اسلامی و تسلیم ایشان برابر حکومت عادل جامعه اسلامی است. مقصود این است که مانند سایر جوامع نمی توانند برابر جامعه اسلامی صف آرایی و عرض اندام کنند و آزادانه در انتشار عقاید خرافی و هوا و هوس خود به فعالیّت بپردازند و عقاید و اعمال فاسد و مفسد جامعه

۱- خزائلی گوید: «حکم جهاد با اهل کتاب به سه سبب ثابت شده است: سبب اول، عدم ایمان آنان به توحید است. سبب دوم، این است که آنان، آنچه را که خدا ورسولش صلی الله علیه و آله و سلم حرام کرده اند، بر خود حرام نمی دانند. سبب سوم، عدم تدین آن ها به دین حق است.اتفاق علما آن است که یهود و نصارا اهل کتابند و فقها برای مجوس به شبه کتاب قائلند.» (احکام قرآن : ص۵۹۶).

۲- بقره: ۸۰.

بشری خود را رواج دهند؛ بلکه باید با تقدیم دو دستی جزیه، همواره خوار و زیردست باشند. پس آیه شریف ظهور دارد در اینکه منظور از «صَغار ایشان» معنای مذکور است، نه اینکه مسلمانان یا زمامداران اسلام به آنان توهین و بی احترامی نموده، یا آن ها را مسخره کنند؛ زیرا این معنا با سکینت و وقار اسلامی سازگار نیست؛ هر چند بعضی از مفسران، آیه را بدان معنا کرده اند.(۱)

حکم پرداخت جزیه به منظور آن است که اهل کتاب، تسلیم شوند و در زندگی اجتماعی به نظام و دستورات اسلام درآیند و نظام مسلمانان را پذیرفته و با این عهد و پیمان، در بلاد اسلامی زندگی کنند و بدین ترتیب در چنین احوالی، اموال آنان و لعن اهل ذمّه بر مسلمانان حرام است و ازدواج با ایشان، برای مسلمانان حلال است، به عکسِ زمانی که اهل کتاب، جزیه نپردازند.(۲)

۱. جزیه با خراج متفاوت است

دو لفظ «جزیه» (۳) و «خراج»، دو اصطلاح فقهی و اسلامی است که هر یک در مدارک اصیل حقوق اسلامی، به مفهوم خاص و در موارد خاص به کار رفته است. با این وصف، برخی این دو را با یک دیگر بر یک معنا حمل کرده و موجب اشتباه بزرگی شده اند؛ چرا که یوسف در کتاب الخراج خود می نویسد:

«الجزیه بمنزله مال الخراج» ؛ «جزیه، به منزله مالی است که به عنوان خراج دریافت می شود».

همچنین بلاذری در فتوح البلدان چنین تعبیر می کند:

«ارضاً علیها الجزیه من ارض الاعاجم» ... به گونه ای که عده ای از مستشرقان، بدون توجه به مدارک و گفتار فقهای دیگر، این مطلب را از مسلمات اسلام برشمرده و نتیجه گرفته اند، سنگینی مالیات های سرانه و ارضی بر دوش دهقانان غیرمسلمان موجب می شد که

۱- المیزان، ج۹، ص۲۴۲.
۲- تفسیر الصافی، ج۲، ص۳۳۴. «و الجزیه واجبه. عقوبه من اللّه تعالی لهم، لعنادهم الحق، و کفرهم بما جاء من محمّد النبی صلّی اللّه علیه و آله خاتم النبیین و جحدهم الحق الواضح بالیقین. و جعلها تعالی حقنا لدمائهم، و منعا من استرقاقهم، و وقایه لما عداها من أموالهم» (مقنعه، ص۲۶۹).
۳- «الجزیه ما یؤخذ من أهل الذمه، و تسمیتها بذلک للاجتزاء بها فی حقن دمهم» «مفردات، ص۱۹۵».

ناگزیر به صفوف مسلمانان بپیوندند تا با قبول اسلام، از پرداخت آن معاف شوند و همین مسامحه، موجب آن شده است که جمعی از مستشرقان در مطالعات خود در این زمینه چنین پندارند که دو اصطلاح مزبور مترادف و به مفهوم «باج» اطلاق می شده است.(۱) در صورتی که با مراجعه به مدارک اصیل حقوقی و فقهی اسلام، فرق آن دو در کمال وضوح معلوم می شود.(۲)

جزیه، همواره به معنای مالیات سرانه ای که در قرارداد ذمّه قید می شد به کار می رفت؛ ولی خراج بر مالیاتهایی اطلاق می شد که بر زمین ها وضع می گردید؛ بنابراین اولاً جزیه، مالیات سرانه بود و خراج، مالیات ارضی و ثانیاً جزیه فقط در تعهدات مالی ذمیان به کار می رفت؛ ولی خراج هم در تعهدات ذمیان و هم در مال الاجاره زمین هایی که دولت صلاحیت دار اسلامی در اختیار افراد-مسلمان و غیرمسلمان- قرار می داد، اطلاق می شد. نهایت خراج (مالیات بر زمین)، در بعضی از موارد به جای (مالیات سرانه)، در عهدنامه های ذمّه قید می گردید و ذمیان متعهد می شدند به جای مالیات سرانه، سالیانه قسمتی از محصولات کشاورزی خود را به دولت مسئول بپردازند. شاید همین موضوع موجب می شد که در پاره ای موارد، این دو اصطلاح به جای یک دیگر استعمال شوند.(۳)

۲. مقدار جزیه

جزیه مقدار معیّنی ندارد و تعیین آن، بر عهده حکومت اسلامی است که مطابق شرایط و مصلحت، مقدار آن را مشخص می کند. کیفیت پرداخت آن نیز با توافق مقرّر می شود. اخذ جزیه مانند زکات، سالیانه است. در صورت عدم تعیین زمان، آخر هر سال گرفته می شود و مانند دیگر مالیات های اسلامی، در مصالح اسلام و جامعه به مصرف می رسد. کودکان و زنان از پرداخت جزیه معافند.(۴) به مستمندان مهلت داده می شود که در صورت کسب توانایی مالی، جزیه شان را بپردازند. این نکته قابل توجه است که جزیه معمولاً بسیار اندک بوده است.

۱- «ولهاوزن»در کتاب خود به نام دولت عرب و سقوط آن ضمن تأیید نظریه فوق، مدعی است باجی که مسلمانان از مردم می گرفتند از دو جزء مالیات اراضی و مالیات سرانه تشکیل می شد؛ ولی مسلمانان توجهی به فرق این دو نداشتند و اصولاً از آن بی اطلاع بودند. الجزیه و أحکامها، ص ۳۳-۴۰.

۲- الجزیه و أحکامها، ص ۴؛ ۲۰-۲۱ و ۳۳-۴۰.

۳- وسائل الشیعه، ج۱۵، باب ۶۸ وباب ۷۲.

۴- نضد القواعد الفقهیه، ص ۳۷۵.

مطابق بعضی از روایات، گاهی یک دینار در سال مقرّر می شد و حتی آنان که قادر به پرداخت جزیه نبودند، معاف می شدند.(۱)

نکات آیات برای ایجاد الگو

قرآن کریم درباره جزیه می فرماید:

«قَاتِلُواْ الَّذِينَ لاَيُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلاَ بِالْيَوْمِ الآخِرِ وَلاَ يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَلاَيَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُواْ الْجِزْيَه عَن يَد وَهُمْ صَاغِرُونَ»؛ (۲)

با کسانی از اهل کتاب که ایمان به خدا و روز جزا ندارند و آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده است، حرام نمی شمارند و آیین حق را نمی پذیرند، پیکار کنید تا زمانی که جزیه را با دست خود، با خضوع و تسلیم بپردازند .

لحن تندی که آیه در باره اهل کتاب دارد، شاید دلیل این باشد که اهل کتاب، به ویژه یهود، در صدر اسلام، بسیار کارشکنی می کردند. حتی توطئه قتل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را چیدند. این لحن تند در برابر اهل کتاب با ویژگی هایی که در آیه برای آن ها آمده است، نامتناسب نیست. در عین حال، اسلام درِ آشتی را به روی آن ها می گشاید و آنان را با قبول پرداخت جزیه، در جایگاه شهروند هم پیمان می پذیرد. اکنون به ذکر چند نکته می پردازیم:

۱. جزیه، چیزی است که از اهل ذمّه (اهل کتابی که با مسلمانان پیمان همزیستی دارند و در قلمرو اسلام زندگی می کنند) گرفته می شود. جزیه، به منزله هزینه ای است که آنان در ازای حفظ جان و مالشان می پردازند. در برابر آن، دولت اسلامی نیز امنیت همه جانبه آنان را تأمین می کند.

۲. پرداخت جزیه توسط اهل کتاب، احترام در برابر اسلام و مسلمانان و نشانه هم زیستی مسالمت آمیز و قبول یک اقلّیت دینی سالم برابر اکثریت است. این جنجال که جزیه مخالف شؤون انسانی و خلاف اصل هم زیستی است، یک توهّم بی اساس می باشد؛ زیرا جزیه، نوعی پاداش به دولت اسلامی از طرف شهروندان غیرمسلمان اهل کتاب است در برابر خدماتی که

۱- دعائم الإسلام، ج۱، ص ۳۸۰-۳۸۱.

۲- توبه: ۲۹.

برای آنان انجام می دهد؛ نه کیفر و باج (حق زور گرفتن).

۹. مسؤول قرارداد ذمّه و فسخ آن

اشاره

پیمـان های میان مسـلمانان و غیر مسـلمانان، با تغییر شـخص و یا هیئت حاکم و دگرگونی اوضاع و شـرایط، همچنان به قوت و احترام خود باقی خواهند ماند و زمامدار بعدی، حق تبدیل یا ابطال قراردادی را که پیش تر به طور مشـروع میان جامعه اسلامی و گروه های دیگر به امضا رسـیده است نـدارد. این مطلب در هر نوع معاهـده – دائمی یا محـدود- یکسان صادق خواهد بود. (۱) بـدیهی است در یک مورد، دولت قانونی مسـلمانان می تواند قرارداد موجود را نادیده بگیرد و آن در صورتی است که از طرف مقابل، خطر محسوسـی جامعه اسـلامی را تهدید کند و دشـمن با بهره بردن از حسن نیت مسـلمانان، قصد نقض پیمان و خیانت به مسـلمانان یا تجاوز به حقوق مشروع آنان داشته باشد. در چنین موقعیتی است که قرآن به جامعه مسلمانان دستور می دهد:

وَ إِمَّا تَخَافَنَّ مِن قَوْمٍ خِيَانَه فَانبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَىَ سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يحِبُّ الْخَائِنِين؛ «و هر گاه از خیانت گروهی بیم داشـته باشی[که عهد خود را شکسته، حملهً غافلگیرانه کنند]، به طور عادلانه به آن ها اعلام کن که پیمانشان لغو شده است؛ زیرا خداوند، خائنان را دوست نمی دارد!»(۲).

در مواردی که فسخ یک طرفه از سوی مسـلمانان اعلام شود، باید شرایط آن چنان باشد که خطر و قصد خیانت از ناحیه دیگر متعاهـدان کاملاً محسوس و ثابت شود و اما احتمال خیانت بـدون اسـتناد به مـدارک اطمینان بخش هیـچ گاه مجوز فسـخ یک جانبه از طرف مسـلمانان نخواهـد بود.(۳)همچنین در مواردی که مصالـح مسـلمانان، الغـای قراردادی را ایجـاب کنـد یا پیمان صلح، برای تغییر اوضاع و شرایط فاقد مصلحت یا بر خلاف مصلحت مسلمانان شود یا تحولاتی در باره مقام زعامت و پیشوایی مسـلمانان رخ دهـد، هیـچ مقام صـلاحیت دار اسـلامی قادر بر فسخ یک جانبه پیمان های موجود نخواهد بود. قانون اسـلام در عین اینکه

۱- جواهر الکلام، ج۲۱، ص۳۱۳.

۲- انفال: ۵۸.

۳- جواهر الکلام، ج ۲۱، ص۲۹۴.

فسخ یک جانبه را از سوی مسلمانان مشروع نمی شمارد، در پاره ای از قراردادها، مانند قرارداد «ذمّه» و پیمان مصونیت موقت «امان» به طرف متعهد اجازه می دهد هرگاه بخواهد با ترک قلمرو مسلمانان، قرارداد را منتفی سازد؛ زیرا اسلام، آزادی فکر و عقیده و آزادی دعوت اسلامی را یک حق مشروع برای خود حفظ می کند و هیچ عاملی و حتی قراردادی بین المللی را در سلب چنین حق طبیعی مجاز نمی داند و آن را منافی با آزادی فکر و مذهب تلقی می کند.

در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم صلاحیت انعقاد قراردادهای «ذمّه» و همچنین پیمان هایی که به طور موقت «مهادنه» برای متارکه جنگ با مشرکان به امضا می رسید، صرفاً مربوط به شخص پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بود و در مواردی مسؤولیت این امر از طرف آن حضرت به سرداران و فرمانداران مسلمان موکول می شد. پس از رحلت پیشوای بزرگ اسلام این صلاحیت، مانند سایر شئون زمامداری، به جانشینان و اوصیای آن حضرت می رسید که به طور صریح، نام برده شده بودند. به عقیده شیعه، این مقام پیشوایی دینی از آن امامان اهل بیت بوده است و در زمان غیبت آخرین پیشوا و امام به حق، حضرت ولی عصر علیه السلام به نظر فقهای پرهیزکار موکول می باشد.(۱)

پیمان هایی که از طرف دولت های حاکم بر سرزمین های اسلامی– بدون آنکه صلاحیت فوق را احراز کرده باشند – با دولت ها یا گروه های غیرمسلمان منعقد می شود، بی شک در مواردی که به مصلحت مسلمانان نباشد، برای آنان الزام آور نبوده و از نظر حقوق اسلامی، فاقد ارزش خواهد بود. (۲) فقها در خصوص قرارداد ذمّه، پیمان های حکام و زمامداران جائر را نیز معتبر و برای عموم مسلمانان الزام آور تلقی کرده اند. (۳)

۱. مسؤول پرداخت جزیه

گروه اول: اطفال و افراد نابالغ، تابع پدران خود هستند و تا هنگامی که به سن بلوغ نرسیده اند، از هرگونه مسؤولیت معافند و هنگامی که بالغ می شوند، موظفند با پیروی از عقل و برهان، راه صحیح و آیین درست را بشناسند و در صورتی که بر آئین پدران خویش بمانند، باید

۱– جواهر الکلام، ج ۲۱، ص۳۱۳.
۲– تحریر الوسیله، ج۲، ص۵۰۱.
۳– جواهر الکلام، ج۲۱، ص۲۷۶.

مستقیماً و اصالتاً در قرارداد ذمّه شرکت کنند یا سرزمین اسلامی را ترک گویند.(۱)

گروه دوم: زنـان، مسؤولیت مالی ندارنـد و به تبعیت شوهران خود، از مزایای قرارداد ذمّه بهره منـد می شونـد. زنان و دخترانی کـه همسر ندارنـد، می تواننـد بـا شرکت در قرارداد ذمّیه از همـه مزایـای آن استفاده کننـد؛ ولی چنین قرارداد ذمّه ای، فـاقد مسؤولیت مـالی خواهـد بـود و مسلمانان نمی تواننـد از آنـان چیزی به عنوان جزیه دریـافت کننـد. هر نوع قرارداد ذمّه ای که متضمن مسؤولیت مالی بر عهده زنان باشد، فاقد ارزش حقوقی خواهد بود.

گروه سوم: مستمندان و فقرا بنا به نظریه عده ای از فقها – از جمله شیخ مفید و ابن جنید- از پرداخت جزیه معافند؛ زیرا جزیه حقی است مانند زکات که با فرا رسیدن سال واجب می شود؛ بنابراین فقیری که فاقد قدرت پرداخت است، وظیفه ای نخواهد داشت. جمعی از فقها، فقرای اهل کتاب را مشمول قرارداد ذمّه و جزیه شمرده و در پاسخ استدلال فوق گفته انـد: «جزیه در حقیقت در ازای امنیت و حق سکونت در کشور اسلامی و همچنین سایر مزایایی است که بر طبق قرارداد ذمّه نصیب ذمیان می شود؛ بنابراین فقیر و ثروتمند در این باره یکسان خواهند بود». شیخ طوسی در مبسوط ضمن تأیید نظریه دوم می گوید:

هیچ دلیلی وجود ندارد که جزیه را از فقرا اسقاط نماید؛ در صورتی که عمومیت آیه ۲۹ سوره توبه، شامل آن ها نیز می شود؛ بنابراین بایـد دیـد هر گاه متعهدی (ذمی) قادر به پرداخت جزیه نشد، بر عهده وی همچنان خواهد بود تا در موقع توانگری آن را پرداخت کند.(۲)

گروه چهارم: سالخوردگان و اقلیت هـای نـاتوان، نظر به اینکه خـواه نـاخواه در امنیت می باشند از پرداخت جزیه معـاف می شونـد؛ ولی فقها بر این نظریه اتفاق ندارنـد. سالخوردگان و افلیـج ها در صورتی که اقـدام به حمل اسلحه و جنگ ننمایند، از جانب مسلمانان مأمون شمرده شده اند؛ ولی این مطلب را در معافیت جزیه کافی ندانسته و افراد مزبور را به مقداری که تمکن دارند، موظف به پرداخت جزیه کرده اند. بدیهی است در صورتی که اشخاص مزبور ناتوان هم باشند؛ چون از مزایا و حقوق قرارداد ذمّه ماننـد دیگر ذمیان بهره منـد هستند و مسلمانان متعهد مسؤولیت هایی برابر آنان شده اند، دلیلی ندارد از پرداخت مقدار ناچیز جزیه که متناسب با تمکن

۱- دعائم الإسلام، ج۱، ص ۳۸۰-۳۸۱.

۲- المبسوط، ج۲، ص ۴۰.

آنان مقرر می شود، معاف باشند؛ اما در صورتی که فقیر و مستمند و فاقد قدرت پرداخت هرگونه جزیه باشند، مشمول گروه سوم خواهند بود و این گونه افراد حتی در بسیاری از موارد از بیت المال مسلمانان بهره نیز خواهند برد. تاریخ، نمونه ای از این مظهر عدالت انسانی را چنین نقل می کند:

حضرت علی علیه السلام بر سر راه خود پیرمرد پریشان حالی را مشاهده نمود که از مردم درخواست کمک می کرد. بی درنگ از حالش جویا شد. گفتند: «وی مردی نصرانی است». حضرت علی علیه السلام با حالی برافروخته ندا داد: «هان ای مسلمانان! از این پیر سالخورده کار کشیدید و آن گاه که پیر و ناتوان شد، وی را به حال درماندگی و محرومیت، به خود واگذاردید؟» پس دستور داد نفقه وی را از بیت المال پرداختند. (۱)

گروه پنجم: کشیشان و سایر روحانیان و دیرنشینان و افرادی که به کار عبادت پرداخته اند، می توانند بدون هیچ گونه تعهد مالی، در قرارداد ذمّه شرکت کنند. البته جمعی از فقها در این مورد ابراز تردید کرده اند و در صورت تمکّن و قدرت مالی اشخاص نام برده، آنان را به پرداخت جزیه موظف دانسته اند.

گروه ششم: دیوانگان و کسانی که مشاعر خود را از دست داده یا بر اثر ضعف ادراک و تشخیص، از ابلهان محسوب می شوند، تعهدی نداشته و از جزیه معاف می باشند. طبق روایتی امام صادق علیه السلام فرمود:

روش اسلام بر این است که جزیه از دیوانگان و کسانی که عقل و قدرت درک خود را از دست داده اند، گرفته نمی شود.(۲)

۲. معافیت از پرداخت جزیه

به جز گروه های مذکور، در چند مورد دیگر نیز تعهدات مالی قرارداد ذمّه منتفی و متعهدان، از پرداخت جزیه معاف هستند؛ از آن جمله موارد ذیل است که مسلمانان حق مطالبه جزیه از آنان را ندارند:

۱. در شرایطی که مصالح اسلام و جامعه مسلمانان، روابط حسنه و نزدیکی بیشتری را با

۱- المبسوط، ج۱۵، ص۹.

۲- وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص۱۱.

گروه های یهودی یا مسیحی و یا زردشتی ایجاب کند و الزام آنان بر ادای جزیه، باعث گرایش آنان به سوی دشمنان اسلام و مسلمانان شود و یا معاف کردن آنان از جزیه، موجب افزایش علاقه آنان به اسلام و قبول تابعیّت اصلی و پیوستن به صفوف مسلمانان باشد.(۱)

۲. هرگاه مسلمانان قادر به انجام مسؤولیت های قرارداد ذمّه نشوند، خواه ناخواه مسؤولیت پرداخت جزیه نیز از متعهد (ذمیان) منتفی می شود؛ زیرا در این صورت قرارداد ذمّه خواه ناخواه فسخ و فاقد اثر می شود. (۲)

۳. در مواقعی که مسلمانان به کمک نظامی ذمیان نیازمند باشند، ممکن است طی یک پیمان مشترک دفاعی از پرداخت جزیه معاف شوند. (۳)

۴. هر فردی از ذمیان که با اعتراف صریح به دو اصل اعتقادی اسلام: «شهادت بر یگانگی آفریدگار جهان و معبود حق، شهادت بر بعثت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم از جانب خدا» رسماً به آئین اسلام بگرود، قرارداد ذمّه و تعهد به پرداخت جزیه خود به خود منتفی می شود و مسؤولیت مشابهی با سایر افراد مسلمان و حقوقی برابر با حقوق آنان پیدا می کند.(۴)

بدیهی است معافیت از پرداخت جزیه در این مورد بدان معنا نیست که افراد ذمی با اسلام آوردن از ادای مالیات به دولت مسؤول اسلامی معاف گردند تا خیال شود که تعهد مالی در قرارداد ذمّه به طور غیرمستقیم ذمیان را به گرایش به سوی اسلام وادار می کرده است؛ زیرا صحیح است که با قبول اسلام به سبب از میان رفتن موضوع قرارداد ذمّه، از پرداخت جزیه معاف می شوند؛ ولی از این راه نه تنها تخفیفی در تعهدات مالی آنان حاصل نمی شود؛ بلکه مسؤولیت ها و تعهدات مالی جدیدی متوجه آنان می شود؛ از جمله اینکه مالیات مخصوص زکات از تعهد مالی قبلی (جزیه) به مراتب بیشتر و سنگین تر است و نیز تقیدات و محدودیت ها و وظایف زیادی گریبان گیر آنان می شود که در وضع سابق نسبت به بسیاری از آن ها آزادی و مصونیت داشتند.(۵)

ص:۲۰۱

۱- کافی، ج۵، ص ۱۰-۱۱؛ ح۲؛ حقوق اقلیتها، ص ۱۲۳-۱۲۴.

۲- المسائل الناصریات، ص ۲۸۰، ح ۱۲۱؛ فتوح البلدان، ص۱۴۳.

۳- فتوح البلدان، ص۱۶۶ و ۱۶۸.

۴- إیضاح الفوائد، ج۱، ص۳۵۳.

۵- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ۳/۴۹۷، حدیث ۲؛ طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، المبسوط فی فقه الإمامیه، ۲/۳۵.

۵. فوت ذمی قبل از فرا رسیدن موعد مقرر پرداخت جزیه، موجب اسقاط جزیه می شود(۱)؛ ولی به عقیده برخی از فقها از جزیه سالانه وی به نسبت مدتی که از سال درحال حیات بوده بر عهده متوفا باقی می ماند که باید از ترکه وی پرداخت شود و هرگاه ماترکی نداشته باشد، ساقط می شود و وراث وی ملزم نیستند از طرف متوفای مدیون، مقدار مزبور از جزیه را بپردازند. هرگاه ذمی قبلاً ـ جزیه خود را پرداخت کرده باشد پس از فوت، به ورثه اش مسترد می شود و بنابر نظریه دوم، اگر فوت وی در اثنای سال باشد، از آن به نسبت باقی مانده از سال مسترد خواهد شد. (۲)

۱۰. تعهدات و حقوق اهل ذمّه

اشاره

روابط سرزمین های اسلامی با اهل کتاب می باید بر اساس قرارداد مورد رضایت طرفین تنظیم شده باشد. مبتنی بودن رابطه مسلمانان با غیر مسلمانان، بر قرارداد مورد رضایت الطرفین، با اهل کتاب داخل سرزمین های اسلامی، اصلی عقلایی و سازگار با ضوابط انسانی است. واضح است که هر دو طرف مصالح و منافع خود را در قرارداد لحاظ کنند. بدیهی است مفاد چنین قراردادی در شرایط مختلف زمانی و مکانی یکسان نخواهد بود؛ لذا در ادبیات دینی «ذمّه» یک قرارداد است که میان اهل کتاب و حاکم مسلمانان منعقد می شود. قرارداد ذمّه از قراردادهای دایمی صلح است که جز در موارد نقض پیمان یا اهمال آن از طرف گروه متعاهد، حالت الزامی و ارزش حقوقی خود را حفظ خواهد کرد. وفای به عهد، یکی از ضروریات شریعت اسلامی است.در قرآن کریم درآیات متعددی بر وفای عقود و پیمان ها تاکید شده و به طورخاص بر وفای عهد و احترام قرارداد با غیر مسلمانان، هنگامی که آن ها قرارداد را نقض نکرده اند، تصریح شده است؛ برای نمونه:

«يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُواْ أَوْفُواْ بِالْعُقُودِ» ؛ (۳) «ای کسانی که ایمان آورده اید! به پیمان ها [و قراردادها] وفا کنید!».

۱- ایضاح الفوائد، ج۱، ص ۳۸۷.

۲- حقوق اقلیتها، ص ۱۲۶.

۳- مائده: ۱.

«إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدتُّم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ ثمُ َّلَمْ يَنقُصُوكمْ شَيْئاً وَ لَمْ يُظَاهِرُواْ عَلَيْكمْ أَحَدًا فَأَتِمُّواْ إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلىَ مُدَّتهِمْ إِنَّ اللَّهَ يحُِبُّ الْمُتَّقِينَ» ؛ «مگر كسانی كه از مشركان كه با آن ها عهد بستيد و چيزی از آن را در حقّ شما فروگذار نكردند و احدی را بر ضدّ شما تقويت ننمودند. پيمان آن ها را تا پايان مدّتشان محترم بشماريد؛ زيرا خداوند پرهيزگاران را دوست دارد». (۱)

«كيْفَ يَكونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِندَ اللَّهِ وَ عِندَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدتُّمْ عِندَ الْمَسْجِدِ الحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُواْ لَكمْ فَاسْتَقِيمُواْ لهَُمْ إِنَّ اللَّهَ يحُِبُّ الْمُتَّقِين» ؛ «چگونه برای مشركان پيمانی نزد خدا و رسول او خواهد بود [در حالی كه آن ها همواره آماده شكستن پيمانشان هستند]؟! مگر كسانی كه نزد مسجد الحرام با آنان پيمان بستيد [و پيمان خود را محترم شمردند] تا زمانی كه برابر شما وفادار باشند، شما نيز وفاداری كنيد كه خداوند پرهيزگاران را دوست دارد». (۲)

خزائلی گويد:

بدون شك اگر اهل كتاب اسلام آورند، جزيه از ايشان به محض قبول اسلام ساقط می گردد. چنانكه مورخان نوشته اند: بنی اميه به منظور آن كه درآمد بيت المال فزونی يابد، برای پذيرش اسلام اهل كتاب، به تضييقاتی قايل بودند. مع هذا زرتشتيان و يهوديان و مسيحيان كه به تدريج به حقايق اسلامی مطلع می شدند، گروه گروه از قبول دين مبين، استقبال می كردند.(۳)

اهل ذمّه يا اهل كتاب با انعقاد قرارداد «ذمّه» می توانند به عنوان شهروند جامعه اسلامی در امنيت زندگی كنند و در واقع، حمايت شدگان از سوی حكومت اسلامی هستند. قرارداد «ذمّه» برای هر دو طرف، حقوق و تكاليفی ايجاد می كند كه به اختصار به آن ها اشاره می شود.

۱. تعهدات اهل ذمّه

مهم ترين شرايطی كه اهل كتاب بايد مراعات كنند، عبارتند از:

۱. پذيرش پرداخت جزيه؛

۱- توبه: ۴.

۲- توبه: ۷.

۳- احكام قرآن، ص۵۹۶.

۲. پرهیز از تظاهر به منکرات اسلامی؛

۳. خودداری از اذیت مسلمانان و ارتکاب اعمال فحشا در مورد آنان؛

۴. احترام گذاردن به احکام دادگاه اسلامی؛

۵. پرهیز از اعمال منافی قرارداد ذمّه، مانند تصمیم گیری بر قیام مسلّحانه و کمک به دشمنان اسلام و مسلمانان.(۱)

شیخ طوسی درکتاب خلاف می نویسد:

«اگر اهل ذمّه اعمالی را مرتکب شوند که در شریعت آنان موجب حد باشد، مانند زنا، لواط، سرقت و قتل، بدون شک؛ حد بر آن ها جاری می شود، زیرا آنان به موجب قرارداد ذمّه، جریان احکام ما را پـذیرفته اند. حتی اگر مرتکب اعمالی شوند که در شرع آن هـا حلال است- ماننـد خوردن گوشت خوک و شـراب و ازدواج بـا محـارم- مادام که تظاهر نکننـد، دولت اسـلامی متعرّض آنان نمی شود؛ اما اگر به این امور تظاهر کننـد، بر امام واجب است که حـد بر آن ها جاری کنـد، به دلیل اطلاق ادلّه حدود و اجماع.» (۲)

مرحوم محقق حلی صاحب کتاب شرایع الاسلام شرایط اهل ذمّه را جامع تر از دیگران ذکر کرده است که عبارت اند از:

۱. پذیرش ذمّه؛ یعنی یا مسـلمان شوند و در جرگه مسـلمانان داخل شوند و از حقوق و مزایای یک مسـلمان برخوردار شوند یا پرداخت جزیه را پذیرا شوند.

۲. پرهیز از مخالفت با جامعه اسـلامی؛ یعنی هرگونه اقـدام و حرکتی که مخلّ امنیت جامعه اسـلامی باشـد، برای آن ها ممنوع است و همین طور هر نوع حرکت دیگری که به صورتی کمک به مشرکان تلقی شود. اگر از این شرط تخلف کنند، از شرایط ذمّه خارج شده، مستحق قتل خواهند بود.

۳. عـدم آزار و اذیت مسـلمانان؛ هر نوع اقـدامی که موجب آزار و اذیت مسـلمانان باشـد؛ مثـل قتل، تجاوز به نوامیس، سـرقت اموال، جاسوسی و... برای آن ها ممنوع است و اگر به هر یک از این موارد اقدام کنند، چنانچه در پیمان نامه خود با مسلمانان متعهد به رعایت آن شده

۱- المبسوط، ج ۲، ص۴۳.

۲- خلاف، ج۵، ص۵۵۳، مسأله۲۲.

باشند، به معنای خروج از ذمّه است و استحقاق مجازات قتل را دارند؛ اما اگر در پیمان نامه ذکر نشده باشد، مانند مسلمانان با آنان رفتار می شود.

۴. حفظ حریم اولیای حکومت؛ شرط دیگر این است که نباید به حریم اولیای حکومت اسلامی و دین مقدس اسلام و شخص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اولیای دیگر، هیچ نوع جسارتی انجام دهند که در این صورت از شرایط اهل ذمّه خارج می شوند.

۵. عدم تظاهر به منکرات مسلمانان؛ آن ها حق ندارند به آنچه که میان مسلمانان منکر نامیده می شود، تظاهر کنند؛ یعنی گرچه بعضی از امور، مثل شرب خمر یا نکاح با محارم در ادیان آن ها مجاز باشد، تظاهر به این گونه امور در جامعه اسلامی ممنوع است. حق شرب خمر و خوردن گوشت خوک و امثال آن را ندارند. حال اگر تظاهر به این امور کنند، در حکم آن، میان فقها اختلاف است. بعضی فرموده اند: «نفس تظاهر به این امور نقض عهد است و خروج از پیمان ذمّه». بعضی هم فرموده اند: «نقض عهد نیست و مجازاتی که در قوانین اسلامی در این گونه تخلفات برای مسلمانان در نظر گرفته شده، درباره آن ها نیز اعمال می شود».

۶. نداشتن معبد و عبادتگاه؛ شرط دیگر این است که آن ها باید ملزم شوند که هیچ نوع معبد و عبادتگاهی برپا نکنند؛ مثلاً مسیحیان در جامعه اسلامی ناقوس ننوازند، ارتفاع ساختمان هایشان از ساختمان های مسلمانان بیشتر نباشد که اگر چنین شود، مستحق مجازات خواهند بود.(۱)

البته در فقه عامه، سخت گیری های بیشتری برای آن ها شده است که این نگاه با معارف و فقه شیعه و دستورات اهل بیت به ویژه سیره حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که در دوران حکومتش اهل ذمّه در حکومت اسلامی زندگی می کردند، منافات دارد. به هر حال، شرایطی که ذکر شد در فقه شیعه و عامه مشترک است. این شرایط یا از آیات کریمه قرآن استنتاج می شود یا از فحوای روایاتی که از ائمه اطهار نقل شده است؛ مثلاً در روایتی، زراره از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمود:

الْجزْيَه مِنْ أَهْلِ الذِّمَّه عَلَى أَنْ لَايَأْكلُوا الرِّبَا وَ لَايَأْكلُوا لَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَ لَا يَنْكحُوا الْأَخَوَاتِ وَ لَا بَنَاتِ الْأَخِ وَ لَا بَنَاتِ الْأُخْتِ فَمَنْ فَعَلَ ذَلِك مِنْهُمْ بَرِئَتْ

۱- شرائع الإسلام، ج ۱، ص۲۹۸ – ۳۱۰.

مِنْهُ ذِمَّهُ اللَّهِ وَ ذِمَّهُ رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله و سلم قَالَ وَ لَیْسَتْ لَهُمُ الْیَوْمَ ذِمَّهٌ؛ (۱)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به این شرط جزیه را از اهل ذمّه پذیرفت که رباخواری نکنند، گوشت خوک نخورند و با خواهران و دختران برادر و دختران خواهر ازدواج نکنند . هر ذمّی که یکی از این کارها را انجام دهد، از پناه خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم خارج می شود.

بر اساس این روایت، پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به صورت رسمی از آنان پیمان گرفته بود که به محرمات اسلامی تظاهر نکنند. دیگر این که به رباخواری روی نیاورند؛ گرچه برخی از محرمات در ادیان آن ها جایز شمرده شده است. شاید بتوان گفت که هر نوع آزار مسلمانان توسط اهل ذمّه، باعث نقض پیمان می شود و چون رباخواری هم نوعی تخریب امور اقتصادی و بازار مسلمانان و در نتیجه آزار آن ها است، موجب نقض پیمان می شود.

در روایت دیگری که ابی بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند، آمده است که حضرت فرمود:

کانَ عَلِیٌّ علیه السلام یَضْرِبُ فِی الْخَمْرِ وَ النَّبِیذِ ثَمَانِینَ الْحُرَّ وَ الْعَبْدَ وَ الْیَهُودِیَّ وَ النَّصْرَانِیَّ. قُلْتُ: وَ مَا شَأْنُ الْیَهُودِیِّ وَ النَّصْرَانِیِّ؟ قَالَ: لَیْسَ لَهُمْ أَنْ یُظْهِرُوا شُرْبَهُ یَکونُ ذَلِک فِی بُیُوتِهِم؛ (۲)

حضرت علی علیه السلام کسانی را که شرب خمر می کردند، هشتاد تازیانه می زد؛ اعم از این که آزاد بودند یا برده، یهودی بودند یا نصرانی . راوی می گوید: «سؤال کردم: یهودی و نصرانی که در مکتب خود مجازند». امام علیه السلام فرمود: «آن ها در جامعه اسلامی اجازه تظاهر به منکرات را ندارند و می توانند داخل خانه هایشان به اموری بپردازند که در آیین خودشان جایز است».

همچنین در روایات متعددی تصریح شده است اگر کسی از اهل ذمّه به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم جسارت، اهانت یا سبّ کند، مهدورالدم است. در روایتی که سند آن به عامه برمی گردد، از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل است که فرمود: «زنی یهودی به رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم جسارت می کرد یکی از مسلمانان او را کشت؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خون او را هدر دانسته، دیه او را باطل کردند.»(۳)

این که اهل ذمّه مجاز نیستند در بلاد اسلامی، کنیسه و کلیسا بسازند و ناقوس به صدا

۱- وسائل الشیعه، ج۱۵، ص۱۲۴، ح ۲۰۱۲۸.

۲- کافی، ج۷، ص۲۱۵، ح۸؛ وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۲۲۷، ح ۳۴۶۲۰.

۳- کنزالعمّال، ج۱۵، ص۱۲۱، ح ۴۰۳۶۴.

درآورند، مستند آن، روایتی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که می فرماید:

دَعَائِمُ الْإِسْلَامِ، عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم أَنَّهُ نَهَی عَنْ إِحْدَاثِ الْكَنَائِسِ فِي دَارِ الْإِسْلَامِ؛ (۱) رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از احداث کلیسا در بلاد اسلامی ممانعت می کردند.

بر اساس این روایات، اگر از گذشته کنیسه و یا کلیسایی داشته اند، مانعی ندارد؛ اما این که بخواهند معابد تازه ای بنیان کنند، مجاز نیستند. روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که حضرت فرمود:

«لَيْسَ فِي الْإِسْلَامِ كَنِيسَه مُحْدَثَه؛ (۲) بعد از ظهور اسلام هیچ کلیسایی ساخته نشد».

۲. تعهدات حکومت اسلامی به اهل ذمّه

به مقتضای قرار داد ذمّه، برابر وظایفی که برای ذمیان مقرر می شد، مسؤولیت ها و تعهداتی نیز متوجه جامعه اسلامی بود که دولت مسؤول و صلاحیت دار اسلامی باید با همه امکاناتی که در اختیار دارد، در انجام و اجرای آن تلاش کند. نخستین مسؤولیتی که به واسطه قرارداد ذمّه بر عهده مسلمانان (دولت اسلامی) بود، تعهد مصونیت مطلق و همه جانبه متحدان ذمّی بود که بر اساس آن، جان و مال و ناموس آن ها مورد حمایت و حفاظت کامل دولت اسلامی قرار می گرفت و مانند سایر هموطنان مسلمان، از مصونیت همه جانبه بهره مند می شد. این تضمین و تعهد از دو ناحیه داخلی و خارجی صورت می پذیرفت. از ناحیه داخلی، همه افراد ذمی در سراسر قلمرو اسلامی نسبت به هرگونه تجاوز و سوء قصد به جان، مال و ناموس و سایر حقوق مشروع و قانونی خود مورد حمایت دولت اسلامی قرار می گرفتند. از ناحیه خارجی نیز مسلمانان موظف بودند در صورت تهاجم نیروهای بیگانه به اهل ذمّه ساکن قلمرو اسلامی، با همه قوا به دفع تهاجم اقدام کنند. مسؤولیت دیگری که مسلمانان بر اساس پیمان ذمّه برعهده داشتند، اعطای آزادی مذهبی به ذمیان بود. آن ها می توانستند با استفاده از حق مشروع خود در این زمینه، در مراسم و آداب مذهبی خود از آزادی و امنیت و مصونیت کامل برخوردار شوند. علاوه بر این، کلیه معابد و اماکن آنان نیز مورد احترام جامعه اسلامی بوده و از امنیت و

۱- مستدرک الوسائل، ج۱۱، ص۱۰۰، ح ۱۲۵۲۵.
۲- مستدرک الوسائل، ج۱۱، ص۱۰۱، ح ۱۲۵۲۷.

مصونیت کامل برخوردار بود.(۱)

اهل ذمّه بایـد شـرایطی را بپذیرنـد، تا در پناه مسـلمانان قرار بگیرند و صاحب حق شوند، که در این صورت مسـلمانان موظفند حقوق آن ها را مراعات کننـد. در دین مبین اسـلام به رعایت حقوق اهل ذمّه به طور جـدی توصـیه شده است؛ نمونه بارز آن، سیره حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام در زمان خلیفه دوم است که اختلافی میان حضرت علی علیه السلام با یکی از یهودیان مـدینه بود که به حکمیت و قضاوت خلیفه دوم منتهی شـد. هنگام طرح دعوا، خلیفه دوم، امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السـلام را مخاطب قرار می دهـد و می گوید: «یا اباالحسن! برخیز و کنار خصـمت قرار بگیر». چهره حضـرت امیرالمؤمنین علیه السـلام در هم کشـیده شـد. خلیفه پرسـید: «آیـا از این که تو را امر کردم کنـار خصم خود مقابـل حاکم و قاضـی قرار بگیری، نگران شدی؟» حضرت فرمود: «نه؛ نگرانی من از این است که تو به عنوان خلیفه و قاضی مسلمانان، مرا با کنیه خطاب کردی و آن یهودی و ذمی را با اسم صدا کردی. تو مساوات را میان متخاصمان رعایت نکردی.»(۲)

براسـاس این سـیره حضـرت، رعـایت مسـاوات میـان آن هـا وظیفه حکـومت اسـلامی است. آن هـا نیز بایـد از همه حقوقی که مسـلمانان از آن برخوردار هستند، بهره مند باشند؛ البته مشروط به این که التزام عملی به همه شرایط عهد و پیمان داشته باشند. همچنین در سـیره حضـرت علیه السـلام نقل شده است که در مسـیری با یک یهودی همراه بود و با یک دیگر گفت و گو می کردنـد. به جایی رسـیدند که باید از هم جدا می شدند. یهودی دید که علی بن ابی طالب علیه السـلام بر خلاف مسـیر اصـلی خود، او را همراهی می کند، از حضـرت پرسید: «مگر عازم کوفه نیستید؟» حضرت فرمود: «من عازم کوفه ام؛ ولی در آیین ما، همراه و همسفر بر همسفر دیگرش حقوقی دارد؛ از جمله حق مشایعت که من برای ادای آن حق، چند قدمی تو را همراهی می کنم».(۳)

در تعبیر امام سجاد علیه السلام این گونه آمده است:

فالحُکمُ فیهم أن تَقبَلَ فیهم ما قَبِلَ اللهُ و تَفِیَ بما جَعَلَ اللهُ لهم مِن ذِمَّتِهِ و عَهدِهِ؛

۱- شـیخ طوسـی در مبسوط آورده است که اهل ذمّه تنها می تواننـد در سـرزمین های مفتوح بالصـلح به تأسـیس معابـد جدید اقـدام نماینـد؛ ولی در سـرزمین هـای مفتوحه العنوه حق احـداث معابـد جدیـد را ندارنـد و تنها می تواننـد از معابـد سابق خود نگهداری کنند (المبسوط، ص ۴۵ – ۴۶).

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص۶۵.

۳- بحار الانوار، ج۴۱، ص۵۳، ح ۵.

حکم در مورد آن ها این است که آنچه خدا پذیرفته است، سایر مسلمانان هم بپذیرند و به آنچه که خداوند عهده دار شده و به ذمّه گرفته است، وفا کنند.(۱)

یعنی عهد و پیمانی که حاکم اسلامی با اهل ذمّه منعقد می کند، همان پیمان الهی است و انسان مسلمان به صرف این که فردی یهودی یا نصرانی است، حق ندارد درباره او کوتاهی کند.

یکی از صحابه نقل می کند که به یکی از غلامانش دستور داده بود گوسفندی ذبح کند. در حال ذبح گوسفند، او را توصیه کرد که همسایه یهودی را فراموش نکند. غلام پرسید: «چرا سفارش این یهودی را می کنی؟» گفت: «رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن قدر سفارش همسایه را فرموده اند که ما گمان کردیم همسایه از همسایه ارث می برد».(۲) سفارش به رعایت همسایه به طور مطلق، اعم از این که مسلمان باشد یا غیرمسلمان، از مصادیق همان قاعده کلی است که انسان غیرمسلمان که در سایه حکومت اسلامی زندگی می کند، از همه منافع اجتماعی مسلمانان بهره مند است. بهترین منبعی که ما را با حقوق انسانی اهل ذمّه آشنا می کند، نامه هایی است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران حکومتش به حکام و فرمانروایانی می فرستاد که از جانب آن حضرت در سایر بلاد اسلامی منصوب بودند. یکی از آن نامه ها، نامه حضرت به مالک اشتر است. در بخشی از آن که مربوط به غیرمسلمانان است می فرماید:

«و تَفَقَّد أَمرَ الخَراجِ بما یُصلِحُ أَهلَه فانَّ فی صَلاحِه و صَلاحِهم صَلاحا لِمَن سِواهُم و لا صَلاحَ لِمن سِواهُم الا بهم لأَنَّ النَّاسَ کلَّهم عِیال علی الخَراجِ و أَهلِه وَلیَکن نَظَرُک فی عمارَه الأَرضِ أبلَغَ مِن نَظَرِک فی استِجلابِ الخَراجِ لأنَّ ذلک لا یُدرَک الا بالعِمارَه؛ (۳)

خراج مالیات را دقیقاً زیر نظر داشته باش[نسبت به آن کنجکاو باش]! طوری که صلاح مالیات دهندگان باشد؛ زیرا در بهبودی وضع مالیات و بهبودی حال مالیات دهندگان، بهبودی حال دیگران نیز نهفته است. دیگران هرگز به صلاح و آسایش نمی رسند، جز این که خراج دهندگان در صلاح و بهبودی به سر برند؛ چرا که مردم همه، عیال و نان خور خراج و خراج گذاران هستند. باید کوشش تو در آبادانی

۱- جهادالإمام السجاد علیه السلام، ۲۸۵؛ اعیان الشیعه، ج ۱، ص۶۳۸.

۲- شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص۸.

۳- ترجمه و شرح نهج البلاغه، ص۱۰۱۴، نامه ۵۳، قسمت۴۷. -۴۸.

زمین بیش از جمع آوری خراج باشد؛ زیرا خراج جز با آبادانی به دست نمی آید».

در فروع کافی نقل شده است که شخصی از طایفه ثقیف می گوید:

استَعمَلنی علیُّ بنُ اَبی طالب صلی الله علیه و آله و سلم علَی بانِقیَا و سوَادِ الکوفَه فقالَ لی...ایَّاكَ اَن تَضرِبَ مُسلما و یَهودیّا و نَصرانیّا فی دِرهَمِ خَراج او تَبیعَ دابَّه عَمَل فی دِرهَم فانَّما اُمِرنا ان نَأ خُذَ منهُمُ العَفوَ؛ (۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام مرا به بانقیا مأمور کرد و هنگام اعزام به من فرمود: «بپرهیز از این که برای گرفتن مالیات مسلمان، یهودی و نصرانی را مورد ضرب قرار دهی! مبادا برای گرفتن خراج، آن ها را مجبور به فروش ابزار کارشان کنی! - اگر شکوه کردند که درآمدشان به دلایلی کم است، تحقیق و بررسی نکن و مدعای آن ها را بپذیر - به ما دستور داده اند زیادی مال آن ها را دریافت کنیم».

۳. نقض قرارداد ذمّه

صاحب جواهرالکلام گوید:

نقض قرارداد ذمّه عبارت است از خودداری از انجام تعهدات یا اقدام به اموری که اجتناب از آن در قرارداد قید شود و یا خود مقتضای قهری قرارداد ذمّه باشد. نقض قرارداد ذمّه به دو صورت قابل بحث است:

۱. نقض قرارداد ذمّه از طرف مسلمانان؛ از نظر قانون اسلام، هیچ فرد مسلمان و مقام اسلامی قادر بر نقض قرارداد ذمّه در صورتی که به طور صحیح و قانونی انعقاد یافته باشد، نیست و سرپیچی از تعهدات قرارداد ذمّه، گناه و جرم بزرگی محسوب می شود؛ بنابراین هیچ گاه دولت صلاحیت دار اسلامی در نقض قرارداد ذمّه، پیش قدم نخواهد شد و مسئولیت نقض آن نیز متوجه دولت اسلامی می باشد.

۲. نقض قرارداد ذمّه از طرف اهل ذمّه؛ طبق اصل غیرقابل انکار «لزوم وفای به عهد» که مورد قبول عموم ملل و مذاهب می باشد و پایه اصلی و ضمانت اجرای طبیعی و فطری قراردادها محسوب می شود، نقض قرارداد از جانب گروه های مذهبی متعهد نیز جرم و خیانتی نابخشودنی

۱- کافی، ج۳، ص ۵۴۰، ح ۸.

است.(۱)

در هر صورت، نقض قرارداد ذمّه از طرف اهل کتاب در سه مورد زیر قطعی و مورد اتفاق فقها است:

الف. امتناع از پرداخت تعهد مالی (جزیه)؛ چنانکه امام صادق علیه السلام فرمود:

هر گاه در دادن جزیه امتناع ورزند و از پرداخت شانه خالی کنند، آنان پیمان شکن محسوب خواهند شد و دیگر جان و مالشان مصونیت نخواهد داشت.(۲)

ب. خودداری از قبول احکام قضایی اسلام.(۳)

ج. قیام مسلحانه بر ضد مسلمانان یا همکاری با دشمنان مسلمانان برای حمله و تجاوز مسلحانه بر ضد مسلمانان.(۴)

۴. حقوق مدنی اهل ذمّه

اشاره

اقلیت هایی که در تشکیل جامعه متحد بزرگ اسلامی به انعقاد قرارداد ذمّه شرکت کرده اند، در مسایل مربوط به حقوق مدنی از قبیل ازدواج و طلاق و ارث و نظایر آن، ملزم به پیروی از قوانین اسلام نخواهند بود. مقررات و قوانینی که در این زمینه در آیین آنان مقرر شده است، از طرف مسلمانان و دستگاه های قضایی و اجرایی جامعه اسلامی به رسمیت شناخته می شود و پیروان آیین های مزبور، می توانند طبق رسوم و مقررات آیین مورد اعتقاد خود رفتار کنند.

۱-۴. آزادی مسکن اهل ذمّه

آزادی مسکن و حق انتخاب اقامتگاه در باره اهل کتاب متعهد، بدان معنا است که گروه های مزبور پس از کسب تابعیت پیمانی، مانند مسلمانان می توانند در قلمرو حکومت مسلمین هر نقطه ای را که متناسب با زندگی خویش تشخیص دهند، به عنوان مسکن

۱- جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۲۹۴.

۲- وسائل الشیعه، باب ۱۸، ح ۱.

۳- کافی، ج ۵، ص ۱۰-۱۲، ح ۲.

۴- المبسوط، ج ۲، ص ۴۳.

همیشگی یا موقت انتخاب کنند و این حق، شامل آزادی در ترک کشور اسلامی نیز می شود. در این صورت، پیمان ذمّه، خود به خود اثر حقوقی خود را از دست داده و تابعیت پیمانی – به طور قهری – لغو می شود.

ذمیان در صورتی که بخش جداگانه ای را برای سکونت خویش انتخاب کنند، می توانند در ساختن بنای منازل و خانه های مسکونی خود از هر نوع نقشه و طرحی استفاده کنند؛ ولی هرگاه بخواهند در محلّات و بخش های مسکونی مسلمانان اقامت گزینند، باید از بنای ساختمان هایی که از نظر بلندی، اشراف و امتیاز چشمگیری بر خانه های مسلمانان دارد، خودداری کنند؛ (۱) زیرا آزادی اهل کتاب بدان معنا نیست که اسلام، تفوق طلبی و امتیازجویی و تظاهر به برتری آنان را قبول کند. روی این اصل، فقها در محکوم کردن این گونه برتری جویی و تظاهر به اصل «الاسلام یعلو ولا یعلی علیه» (۲) استدلال کرده اند. نهایت، این موضوع در باره اهل کتاب متعهد درباره همسایگانشان الزامی است؛ ولی در صورتی که ساختمان مسکونی آنان با همسایگان برابر باشد، بلندی آن نسبت به سایر خانه های محلات دیگر، اشکالی نخواهد داشت.(۳)

۲-۴. استقلال قضایی اهل ذمّه

اسلام مطابق قرارداد ذمّه، حق ترافع قضایی را برای احقاق حق اهل کتاب به رسمیت شناخته است. آنان در موارد ذیل می توانند از این حق استفاده کنند:

الف. ذمی، مدعی باشد و مسلمانان، مدعی علیه باشد؛

ب. مسلمان مدعی باشد و ذمی مدعی علیه باشد؛

ج. دو طرف دعوا و اختلاف، هر دو از اهل کتاب (ذمیان) باشند؛ یعنی در مورد اول و دوم که یک طرف دعوا مسلمان است، آن ها می توانند به مراجع قضایی اسلام مراجعه کنند و حکم صادره لازم الاجرا است.(۴) وقتی امام اول شیعیان، حضرت علی علیه السلام می بیند که زره جنگی اش دزدیده شده است، حتی وقتی سارقش را پیدا می کند و زره مسروقه را به چشم خویش نزد

۱- وسائل الشیعه، ج۳، ص۵۶۵.

۲- کنزالعمّال، ج۱، ص۱۷.

۳- المبسوط، ج۲، ص۴۶.

۴- حقوق اقلیتها، ص۱۷۸.

او می بینـد، به هیـچ روی از قدرت خود اسـتفاده نمی کند؛ بلکه همچون یک فرد عادی برای اقامه دعوا و احقاق حق خود، از طریق قـانون به قاضـی محکمه مراجعه می کنـد. بالاـتر از این، وقتی می بینـد قاضـی برای او احترام بیشتری قائل می شود و در برخـورد خـود بـا امـام و سـارق، مسـاوات را رعـایت نمی کنـد، خشـمگین می شود و محکمه را ترک می کنـد. این مورد، از بارزترین مظاهر عدالت و استقلال قضایی در باره اهل کتاب است.(۱) خطاب به مالک اشتر می فرماید:

وَأَلْزِمِ الْحَقَّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِیبِ وَالْبَعِیـدِ، وَکُنْ فِی ذلِـکَ صَـابِراً مُحْتَسِـباً، وَاقِعـاً ذلِـکَ مِنْ قَرَابَتِـکَ و خَاصَّتِکَ حَیْثُ وَقَعَ، وَابْتَغِ عَاقِبَتَهُ بِمَا یَثْقُلُ عَلَیْکَ مِنْهُ، فَإِنَّ مَغَبَّه ذلِکَ مَحْمُودَه؛ (۲)

اگر دو طرف دعوا هر دو اهـل کتـاب باشـند، می تواننـد به مراجع قضـایی اسـلام مراجعه کننـد؛ اما اجباری در این کار نیست؛ چنانکه محکمه اسلامی نیز مجبور نیست به درخواست آنان پاسخ مثبت دهد.

«سَـمَّاعُونَ لِلْکَـذِبِ أَکالُـونَ لِلسُّحْـتِ فَـإِن جَـاءُوک فَـاحْکم بَیْنَهُـمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنهُـمْ وَ إِن تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَن یَضـرُّوک شَـیْئاً وَ إِنْ حَکمْتَ فَـاحْکم بَیْنهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ یحُبُّ الْمُقْسِـطِین؛ (۳) آن ها بسیار به سـخنان تو گوش می دهنـد تا آن را تکذیب کنند. مـال حرام فراوان می خورنـد. پس اگر نزد تو آمدنـد، در میـان آنـان داوری کن یا [اگر صـلاح دانستی] آن ها را به حال خود واگـذار! و اگر از آنان صـرف نظر کنی، به تو هیچ زیانی نمی رسانند و اگر میان آن ها داوری کنی، با عدالت داوری کن که خدا عادلان را دوست دارد!».

قرآن کریم دلیل این تخییر را بیان کرده است:

«وَ کیْفَ یُحَکمُونَک وَ عِندَهُمُ التَّوْرَئه فِیهَا حُکمُ اللَّهِ ثُمَّ یَتَوَلَّوْنَ مِن بَعْدِذَلِک وَ مَا أُوْلَئک

ص:۲۱۳

۱- بحار الانوار، ج ۴۱، ص۵۶.
۲- «و حق را برای آنکه شایسته است از نزدیک و دور [خویش و بیگانه] اجرا کن، و در آن شـکیبا و [از خدا] پاداش خواه باش؛ اگرچه از به کار بردن حق به خویشان و نزدیکانت برسد هر چه برسد؛ (مثلاً لازم آید که از روی حق یکی از خویشان را قصـاص کنی] و پایـان حق را بـا آنچه بر تو گران [و بر نزدیکـان سـخت و دشوار] است بنگر که پسـندیده و فرخنـده است» ترجمه و شرح نهج البلاغه، نامه۵۳، فراز ۷۲.
۳- مائده : ۴۲.

بِالْمُؤْمِنِين؛ (۱)چگونه تو رابه داوری می طلبند؟! در حالی که تورات نزد ایشان است و در آن، حکم خدا هست. [وانگهی] پس از داوری خواستن از حکم تو [چرا] روی می گردانند؟! آن ها مؤمن نیستند.»

در هر حال، استقلال قضایی اهل کتاب، امتیازی است که اسلام برای آنان قائل شده است.

۳-۴. شهادت اهل ذمّه

در صورت امکان واختیار، شاهدان باید مسلمان و عادل باشند(۲)؛ اما در فرض وجود ضرورت و دسترسی نداشتن به مسلمان عادل، شهادت اهل ذمّه عادل در دین خودشان بر اموال، قابل پذیرش دانسته شده است: (۳) یـٰاَیُّهَا الَّذینَ ءامَنوا شَهدَه بَینِکم اِذا حَضَرَاَ حَدَکمُ المَوتُ حینَ الوَصِیَّه اثنانِ ذَوا عَدل مِنکم اَو ءاخَرانِ مِن غَیرِکم اِن اَنتُم ضَرَبتُم فِی الَارضِ فَاَصابَتکم مُصیبَه المَوت؛ (۴)

مقصود از «ذَوا عَدل مِنکم» مسلمانان عادل هستند که در مرتبه اول قرار داشته(۵) و مقصود از «ءاخَرانِ مِن غَیرِکم» به نظر بیشتر مفسران، اهل ذمّه اند(۶) که در صورت دسترسی نداشتن به شاهدان عادل و مسلمان، می توانند به نفع یا ضرر مسلمانان در وصیت شهادت دهند.(۷)برخی فقیهان با استناد به جمله «إن اَنتُم ضَرَبتُم فِی الَارض» گفته اند: شهادت اهل ذمّه تنها در سفر پذیرفته است(۸)؛ ولی بسیاری از فقیهان حکم مزبور را منوط به تحقق این شرط ندانسته اند.(۹)

در ادامه آیه، خطاب به مسلمانان آمده است که اگر در شهادت اهل ذمّه تردید دارید، آنان را

۱- مائده : ۴۳.
۲- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۳۴۶؛ فقه القرآن، ج ۱، ص ۴۱۷.
۳- جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۳۴۷؛ تحریر الوسیله، ج ۲، ص ۳۹۸.
۴- مائده: ۱۰۶.
۵- مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۹۶؛ فقه القرآن، ج ۱، ص ۴۱۷.
۶- جامع البیان، ج ۷، ص۶۷؛ مجمع البیان، ج ۳، ص۳۹۴؛ جواهر الکلام، ج ۲۸، ص ۳۴۹.
۷- خلاف، ج ۶، ص ۲۷۲؛ إیضاح الفوائد، ج ۲، ص ۶۳۴.
۸- مختلف الشیعه، ج۸، ص۵۱۷ _۵۲۱؛ جامع المدارک، ج ۶، ص ۱۰۲؛ المبسوط، ج ۸، ص ۱۰۵-۱۰۷..
۹- تحریر الأحکام، ج ۳، ص ۳۸۴؛ مسالک الأفهام، ج ۶، ص ۲۰۳ _ ۲۰۴.

پس از نماز چنین سوگند دهید که حاضر نیستند شهادت خود را با مال دنیا معاوضه کرده یا کتمان کنند:

یَأَیهَّا الَّذِینَ ءَامَنُواْ شهَادَهُ بَیْنِکمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَکمُ الْمَوْتُ حِینَ الْوَصِیَّه اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنکمْ أَوْ ءَاخَرَانِ مِنْ غَیرِ کمْ إِنْ أَنتُمْ ضَرَبْتُمْ فِی الْأَرْضِ فَأَصَابَتْکم مُّصِیبَه الْمَوْتِ تحْبِسُونَهُمَا مِن بَعْدِ الصَّلَوه فَیُقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنِ ارْتَبْتُمْ لَا نَشْترَی بِهِ ثَمَنًا وَ لَوْ کاَنَ ذَا قُرْبیَ وَ لَانَکْتُمُ شهَادَه اللَّهِ إِنَّا إِذًا لَّمِنَ الْاثِمِین؛

ای کسانی که ایمان آورده اید! هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد، در موقع وصیت باید از میان شما، دو نفر عادل را به شهادت بطلبد یا اگر مسافرت کردید و مصیبت مرگ شما فرا رسید، [و آن جا مسلمانی نیافتید،] دو نفر از غیر خودتان را به گواهی بطلبید و اگر به هنگام ادای شهادت، در صدق آن ها شک کردید، آن ها را بعد از نماز نگاه می دارید تا سوگند یاد کنند که: «حاضر نیستیم حق را به چیزی بفروشیم، هر چند در باره خویشاوندان ما باشد! و شهادت الهی را کتمان نمی کنیم، که از گناهکاران خواهیم بود!»(۱)

فقهای شیعه به پیروی از مفاد صریح آیه «فَإِن جَاءُوک فَاحْکم بَیْنهَُمْ أَوْأَعْرِضْ عَنهُْمْ» (۲) پذیرش دادخواهی گروه های غیرمسلمان را – چه متعهد باشند و چه غیرمتعهد – به صلاحدید و رأی محاکم اسلامی و قضات مسلمان موکول کرده اند و اجبار دادگاه های اسلامی را به داوری مانند اجبار ذمیان به دادخواهی در محاکم اسلامی مردود شمرده اند. محقق اردبیلی و فقهای دیگر شیعه، ضمن نقل نظریه مزبور از شافعی، رأی فقهای شیعه را با این نظریه موافق دانسته، آن را مورد اتفاق شیعه تلقی کرده اند. مرحوم جزایری می گوید: «روایات ما نیز بر همین نظریه دلالت می کند.» (۳)

۴–۴. فعالیت های اقتصادی اهل ذمّه

نظام کلی اقتصاد اسلامی، بر اساس اصل احترام به مالکیت فردی استوار شده و

ص:۲۱۵

۱– مائده: ۱۰۶.

۲– مائده: ۴۲.

۳–الجزائری، احمدبن اسماعیل؛ تفسیرفقهی قلائدالدررفی بیان آیات الاحکام بالأثر، ۳۷۸به نقل از تهذیب الاحکام .

انواع فعالیت های اقتصادی و روابط بازرگانی، بر این مبنا تنظیم گردیـده است. اسـلام براساس اصل مزبور، مالکیت اقلیت های دینی را محترم می شـمارد و کسـی حق ندارد بدون مجوز قانونی در این زمینه دخالت کند. در پیمان های صدر اسـلام، به این موضوع تصریح شده است.(۱) پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله و سـلم و امام علی علیه السلام با یهودیان مدینه داد و ستد می کردنـد و از آنـان وام می گرفتنـد.از بازرگانـان ذمی به غیر از جزیه، مالیات اضافی دریافت نمی شـد؛ البته آزادی فعالیت های بازرگـانی در حیطه قـانون اسـلامی است و ممنوعیت معامله ای که شـرعاً حرام است؛ماننـد معامله ربوی یا چیزهایی که از نظر اسـلام مالکیت ندارد؛ مانند خوک، شراب، آلات موسیقی و قمار همگانی است. این محدودیت ها به دلیل آن است که اسلام به سـلامت اقتصادی جامعه اسـلامی علاقه منداست و این حق را دارد که از خطرهای زیانبار و داد و ستدهای ممنوع جلوگیری کنـد؛ بنابراین مسـلمانان می توانند در فعالیت های بازرگانی با اهل کتاب شـرکت های تجارتی تشـکیل دهند، وام بدهند، وام بگیرنـد، یـا از طریق رهن، ودیعه، مزارعه، مضـاربه، مصالحه، وکالت، ضـمان، حواله، برات و نظایر آن، روابط اقتصادی برقرار کنند.(۲) از دیـدگاه اسـلام، فقط اهل کتاب «اقلیت های دینی» اهلیت انعقاد قرارداد ذمّه را دارند.(۳) این امتیاز به دلیل احترام خاصی است که اسلام برای پیامبران بزرگ الهی قائل است و به همین علت، به پیروان آنان نیز به دیده احترام می نگرد.

در مجموع، این نتیجه حاصـل می شود که هـدف از انعقـاد قرارداد ذمّه، تحکیم روابـط اجتمـاعی سـالم در قلمرو اسـلام است. اسـلام در محیـط امن و همزیسـتی که بـا انعقـاد قرارداد ذمّه میـان مسـلمانان و گروه هـای مـذهبی دیگر به وجـود آمـده است، هرگونه فعـالیت اقتصـادی و از جمله تجارت و فعالیت های بازرگانی را برای اهل کتاب مجاز می شـمارد و آزادی آنان را در این زمینه تضـمین می نمایـد. نکته جالب توجه این است که مفهوم آزادی در باره فعالیت های اقتصادی، تنها بدان معنا نیسـت که اهـل کتـاب با اسـتفاده از این حق عملاً در اقـدام به هر نوع معامله و تجارت و فعالیت اقتصادی دیگر آزاد می باشـند؛ بلکه مفهوم آزادی شامل این نکته نیز هست که اصولاً اسلام آنان را به پیروی و مراعات قوانین و مقررات اقتصادی

۱- قواعد فقهیه، ص۳۳۵.

۲- المبسوط، ج۲، ص۴۶.

۳- المیزان، ج ۹، ص۲۳۶.

اسلام مجبور نمی کند و پیروان هر یک از مکاتب سه گانه می توانند طبق مقررات آیین خویش به داد و ستد و فعالیت های بازرگانی و اقتصادی دیگر بپردازند.

در متن پاره ای از عهدنامه هایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با گروه های مذهبی معاصر خود منعقد کرد، تصریح شده است که متعهدان باید از رباخواری خودداری کنند. این قید که با توافق دو طرف در متن قرارداد گنجانده می شود، گرچه به صورت ظاهر، استثنا و محدودیتی را در زمینه آزادی مطلق العنان سوداگران و بازرگانان سودجوی اهل کتاب در برمی گیرد؛ ولی نباید از نظر دور داشت که این مطلب به سبب اهمیت حیاتی که دارد، جزئی از سیاست قاطع مبارزه با ربا است که اسلام در سامانه اقتصادی جامعه اسلامی، آن را با شدتی هرچه تمام تر و قاطع تر دنبال می کند.(۱)

قرآن کریم، مسأله تحریم ربا را از قانون های ثابت شرایع و آیین های آسمانی می شمارد و به همین علت، رباخواران یهود را به شدت تقبیح و به عذاب دردناک الهی تهدید می کند.

وَ أَخْذِهِمُ الرِّبَواْ وَ قَدْ نُهُواْ عَنْهُ وَ أَكلِْهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكافِرِينَ مِنهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا؛ (۲)

باید توجه داشت که تضمین آزادی تجارت و فعالیت های اقتصادی برای اهل کتاب، همراه با آزادی روابط اقتصادی نیز می باشد؛ بدین معنا که مسلمانان نیز مجازند با گروه های مزبور روابط آزاد اقتصادی داشته باشند و تنها محدودیتی که در این زمینه متوجه مسلمانان است، مربوط به داد و ستدها و معاملاتی است که از نظر قانون اسلام، ممنوع یا فاقد ارزش اعلان شده است. اهل کتاب متعهد، به جز امور بازرگانی و فعالیت های اقتصادی، در انتخاب هر نوع شغل و حرفه نیز آزاد و مختارند و می توانند به هر نوع شغل و حرفه ای که با قرارداد ذمّه منافات نداشته باشد و ایجاد مفاسد و اختلال در داخل نظام اجتماعی جامعه متحد نکند، اشتغال ورزند.

۱- من لایحضره الفقیه، ج۲، ص ۵۰، ح ۱۶۶۹-۱۶۷۹.

۲- «و [همچنین] به سبب ربا گرفتن؛ در حالی که از آن نهی شده بودند و خوردن اموال مردم به باطل و برای کافران آن ها، عذاب دردناکی آماده کرده ایم.» (نساء: ۱۶۱).

۵-۴. آزادی برپایی مراسم و شعائر مذهبی اهل ذمّه

از آزادی هایی که طبق قرارداد ذمّه، به اهل کتاب اعطا می شود، آزادی انجام مراسم و عبادات و سایر امور مربوط به مذهب اهل کتاب است. آنان با استفاده از این حق، می توانند در مراسم و آداب مذهبی مخصوص خود، از آزادی و امنیت کامل برخوردار شوند و بر اساس کسب چنین امتیازی که مسلمانان به آن ها می دهند، اقلیت های مزبور مجازند به طور انفرادی یا دست جمعی در معابد و اماکن خود مراسم خود را به پا دارند و کسی حق تعرض به آنان را نخواهد داشت. بدیهی است در برخی از شعائر دینی، ممکن است محدودیت هایی طبق موارد قرارداد مشترک پیش بینی شود؛ ولی اصل آزادی مراسم مذهبی در هر صورت به عنوان یک حق غیرقابل سلب همچنان برای اهل ذمّه محفوظ خواهد بود.(۱) با توجه به آیات قرآن کریم و پیمان با اهل ذمّه که در صدر اسلام میان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و اهل کتاب منعقد شده است، اهل ذمّه یا اقلیت های دینی، از لحاظ آزادی و حق برپایی مراسم مذهبی در امنیت کامل هستند و اماکن مقدس آنان محترم است. در قرآن کریم صیانت عبادتگاه های اهل ذمّه، یکی از اهداف جهاد اسلامی قلمداد شده است(۲)؛ البته این حکم درباره عبادتگاه های موجود در زمان انعقاد قرارداد ذمّه است؛ اما احداث معابد جدید تابع قرارداد ذمّه است.(۳) قرآن، صیانت معابد را هدف جهاد و اثر دفاع مشروع و نتیجه امنیّت اجتماعی و محصول همزیستی میان ملل مختلف می شمارد. در سوره حج چنین آمده است:

الَّذِينَ أُخْرِجُواْ مِن دِيَارِهِم بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَن يَقُولُواْ رَبُّنَا اللَّهُ وَ لَوْ لَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَ بِيَعٌ وَ صَلَوَاتٌ وَ مَسَاجِدُ يُذْكرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كثِيرًا وَ لَيَنصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيز؛ (۴)

همان ها که از خانه و شهر خود، به ناحق رانده شدند، جز اینکه می گفتند: «پروردگار ما، خدای یکتا است» و اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دیگر دفع نکند، دیرها و صومعه ها و معابد یهود و نصارا و مساجدی که نام خدا در آن بسیار برده می شود، ویران

ص:۲۱۸

۱- شهید ثانی، زین الدین بن علی بن احمد عاملی، مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام، ۳/۷۸-۷۹.

۲- حج: ۴۰.

۳- تذکرهالفقهاء، ج۱، ص۴۴۶.

۴- حج: ۴۰.

می شود. و خداوند کسانی را که یاری او کنند [و از آیینش دفاع نمایند] یاری می کند. خداوند قوی و شکست ناپذیر است.

علامه طباطبائی گوید:

کلمه «صوامع» جمع «صومعه» است و صومعه، نام معبدهایی است که برای عبادت عابدان و زاهدان، بالای کوه ها و در بیابان های دوردست ساخته می شد و معمولاً ـ عمارتی نوک تیز و مخروطی بود. کلمه «بیع» جمع «بیعه» - به کسر با- است که نام معبد یهود و نصارا است. و کلمه «صلوات» جمع «صلاه» است که به معنای مصلّا و نمازگاه یهود است و اگر نمازگاه یهود را «صلاه» نامیده، از باب تسمیه محل به نام حالّ است؛ چون نماز حالّ در نمازگاه است و کلمه «مساجد» جمع «مسجد» است که نام معبد مسلمانان می باشد.

۷-۴. قوانین ازدواج ملل غیرمسلمان

بی شک در هر قوم و مذهب، آیین، مراسم و مقررات خاصی برای انعقاد رسمی پیمان ازدواج میان زن و مرد وجود دارد که طبق آن، آثار حقوقی ازدواج تعیین و مشخص می شود. حتی گروه هایی که پیرو هیچ مذهب و آیینی نیستند و به مبادی و عقاید مذهبی پایبند نمی باشند نیز برای ازدواج رسمی زن و مرد، مقرراتی را وضع و عملاً از آن مقررات پیروی می کنند.

در آیین یهود، ازدواج زن با اذن ولی و رضایت خود شخص است و نشان ظاهری عقد، آن است که مرد، مبلغی در دست زن بگذارد. به علاوه، شوهر به زن مهر می دهد که آن را «ختوبا» می نامند. دادن مهر از آیین یهود، وارد قوانین روم شد و در حقوق کلیسایی هم وارد گردید. تعدد زوجات در دین یهود جایز است؛ ولی خویشاوندان بسیار نزدیک، از قبیل پدر دختر یا برادر و خواهر با هم حق ازدواج ندارند. پدر، سهم الارث دختر را که دارایی او است هنگام ازدواج به دختر می دهد و اموال دختر در اختیار شوهر قرار می گیرد؛ ولی زوج نمی تواند دارایی زن را به دیگری انتقال دهد و پس از طلاق، شوهر موظف است دارایی زن و «ختوبا» را به زوجه مطلقه تسلیم کند. مبلغ «ختوبا» برای دختر ۲۰۰ دینار و برای بیوه ۱۰۰ دینار در میشنا تعیین شده است. در آیین یهود، زن و مرد را پیش از ازدواج، نامزد می کنند و نامزدی دختران، دوازده ماه پیش از عقد و نامزدی بیوه ها یک ماه پیش از عقد انجام می پذیرد. هرگاه شوهر

وفات کند، باید برادر شوهر با زن برادر خود همسـر شود و اگر برادر شوهر از این کار سرباز زند، زن کفش خود را از پای در می آورد و آب دهان بر روی برادر شوهر خود می انـدازد.(۱) اسـلام که واقع بینی و اعتراف به واقعیات را همواره در ارزیابی حقـایق و وضـع مقررات اجتمـاعی مـورد نظر قرار داده است، در این بـاره نیز دور از هرگـونه تعصب، رسـوم و احکـام اقـوام و مذاهب را در زمینه عقد قرارداد ازدواج که تابع امیال و خواست خود آن ها می باشد، به رسمیت شناخته است.

علامه حلّی در این باره می گوید:

ازدواج های کفار، صحیح است و طبق همان ازدواج، وضع آنان محفوظ خواهد ماند.(۲)

در سوره مسـد چنین آمـده است: «وَ امْرَأَتُهُ حَمَّالَه الْحَطَب» (۳) که در این آیه، التزام ضـمنی به صـحت ازدواج میـان ابولهب و همسـرش به خوبی نمایان است؛ چنانکه همین التزام را از آیه «وَ قَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ...» (۴) درباره فرعون و همسرش، می توان به دست آورد. نیز در تأییـد نظریه فوق می توان گفت: زنان و مردان غیرمسـلمان هنگام دادخواهی در محاکم اسـلامی در باره اختلافات مربوط به امور زناشویی، طبق ازدواجی که مطابق با مقررات آیین خویش صورت داده اند، محاکمه می شوند و این، به دلیل آن است که ازدواج های مزبور، صـحیح و رسـمی می باشد. همچنین هرگاه زوج غیرمسـلمان، اسـلام بیاورند، ازدواج آن ها تثبیت خواهـد شـد؛ در صورتی که اگر ازدواج مزبور قبل از مسـلمان شـدن آن دو، باطل بود، چگونه به صورت ازدواج صحیح تغییر شکل خواهد داد؟

عـده ای از فقهای عامه از جمله مالک می گوینـد: ازدواج کفار به دلیل مراعات نکردن احکام و شـرایط شـرعی، فاسـد است؛ ولی به سـبب رعایت پیمان، موقع ترافع در محاکم اسـلامی، زوج غیرمسلمان محکوم به جدایی نمی شوند و همچنین به هنگام گرویدن به اسلام از باب تخفیف و عفو، ازدواج آنان به رسمیت شناخته می شود. بعضی از فقهای عامه نیز مدعی هستند که

۱- احکام قرآن، ص۴۹-۵۰.

۲- تذکرهالفقهاء، ج۲، ص۶۴۸ و ۶۵۰.

۳- «و (نیز) همسرش، در حالی که هیزم کش (دوزخ)است...» (مسد: ۴).

۴- «همسر فرعون [چون دید آن ها قصد کشتن کودک را دارند] گفت: ...» (قصص: ۹).

ازدواج کفار تا هنگامی که اسلام نیاورده اند، نه محکوم به صحت است و نه محکوم به فساد.(۱)

ولی فقهای شیعه معتقد هستند که عقد ازدواج رسمی کفار، هرگاه طبق موازین رسمی خودشان به طور صحیح انجام گیرد، از نظر مسلمانان نیز محکوم به صحت خواهد بود و فرقی میان اهل کتاب و بت پرستان و غیر ایشان وجود ندارد؛ حتی اگر زوج به آیین اسلام بگروند، ازدواج سابق آن ها پس از اسلام رسمیت خواهد داشت؛ مگر آنکه ازدواج سابق، مانند ازدواج با محارم، با موازین اسلام مخالف باشد.(۲)

حدیث معروف: «لکل قوم نکاح» (۳) ضمن اشاره به این واقعیت، امضای قانون ازدواج را در محدوده رسومات اقوام و ملل مختلف در برمی گیرد. روی این اصل کلی، اهل کتاب متعهد نیز از نظر قوانین ازدواج، حق پیروی و اجرای رسوم و مقررات خویش را دارند و ازدواج هایی که مطابق با مقررات آیینشان باشد، به عنوان ازدواج قانونی از سوی مقامات قضایی و اجرایی مسلمانان به رسمیت شناخته خواهد شد. همچنین طبق حدیث «الزموهم بما الزموا به انفسهم» دعاوی و اختلافاتی که در این زمینه، در دادگاه های اسلامی یا در دادگاه مخصوص تحکیم مطرح می شود، بر اساس احکام و مقررات متبوعه حل و فصل می گردد.(۴)

۸-۴. ازدواج با بیگانگان در آیین یهود

ی_کی از ادیانی که به شدت پیروان خود را از ازدواج با بیگانگان برحذر داشته، آیین یهود است؛ لذا در بخش های مختلفی از کتاب تورات، با شدیدترین لحن یهودیان را از ازدواج با بیگانگان منع و آن را از گ_ناهان کبیره معرفی کرده است. اولین موردی که در تورات از ازدواج با بیگانه اظهار کراهت شده است، در سفر پیدایش آمده است:

حضرت ابراهیم هنگامی که تصمیم گرفت برای فرزندش اسحاق زن بگیرد، پیشکارش را قسم داد از ک_ن_ع_انیان (مردم بومی منطقه) برای اسحاق زن نگیرد؛ بلکه با همه دوری راه، نزد خ_ویشاوندان ابراهیم و ساره سفر کند و از آنان دختری برای اسحاق برگزینند. پیشکار ابراهیم

۱- الفقه علی المذاهب الأربعه و مذهب أهل البیت، ج۴، ص ۲۰۰.

۲- وسیلهالنجاه ج ۳، ص۱۹۲؛ تحریرالوسیله، ج ۲، ص۲۸۵؛ تذکرهالفقهاء، ج۲، ص۶۴۸.

۳- جواهر الکلام، ج۲۹، ص۲۶۶؛ نهج الفقاهه، ص ۱۱۵.

۴- جواهر الکلام، ج۳۹، ص ۳۲۱.

نیز چنین کرد و برادر زاده ابراهیم را که رفقه نـام داشت و دختر بنوئیل از شـهر ناحور در بین النهرین بود، برای اسـحاق به زنی برگزید و او را به سرزمین کنعان آورد.(۱)

در سفر تثنیه چنین آمده است:

چـون یهـوه، خـدایت، تـو را بـه زمینی که برای تصـرفش به آن جا می روی در آورد و امت هـای بسـیار را که ح_ت__یـان و جرجاشـیان آموریـان و کنعانیـان و فرزیان و حوّیان و یبوسـیان, هفت امت بزرگ تر و عظیم تر از تو باشـند، از پیش تو اخراج نماید، با ایشان عهد مبند و بر ایشان ترحم منما و با ایشان مصاهرت منما، دختر خود را به پسر ایشان مده و دختر ایشان را برای پسـر خود مگیر؛ زیرا اولاـد تو را از متـابعت من بر خواهنـد گردانـد تا خـدایان غیر را عبادت نماینـد و غضب خداونـد بر شـما افروخته شده و شما را به زودی هلاک خواهد ساخت.(۲)

نیز درکتاب نحیما آمده است:

در آن روزها نیز بعضـی یهودیان را دیدم که زنانی از اشدودیان و عمونیان و موآبیان گرفته بودند و نصف کلام پسـران ایشان در زبـان اشـدودیان بـود و به زبـان یهود نمی توانسـتند به خوبی تکلم کننـد؛ ب__ل__که به زبـان این قوم وآن قوم؛ بنـابراین با ایشان مشاجره کرده، ایشان را ملامت کردم و بعضـی از ایشان را زدم و موی ایشان را کندم و ایشان را به خداقسم داده، گفتم: «دختران خود به پسران آن ها م__دهید و دخ__ت__ران آن ها را برای پسران خود و برای خویشتن مگیرید». آیا سلیمان، پادشاه اس__رائیل، در همین امر، گناه نورزید؟ (۳)

در یهود به قدری به اجتناب کردن از ازدواج با بیگانه توصـیه شده است که سـلیمان علیه السـلام پیامبر خدا را به واسـطه چنین امری، گناهکار می شمارند.

۱- کتاب مقدس : سفر پیدایش، ۲۴/۲-۵.

۲- کتاب مقدس: سفر تثنیه، ۷/۱-۵.

۳- کتاب مقدس: نحمیا، ۱۳/۲۳-۲۷.

۹-۴. ازدواج اهل کتاب با زنان مسلمان

قرآن کریم می فرماید:

«الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ حِلٌّ لَّكُمْ وَ طَعَامُكُمْ حِلٌّ لَّهُمْ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ إِذَا ءَاتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيرْ مُسَافِحِينَ وَ لَا مُتَّخِذِى أَخْدَانٍ وَ مَن يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ هُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الخَاسِرِين؛ (۱) این آیه، به حلیّت نکاح مسلمانان با زنان اهل کتاب حکم می کند؛ ولی به هیچ وجه زن مسلمان نمی تواند با مرد کافر ازدواج کند؛ زیرا قرآن می فرماید: «وَ لَن يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلاً» (۲) اسلام، ازدواج را برای اهل کتاب متعهد، یک حق مشروع مسلّم غیرقابل نقض، تلقی کرده است و از نظر حقوقی، ازدواج هایی را که میان مردان و زنان اقلیت ها، طبق مقررات متبوع صورت می گیرد، قانونی و رسمی می شمارد؛ ولی در عین حال در قانون ازدواج مسلمانان این حق و آزادی در چارچوب افراد هم کیش محدود شده و به زنان مسلمان اجازه داده نشده است با مردان غیرمسلمان ازدواج کنند. طبق همین قانون، به طور کلی، ازدواج مردان غیرمسلمان – حتی اگر ذمی و متعهد هم باشند – با زنان مسلمان ممنوع و ارتکاب بدان، جرم محسوب می شود.

احمد بن ابی نصر می گوید: از امام رضا علیه السلام درباره مردی پرسیدم که همسرش نصرانی است و این زن مسلمان می شود؛ آیا وی می تواند کنار زوج غیرمسلمانش زندگی کند؟ فرمود: «هر گاه زن، مسلمان شود مجاز نیست با همسر کافرش زندگی کند». عرض کردم: «فدایت شوم! همسر وی پس از مدتی مسلمان شده است، آیا ازدواج آن دو محفوظ می ماند؟» فرمود: «هرگز! مگر آنکه ازدواج جدیدی میان آن دو صورت گیرد.» (۳)

۱- «امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده و [همچنین] طعام اهل کتاب، برای شما حلال است و طعام شما برای آن ها حلال، و زنان پاکدامن از مسلمانان و زنان پاکدامن از اهل کتاب، حلالند؛ هنگامی که مهر آن ها را بپردازید و پاکدامن باشید نه زناکار، و نه دوست پنهانی و نامشروع گیرید. و کسی که انکار کند آنچه را باید به آن ایمان بیاورد، اعمال او تباه می شود و در سرای دیگر، از زیانکاران خواهد بود.» (مائده: ۵).

۲- «و خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلّطی نداده است.» (نساء: ۱۴۱).

۳- مسالک الأفهام، کتاب نکاح /۴۹۰؛ وسائل الشیعه، ج۱۴، ص۴۱۷.

۱۰-۴. ازدواج مرد مسلمان با زنان یهودی یا مسیحی

در باره ازدواج مردان مسلمان با زنان یهودی و مسیحی، نظرات مختلفی در کتب فقهی ابراز شده است که مشهورترین این آرا، تحریم ازدواج ابتدایی دایمی و تجویز ازدواج موقت می باشد. جمعی از فقها نیز مانند صدوقین و ابن ابی عقیل، ازدواج با زنان یهودی و مسیحی را مطلقاً تجویز کرده اند. شهید ثانی در مسالک الافهام و صاحب جواهر الکلام نیز آن را تأیید کرده اند. دلایلی که در تأیید نظریه جواز، گفته شده، چنین است: در قرآن کریم ازدواج با زنان اهل کتاب به طور صریح تجویز شده و این ازدواج همانند ازدواج با زنان مسلمان تلقی شده است: «وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَ الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكُمْ»

اما برخی روایات، بر جواز مطلق دلالت می کنند و از قسمتی نیز تحریم استفاده می شود. در پاره ای از روایات نیز، در مقام ضرورت تجویز شده است(۱) و در بعضی دیگر، ازدواج با زنان ساده لوح اهل کتاب(۲) و در بعضی دیگر، به صورت موقت(۳) و در قسمتی دیگر در مواردی که زوج، مسلمان می شود و زن در آیین یهود یا مسیحیت باقی می ماند، تجویز شده(۴) است. در چند روایت، ازدواج مردان مسلمان با زنان یهودی و مسیحی در صورتی تجویز شده است که مرد، همسر مسلمان نداشته باشد(۵) و در روایت دیگر، تحریم به صورتی اختصاص داده شده است که همسر مسلمانش به ازدواج زوجش با زن یهودی یا مسیحی راضی نشود. (۶)

۱۱-۴. قانون طلاق اهل ذمّه

جز در دو مورد ذیل، تورات طلاق را مشروع و جائز شمرده است:

۱. زوج مدعی شود همسرش هنگام ازدواج، دوشیزه (باکره) نبوده و پدر وی علامت دوشیزگی او را اظهار کند.(۷)

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص۴۱۲.
۲- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص۴۱۴.
۳- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص۴۱۵.
۴- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص۴۱۶.
۵- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص۴۱۸.
۶- وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص۴۱۵.
۷- الهدی إلی دین المصطفی، ج۲، ص۳۴۵.

۲. هرگاه به دوشیزه ای تجاوز کند، باید با او ازدواج کند و هرگز نمی تواند وی را طلاق گوید.(۱)

یکی از احکام طلاق تورات، این است که اگر مردی به دلیل عیبی که در همسرش دید وی را طلاق داده و از خانه خویش بیرون براند، زن می تواند همسری برای خود انتخاب کند؛ ولی اگر از همسر دومی جدا شود، همسر اول نمی تواند برای بار دوم با وی ازدواج کند و این مرد، نجس خواهد بود.(۲)

در هر صورت احکام طلاق نیز مانند قانون ازدواج، طبق عقیده و مذهب اقلیت ها در مورد آنان انجام می گیرد و آنچه در این باره صورت بگیرد، از نظر حقوقی، واجد ارزش و اعتبار خواهد بود. در مواردی که اختلافی در زمینه های فوق به وجود آید، در محاکم متبوع اقلیت ها حل و فصل می شود و در این گونه موارد می توانند از دادگاه های اسلامی نیز برای فیصله بخشیدن به مخاصمات بین خود، استفاده کنند.(۳)

۱۲-۴. قانون ارث اهل ذمّه

اهل کتاب، بر اساس قرابت هایی که از لحاظ نسبی یا از نظر سببی میان آنان به وجود می آید، طبق قانون ارث آیین خود عمل می کنند و مالکیتی که از راه ارث حاصل می شود، مورد احترام است. در قانون ارث تورات موجود، برای پسر میت برابر برادرانش دو نصیب مقرر شده است(۴)و دخترها با وجود پسر از ارث پدر محروم می باشند. در صورتی که میت فرزندی نداشته باشد، میراث وی به برادران وی می رسد و در صورت فقدان، به برادران پدر میت و در صورت فقدان به خویشان نزدیک تعلق می گیرد.(۵)

در قرآن کریم، راجع به موانع ارث، آیه ای صریح دیده نمی شود؛ ولی به موجب بسیاری از آیات، مؤمنان نمی توانند کافران و یهود و نصارا را اولیای خود سازند؛ بنابراین کافران از

۱- کتاب مقدس : سفر تثنیه، ۲۲/۲۹.

۲- کتاب مقدس : سفر تثنیه، ۲۴/۱-۴.

۳- جواهر الکلام، ج۲۱، ص۳۰۵-۳۰۶.

۴- کتاب مقدس : سفر تثنیه، ۱۷/۱-۱۷.

۵- کتاب مقدس : سفراعداد، ۲۷/۸-۱۲.

مسلمانان ارث نمی برند؛ ولی مسلمانان می توانند از مورث کافر خود ارث ببرند.(۱)

هرگاه اهل کتاب، اختلافات ناشی از ارث و تقسیم میراث را در دادگاه های اسلامی مطرح کنند، افرادی که بر اساس ازدواج با محارم، قرابتی با میت داشته باشند، از ارث محروم خواهند شد(۲)؛ ولی عده ای از فقها، ارث نزدیکان نسبی را حتی در صورتی که نسبت از طریق ازدواج با محارم به وجود آمده باشد، تجویز می کنند(۳). جمعی دیگر، قرابت نسبی و سببی را چه بر اساس ازدواج صحیح تحقق یابد و چه از طریق ازدواج باطل و با محارم به وجود آید، در صورتی که از نظر مورث و وراث صحیح باشد، موجب استحقاق ارث شمرده اند.(۴) در مواردی که مورث و وراث، از نظر عقیده و دین مخالف یک دیگر باشند، استحقاق ارث نخواهند داشت، مگر در موردی که مورث، غیرمسلمان و وراث یا یکی از آن ها مسلمان باشد که در این صورت مسلمان، وارث خواهد بود، (۵) مگر آنکه اسلام آوردن وی پس از تقسیم ارث باشد.(۶)

۱۳-۴. قرآن کریم، مروّج جدال احسن با اهل کتاب

آیات متعددی از قرآن کریم به صورت های گوناگون با تأکید و صراحت کامل به همزیستی مسالمت آمیز یا همزیستی دینی سفارش کرده است و پیش گرفتن روش های اهانت آمیز به دیگران را یک روش ناپسند به شمار می آورد. قرآن کریم گروهی از مسیحیان و یهودیان را یاد می کند که راه تمسخر وتکفیر در پیش گرفته اند و با تحقیر، اهانت و پایمال کردن حقوق انسانی یک دیگر، همواره آتش جنگ و اختلاف را شعله ور می سازند:

وَ قَالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَ قَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَ هُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ...؛ (۷)

یهودیان گفتند: «مسیحیان هیچ موقعیتی [نزد خدا] ندارند» و مسیحیان نیز گفتند: «یهودیان هیچ موقعیتی ندارند [و بر باطلند]» ؛ در حالی که

۱- احکام قرآن، ص ۱۸۱.
۲- جواهر الکلام، ج ۳۹، ص ۳۲۰.
۳- من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۴۳.
۴- تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۳۶۴.
۵- تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۳۶۴-۳۶۶.
۶- تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۳۶۷.
۷- بقره: ۱۱۳.

هر دو دسته، کتاب آسمانی را می خوانند[و باید از این گونه تعصب ها برکنار باشند]....

اسلام، آیینی است که با شعار همزیستی مسالمت آمیز دعوت خویش را به جهانیان عرضه کرد. این آیین، خطاب به اهل کتاب می گوید:

قُلْ يَأ اهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلِیَ كلِمَهٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكمُ ٭أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَ لَانُشرِْك بِهِ شَيْئاً وَ لَايَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُولُواْ اشْهَدُواْ بِأَنَّا مُسْلِمُوًّن ؛ (۱)

بگو: ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم و بعضی از ما، بعضی دیگر را- غیر از خدای یگانه- به خدایی نپذیرد. هر گاه [از این دعوت،] سرباز زنند، بگویید: گواه باشید که ما مسلمانیم.

قرآن کریم، هرگونه تفکر نژادپرستانه را محکوم کرده و همه انسان ها را فرزند یک پدر و مادر و فاقد برتری نژادی، قومی و مذهبی می داند:

يَأَيهُّا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكمُ مِّن ذَكرٍ وَ أُنثىَ وَ جَعَلْنَاكمُ ٭شُعُوبًا وَ قَبَائلَ لِتَعَارَفُواْ إِنَّ أَكرَمَكمُ ٭عِندَ اللَّهِ أَتْقَيكمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِير؛

ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم، تا یک دیگر را بشناسید [این ها ملاک امتیاز نیست،] گرامی ترین شما نزد خداوند با تقواترین شما است. خداوند دانا و آگاه است.(۲)

قرآن کریم به مسلمانان دستور اکید می دهد که با «جدال احسن» و «گفت و گوی مسالمت آمیز» با اهل کتاب سخن بگویند و روابط خود را براساس «اصول مشترک» قراردهند:

لَاتجُادِلُواْ أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتىِ هِىَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُواْ مِنهُْمْ وَ قُولُواْ ءَامَنَّا بِالَّذِى أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ أُنزِلَ إِلَيْكمْ وَ إِلَهُنَا وَ إِلَهُكمْ وَاحِدٌ وَ نحَْنُ لَهُ مُسْلِمُون؛ (۳)

با اهل کتاب جز به روشی که نیکوتر است، مجادله نکنید؛ مگر کسانی

۱- آل عمران: ۶۴.

۲- حجرات: ۱۳.

۳- عنکبوت: ۴۶.

از آنان که ستم کردند و [به آن ها] بگویید: ما به تمام آنچه از سوی خدا بر ما و شما نازل شده است، ایمان آورده ایم و معبود ما و شما یکی است و ما برابر او تسلیم هستیم.

قرآن کریم به حقوق اقلیت، اعتراف دارد. هیچ دینی همانند دین اسلام، ضامن آزادی اقلیت ها و حافظ شرف و حقوق آن ها نیست.

ادْعُ إِلیَ سَبِیلِ رَبِّک بِالحِکمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الحَسَنَهِ وَ جَدِلْهُم بِالَّتیِ هِیَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّک هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِیلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِین؛ (۱)

با حکمت و اندرز نیکو، به راه پروردگارت دعوت نما، و با آن ها به روشی که نیکوتر است، استدلال و مناظره کن. پروردگارت، از هر کسی بهتر می داند چه کسی از راه او گمراه شده است و او به هدایت یافتگان داناتر است.

راغب در مفردات، معنای حکمت و موعظه و مجادله را چنین بیان می کند: «حکمت: اصابه حق و رسیدن به آن به وسیله علم و عقل است(۲)» و «موعظه: کارهای نیک به نحوی یادآوری شود که قلب شنونده از شنیدن آن بیان، رقت پیدا کند و در نتیجه تسلیم شود(۳)» و «مجادله: سخن گفتن از طریق نزاع و غلبه جویی است(۴)».

علامه طباطبائی گوید:

رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم مأمور شده است که به یکی از این سه طریق دعوت کند که هر یک برای دعوت، طریقی مخصوص است؛ هر چند جدال به معنای اخصش، دعوت به شمار نمی رود. این سه قید، این سه طریقی که خدای متعال برای دعوت بیان کرده است با همان سه طریق منطقی، یعنی برهان و خطابه و جدل منطبق می شود. خدای سبحان، داناتر است به حال کسانی که از دین حق گمراه گشتند؛ هم چنان که او داناتر است به حال راه یافتگان. پس او می داند تنها چیزی که در این راه مفید است، همانا حکمت و موعظه و جدال است؛ اما نه هر موعظه و جدال؛ بلکه مراد، موعظه حسنه و جدال احسن است.

۱- نحل: ۱۲۵.
۲- مفردات ألفاظ القرآن : ص ۲۴۹.
۳- مفردات ألفاظ القرآن : ص۸۷۶.
۴- مفردات ألفاظ القرآن : ص۱۸۹.

بـدین ترتیب روشن می شود که حُسن موعظه از جهت حُسن اثر آن در احیـای حق مورد نظر است و حُسن اثر، وقـتی است که واعظ، خودش به آنچه وعظ می کند، متعظ باشد و از آن گذشته در وعظ خود، آن قدر حسن خلق نشان دهد که کلامش در قلب شـنونده مورد قبول بیفتد و قلب، با مشاهده آن خلق و خوی، رقّت یابد و پوست بدنش جمع شود و گوشـش آن را گرفته و چشم برابرش خاضع شود.

اگر از راه جـدال دعـوت می کنـد، بایـد از هر سـخنی کـه خصـم را بر رد دعـوتش تهییـج می کنـد و او را به عنـاد و لجبـازی واداشـته، بر غضـبش می اندازد، بپرهیزد و نیز باید از بی عفتی در کلام و از سوء تعبیر اجتناب کند و به خصم خود و مقدّسات او توهین ننمایـد و فحش و ناسـزا نگویـد و از هر نـادانی دیگری بـپرهیزد؛ چون اگر غیر این کنـد، درست است که حق را احیا کرده؛ امـا بـا احیـای باطـل و کشـتن حقی دیگر احیـا کرده است و جـدال، بیش از موعظه نیازمنـد حُسن است؛ به همین سـبب خداوند موعظه را به حُسن مقید کرده است؛ ولی جدال را به احسن (بهتر) مقید نمود.

ترتیـب در حکمـت و مـوعظه و جـدال، ترتیب به حسب افراد است؛ یعنی از آن جـا که تمـام مصـادیق و افراد حکمت، خـوب است، ابتـدا آن را آورد؛ چون موعظه دو قسم بود: یکی خوب و یکی بـد. آنچه اجازه داده شـده، موعظه خوب است؛ لذا دوم آن را آورد و چون جـدال، سه قسم بود، یکی بد و یکی خوب و یکی خوب تر و از این سه قسم، تنها قسم سوم مجاز بود؛ لذا آن را سوم ذکر کرد. آیه شـریف از این جهت که کجـا حکمت، کجا موعظه، و کجا جـدال احسن را بایـد به کار برد، ساکت است و این، بـدان علت است که تشـخیص موارد این سه به عهـده خود دعوت کننـده است. هر کدام حُسن اثر بیشتری داشت، آن را بایـد به کـار بنـدد. ممکن است در مـوردی، هر سه طریـق به کـار گرفته شـود و در مـورد دیگری، دو طریـق و در مورد دیگری یک طریق، تا ببینی حال و وضع مورد، چه اقتضایی داشته باشد.(۱)

اسـلام، عـدالت اجتمـاعی کامـل را در کشور اسـلامی، نه تنهـا برای مسـلمانان، که برای تمـام ساکنان سـرزمین خود، با وجود اختلاف مذهب، نژاد، زبان و رنگ تأمین می کند:

۱- المیزان، ج ۱۲، ص ۲۷۱-۲۷۳.

لَّا يَنْهَيكُمُ ُاللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فيِ الدِّينِ وَ لَمْ يخُرِجُوكُم مِّن دِيَارِكُمْ أَن تَبرَُّوهُمْ وَ تُقْسِطُواْ إِلَيهِْمْ إِنَّ اللَّهَ يحُِبُّ الْمُقْسِطِين ؛ (۱)

خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت درباره کسانی که در راه دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند، نهی نمی کند؛ چرا که خداوند، عدالت پیشگان را دوست دارد.

۱۴–۴. قرآن کریم و منع مراوده با اهل ذمّه

قرآن کریم در آیاتی مسلمانان را از دوستی و مراوده با اهل کتاب که بیشتر آنان هم پیمان با مسلمانان و از اقلیت های مذهبی در مدینه بودند، منع کرده است.(۲) در آیاتی دیگر، علت منع دوستی با آنان، این امور دانسته شده است: اهل کتاب درصدد بازگرداندن مسلمانان از دینشان هستند(۳)، قصد گمراه کردن مسلمانان رادارند(۴)، قلب های آنان سرشار از کینه مسلمانان

۱– ممتحنه: ۸.

۲– «يَأَيهَُّا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَاتَتَّخِذُواْ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَن تجَْعَلُواْ لِلَّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا»، «ای کسانی که ایمان آورده اید! غیر از مؤمنان، کافران را ولی و تکیه گاه خود قرار ندهید! آیا می خواهید [با این عمل]، دلیل آشکاری بر ضدّ خود در پیشگاه خدا قرار دهید؟!» نساء: ۱۴۴؛ «يَأَيهَُّا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَاتَتَّخِذُواْ الْيهَُودَ وَ النَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَ مَن يَتَوَلهَُّم مِّنكُمْ فَإِنَّهُ مِنهُْمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يهَْدِى الْقَوْمَ الظَّالِمِين»؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید! یهود و نصارا را ولی [و دوست و تکیه گاه خود] انتخاب نکنید. آن ها اولیای یک دیگرند و کسانی که از شما با آنان دوستی کنند، از آن ها هستند. خداوند، جمعیّت ستمکار را هدایت نمی کند» (مائده: ۵۱).

۳– «وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُم مِّن بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِّنْ عِندِ أَنفُسِهِم مِّن بَعْدِ مَا تَبَينََّ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُواْ وَ اصْفَحُواْ حَتىَ يَأْتىِ َاللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلىَ كلُِّ شىَ ءٍ قَدِير»؛ «بسیاری از اهل کتاب، از روی حسد آرزو می کردند شما را بعد از اسلام و ایمان، به حال کفر باز گردانند، با اینکه حق برای آن ها کاملاً روشن شده است. شما آن ها را عفو کنید و گذشت نمایید تا خداوند فرمان خودش [فرمان جهاد] را بفرستد خداوند بر هر چیزی توانا است.» (بقره: ۱۰۹).

۴– «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِن بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْاْ نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ ُوَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنفُسَنَا وَ أَنفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتهَِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلىَ الْكاذِبِين»؛ «هر گاه بعد از علم و دانشی که [در باره مسیح] به تو رسیده، [باز] کسانی با تو به ستیز برخیزند، به آن ها بگو: «بیایید ما فرزندان خود را دعوت کنیم، شما هم فرزندان خود را. ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را. ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود. آن گاه مباهله کنیم و لعنت خدا را بر دروغ گویان قرار دهیم.» (آل عمران: ۶۱).

است و دوست دارندمسلمانان به رنج و مصیبت مبتلا شوند(۱)، دوست ندارند خیری برمسلمانان نازل شود(۲)، از مسلمانان راضی نمی شوند؛ مگر اینکه از کیش آنان پیروی کنند(۳)، دین و عقاید مسلمانان را به سخره می گیرند.(۴)

از مجموع علت هایی که برای منع دوستی بیان شده است و نیز با توجه به آیاتی دیگر که عزت و سربلندی را از آن مسلمانان دانسته(۵) و استیلای کافر بر مسلمان را منع کرده است، (۶) برمی آیدکه مراوده و دوستی با آن دسته از غیر مسلمانان- اعم از اهل ذمّه یا غیر اهل ذمّه- که با مسلمانان دشمنی داشته و قصد گمراه کردن مسلمانان را دارند، ممنوع است؛ اما در غیر این صورت، ارتباط و احسان کردن به آنان جایز خواهد بود:

لَّا يَنْهَيكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكمْ فيِ الدِّينِ وَ لَمْ يخُرِجُوكمُ مِّن دِيَارِكمْ أَن تَبرَُّوهُمْ وَ تُقْسِطُواْ إِلَيهِْمْ إِنَّ اللَّهَ يحُِبُّ الْمُقْسِطِين؛ (۷)

به نظر برخی مفسران، مقصود آیه فوق، فقط اهل ذمّه هستندکه با مسلمانان دشمنی ندارند، نه کفار محارب.(۸) برخی نیز آیه فوق را دلیل جواز صدقه دادن به اهل ذمّه دانسته اند.(۹)

۴- ۱۵. پیشوایان اسلام مروّج جدال احسن با اهل کتاب

از مطالعه احادیث، چنین به دست می آید که همزیستی مسالمت آمیز و ایجادمودّت و

۱- «يَأَ ايهَُّا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَاتَتَّخِذُواْ بِطَانَه من دُونِكمْ لَايَأْلُونَكمْ خَبَالًا وَدُّواْ مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَ مَا تُخْفِى صُدُورُهُمْ أَكبرَُ قَدْ بَيَّنَّا لَكمُ الآيات إِن كُنتُمْ تَعْقِلُون» (آل عمران: ۱۱۸).

۲- «مَّا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَبِ وَ لَا الْمُشْرِكِينَ أَن يُنَزَّلَ عَلَيْكم مِّنْ خَيرٍْ مِّن رَّبِّكمْ وَ اللَّهُ يخَْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيم» (بقره: ۱۰۵).

۳- «وَ لَن تَرْضىَ عَنك الْيهَُودُ وَ لَا النَّصَارَى حَتىَ تَتَّبِعَ مِلَّتهَُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى وَ لَئنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُم بَعْدَ الَّذِى جَاءَك مِنَ الْعِلْمِ مَا لَك مِنَ اللَّهِ مِن وَلىِ‌ٍّ وَ لَا نَصِير» (بقره: ۱۲۰).

۴- «يَأَيهَُّا الَّذِينَ ءَامَنُواْ لَاتَتَّخِذُواْ الَّذِينَ اتخََّذُواْ دِينَكمُ هُزُوًا وَ لَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ مِن قَبْلِكمُ وَ الْكُفَّارَ أَوْلِيَاءَ وَ اتَّقُواْ اللَّهَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ وَ إِذَا نَادَيْتُمْ إِلىَ الصَّلَوه اتخََّذُوهَا هُزُوًا وَ لَعِبًا ذَلِك بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُون» (مائده: ۵۷ _ ۵۸).

۵- «يَقُولُونَ لَئنِ رَّجَعْنَا إِلىَ الْمَدِينَه لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنهْا الْأَذَلَّ وَ لِلَّهِ الْعِزَّه وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكنَّ الْمُنَافِقِينَ لَايَعْلَمُون» (منافقون: ۸).

۶- «إِنَّ عِبَادِى لَيْسَ لَك عَلَيهِْمْ سُلْطَانٌ وَ كَفَى بِرَبِّك وَكِيلا» (اسراء: ۶۵).

۷- «خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت نسبت به کسانی که در راه دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند، نهی نمی کند، چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد.» ممتحنه: ۸.

۸- المیزان، ج ۱۹، ص ۲۳۴.

٩- أحكام القرآن، ج ١، ص٥٥٩؛ الجواهر الحسان، ج٢، ص٢٧٥.

دوستی با بیگانگان، امری است که مسلمانان در روابط خود با دیگران می تواننـد از آن بهره گیرنـد؛ چه این که اسـلام آیین فطرت است و هرگز با احساسات طبیعی و انسانی بشر، ضدیت ندارد.

اسلام، به این نکته توجه دارد که با ایجاد یک جو آرام و مودّت آمیز می توان با مخالفان عقیدتی خود به گفت و گو و جدال احسن پرداخت.

پیشوایان اسلام، پیوسته به رعایت عدالت، انصاف، ادای حقوق و پرهیز از آزار و اذیت پیروان مذاهب دیگر توصیه می کردند، اینک به چند روایت در این باره اشاره می شود.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«مَن آذی ذِمیاً فَاَنا خصـمه و من کنت خَصمه خَصَمته یومَ القیامه؛ (۱) هر کس به اهل ذمّه [یهودی، مسیحی و زرتشتی که در پناه اسـلام است] آزار رساند، دشـمن او خواهم بود و هر کس من دشمن او باشم، روز قیامت دشمنی خود را درباره او آشکار خواهم کرد.»

در جایی دیگر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«مَن قَذِفَ ذمّیاً حـدَّ له یوم القیامَه بسـیاط من نار؛ هر کس پیروان مـذاهب دیگر را که در ذمّه اسـلام قرار دارند، تهمت بزند، روز قیامت با تازیانه های آتشین مجازات خواهد شد.»

در سیره پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم و اهل بیت علیهم السلام و نیز روایات منقول از آنان، موارد متعددی از مراوده نیکو واحسـان به اهـل ذمّه به چشم می خورد؛ از جمله در روایتی آمـده است که پیـامبر به عیـادت بیمـاران اهل ذمّه رفته، در تشـییع جنازه آن ها شرکت می کرد، آنان را با گشاده رویی می پذیرفت و در مجالس شادی و عزای آنان شرکت می کرد.(۲)

همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هرکس به هم پیمانی ستم کند، من در پیشگاه خدا دشمن او خواهم بود».(۳)

۱- شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص۱۴۷؛ الجامع الصغیر، ج۲، ص۵۴۷.

۲- بحار الانوار، ج۷۸، ص۲۰۹-۲۱۱.

۳- سنن أبی داود، ج ۲، ص ۴۵؛ کنزالعمّال، ج ۴، ص ۳۶۴؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۶۸.

نکات آیات برای ایجاد الگو

۱. جزیه از ابـداعات اسـلام نیّت و برای اجرایی بودن آن در امم گذشـته، سوابقی دیـده می شود. بـا نگاهی اجمالی به تاریـخ، علّت وضع آن مشخص می شود؛ (۱)

۲- سـخنان فقها در بیان مصـرف جزیه ما را به سوی این وجه سوق می دهـد که جزیه در برابر عـدم خدمت رفتن اهل کتاب و شرکت آنان در جهاد است؛

۳. اگر سـیره امیران حکومت اسـلامی در اوایل تاریخ اسـلام را در نظر بگیریم، می بینیم بعضی قضایا مرتبط با جزیه است. این سیره و این مطـالب تنهـا نزد امـامیه نبوده است؛ بلکه مـدارک احکام فقهی که به صورت کلی مطرح است، تأییـد و تأکیـد می کند به این که جزیه از اهل ذمه گرفته نمی شود، مگر برای سـرپرستی و حمایت از ایشان و دفاع از آنان و اگر اهل ذمه به سپاه اسلام بپیوندند یا مکلّف به دین اسلام گردند، جزیه بلافاصله از ایشان ساقط می شود؛ (۲)

۴. در اسلام، بنی آدم صرف نظر از نژاد، جنس، حسب، دین و عقیده، دارای کرامت ذاتی است. مستند این اصل اصیل، آیه «وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي ءَادَمَ؛ (۳) مـا آدمی زادگـان را گرامی داشتیم» می باشـد. بی شک این تکریم، منشأ حقوق واجب الرعایه است؛ حداقل حقوقی که رعایت آن برای تک تک آدمیان لازم است؛ بنابراین غیر مسـلمانان هماننـد مسـلمانان، مشمول این اصل می شوند؛

۵. تکثّر ادیـان و اختلـاف مردم در دین، واقعیتی است که به مشـیت خداونـد رخ داده است. از دیـدگاه اسـلامی، انسـان ها در انتخـاب دین آزاد و مختارنـد و احـدی را نمی توان به زور و اجبار، مسـلمان گردانیـد. اگر قرار بود همه مردم مسـلمان باشـند، خداوند خود چنین می کرد؛ حال آنکه نکرده است. مستند این اصل مهم، آیات متعدد قرآن کریم است؛ از آن جمله:

وَ قُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَ مَن شَاءَ فَلْيَكْفُرْ؛ (۴) بگـو: این حقّ است از سوی پروردگارتـان! هر کس می خواهد ایمان بیاورد [و این حقیقت را پذیرا شود] و هر کس

ص:۲۳۳

۱- فتوح البلدان، ج ۱، ص ۲۴۰؛ العقائد الإسلامیه، ص ۲۳۶.

۲- الجزیه و أحکامها، ص۳۵-۴۲.

۳- اسراء: ۷۰.

۴- کهف: ۲۹.

می خواهد کافر گردد!»

۶. مسلمان، مکلف به محاسبه و بازخواست از دین دیگران نیست. حساب و بازخواست و جزا از یک سو در آخرت رخ خواهند داد، و از سوی دیگر داور آن، خداونداست. مسلمان معتقد است که در زمینه امر دین، داوری عادلانه از سوی خداوند در آخرت محقق خواهد شد. این اصل مسلّم قرآنی در آیات متعدد مورد تأکید قرار گرفته است؛ از جمله:

وَ إِن جَدَلُوک فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ اللَّهُ یحْکمُ بَیْنَکمْ یَوْمَ الْقِیَامَه فِیمَا کنتُمْ فِیهِ تخْتَلِفُون (۱)؛

و اگر آنان با تو به جدال برخیزند، بگو: خدا از کارهایی که شما انجام می دهید، آگاه تر است و خداوند روز قیامت، میان شما در آنچه اختلاف می کردید، داوری می کند.

۷. مسلمانان موظفند با دیگران در صلح و آرامش باشند و مجاز نیستند با کسانی که برضد مسلمانان اقدامی نکرده اند، وارد مخاصمه و کارزار شوند؛ بلکه موظفند با این گونه افراد و ملل، دوستی کنند و نیکی ورزند و با انصاف عمل نمایند. این اصل که سرلوحه و اصل اولیه سلوک با غیر مسلمانان است، به صراحت در قرآن کریم مورد تأکید قرار گرفته است:

لَّایَنْهَکمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِینَ لَمْ یُقَاتِلُوکمْ فیِ الدِّینِ وَ لَمْ یخُْرِجُوکمُ مِّن دِیَارِکمْ أَن تَبرَُّوهُمْ وَ تُقْسِطُواْ إِلَیهْمْ إِنَّ اللَّهَ یحُِبُّ الْمُقْسِطِینَ* إِنَّمَا یَنهْکمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِینَ قَاتَلُوکمْ فیِ الدِّینِ وَ أَخْرَجُوکم مِّن دِیَارِکمْ وَ ظَاهَرُواْ عَلیَ إِخْرَاجِکمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ وَ مَن یَتَوَلهَُّمْ فَأُوْلَئک هُمُ الظَّالِمُون(۲)؛

خدا شما را از نیکی کردن و رعایت عدالت درباره کسانی که در راه دین با شما پیکار نکردند و از خانه و دیارتان بیرون نراندند، نهی نمی کند؛ چرا که خداوند عدالت پیشگان را دوست دارد. تنها شما را از دوستی و رابطه با کسانی نهی می کند که در امر دین با شما پیکار کردند و شما را از خانه هایتان بیرون راندند یا به بیرون راندن شما کمک کردند. هر کس با آنان رابطه دوستی داشته باشد، ظالم و ستمگر است.

بنابراین ضوابط رویارویی مسلمانان با غیر مسلمانان، نیکی و انصاف و دوستی با غیر

۱- حج: ۶۸-۶۹.

۲- ممتحنه: ۸-۹.

مسلمانان مسالمت جو و قطع رابطه با غیر مسلمانان ظالم و متجاوز است. این دستور قرآن، دقیقاً منطبق با ضوابط عقلایی همزیستی مسالمت آمیز و احترام متقابل در حقوق انسانی است.

الگوسازی با توجه به نکات آیات مرتبط با عملکرد یهود در زمان عدم جنگ

۱. عفو و گذشت به طور کلی شامل همه یهودیان می شود و ظاهر آن، برخورد مسالمت آمیز و همزیستی با آنان و پذیرش جزیه از آنان است و نیز مجادله و گفت و گو به بهترین روش با آنان، بر اساس آنچه برای خود می پسندی، برای دیگران بپسند و آنچه برای خود نمی پسندی، برای دیگران هم مپسند.

۲. چشم پوشی، از اشتباهات و انحرافاتی است که بر نظام دعوت اسلامی اثر بد ندارد؛ اما اگر یهودیان پیمان شکنی کردند و به خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم و مؤمنان، خیانت نمودند و بخشش و عفو آنان، به مسمانان زیان برساند، در این حالت باید به گونه ای با آنان برخورد شود که مسلمانان از شر آنان مصون بمانند.

۳. پس از پیمان شکنی بنی قینقاع و بنی نضیر، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قصد کشتن آنان را داشت؛ ولی از آنان گذشت. در باره قتل عام بنی قریظه پس از پیمان شکنی شان، مورخان گویند: مردانشان کشته و زنان و فرزندانشان اسیر شدند.

۴. پیمان نامه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با یهودیان در صورت عدم پایبندی به این موارد شکسته می شد: همکاری برضد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، همکاری برضد یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی همه مسلمانان، اقدام تبلیغاتی بر ضد اسلام، اقدام مسلحانه، پشتیبانی تدارکاتی دشمن، توطئه های پنهان و آشکار در شب یا روز.

۵. مصالحه با دشمن جنگی، همیشه و در هر شرایطی جایز یا همیشه حرام نیست؛ بلکه جواز آن، مشروط به پدید آمدن شرایط و اوضاعی است که از آن به «مصلحت» تعبیر می شود.

۶. یهودیان مدینه به واسطه پیمان نامه، از حقوق و مزایای شهروندی جامعه اسلامی برخوردار شدند. در انجام آداب و سنن و شریعت خود آزادی یافتند و در حقوق اجتماعی و سیاسی، مثل دیگر شهروندان، از مزایا و حقوق برخوردار شدند، به شرط آن که ضمن رعایت قوانین و مقررات دولت اسلامی، به منافع و مصالح امت خیانت نکنند.

۷. به موجب پیمان نامه، حقوق اجتماعی یهود رعایت شده است و پیمان نامه، شامل حال

تمام گروه های ساکن یثرب بوده است، نه گروه خاصّی از آن ها. کلمه «امت» که به ساکنان یثرب داده شده است، دسته ای واحد از افراد است که همه در آن یکسان هستند.

۸. مدینه که تا آن زمان پایبند مقررات خاصی نبوده، با این پیمان نامه در قالب قانون، شکل گرفته و تابع آن می شود و شکل واحد و متحد به خود می گیرد. همه این امت واحد در اختلافات، باید برای حل اختلاف به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مراجعه کنند. جامعه ای که باید بر اساس تعاون و همکاری در جلب منافع و دفع بدی ها بنا شود و درسایه آن، همه با یک دیگر بر اساس صداقت و دوستی و پرهیز از هر گونه همکاری در راه تجاوز و گناه، برخورد کنند.

۹. پیمان نامه، میان اعراب یثرب یا میان اعراب و یهود، پیوندهای قبیله ای و خویشاوندی سابق را سست کرده، نظام اجتماعی جدیدی را جایگزین آن می کند که بر اساس آن، مؤمنان باید بر ضد آن کسی که طغیان کند یا برضد ایشان دسیسه کند یا درصدد ظلم و تعدّی برآید یا میان مؤمنان فتنه و فسادی ایجاد کند، هماهنگ باشند؛ گرچه آن شخص از فرزندان یکی از ایشان باشد.

۱۰. اهمیّت ویژه پیمان نامه، به سبب پایان دادن به جنگ و نزاع و برقراری آرامش و امنیّت در شهر بود.

۱۱. پیمان نامه، در صورت حمله دشمن، تجهیز کل قوا را برابر مهاجمان مطرح می کند و این نوآوری، در نظام جنگی پیش از آن، بی سابقه بوده است.

۱۲. پیمان نامه، موجب از بین بردن اتکا به خویشاوندان است؛ لذا تمام افراد، دارای حقوقی واحد شده، در یک راستا می باشند؛ بدون این که برای گروه خاصی، منزلت و جایگاه خاصی قائل شود. این تساوی حقوق، امری پربها است که موجب دلگرمی افراد یک جامعه می شود.

۱۳. به مقتضای این پیمان، هیچ کس حق ستم و تجاوز به یهودیان ساکن مدینه را نخواهد داشت و آنان با حفظ دیانت خویش کنار سایر ساکنان مدینه، به زندگی مشغول هستند؛ بنابراین یهودیان در امور مربوط به نظام عمومی جامعه – از قبیل احترام و امنیّت جانی و منع ستم و ظلم – تابع فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودند؛ اما در امور خاصّ خود، تنها هنگامی آن حضرت درباره آن حکم می فرمود که آنان به حضرت مراجعه می کردند و البته در این صورت نیز پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مختار بود که حکم نماید یا اظهار نظر نکند.

۱۴. بر اساس این پیمان، دشمنان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، دشمنان یهود شمرده می شوند و یهودیان

موظف بودند مشرکان را که دشمنان خدا و مسلمانان به شمار می رفتند به دوستی نگیرند؛ چرا که این پیمان همه مردم مدینه را – اعم از مسلمان و یهودی- یک ملّت واحد قرار می دهد که دشمنان آنان، دشمنان همه و دوستان آنان، دوستان همه محسوب می شوند، تا امنیّت همه به صورت یکپارچه تأمین شود.

۱۵. قرآن کریم، یکی از مهم ترین امور دینی را وفای به عهد می داند.

۱۶. تأکید قرآن بر حفظ عهود به ویژه در زمان تأیید حق، شامل ایمان به خداوند یکتا، رسولان معظم الهی، انجام عبادات واجب مثل نماز و زکات و شرکت در جهاد برضد ظلم و کوتاه کردن سیطره آرزوها و امور دنیایی و پرداختن به آباد کردن مزرعه آخرت و... عبادات مستحب مثل قرض الحسنه است.

۱۷. با توجه به آیات مربوط، خداوند مهربان برخلاف عهدشکنی های متعدد یهود، باز هم به ایمان آوردن ایشان تمایل داشته و از در عفو و چشم پوشی با آنان سخن به میان آورده است. این امر، نشان از دریای موّاج رحمت او و رسول گرامی اش حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم دارد و در حقیقت به انسان ها بزرگ منشی را می آموزد.

۱۸. موهبت الهی تا جایی برای انسان خطاکار ادامه می یابد که اولاً- خود انسان، خواهان آن باشد و ثانیاً به خطاهای خود، آگاهی یافته و کمر همت ببندد تا با توبه و عبرت آموزی، راه حق را پیش بگیرد.

۱۹. با الگو گرفتن از عملکرد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، مسؤولین قانونی جامعه اسلامی موظف می شوند پیشنهادهای قرارداد صلح را تا آنجا که با هدف های اصیل اسلام، مغایر نباشد، با آغوش باز بپذیرند.

۲۰. از نظر قرآن، صلح و همزیستی میان انسان ها، آن چنان مطلوب و دوست داشتنی است که بشر باید بدان عشق بورزد.

۲۱. مسلمانان برای اینکه مجاز در جنگیدن و گرفتن غنیمت باشند، مسأله مسلمان نبودن اهل کتاب را بهانه نکنند و چنین هدف پست و مادی را مجوز جنگیدن با آنان نسازند؛ زیرا نزد خدا، غنیمت ها و فوایدی برتر از غنیمت های دنیایی است؛ زیرا هم بیشتر است و هم دائمی است.

۲۲. در پاره ای از موارد ممکن است پیشنهاد قرارداد صلح، پوششی بر مقاصد خصمانه دشمنان مسلمانان باشد؛ ولی مسلمانان تا اطمینان بر مقاصد خائنانه دولت ها و گروه هایی که پیشنهاد انعقاد

پیمان صلح را می دهند، حاصل نکرده اند، نمی توانند از قبول پیشنهاد آنان سرباز زنند.

۲۳. اگر اهل کتاب، پیمان های خود را پس از عهد خویش بشکنند و آیین مسلمانان را مورد طعن قرار دهند، مسلمانان باید با پیشوایان کفر پیکار کنند؛ چرا که آن ها پیمانی ندارند و شاید [با شدّت عمل] دست بردارند!

۲۴. بر اساس سیره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم چون در آغاز هجرت، مسلمانان در اقلیّت بودند و آیین محمّدی قدرت و توانایی چندانی نداشت، آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم مأمور به صبر بود و زمانی که توانست با گروه های مختلف، پیمانی امضا کند و آنان را- که ظاهراً در موضع قوی تر بودند- با خود همراه کند، منافع بسیاری را برای مسلمانان کسب کرد و جان و مال پیروان اسلام از دستبرد مخالفان در امان ماند.

۲۵. به واسطه پیمان با یهود، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم می توانست با آسایش خاطر بیشتری به تبلیغ آیین و مقابله با دشمنان خارجی بپردازد.

۲۶. به واسطه پیمان نامه با یهود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خواست تا میان دشمنان خود، شکاف اندازد و هم در فرصتی مناسب تر با آنان روبه رو شود؛ همان گونه که با قریش صلح کرد و سپس مکه را فتح کرد. این، یکی از شگردها و تاکتیک های نظامی– سیاسی است که در عصر حاضر نیز در مواردی که مسلمانان در موضع ضعف قرار می گیرند، باید از آن بهره جویند.

۲۷. مفاد قراردادهای ذمّه ای که در صدر اسلام منعقد شده است، از این لحاظ مهم هستندکه نه تنها ویژگی های روابط میان مسلمانان و اهل کتاب را نشان می دهند، بلکه نمایانگر وضع ساده و اختلافات اندکی هستند که در آن ایّام در خصوص امور اجتماعی میان مسلمانان و اهل کتاب وجود داشته است.

۲۸. اتخاذ سیاست صلح جویانه مسلمانان، صرفاً به دلیل حزم و احتیاط نبوده است؛ بلکه این یک حقیقت آشکار است که روح تسامح و مدارا درباره اهل کتاب، جزء جدایی ناپذیر تعلیمات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است.

۲۹. مسلمانان باید با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز جزا ایمان ندارند و آنچه را خدا و رسولش تحریم کرده اند، حرام نمی شمارند و آیین حق را نمی پذیرند، پیکار کنند تا زمانی که جزیه را با دست خود، با خضوع و تسلیم بپردازند. اسلام درِ آشتی را به روی آن ها می گشاید و آنان را با قبول پرداخت جزیه، در جایگاه شهروند هم پیمان می پذیرد.

ص:۲۳۸

۳۰. جزیه، چیزی است که از اهـل ذمّه گرفته می شود و جزیه به منزله پاداشـی است که آنـان در برابر حفظ جان و مالشان می پردازند. در برابر آن، دولت اسلامی امنیت همه جانبه آنان را تأمین می کند.

۳۱. پرداخـت جزیـه، الزاماً بـه معنـای تحقیر و تـوهین اهـل کتـاب نیست؛ البته آنچه در آیه آمـده است «صـاغرون» مربـوط به گروههـایی از اهل کتاب است که تحت فشار تسـلیم می شونـد و مضامین آیه گواه این مطلب است (توبه: ۲۹) پرداخت جزیه توسط اهل کتاب، احترام در برابر اسـلام و مسـلمانان و نشانه ای برای همزیستی مسالمت آمیز و قبول یک اقلّیت دینی در برابر اکثریت است. این جنجـال که جزیه مخالف شـئون انسانی و خلاف اصل همزیستی است، یک توهّم بی اساس می باشـد؛ زیرا جزیه نوعی پاداش به دولت اسـلامی از طرف شـهروندان غیرمسلمان اهل کتاب است در برابر خدماتی که برای آنان انجام می دهد، نه کیفر و باج (حق زور گرفتن).

۳۲. سـرزمین هـائی که مسـلمانان آن را آباد کرده انـد، هرگاه اهل ذمّه در این گونه سـرزمین ها و شـهرها اقامت گزیننـد نمی تواننـد کلیسـا و دیر و کنیسه و معبـدی ایجـاد کننـد؛ زیرا این آبـادی ها متعلّق به مسـلمانان است و اقلیّت ها حقی نسـبت بـدان ندارند و در صورتی که بدون رضایت مسـلمانان اقدام به ایجاد و تأسیس معبدی برای یهودیان یا مسیحیان و یا زردشتیان شود، هیچ مصونیتی از نظرمسلمانان نخواهد داشت. اصولاً چنین عملی اقدام غیر قانونی تلقی می شود.

۳۳. سـرزمین هـایی که اهـالی آن در جنـگ با مسـلمانان شـرکت کرده و پس از پیروزی مسـلمانان به طور اجبار به تصـرف و اشغال مجاهدان مسلمان درآمده است، از آنجا که بر طبق قانون جهاد، این گونه سرزمین ها متعلّق به عموم مسلمانان می باشد، گروه هـای سه گـانه مـذهبی نمی تواننـد در این سـرزمین هـا، کلیسـا یـا معبـد دیگری را بنـا کننـد؛ ولی کلیساها و کنیسه ها و معابـدی که هنگام تصـرف این شـهرها و آبادی ها به جای مانـده، به مقتضای قرارداد ذمّه، همچنان به حال خود باقی مانده، از امنیّت و مصونیت کامل برخوردار خواهد بود.

۳۴. هرگاه پیش از درگیری، مردم کشور یا شـهر و یا ساکنان سـرزمینی با مسـلمانان قرارداد صـلح امضا کردنـد و طبق قرارداد مزبور، اراضـی به اهـالی آن واگـذار گردیـد به طوری که متعهـدان تنهـا به پرداخت مالیات موظف شدنـد، اهالی و سـکنه این سرزمین ها نه تنها حق باقی

گذاردن عبادتگاه های موجود را خواهند داشت، بلکه می توانند به طور آزاد اقدام به احداث کلیساها و معابد جدیدی کنند.

۳۵. خداوند هرگز برای کفار در برابر مؤمنان، راه تسلط و حکومت قرار نداده است و همچنین نه زنان غیرمسلمان بر مسلمانان حلال هستند و نه مردان مسلمان بر زنان غیرمسلمان.

۳۶. قرآن کریم هرگونه تفکر نژادپرستانه را محکوم کرده، همه انسان ها را فرزند یک پدر و مادر و فاقد برتری نژادی، قومی و مذهبی می داند گرامی ترین انسان ها نزد خداوند، با تقواترین آن ها است.

۳۷. قرآن کریم به مسلمانان دستور اکید می دهد که با «جدال احسن» و «گفت و گوی مسالمت آمیز» با اهل کتاب سخن بگویند و روابط خود را براساس «اصول مشترک» تنظیم کنند. قرآن کریم، به حقوق اقلیت، اعتراف دارد و هیچ دینی همانند دین اسلام، ضامن آزادی اقلیت ها و حافظ شرف و حقوق آنان نیست.

۳۸. قرآن کریم در آیاتی، مسلمانان را از دوستی و مراوده با اهل کتاب (در شرایط خاص) که بیشتر آنان هم پیمان با مسلمانان و ازاقلیت های مذهبی در مدینه بودند، منع کرده است.

۳۹. در اسلام، بنی آدم صرف نظر از نژاد، رنگ، جنس، حسب، دین و عقیده، دارای کرامت ذاتی است. بی شک این تکریم، منشأ حقوقی است که رعایت آن لازم است. حداقل حقوقی که رعایت آن برای تک تک آدمیان لازم است؛ بنابراین غیر مسلمانان همانند مسلمانان مشمول این اصل می شوند.

۴۰. تکثّر ادیان و اختلاف مردم در دین، واقعیتی است که به مشیت خداوند رخ داده است. از دیدگاه اسلام، انسان ها در انتخاب دین، آزاد و مختارند و هیچ کس را نمی توان به زور و اجبار مسلمان کرد. اگر قرار بود همه مردم مسلمان باشند، خداوند خود چنین می کرد. مسلمان مکلف به محاسبه و بازخواست از دین دیگران نیست.

ص:۲۴۰

بخش دوم: الگوسازی قرآن کریم در رویارویی با یهود در زمان جنگ

اشاره

ص:۲۴۱

مقدمه

پیامبر اسـلام صلی الله علیه و آله و سلم بر اساس وظیفه و رسالت خدایی خویش، در ترویج اسلام و گسترش توحید، قوم یهود را به اسـلام دعوت کرد و از آن ها خواست ایمان بیاورنـد و نخستین کسانی نباشـند که کفر ورزیدنـد؛ ولی یهودیان نه تنها به دعوت پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم جواب مثبت ندادنـد، بلکه گسترش اسـلام میان انصار و قبائل اطراف، حسـد آن ها و برخی از منافقان را برانگیخت؛ زیرا فکر نمی کردنـد رسالت حضـرت محمـد صـلی الله علیه و آله و سـلم این چنین اوج گیرد. علاوه بر این، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم همیشه در طریق مدارا و اغماض با اهل کتاب برخورد می کرد؛ مگر اینکه موارد تخلف یهودیـان به حـدّی می بود که دیگر جـای گـذشت و چشم پوشـی نباشـد. مقصود از زمـان جنـگ، تنها جنگ به عنوان لشکرکشی نبوده و شامل مواردی نیز می شد که بر اساس عملکرد نادرست یهودیان، به عدم ارتباط دوستانه مسلمانان و در رأس ایشان، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم با یهودیان می انجامید.

پیامبر اسـلام صلی الله علیه و آله و سلم در مذاکره با بزرگان و احبار یهودی از جمله عبدالله بن صوریا و کعب بن اسید فرمود: «ای گروه یهود! از خدا بپرهیزید و اسـلام را بپذیرید. به خدا سوگند! شـما آگاهید که هر چه می گویم حق است» ؛ ولی رؤسا و دانشمندان یهودی سخنان وی را انکار کردند. همان گونه که خداوند متعال می فرماید:

کسـانی که کتـاب آسـمانی به آنـان داده ایم، او]پیـامبر[را همچـون فرزنـدان خـود می شناسـند [ولی] جمعی از آنـان، حـق را آگاهانه کتمان می کنند.(۱)

۱- «الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَ إِنَّ فَرِيقًا مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ الْحَقُّ مِن رَّبِّك فَلَاتَكونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ»؛ «و هنگـامی که فرسـتاده ای از سوی خـدا به سـراغشان آمـد، و با نشانه هایی که نزد آن ها بود مطابقت داشت، جمعی از آنان که به آن ها کتاب [آسـمانی] داده شـده بود، کتاب خـدا را پشت سـر افکندند؛ گویی هیچ از آن خبر ندارند» (بقره: ۱۰۱).

خشم یهود بیش از پیش شدت گرفت و از طریق جنگ سرد مانند هجو مسلمانان به وسیله شعرای یهودی یا ایجاد انحراف در آموزه های اسلامی با آمیختن تورات و مطالب ساختگی یا همدستی با منافقان و مشرکان و یا از طریق جنگ، به مقابله با اسلام و مسلمانان می پرداختند. تمام موارد یاد شده در قرآن کریم و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ثبت شده است و در حد گنجایش رساله به آن ها پرداخته می شود.

۱. دشمنی یهود با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

در ماجرای هجرت، یهود با تحیر و ناباوری ورود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه را دید و تحمل کرد. این امر علل زیادی می تواند داشته باشد؛ از جمله:

۱. امید به اینکه در پیامبر تأثیر کرده و بتوانند او را به طرف خود بکشانند یا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بتواند میان تیره ها و خاندان های یثرب اتفاق ایجاد کند و اوضاع شهر را که به آرامش و آسایش احتیاج داشت، مرتب کرده به طوری که اختلافات آنان را با دیگران حل کند و یهود بتوانند در بازرگانی جزیرهالعرب، یثرب را در جایگاه بهتری قرار دهند.(۱)

۲. احتمال دیگر این است که یهود از وقایع مکه بی اطلاع نبود. آن ها مسلماً از شکنجه مسلمانان توسط قریش و صبر و پایداری مسلمانان خبر داشتند. اگر در ورود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه از خود واکنش نشان ندادند، تأثیر آن فداکاری ها بود؛ زیرا در آن زمان، تعدادی از مسلمانان فداکار به یثرب مهاجرت کرده بودند و از مردم یثرب نیز تعداد زیادی به آیین او ایمان آورده بودند. آنچه مورد یقین است، اینکه در فداکاری و دفاع از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مسلمانان یثرب دست کمی از مسلمانان مکه نداشتند؛ به خصوص که میان آن ها و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در پیمان عقبه دوم(۲) بیعتی مبنی بر دفاع از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بسته شده بود. خلاصه آنکه یهود با وجود احتمالات فوق،

۱- محمد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، ص ۳۰۲.

۲- دومین پیمان عقبه، بار دیگر در موسم حج کاروانی از مدینه بالغ بر پانصد نفر که هفتاد و سه تن ایشان مسلمان بودند برای ملاقات با پیامبر در پائین عقبه که محلی است نزدیک منی آمدند، با پیامبر بیعت کردند. (فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص ۱۸۲-۱۸۳).

در خود قـدرت مخالفت با اسـلام و پیامبر را نمی دیـد و منتظر بقیه امور و مترصد فرصت شد. در این اوضاع، تاریخ از کسانی خبر می دهد که مسلمان شدند؛ از جمله آن ها، عبدالله بن سلام و مخیریق و ابی بن کعب، ... هستند.

عبـدالله بن سـلام از کسـانی است که در همـان ایـام ورود پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم به مـدینه مسـلمان شـد.(۱) وی از بزرگـان یهود بود و گفته انـد از نسل فرزنـدان یوسف است که در سال ۴۳ ق درگذشت.(۲) پیامبر اکرم بعد از مسـلمان شدن وی، نام او را که حصـین بود، به عبدالله برگرداند. اسـلام او سبب ترس شدید رؤسای یهود شد؛ زیرا می ترسیدند اقدام او میان دیگر یهودیـان تـأثیری بگـذارد و آنـان به دین جدیـد گرایش یابنـد و به این ترتیب پـایه هـای یهـودیت از حجـاز برافتـد. پس محرك آن هـا در مخالفت اول، غرور آن ها بود و سـپس حب دفاع غریزی برای بقا بود که راه مخالفت در پیش گرفتنـد. (۳) همراه عبدالله بن سـلام، خانواده وی نیز مسـلمان شدند؛ زیرا او پس از رسالت پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم از خانواده خود چنین خواسته بود.(۴)

یهودی دیگری که نـام برده شـد، مخیریق است. وی از طـایفه بنی نضـیر و از ثروتمنـدان و علمـای بزرگ یهود بود که به روی گردانی از یهود و اظهـار محبت به پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم اکتفـا نکرد. در روز احـد با وجود پیمان دفاعی، یهودیان حرمت شنبه(۵) را بهانه کردند تا از عمل به اتحاد نظامی با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تخلف کنند. وی به آن ها اعتراض کرد و خود وارد جنگ با قریش شد و وصیت کرد که اگر کشته شد، همه دارایی اش به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برسد. گفته اند بیشتر صدقاتی که پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم در مدینه می داد، از اموال و نخلستان های(۶) او بود. پیامبر فرمود مخیریق بهترین یهود بود. بعد از

۱- المفصل، ج ۶، ص۵۶۲ و ۵۶۴.

۲- الطبقات الکبری، ص۳۶۶، السیره النبویه، ج ۱، ص۳۴۵ -۳۴۴.

۳- محمد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، ج۶، ص۳۱۴.

۴- السیره النبویه، ج ۱، ص۳۴۵.

۵- در ده فرمان، شنبه به عنوان روز استراحت یهود مورد تقدس قرار می گیرد. سبت یا ثبت از کلمه شبتوآکادی به معنای نیمه ماه است که روز توبه بوده و در عبری به معنای استراحت کردن است... یهود روزهای شـنبه را شـماره بندی کرده و روز هفتم را سبت نامیده اند. میان مردم بابل، عدد هفت، نشان کمال مطلق بود. (تحقیقی در دین یهود، ص۳۰۶ — ۳۰۷).

۶- اموال مخیریق هفت بـاغ بود، شامل مثیب، صافیه، دلال، حسـنی، برقه، اعراف و مشـربه ام ابراهیم که پیامبر ۶ به ماریه قبطیه داده بود (فتوح البلدان، ص۳۷).

مخیریق، اموالش مطابق وصیتش به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید و یهود نمی توانستند چیزی از آن بگیرند؛ زیرا کافر از مسلمان ارث نمی برد و به این علت، مخیریق وارثی نداشت. مخیریق می توانست از تمام روابطی که به آن آگاهی داشت، شانه خالی کند. تحکیم عقل و آسودگی از تمام روابط و علائق، به جهاد جسمانی بزرگی احتیاج داشت و مردان به این تلاش شناخته می شوند. به این دلیل مخیریق، بهترین یهود بود. او در زمان خطر، به موقع عمل کرد. شناخت صفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تصدیق دین جدید باید با عمل به ارکان صورت می گرفت، اینجا بود که قوم او به شیوه همیشگی به بهانه متمسک شدند؛ اما او دیوار بهانه را شکست و وارد کارزار شد. همین امر نشان می دهد دین اسلام حتی میان یهود نیز جاذبه های فراوانی داشت؛ اما همین امور زنگ خطر را برای یهود به صدا درآورد تا به سرعت از خود واکنش نشان داده، حداقل مانع گسترش اسلام میان یهود شوند. این بود که اقدامات خود را آن گونه که اشاره خواهد شد برضد اسلام و مسلمانان آغاز کردند و توطئه ها نمودند. مُدارای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با آن ها اثر نکرد و آنان همچنان در مخالفت و عناد خود پافشاری کردند و درگیری شدیدتر شد. این درگیری با شایعه سازی یهود شروع شد و با گفتارهای آنان و جواب های قرآن ادامه یافت. درگیری، هر روز صورت های تازه تری به خود می گرفت. مسأله از این رو مهم است که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر یهود پیروز می شد، آن ها دیگر قوم برگزیده خدا نبودند؛ پس در نظر مردم، اشخاص فریبکاری بیش به شمار نمی آمدند و بر یهود قبول این نکته که برگزیده خدا نباشند، غیرقابل تحمل بود.(۱)

در ردیابی خصومت یهود باید به گذشته نگریست. یهود با کینه توزی شدید از لحظه ورود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه، او را زیر نظر داشتند و تخم نفاق میان پیروان او پاشیدند؛ یا به او و پیروانش تهمت می زدند و یا کلمات قرآن را ناجور تلفظ می کردند. هر روز صبح نزد مسلمانان رفته، به گفتار آن ها ایمان آورده و چون شام می شد، کفر می ورزیدند. امیدشان این بود که شاید مسلمانان با پیروی از آنان، در دینشان دچار تزلزل شده، از دین محمّد صلی الله علیه و آله و سلم بیرون روند. یهود با عناصر منافق مدینه نیز روابط دوستانه گسترده ای داشتند. با توجه به این اقدامات از سویی، و تکیه بر سواد و هوش خود از سوی دیگر، تبدیل به عنصر خطرناکی در جامعه اسلامی شده بودند.

۱- محمّد صلی الله علیه و آله و سلم فی المدینه، ص۳۴۲.

۲. دلایل عداوت یهود با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان

دلایل دشمنی یهودیان با مسلمانان، به مسائل متعددی برمی گردد که می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. حسادت جویی و برتری طلبی: یهود، خود را قوم (ملت) برگزیده خدا پنداشته و سروری، رهبری و پیامبری خود را از دیگران (غیر یهود) سزاوارتر می داند. یهود به آمدن پیامبری جدید وعده داده شده بودند و هنگامی که مشرکان با آنان به مبارزه پرداختند، یهود به آنان وعده بعثت او را می دادند که پیامبری برانگیخته خواهد شد که همراه او با شما خواهیم جنگید و شما را خواهیم کشت؛ مانند کشتار اقوام «عاد» و «ارم» ؛ اما چون پیامبر جدید آشکار شد که از غیر نسل داوود علیه السلام بود، سینه هایشان تنگ شد و کینه در جان هایشان به حرکت درآمد و برضد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مکر کردند. قرآن کریم بر این امر اشاره دارد:

و هنگامی که از طرف خداوند، کتابی برای آن ها آمد که موافق نشانه هایی بود که با خود داشتند و پیش از این، به خود نوید پیروزی بر کافران می دادند [که با کمک آن، بر دشمنان پیروز گردند] با این همه، هنگامی که این کتاب و پیامبری را که از قبل شناخته بودند نزد آن ها آمد، به او کافر شدند. لعنت خدا برکافران باد!(۱)

آنچه بر کینه آنان برضد اسلام و مسلمانان افزود، سرعت انتشار این دین و گرد آمدن مردم در اطراف حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود. آنان درک کردند که این دین، رقیب خطرناکی برای یهودیت و محوری برای رهبری معنوی جزیره العرب خواهد بود.

۲. سرشت ناپاک: یهود، همواره به مهربانی و شفقت و امانتداری تظاهر می کنند، در صورتی که آنان به محض دست یافتن به فرصتی، به درندگان وحشی تبدیل می شوند. دلیل این ویژگی روانی نزد مردمان بسیاری ناشناخته بود، تا اینکه قرآن حکیم نزول یافت و آن خصلت را تبیین کرد، تا مسلمانان، حزم و احتیاط خود را در برخورد با آنان به کار گیرند. تعدادی از آیات قرآنی که از درون یهود پرده برداشته است، عبارتند از:

الف. [عده ای از اهل کتاب] بر خدا دروغ می بندند؛ در حالی که می دانند [این سخن

۱- «وَ لَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِّنْ عِنـدِ اللَّهِ مُصَـدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَ كَانُواْ مِن قَبْلُ يَسْـتَفْتِحُونَ عَلىَ الَّذِينَ كَفَرُواْ فَلَمَّا جَاءَهُم مَّا عَرَفُواْ كَفَرُواْ بِهِ فَلَعْنه اللَّهِ عَلىَ الْكفِرِين» (بقره: ۸۹).

دروغ است]؛ (۱)

ب. آن ها بسیار به سخنان تو گوش می دهند تا آن را تکذیب کنند [و] مال حرام فراوان می خورند؛ (۲)

ج. [قوم بنی اسرائیل]پیامبران را به ناحق می کشتند؛ (۳)

د. و آیا چنین نیست که هر بار آن ها [یهود] پیمانی [با خدا و پیامبر] بستند، جمعی آن را دور افکندند [و مخالفت کردند]. آری! بیشتر آنان ایمان نمی آورند؛ (۴)

ه. هر زمان [یهود] آتش جنگی افروختند، خداوند آن را خاموش ساخت و برای فساد در زمین، تلاش می کنند و خداوند، مفسدان را دوست ندارد؛ (۵)

و. یهود گفتند: «ما برابر امّیّین [غیر یهود]، مسؤول نیستیم؛ (یعنی کسانی که کتاب آسمانی دارند، راهی برضد ما ندارند)؛ (۶)

ز. و [همچنین] به سبب ربا گرفتن؛ درحالی که از آن نهی شده بودند و خوردن اموال مردم به باطل. و برای کافران آن ها، عذاب دردناکی آماده کرده ایم.(۷)

بنابراین یهود، جنگ خود را با قرآن کریم و با جبرئیل علیه السلام که این آیات را بر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرود آورده بود، آشکار کردند. خداوند متعال می فرماید:

آن ها می گویند: «چون فرشته ای که وحی را بر تو نازل می کند، جبرئیل است و ما با جبرئیل دشمن هستیم، به تو ایمان نمی آوریم!» بگو: «کسی که دشمن جبرئیل علیه السلام باشد [در حقیقت دشمن خدا است؛ چرا که] جبرئیل به فرمان خدا، قرآن را بر قلب تو نازل کرده است؛ در حالی که کتب آسمانی پیشین را تصدیق می کند و هدایت و بشارت است برای

۱- «وَ مِنْ أَهْلِ الْکِتَابِ... وَ یَقُولُونَ عَلَی اللَّهِ الْکذِبَ وَ هُمْ یَعْلَمُونَ» (آل عمران: ۷۵).
۲- «سَمَّاعُونَ لِلْکذِبِ أَکلُونَ لِلسُّحْتِ...» (مائده: ۴۲).
۳- «... وَ یَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیرْ الْحَقّ ِ...» (بقره: ۶۱).
۴- «أَ وَ کلَّمَا عَاهَدُواْ عَهْدًا نَّبَذَهُ فَرِیقٌ مِّنْهُم بَلْ أَکثرَُهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ» (بقره: ۱۰۰).
۵- «... کلَّمَا أَوْقَدُواْ نَارًا لِّلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ وَ یَسْعَوْنَ فیِ الْأَرْضِ فَسَادًا وَ اللَّهُ لَا یحُِبُّ الْمُفْسِدِین» (مائده: ۶۴).
۶- «قَالُواْ لَیْسَ عَلَیْنَا فیِ الْأُمِّیِّنَ سَبِیلٌ وَ یَقُولُونَ عَلیَ اللَّهِ الْکذِبَ وَ هُمْ یَعْلَمُون» (آل عمران: ۷۵).
۷- «وَ أَخْذِهِمُ الرِّبَواْ وَ قَدْ نهُُواْ عَنْهُ وَ أَکلْهِِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ...» (نساء: ۱۶۱).

مؤمنان».(۱)

طبری می گوید:

اهل علم، جملگی بر تأویل این آیه اتفاق نظر دارند که این آیه در جواب یهود بنی اسرائیل نازل شد؛ زیرا جبرئیل علیه السلام را دشمن خود و میکائیل علیه السلام را دوست خود می پنداشتند. دلیل دشمنی آن ها با جبرئیل علیه السلام آن بود که او پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از اسرارشان آگاه می کرد و او در بر دارنده هر عذابی بود.(۲)

۳. درگیری های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با یهود بعد از هجرت

پس از هجرت به مدینه، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با طوایفی از یهود روبه رو شد که از سرزمین های خود به حجاز آمده و در آن اقامت گزیده بودند. آنان در آنجا قلعه ها و دژهایی ساخته بودند و به تدریج، افراد و اموالشان زیاد شده، موقعیت مهمی به دست آورده بودند؛ لذا بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه تشریف آورد و همین یهودیان را به اسلام دعوت کرد، از پذیرفتن دعوتش سر باز زدند. آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با یهودیان ساکن مدینه، پیمانی در تضمین آزادی و امنیت آنان منعقد کرد. از مهم ترین بندهای این پیمان این بود که در صورت تجاوز و تعدّی به مدینه، یهودیان باید از مسلمانان دفاع کنند و در تمام طول جنگ، با مسلمانان هم پیمان باشند. مشهورترین طوایف یهود که با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هم پیمان شدند، سه طایفه «بنی قینقاع»، «بنی نضیر» و «بنی قریظه» بودند که اطراف مدینه سکونت داشتند؛ اما طوایف مختلف یهود، این ماده قطعی و یقینی معاهده را در کمک به مسلمانان در دفاع از مدینه، نقض کردند. در همین اثنا جبرییل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و این آیه را به او ابلاغ فرمود:

وَ إِمَّا تَخَافَنَّ مِن قَوْمٍ خِيَانَه فَانبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ» (۳)، «خِيَانَه» به

۱- «قُلْ مَن كَانَ عَدُوًّا لِّجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِك بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُدًى وَ بُشْرَى لِلْمُؤْمِنِين» (بقره: ۹۷).

۲- جامع البیان، ج۱، ص۳۴۱- ۳۴۲؛ تفسیر القرآن العظیم (ابن کثیر)، ج۱، ص۲۲۴.

۳- «و هر گاه [با ظهور نشانه هایی]، از خیانت گروهی بیم داشته باشی [که عهد خود را شکسته، حمله غافلگیرانه کنند]، به طور عادلانه به آن ها اعلام کن که پیمانشان لغو شده است؛ زیرا خداوند، خائنان را دوست نمی دارد» (انفال: ۵۸).

طوری که مجمع البیان گفته است: به معنای شکستن عهد در چیزی است که آدمی را در آن، امین دانسته باشند؛ ولی این معنا تنها معنای خیانت در عهد و پیمان است و اما خیانت به معنای عام، عبارت است از نقض هر حقی که قرارداد شده باشد؛ چه در عهد و چه در امانت.(۱) خود یهود اذعان می کنند که اگر تعالیم پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم منحصر به مبارزه با بت پرستی بود، هرگز نزاعی میان پیامبر و یهود رخ نمی داد، به شرط آن که یهودیان را به حال خود وامی گذاشت و ایشان را به رسالت جدید دعوت نمی کرد؛ زیرا تفکر یهود درباره غیر آنچه بدان معتقدند، انعطاف پذیر نیست. حتی آنان ابا دارند که اعتراف کنند پیغمبری در غیر از بنی اسرائیل ظهور کند(۲)، چه برسد که چنین رسولی را اطاعت کرده، به دینش در آیند؛ لذا بر آن شدند تا پیامبر را به طرف خود بکشانند یا از طریق آن حضرت میان تیره ها و خاندان های یثرب ایجاد نفاق کنند و در نتیجه یهودیان بتوانند در بازرگانی جزیرهالعرب، یثرب را در جایگاه بهتری قرار دهند. (۳) اما اوج گیری دین اسلام و قدرت روزافزون مسلمانان، به برانگیخته شدن و فزونی حسادت یهودیان و موضع گیری خصمانه آنان برضد اسلام انجامید. از آنجا که مباحثات یهودیان به نیّت ایجاد تردید میان مسلمانان و تحقیر پیامبر امی، با شکست رو به رو شد و حتی مقام علمی و اطلاعات غیبی حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم در گفت و گوهای وی با یهودیان نمودار گردید، در پی توطئه چینی به اَشکال دیگری، برای فرو نشاندن غیظ و حسادت خویش برآمدند. آنان در حقیقت به نوع دیگری، جنگ سرد خود را برضد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان آغاز کردند و در این راه، بسیار تلاش کردند؛ از جمله با مشرکان اوس و خزرج و کسانی که در اسلام و ایمان، دو دل بودند، روابط خصوصی برقرار کردند و در نبردهای مسلمانان با قریش، آشکارا به نفع بت پرستان و برضد یکتاپرستان فعالیّت نمودند.(۴) یهودیان در مسیر نفاق و جدایی میان مسلمانان تا بدانجا پیش رفتند که به تبلیغات سوء در زمینه قبله مسلمانان

۱- واقدی گوید: این آیه در باره یهود بنی قینقاع نازل شد. با نازل شدن این آیه، پیامبر اسلام بسوی آن ها به حرکت درآمد. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۴/۸۴۹.

۲- عبدالفتاح طباره، عفیف؛ چهره یهود در قرآن، به نقل از تاریخ الیهود فی بلاد العرب از ولفنسون، ۱۲۲.

۳- رضوان، فتحی/صبیح، محمّد؛ محمّد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، ۳۰۲.

۴- «آیا نمی بینید کسانی را که بهره ای از کتاب دارند، بت پرستان را تصدیق می کنند و به آنان می گویند، آن ها رستگارتر ازمؤمنان یکتاپرستند؟» (سوره نساء: ۵۱).

پرداختند. با این حربه، اختلاف میان یهود و مسلمانان، به نهایت درجه خود رسید و آن، جدایی کامل میان ایشان بود.(۱)

۴. جنگ سرد و برخورد روانی

اشاره

مخالفت های گسترده یهودیان برضد اسلام، به دو شکل صورت پذیرفت که شامل جنگ روانی و جنگ نظامی بود. یهودیان در راه مخالفت با پیامبر، شیوه جدیدی را پیش گرفتند. آن ها جنگ تبلیغاتی را از راه های مهم جنگ تصور کرده، از آن بهره جستند. در این روش، آنان کوشیدند به گونه ای اقدام کنند که صدایشان به گوش همگان برسد و در عین حال، از رویارویی مستقیم نیز دوری جسته باشند؛ بدین لحاظ، گروهی در درگیری خود از فن شاعری بهره جستند.

احتمالاً ـ از زمان هجرت، یهود به این نتیجه رسید که دیگر راه بازگشت ندارد؛ (۲) یا باید ایمان آورد و رسالت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم را بپذیرد یا در عناد با او، راه دشمنی و عدم سازش را در پیش گیرد.

آنچه مسلم است این که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در درگیری با مخالفان و معاندان، از در صلح و مسالمت وارد می شد و تا هنگامی که نقض عهد نکرده و متعرض مسلمانان نمی شدند، مفاد همراهی پیمان آن ها را رعایت کرده، محترم می شمرد.(۳) اقدام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مقابل افراد و گروه ها، همیشه عملی در مقابل اقدام خود آنان بود؛ یعنی کردار ایشان سبب واکنش متقابل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می شد. پیامبر اسلام تا مدت ها پس از هجرت، کوشید با آنان از طریق مسالمت وارد شود و با عرضه

۱- «سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلّاهُمْ عَن قِبْلَتِهِمُ الَّتِي كَانُواْ عَلَيْهَا قُل لِّلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ يَهْدِى مَن يَشَاءُ إِلىَ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيم وَ كَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّه وَسَطًا لِّتَكُونُواْ شُهَدَاءَ عَلىَ النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا وَ مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَه الَّتِي كُنتَ عَلَيهْا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَن يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّن يَنقَلِبُ عَلىَ عَقِبَيْهِ وَ إِن كَانَتْ لَكَبِيرَه إِلَّا عَلىَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِك فىِ السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّك قِبْلَه تَرْضَىهَا فَوَلِّ وَجْهَك شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنتُمْ فَوَلُّواْ وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَ إِنَّ الَّذِينَ أُوتُواْ الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّهِمْ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ» (سوره بقره: ۱۴۲-۱۴۴).

۲- محمّد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سیاستمدار، ص۲۴۳.

۳- اسلام و همزیستی مسالمت آمیز، ص۵۵.

دین خود و آوردن دلیل از کتب دینی آنان، حق بودن اسلام را به آن ها ثابت کند؛ (۱) ولی هنگامی که یهود تصمیم گرفتند پیامبر را رد کنند، لازم بود دست کم برای این تصمیم خود دلیلی بیاورند؛ به همین علت در انتقاد از او زیاده روی کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که پس از کوشش های بسیار نتوانست فکر آن ها را تغییر دهد، با آن ها قطع رابطه کرد.(۲)

این احتمال نیز وجود دارد که آغاز فعالیت اجتماعی و اقتصادی توسط مهاجران سبب شد تا یهود بیندیشد که مبادا تجارت و بازرگانی مهاجران، زندگی را بر آن ها سخت کند و منافع را از دست آنان خارج نماید؛ پس شاعران را تحریک کردند. عشق شدید به افتخار و شرف، برجسته ترین ویژگی اعراب بود. آنان در تجمعات خاص قبایل عرب، مفاخر خود را برمی شمردند و با یک دیگر رقابت می کردند و در کار نقل شرف، از اشعار شاعران خود کمک می گرفتند.(۳) میان ملل غیرمترقی، اهمیت شاعر چون اهمیت روزنامه در امروز است.(۴) حتی پادشاهان و فرمانروایان از شأن و نفوذ شاعران سود می جستند و آن ها را نزد خود فرا خوانده، به تحفه ها و جوایز می نواختند. مقام و تأثیر شاعر، برتر از مقام خطیب بود؛ زیرا شعر، بیش از نثر در خاطره ها جای می گرفت و روایت آن برای زبان آسان تر بود. گاه شاعر با یک بیت بر شأن و رتبه قبیله ای می افزود یا از آن می کاست؛ به طوری که هر قبیله ای سعی می کرد شاعری داشته باشد؛ کسی که با شعر خود، به دفاع از حیثیت و شرف قبیله اقدام کند و مفاخر قوم خود را در نغمه های خویش بسراید و روح حماسه را در قوم بیدار کند.

شعرای یهودی با اتکا به فرهنگ برتر خود نسبت به اعراب، تأثیر فراوانی بر اهالی مدینه

۱- در این باره نمونه های بسیاری وجود دارد، از جمله روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یهودیان را جمع کرد و از عذاب خدا ترسانید و به اسلام دعوت نمود؛ رافع بن خارجه و مالک بن عوف در پاسخ به آن حضرت گفتند: «ما از پدران خویش پیروی می کنیم؛ زیرا بهتر از ما و دانشمندتر بودند». نیز روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گروهی از یهودیان را به دین اسلام دعوت کرد؛ نعمان بن عمرو و حارث بن زید پرسیدند: «ای محمد! تو بر چه دینی هستی؟» فرمود: «بر دین ابراهیم علیه السلام و ملت او هستم». گفتند: «ابراهیم علیه السلام بر دین یهود بود». فرمود: «تورات را حاضر کنند، تا آن کتاب میان من و شما حکومت کند و هر چه در آن است، همگی از آن پیروی کنیم». آنان از آوردن کتاب سرباز زدند (السیره النبویه، ج ۱، ص۳۶۵-۳۶۶).

۲- محمّد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سیاستمدار، ص۲۴۳.

۳- تاریخ سیاسی و اجتماعی اسلام، ص۷۶.

۴- تاریخ ادبیات عرب، ص۳۷.

می گذاشـتند که هدف عمده تأثیر، افشاندن بذر اغتشاش میان مسـلمانان و عمیق تر کردن شکاف میان خود و جبهه مخالف و زیر سـئوال بردن ایشان بود. آ نان بی محابا در هجو مسـلمانان شـعر می گفتنـد و دل آنان را با اشـعار خود به درد می آوردند؛ پس لازم بود به طریقی با یهودیان مقابله کرد. روشی که در مقابل آنان به کار گرفته شد، واکنشی متناسب با اقدام آنان بود.

۱-۴. هجو مسلمانان توسط شعرای یهود و مقابله پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

اشاره

بـا تـوجه بـه این که یکی از ویژگی هـای مهم شعر، برانگیختن احساسـات است و به دوران و ملّت خاصّی اختصـاص نـدارد، شعرای یهـودی به هجو مسـلمانان پرداختنـد. این ویژگی در مواردی چون زمـان جنـگ، بیشـتر به کـار می آیـد. یکی دیگر از خصوصـیات مهم شـعر، آن است که به سـبب نظمی که داراست به آسانی ورد زبان ها می شود و جایگاه خود را در اذهان باز می کند و حتی ممکن است چون ضرب المثل، از نسلی به نسل دیگر منتقل شود. با توجه به عملکرد یهودیان، ایشان با استفاده از شـعر آن هم از نوع هجـا، طرف مقابـل را با نیش های زهرآلود خود، مجروح می کردنـد. حتی برخی، شـعر را یکی از فنون سحر می دانستند.(۱)

اهمیّت شـاعران به حـدّی بود که اگر در قبیله ای شـاعری نوظهور یـافت می شـد، بـاعث افتخـار آن قبیله بوده و جشن برپا می کردنـد؛ زیرا یکی از مدافعان آن قبیله، شاعر آنان بود؛ (۲) بنابراین یک شاعر می توانست با شـعر خویش آتش جنگی خانمان برانداز را برافروزد و مشکلات بسیاری برای دشمنان خود و قومش، فراهم نماید.

این خشم آتشـین یهودیـان درنهـایت، آن ها را به رویارویی جـدی با مسـلمانان کشانـد؛ اما بر خلاف تلاش بسـیار یهودیان در انسداد راه پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان، در این زمینه چندان موفق نبودند؛ زیرا پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در قلوب مسـلمانان و اعراب، جـای بـاز کرده بود و از سویی به سـبب رفتارهـای نامنـاسب گذشـته یهودیان، اعراب دل خوشی از آنان نداشتند و درصدد تلافی عملکردهای دیرینه یهودیان بودند. علّت عمده بیم یهودیان، از همین جا سرچشمه می گرفت. با گرایش روزافزون مردم مدینه به دین اسلام، حسادت یهودیان بیش از گذشته شعله ور

۱- المفصل، ج۹، ص۶۷.

۲- العمده، ج ۱، ص۶۵؛ بلوغ الارب، ج ۳، ص۸۴.

گردید و به دنبال نقشه ها و توطئه های جدیدی برای مقابله با اسلام برآمدند.(۱)

با همه این توصیفات، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم همچنان برابر یهودیان صبور بود و برابر رفتارهای زشت ایشان گذشت و چشم پوشی می کرد. آن ها را با احترام، در مدینه می پذیرفت و رسوم دینشان را محترم می شمرد و بر پیمان هایی که با ایشان منعقد کرده بود، پایبندی داشت. اگر یکی از یهودیان خلاف پیمان عمل می کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فقط خود او را مجازات می کرد و دیگر یهودیان را به گناه وی بازخواست نمی کرد؛ همان گونه که درباره کعب بن الاشرف(۲) و سلّام بن ابی حقیق(۳) به علّت عملکرد نادرست ایشان، چنین کرد.(۴)

باید اضافه کرد که برخورد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با یهودیان خیلی ملایم تر از برخورد با مردم مشرک قریش و دیگر قبایل عرب بود؛ اما عملکرد نادرست و پیمان شکنی های یهودیان، عامل از دست رفتن موضع مدارا و بخشندگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم شد.(۵)

یهود، به آیین یهودیت وفادار بود؛ اما در اغلب زمینه های زندگی و استعمال زبان و هنر، مستعرب (متأثر از عرب) شده بود. معروف ترین شاعر آن ها، سمؤال بن عادیا از شهر یثرب بود که در قلعه ای به نام ابلق زندگی می کرد. البته در اشعار او نیز اشاره به یهودیت دیده نشده

۱- تاریخ سیاسی اسلام، ص۱۴۷- ۱۴۸.

۲- بین یهودیان، کعب بن الاشرف یکی از شاعران هجو کننده مسلمانان بود و بین مسلمانان، حسّان بن ثابت از هجو کنندگان زبردست بود که به واسطه اشعار او برضد کعب، میزبانان کعب، وی را از خانه خود بیرون کردند. ابن اسحاق و واقدی و بسیاری از مورخان بر این باورند که کعب بن اشرف برای اشعار هجایی کشته شد و عده ای قائلند که مرگ وی پس از جنگ احد و همزمان با قائله بنی نضیر روی داده است. اما اکثر تاریخ نگاران، داستان کشته شدن کعب را به دست محمد بن سلمه در ربیع الاول سال سوم، یعنی یک سال پیش از واقعه بنی نضیر دانسته اند. اشعار وی عامل مهم تهییج مشرکان بعد از جنگ بدر برضد مسلمانان بود. وی همچنین زنان مسلمان را با اشعارش می آزرد؛ لذا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور قتل وی را صادر کرد. السیره النبویه، ج۲، ص۵۴؛ المغازی، ج ۱، ص۱۸۴؛ تاریخ الامم والملوک، ج۲، ص۱۷۷.

۳- ابن ابی الحقیق یا ابورافع کسی بود که افراد زیادی را از قبائل غطفان و مکان های دوردست عرب نشین گردآوری می نمود و به طمع جوائز کلان، آن ها را به جنگ با پیامبر ترغیب می کرد. این مسأله با امداد خداوند متعال و دلاوری امیرالمؤمنین علی علیه السلام خاتمه یافت بدین ترتیب سلّام بن ابی حقیق از سوی پیامبر به مرگ محکوم شد (المغازی، ج ۱، ص۲۹۴).

۴- السیره النبویه، ج۲، ص۱۰۴؛ المغازی، ج ۱، ص۳۰۹.

۵- تاریخ سیاسی اسلام، ص۱۴۸.

است و شهرتش بیشتر به علت وفایش بود. شعرایی که میان یهود بودند، به شیوه عرب شعر می گفتند؛ از جمله سمؤال، کعب بن اشرف و سماک یهودی.(۱) دقت نظر در اقدام یهود، نشانگر این است که آن ها در برخورد خود، ابتدا به دنبال شیوه ای بودند که با کمترین درگیری و رویارویی، بیشترین ضربه را وارد کنند. به این منظور، سرآمدان سخن را وادار کردند تا اسلام و مسلمانان را از نظر حیثیت اجتماعی زیر سؤال ببرند؛ زیرا شعر، به راحتی از زبانی به گوش می رسد و آسان در ذهن ها جای می گیرد. میان قوم یهود معاصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کسانی را نام برده اند که با اشعار خود، به مقابله با اسلام آمده بودند. مهم ترین آن ها این افراد بودند: زنی به نام عصما بنت مروان، کعب بن اشرف و ابن ابی الحقیق، شریح بن عمران و....

از آنجا که عملکرد یهودیان با این شیوه در نهایت، موجب از هم پاشیدن کیان اسلامی می شد، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم برای حفظ امنیّت روانی جامعه اسلامی، دستور به شناسایی این دسته از توطئه گران داد و نیز شاعرانی را برای مقابله با هجوکنندگان و دشمنان اسلام مأمور کرد، شعرایی چون حسان بن ثابت و عبدالله بن رواحه(۲). همچنین عده ای را مأمور به سریه در برابر دشمنان اسلام و شعرای هجوکننده یهودی گماشت.(۳) نمونه هایی از این دسته سریه ها که به دستور پیامبر صورت می گرفت، بیان می شود.

نکات آیات برای ایجاد الگو

در جهان امروز همچون گذشته فساد تبلیغی و تهاجم فرهنگی، ابزار مهم دشمنان اسلام است. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در هزار و چهارصد سال پیش با عملکرد مناسب، به ما مسلمانان این خطر بزرگ را گوشزد کرده، راه های مقابله با چنین مواردی را به شکل عملی نشان داده است. در این باره، امور زیر، قابل توجه است:

۱. باید گفته ها، اشعار و نوشته های چنین گروهی را با بازخورد خنثی کرد و در شکل های مختلف، دشمن را خلع سلاح نمود؛ تا آنجا که نویسندگان و سرایندگان و فیلم سازان کنونی و هر ارگانی را که در این مسیر قدم برمی دارد، لوث کرد و حتی به نیستی کشانید؛

ص:۲۵۴

۱- المفصل، ج۶، ص ۵۶۱.

۲- المغازی، ج ۱، ص۳۳.

۳- السیره النبویه، ج۲، ص۵۶۴؛ زندگانی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، ص۲۷۸-۲۸۳.

۲. برخورد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نشان دهنده اهمیّت آرامش فکری و محیطی جامعه اسلامی است. یهودیان، دشمنی و جدال را با اسلام ادامه می دادند و قرآن کریم علت آن را حسادتی می داند که در وجود یهودیان درباره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ریشه دوانیده است؛

۳. نبرد پیامبر با یهود مدینه از هر جهت قانونی و عادلانه و متناسب با رفتار آنان بود؛ (۱)

۴. مسلمانان به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برابر شایعه سازی ها، تحریکات و فعالیت های تخریبی یهودیان تحمل و مدارا می کردند؛ ولی زمانی که یهود خصومت و تحریکات خود را آشکار کرد و مسلمانان و اعتقادات ایشان را استهزاء کرد، موجب واکنش الهی واقع شد که به دست پیامبر و مسلمانان صورت پذیرفت؛ (۲)

۵. قرآن مجید، یهودیان را از پایان بدفرجام و عاقبت بی ایمانی که مستوجب عذاب دردناک الهی خواهد بود، برحذر می دارد:

یَا ایهُّـَا الَّذِینَ أُوتُواْ الْکتَابَ ءَامِنُواْ بمَِا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَکم مِّن قَبْلِ أَن نَّطْمِسَ وُجُوهًا فَنرَُدَّهَا عَلىَ أَدْبَارِهَا أَوْ نَلْعَنهَُمْ کمَا لَعَنَّا أَصحْابَ السَّبْتِ وَ کاَنَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولا؛

ای کسانی که کتاب [خدا] به شما داده شده است! به آنچه [بر پیامبر خود] نازل کردیم [و هماهنگ با نشانه هایی است که با شما است] ایمان بیاورید، پیش از آنکه صورت هایی را محو کنیم، سپس به پشت سر بازگردانیم، یا آن ها را از رحمت خود دور سازیم؛ همان گونه که اصحاب سبت]گروهی از تبهکاران بنی اسرائیل[را دور ساختیم. و فرمان خدا، در هر حال انجام شدنی است.

آیه شریف دلالت دارد که قرآن، وحی الهی است و یهودیان را، تا هنگامی که بر کفر خود باقی بمانند به ریشه کنی و ضرر و زیان تهدید می نماید. دیری نپایید و وعده خداوند تحقق یافت. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تمام تجاوزات آن ها را با قاطعیت پاسخ داد و برخی را کشته و بقیه را از جزیرهالعرب بیرون کرد. همگی در حالی که اموال خود را ترک کرده بودند، سر بر بیابان گذارده و گریختند.(۳)

۱- اسلام در زندان اتهام، ص۱۸۳.

۲- اسلام و همزیستی مسالمت آمیز، ص۹۴.

۳- تاریخ تحلیلی اسلام، ج۱، ص۱۴۱.

۲-۴. منحرف کردن افکار و خلط حق و باطل

یکی از شیوه های خطرناک جنگ روانی، منحرف کردن افکار از موضوع اصلی و مشغول کردن اذهان به مسائل فرعی و حاشیه ای است. در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یهود از این شیوه استفاده می کردند. آنان پرسش هایی را مطرح می نمودند؛ اما نه با انگیزه تحقیق در صدق رسالت و کشف حقیقت، بلکه برای اشکال تراشی و آمیختن حق و باطل. پرسش های آنان مربوط به اصل و ماهیت دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبود؛ بلکه آنان از موضوعاتی می پرسیدند که با دعوت ارتباطی نداشت و اساساً در شأن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبود. این پرسش ها در واقع، به منظور تشویش در افکار عمومی و اذهان توده مردم، مشغول ساختن آنان به مسائل فرعی و حاشیه ای و منحرف کردن افکار و اندیشه ها از مسائل اصلی مطرح می شد. ابن اسحاق با اشاره به حسادت یهود به پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم، می نویسد:

آنان پیوسته سؤالاتی از روی لجبازی و عناد از پیامبر می پرسیدند و در تلبیس حق و باطل می کوشیدند.

در قرآن کریم، آیات فراوانی در پاسخ به سؤالات یهودیان نازل شده است؛ (۱) برای نمونه:

الَّذِینَ قَالُواْ إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَیْنَا أَلَّانُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتیَ یَأْتِیَنَا بِقُرْبَانٍ تَأْكلُهُ النَّارُ قُلْ قَدْ جَاءَكمْ رُسُلٌ مِّن قَبْلىِ بِالْبَیِّنَاتِ وَ بِالَّذِى قُلْتُمْ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُمْ إِن كنتُمْ صَادِقِین؛ (۲)

[این ها] همان کسانی [هستند] که گفتند: «خداوند از ما پیمان گرفته که به هیچ پیامبری ایمان نیاوریم، تا [این معجزه را انجام دهد که] یک قربانی بیاورد که آتش [صاعقه آسمانی] آن را بخورد!» بگو: «پیامبرانی پیش از من، برای شما آمدند و دلایل روشن و آنچه را گفتید، آوردند؛ پس چرا آن ها را به قتل رساندید اگر راست می گویید؟»

وَ قَالَ الَّذِینَ لَایَعْلَمُونَ لَوْ لَایُكلِّمُنَا اللَّهُ أَوْ تَأْتِینَا آیه كذَلِك قَالَ الَّذِینَ مِن قَبْلِهِم مِّثْلَ قَوْلِهِمْ تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْبَیَّنَّا الآیات لِقَوْمٍ یُوقِنُون؛ (۳)

افراد ناآگاه گفتند: «چرا خدا با ما سخن نمی گوید؟ یا چرا آیه و نشانه هایی برای خود ما نمی آید؟!» پیشینیان آن ها نیز، همین گونه سخن می گفتند. دل ها و افکارشان مشابه یک دیگر

۱- اعراف: ۱۸۷.

۲- آل عمران: ۱۸۳.

۳- بقره: ۱۱۸.

است؛ ولی ما [به اندازه کافی] آیات و نشانه ها را برای اهل یقین [و حقیقت جویان] روشن ساخته ایم.»

با توجه به خواسته آنان، خباثت یهود در جنگ روانی علنی با پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم آشکار می شود. آن ها اگر کتاب آسمانی می خواستند، مگر قرآن کتاب الهی و آسمانی نبود؟ مگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با این معجزه جاوید خود، با آنان و کفّار تحدّی نکرد؟ با این حال، آنان نهرهای جاری نیز می طلبیدند. روشن است که انگیزه آن ها از این خواسته ها، چیزی جز منحرف کردن اذهان عمومی مردم از موضوع مهم و اصلی رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبود.

توحید و پرستش خدا و ادعای نبوّت و راهنمایی بشر و به سعادت رساندن مردم، به ساختن نهرها و جویبارها ربطی ندارد. هدف از طرح این گونه سؤالات و درخواست ها، این بود که اذهان عرب را درباره مسائل مادی تحریک کنند. در سرزمین هایی که خشک و تفتیده بود و به شدت به آب نیاز داشت، این مسائل به راحتی می توانست مردم را به بیراهه بکشاند و آن ها را برضد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بسیج کند که اگر او بر حق است، برای ما در این دشت های تفتیده و خشک، نهرهای روان جاری سازد.(۱)

پیامبر می دانست یهودیان از این درخواست ها چه انگیزه ای دارند. آنان در گذشته نیز از حضرت موسی علیه السلام چنین چیزهایی درخواست کرده بودند و غذاهای آسمانی نازل شده بود؛ ولی آنان باز هم ایمان نیاوردند. پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم بدون اعتنا به چنین بهانه جویی هایی، راه خود را پیمود و آنان هرگز نتوانستند مسلمانان را از راهشان بازدارند و به انحراف بکشانند.

۳-۴. غافلگیری

یهودیان با هدف مشغول نمودن ذهن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و غافلگیر کردن آن حضرت، سؤالاتی مطرح می کردند که به گمان خودشان، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نتواند به آن ها پاسخ دهد و بدین سان، حضرت را در تنگنا قرار دهند. یکی از این سؤال ها، زمان وقوع قیامت بود. خداوند در پاسخ آنان می فرماید:

درباره قیامت از تو سؤال می کنند که چه هنگام فرا می رسد؟ بگو: علمش فقط نزد پروردگار من است و هیچ کس جز او نمی تواند وقت آن را آشکار سازد [اما قیام قیامت، حتی]

۱- نگرشی بر جنگ روانی در صدر اسلام، ص۱۰۵-۱۰۶.

در آسـمان هـا و زمین، سـنگین [و بسـیار پر اهمیت] است و جز به طور ناگهانی، به سـراغ شـما نمی آیـد! [باز] از تو سؤال می کنند؛ چنان که گویی تو از زمان وقوع آن با خبری! بگو: علمش تنها نزد خدا است؛ ولی بیشتر مردم نمی دانند.(۱)

یهود، دست بردار نبود. از آن حضـرت می پرسـید: «ای محمّد! این خدا است که مخلوقات را آفریده، خدا را چه کسی آفریده است؟» ؛ اما خداوند در پاسخ فرمود:

بگو: خداونـد، یکتا و یگانه است. خداونـدی است که همه نیازمنـدان قصـد او می کننـد [هرگز] نزاید، و زاده نشده و برای او هیچ گاه شبیه و مانندی نبوده است!(۲)

۴-۴. شک آفرینی و تشکیک در نبوت

هدف از سؤالات یهودیان، کشف حقیقت نبود. آن ها می کوشـیدند با سؤالاتی از این قبیل، پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم را مشـغول نگه دارنـد و بـا شـیوه شک آفرینی، عـده ای را از آن حضـرت جـدا کننـد یا کسانی را که می خواهنـد به این دین بگروند، از این کار باز دارند؛ از این رو، به وسوسه انگیزی و تشکیک در توحید که اساس نبوّت است، می پرداختند و پس از اینکه پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم با قرآن، به آن ها پاسخ می داد، باز هم پذیرا نمی شدند و به مغالطه روی می آوردند. آنان می پرسـیدند: «ای محمّد! خدا را برای ما توصـیف کن. آفرینش او چگونه است؟ دست و بازویش چگونه است؟» این در حالی بود که عالمان آن ها بر اساس تورات، می دانستند خداوند جسم نیست و مانند و اعضا ندارد.(۳)

بار دیگر وحی نازل شد و خداوند در پاسخ آنان فرمود:

آن هـا، خـدا را آن گونه که شایسـته است، نشـناختند؛ در حالی که همه زمین، روز قیامت در قبضه او و آسـمان ها پیچیـده در دست او است. خداوند، منزّه و بلندمقام است از شریک هایی که برای او می پندارند.(۴)

ص:۲۵۸

۱- اعراف: ۱۸۷.

۲- اخلاص: ۱_ ۴.

۳- نگرشی بر جنگ روانی در صدر اسلام، ص۱۰۷.

۴- زمر: ۶۷.

۵-۴. تبلیغات سوء وهمکاری با منافقان

یهودیـان، همواره برضـد اسـلام و پیـامبر اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم تبلیغـات سوء می کردنـد. این تبلیغات، حتی پیش از بعثت آن حضـرت صـلی الله علیه و آله و سـلم آغاز شده بود. آنان که نشانه های ظهور بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در کتاب آسـمانی خودشان خوانـده بودند، هرگاه تمرّد و تخلّفی از اعراب «یثرب» مشاهده می کردند، آن ها را تهدید می کردنـد که به زودی پیامبری مبعوث خواهـد شـد و یهودیان از او پیروی می کنند و عرب ها را با کمک او خواهند کشت؛ بـدین روی، هم یهودیـان و هم دو قبیله «اوس» و «خزرج» در انتظار چنین پیامبری بودنـد. عرب های یثرب نیز آرزو می کردند که در اطـاعت وی از یهودیـان سـبقت بگیرنـد. طعنه دیگر یهودیـان به عرب ها، تعبیر آنان از اعراب به «بت پرست ها» بود که اعراب را بر آن می داشت آرزو کنند آیین و کتابی همانند یهود داشته باشند.

این تبلیغات یهود پیش از اسلام، زمینه ساز پذیرش این دین توسط دو قبیله «اوس» و «خزرج» شد که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سـلم اسلام را در موسم حج بر آنان عرضه داشت، بدون چون و چرا پذیرفتند و دو بیعت به نام «بیعت عقبه» منعقد کردند.(۱)

البته تبلیغـات سوء، همواره کارسـاز نیست و گـاهی نتیجه عکس می دهـد و اثر نـامطلوب آن به تبلیغ کننـده بـازمی گردد. این تبلیغ، به «تبلیغـات خنثـا و بی اثر» موسوم است. تبلیغات سوء یهودیان، از این نوع تبلیغ بود و تبلیغات مخالف آنان- چه پیش از اسلام و چه پس از ظهور این دین الهی- نفوس اعراب را برای پذیرش اسلام آماده کرد.

مسـیحیان صدر اسـلام برخلاف یهود، با پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم معقولانه تر رفتار کردند. با آغاز دعوت علنی اسلام، نصارای نجران، هیأتی را به سوی مدینه اعزام کردند تا آیین جدید را شناسایی کرده، اخبار آن را برایشان بیاورند.(۲)

هیأت اعزامی، پس از قرار مباهله با پیامبر اسلام وقتی دیدند آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم با حسن و حسین و حضرت فاطمه و حضـرت علی علیه السلام برای مباهله آمده است، متوجه راسخ بودن آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در دعوت خود شدند؛ لذا هیأت اعزامی هرگز وارد مباهله نشده، حاضر شدند هر ساله

۱- نگرشی بر جنگ روانی در صدر اسلام، ص ۱۱۰.

۲- زندگانی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، ص۶۲۲.

مبلغی به عنوان جزیه بپردازند، تا در برابر آن، حکومت اسلامی از جان و مال آنان دفاع کند.(۱)

یهودیان مدینه در مخالفت با پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم از هیچ کوششی دریغ نمی ورزیدند. آنان برای تحقق اهدافشان، هر دری را می کوبیدند. یکی از این تلاش های یهودیان در مخالفت با پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم همکاری های عجیب آنان با منافقان اوس و خزرج بود؛ اما غالباً پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از طریق وحی، از توطئه آنان با خبر می شد. طبق نوشته ابن اسحاق در سیره اش، قریب یکصد آیه از سوره بقره، درباره منافقان و یهودیان نازل شده است.(۲)

یهودیان به پیمان شکنی، ایجاد آشوب های اجتماعی و همکاری با مخالفان و دشمنان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم اکتفا نکردند و دست به اقدام خطرناک دیگری نیز زدند. آنان تصمیم گرفتند شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از بین ببرند، بدین امید که مسلمانان، خود به خود از هم بپاشند. یهودیان «بنی نضیر» می خواستند این نقشه خطرناک را اجرا کنند. آنان پس از جنگ احد پیمان شکنی کردند. خبر پیمان شکنی آنان به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله برای آنکه از منویات و طرز تفکر یهودیان بنی نضیر آگاه شود، همراه گروهی از افسران خود، عازم دژ آن ها گردید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در پای قلعه و در سایه دیوار دژ با افسران خود نشست(۳) و با سران «بنی نضیر» مشغول گفت و گو شد. یهودیان با تعارف و چرب زبانی، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مشغول نگه داشته بودند تا یکی از آنان (عمرو بن جحاش نضری) از بالای بام، سنگی بر سر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم افکنده، آن حضرت را به شهادت برساند. اینجا دو نظر است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا به سبب رفت و آمدهای بی شمار و مشکوک و چرب زبانی های زیاد یهودیان، به توطئه پی برد و یا اینکه فرشته وحی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را آگاه ساخت. آن بزرگوار مجلس را ترک گفت و به مدینه بازگشت. یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز پس از مدتی انتظار، وقتی مطمئن شدند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باز نمی گردد، در مدینه به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شدند و از توطئه یهود آگاه گردیدند.(۴)

یهودیان، چه به صورت گروهی و تشکیلاتی و چه فردی، همواره در پی مخالفت و دشمنی

۱- فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص۴۹۹-۵۰۱.

۲- السیره النبویه، ج۳، ص۱۵۱؛ تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ص ۲۳۲.

۳- طبق نقل مغازی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد جلسه سران «بنی نضیر» شد (مغازی، ج ۱، ص۳۶۴).

۴- السیره النبویه، ج۳، ص۱۹۹ – ۲۰۲؛. مغازی، ج ۱، ص۳۶۵؛ الطبقات الکبری، ج۲، ص۲۲؛ فروغ ابدیّت، ج۲، ص۹۲.

با پیامبر بودند. یکی دیگر از توطئه های یهود برای قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اقدام زینب دختر حارث، خواهر مرحب یهودی بود که بزغاله بریانی را مسموم کرد و نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورد. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم لقمه ای از آن برداشت که ناگهان گوشت بریان شده به سخن درآمد که به زهر آلوده است. (۱)

نکات آیات برای ایجاد الگو

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم اسوه حسنه و عمل کننده فرمان های الهی، در عملکرد خویش برابر توطئه گران یهودی، مسلمانان را چنین آموزش می دهد:

۱. برای ثبات امنیت جامعه اسلامی، خائن هایی که تخم نفاق در مدینه می کاشتند یا اطلاعات به دشمن مشترک می رساندند، می بایست توقیف و تبعید شوند؛ (۲)

۲. واکنش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشان از آن دارد که جامعه اسلامی، نمی توانست خیانت آشکار کسانی را بپذیرد که دست کم با امید بی طرفی آن ها، هر نوع ملاطفت را به آنان نشان داده بود؛

۳. اقدامات یهودیان نشان می داد که به دنبال استفاده از فرصت ها هستند و عملاً از موقعیت بهره برده، در گرداندن اوضاع به نفع خود می کوشند. خیانت این گروه به قدری آشکار است که اذهان عمومی تمام مردم جامعه، آن را تشخیص می دهد؛

۴. اقدام این گونه پیمان شکنان، هستی جامعه اسلامی را به خطر می اندازد و اگر ادامه یابد، امکان دارد به از هم پاشیدن کیان اسلامی بینجامد. این مسائل، اقتضا می کنند امنیت، به سریع ترین صورت ممکن برقرار شود و عوامل خیانت و توطئه، کنار گذاشته شوند و سد محکمی برابر اقدامات و نقشه های فتنه جویانه و نفاق افکنانه آن ها قرار گیرد؛ اما نه به گونه ای که سبب حساسیت اذهان عمومی شود.

۵. تغییر قبله متمایزکننده پیروان اسلام

اشاره

یکی از شگردهای یهودیان برای اصیل نشان دادن دین خود، این بود که به مسلمانان می گفتند: «پیامبر شما چیزی ندارد و همه چیز او از ما است؛ با این که مخالف دین ما است،

۱- مغازی، ج ۱، ص۴۱۵.

۲- تاریخ سیاسی و اجتماعی اسلام، ص۶۵.

به سوی قبله ما نماز می خواند». با مطرح شدن تغییر قبله، این توطئه خنثا شد:

فَلَنُوَلِّيَنَّک قِبْلَةً تَرْضَيهَا فَوَلّ ِوَجْهَک شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ؛

تو را به سوی قبله ای که می پسندی، می گردانیم. پس روی به جانب مسجدالحرام کن.

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم سیزده سال در مکه و هفت یا هفده ماه(۱) یا شانزده ماه(۲) پس از هجرت و بعد از بدر(۳)، به سوی بیت المقدس نماز می گزارد و در مکه به این شیوه به نماز می ایستاد که در مسجدالحرام رو به شام، ما بین رکن یمانی و حجرالاسود و رو به طرف بیت المقدس بود به گونه ای که کعبه روبه روی آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم قرار می گرفت.(۴)

جریان تاریخی آن بدین شرح است که هفده ماه پس از ورود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، قبله، درماه شعبان یا نیمه رجب، از سوی بیت المقدس به مسجد الحرام، تغییر یافت.(۵)

عده ای نیز فاصله واجب شدن روزه رمضان و تغییر قبله را سیزده روز می دانند.(۶) اختلاف میان یهود و مسلمانان، نهایت به مرحله ای رسید که باید جدایی کامل صورت می پذیرفت؛ به این علت بود که مسأله تغییر قبله مطرح شد. قرآن کریم می فرماید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد بنی سلمه – بنی سالم بن عوف – در حال نماز بود. [ظهر یا عصر(۷)] چون دو رکعت را به جای آورد، دستور برگشتن قبله بر او نازل شد. او چرخید تا روی خود را به سوی کعبه گرداند و آن مسجد قبلتین نامیده شد. به این ترتیب، نمازی به دو قبله خوانده شد.(۸)

پیش از تغییر قبله، معمولاً منادی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ندا می داد: «الصلاه» و مردم جمع می شدند؛ اما با تغییر قبله، بقیه اذان معمول شد.(۹) برخی، اعتقاد دارند، تشریع اذان در سال اول هجرت یا

۱- تاریخ یعقوبی، ج۱، ص ۴۰۱؛ السیره النبویه، ج ۱، ص ۳۶۴.

۲- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۴۱.

۳- الصحیح من سیره النبی الأعظم، ج ۲، ص ۸۱.

۴- السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۸۲.

۵- السیره النبویه، ج ۱، ص ۳۶۴.

۶- تاریخ حبیب السیر، ج ۱، ص ۳۳۰.

۷- جامع الخلاف والوفاق، ۵۹.

۸- ابن سعد در طبقات نخستین نماز را نماز عصر می داند (الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۴۱).

۹- الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۴۵.

سال دوم صورت گرفته است.(۱) به این ترتیب ملاحظه می شود که جدایی از یهود، با واجب شدن روزه رمضان کامل می شود. عده ای را عقیده بر آن است که تا آن روز، مسلمانان روزه مسح یهود – عاشورا(۲) – را نگاه می داشتند.(۳) روزه یهود به شکرانه و علامت نجات ملت اسرائیل از دست فرعون و سپاه او در دریای احمر بود.(۴) روزه را در عبری، صوم می نامند؛ یعنی پرهیز از خوراک. در تورات، دستور صریح درباره روزه وجود ندارد و ماه یا هفته معینی در سال برای روزه تعیین نشده است.(۵)

بعد از تغییر قبله، بزرگان یهود از جمله رفاعه بن قیس، قردم بن عمر، کعب بن الاشرف، ... نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و گفتند: «ای محمّد! با اینکه پیرو دین ابراهیم هستی، چه چیزی تو را واداشت قبله خود را از بیت المقدس بگردانی؟ اینک به سوی همان قبله بازگرد تا از تو پیروی کنیم» ؛ ولی تقاضای آن ها رد شد وکعبه برای مسلمانان قبله شد تا در وقت نماز، بدان روی کنند.(۶) مقصود یهودیان از این پیشنهاد این بود که عدم ثبات را در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشان داده، او را به بی ارادگی متهم کنند و در حقیقت، به هیچ وجه قصد ایمان نداشتند.(۷)

۱- الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج۳، ص ۸۰.

۲- امت های پیامبران قبل چون موسی و عیسی علیه السلام، اقوام مصری و یونانی و رومی نیز روزه داشتند؛ اما هیچ دلیلی بر وجوب روزه عاشورا در تورات دیده نمی شود. (المیزان، ج ۳، ص۶). از سویی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با هر گونه تقلیدی از مسیحیان و یهودیان مخالف بود، به طوری که یهود می گفتند او در هر کاری چیزی را می آورد که مخالف ما باشد. اطلاق کلمه عاشورا به دهمین روز ماه محرم بعد از شهادت امام حسین علیه السلام صورت گرفت و اسمی است اسلامی و قبل از آن نبوده است. (الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج۳، ص ۱۰۳ تا ۱۰۸). وجوب روزه عاشورا از بدعت های بنی امیه است که دشمنان حضرت علی علیه السلام و فرزندانش و شیعیانش بودند که تا حدی پیش رفته اند که احادیثی از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره فضیلت این روز جعل کردند. نه یهود عاشورا را عید می دانند نه نصارا و در تاریخ یهود میلاد، جنبش یا نجات هیچ یک از ملل نامبرده نبوده است پس عزت و احترام روز عاشورا است (المیزان، ج ۳، ص۵-۱۳).

۳- نهایهالمسئول، ج۱، ص۳۶۳.

۴- محمّد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سیاستمدار، ص۱۴۳.

۵- تحقیقی در دین یهود، ص۳۳۴.

۶- چهره یهود در قرآن، ص۵۲- ۵۳.

۷- السیره النبویه، ج۱، ص۳۶۴.

۱-۵. واکنش یهود در قبال تغییر قبله

تغییر قبله برای یهود، غیرقابل پیش بینی بود و چنین انتظاری را نداشتند. با این تغییر، آن ها فکر می کردند تحولات خطرناکی برضد آن ها در جریان است؛ به این دلیل، بزرگانشان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده، بازگشت به قبله قبلی را درخواست کردند. تغییر قبله، برای عاملان ایجاد دسیسه و شک، زمینه مناسبی بود. یهودیان در قضیه تغییر قبله این گونه ایرادگیری کردند:

۱. قبل از تغییر قبله، به واسطه اینکه قبله به سوی بیت المقدس بود، آن ها ایراد می گرفتند: «شما به علت پیروی از قبله ما، پیرو ما هستید». به این ترتیب، می خواستند دین اسلام را تابعی از خود نشان دهند.

۲. بعد از تغییر قبله، این سئوال را مطرح می کردند که چه شد از قبله خود بازگشتید. اینجا است که خداوند از سفها نام می برد. منظور از سفها، یهودیان و بلکه مشرکان عرب است؛ زیرا فطرتشان مستقیم نیست و مدام در پی عیب جویی هستند.

عیب جویی ها، سبب ناراحتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شده بود؛ از این رو آیه اشاره می کند:

قَدْ نَرَی تَقَلُّبَ وَجْهِك فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّك قِبْلَةً تَرْضَيها». پیامبر به آسمان نظر می کرد و امید نزول وحی داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قبله ای مختص به خود و امت خود می خواست؛ (۱) زیرا یهود با بیت المقدس فخر می فروختند.(۲)

در این هنگام، خداوند قانون قبله بودن قسمتی از مسجد الحرام را مقابل بیت المقدس قرار داد. اهل کتاب می دانستند این برگشتن قبله، حق و از ناحیه خدا است؛ زیرا کتب آسمانی آن ها صریحاً بر نبوت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پیش گویی کرده بودند. خدا، از اهل کتاب که حق را کتمان و انکار می کنند، غافل نیست.(۳)

یهودیان با این وعده که: «اگر به سوی همان قبله گذشته بازگردی، پیروی ات می کنیم»، در تلاش بودند موقعیت را به نفع خود برگردانند. اگر موفق می شدند، ضربه بزرگی بر اسلام وارد می کردند؛ زیرا مسلمانان، به ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به عدم ثبات متهم کرده بودند و اگر موفق نمی شدند راهی دیگر برای خود می یافتند.

۱- ترجمه تفسیر طبری، ج۱، ص۱۲۰.

۲- المیزان، ص۲۰۵و ۲۰۶.

۳- المیزان فی تفسیر القرآن، ص۲۰۷؛ مجمع البیان، ج ۲، ص۱۰۸.

۳. تغییر قبله، دستاویز جدیدی برای تبلیغ برضد اسلام بوده است و از این طریق، یهودیان و مشرکان عرب و منافقان می خواستند از هواداران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اسلام بکاهند و ایمان آن ها را متزلزل کنند.

۲-۵. دلایل تغییر قبله

تغییر قبله، به علل گوناگونی صورت پذیرفت؛ از جمله:

۱. آزار و اذیت یهودیان بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان و درخواست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از خدا؛ (۱)

این امر، یکی از دلایل پاسخ گویی به ایراد های یهود و شبهه های ایجاد شده است؛ حال آن که یهود، مسلمانان و اسلام را به پیروی از خود متهم می کند. این مسأله، می تواند جواب قاطعی برای آن ها باشد؛ اگرچه یهود باز طریقی برای ایراد های جدید یافت.

۲. فاصله گیری از یهودیان و حفظ استقلال آیین محمّدی صلی الله علیه و آله و سلم از هرنظر؛

جدایی کامل مسلمانان از یهود، برای اسلام ضروری بود؛ زیرا آنان به تمام افکاری که موفقیت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم بر آن ها استوار بود، حمله می کردند و می گفتند: «بسیاری از مطالب قرآن با آنچه که در کتب قدیم است، مغایرت دارد و نمی تواند وحی باشد.» همین امر، چارچوب جامعه ای را که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به زحمت آن را تأسیس کرده بود، به هم می ریخت.(۲)

۳. عدم پذیرش دین اسلام توسط یهود؛

سابقه چند ماه زندگی یهود و مسلمانان در مدینه کنار هم ثابت کرده بود یهودیان، خودبین هستند و با هیچ دلیل حقی، حاضر به دست برداشتن از عقاید و افکار خود نیستند. علت اساسی جنگ میان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یهود، تضاد افکار و عقاید آن ها بود. وقتی عقاید یک دین با مجموعه شرایطی که به نسل ها متعلق است، مناسبت پیدا کند و با تار و پود زندگی اجتماعی و فرهنگی کسانی که آن را می پذیرند، به هم بافته شود، به راحتی قابل تغییر نیست. این موارد برای یهود اتفاق افتاده بود. آن ها معتقد بودند قوم برگزیده خدا هستند و خدا به وسیله آنان، با دیگران در ارتباط است و نمی توانستند عقیده خود را تغییر دهند.(۳)

۱- بقره: ۱۴۲- ۱۵۰.

۲- محمد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سیاستمدار، ص۱۴۴.

۳- محمد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سیاستمدار، ص ۲۴۰- ۲۴۱.

۴. امتحان مسلمانان؛

تا روشن شود چه کسانی بی چون و چرا از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیروی می کنند.

۵. شایستگی کعبه برای قبله بودن؛

کعبه مکانی مقدس است که به دست پیامبران الهی مانند ابراهیم علیه السلام و اسماعیل علیه السلام ساخته شده بود و شایسته بود قبله مسلمانان واقع شود.

۶. ایجاد الفت و برادری در قلوب مردم و ایجاد امت؛ (۱)

با تغییر قبله و جدا شدن مسلمانان از یهود، توده ای واحد و یکپارچه ایجاد می شد که می توانست قدرت و حکومت یهود را تهدید کند.

نکات آیات برای ایجاد الگو

به نظر می رسد که خداوند با تغییر قبله، موارد ذیل را برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان رقم زد:

۱. مسلمانان را از یهود جدا کرد و جدایی، آشکار شد. قرآن با تأکید بر اینکه ابراهیم علیه السلام یهودی و مسیحی نیست و حنیفی خداپرست است و اعلام اینکه تنها دین مورد پذیرش خداوند، اسلام است و اینکه پیامبر اسلام، رحمه للعالمین است، به دین اسلام، جنبه جهانی و عمومی داد؛ در صورتی که یهود با توجه به برتر دانستن خود، مایل نبود دینش گسترش یابد؛ اما دین جهانی اسلام باید گسترش می یافت و این امر، از تغییر قبله شروع شد؛ یعنی به نژادپرستی یهود پاسخ منفی داده شد.

همه اقدامات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از طرق گوناگون، مانند استشهاد به کتاب یهودیان، تأمین آزادی دینی برای آنان، تضمین تساوی حقوقی میان آنان و مسلمانان برای همراه ساختن یهود با خود بود؛ اما یهود از آزادمنشی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سوء استفاده کرد و رفتار او را با استهزا پاسخ داد. سرانجام پس از آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از کوشش های صلح جویانه خود درباره آنان ناامید شد و مسلّم گشت که یهود، وی را به عنوان پیامبر موعود تورات نخواهد پذیرفت، دستور داده شد مسلمانان به جانب کعبه روی گردانند.(۲)

یعنی اینکه باب ادعا در هر موردی بر یهود معاند بسته باشد و ایرادات آن ها در باب تغییر

۱- چهره یهود در قرآن، ص۵۱.

۲- تاریخ گسترش اسلام، ص۲۱.

قبله، بی اساس و دلیل جلوه داده شود و همگان به پوچی ایرادات آن ها پی ببرند؛ زیرا یهود با این ادعا منتظر منجی خود بود.

۲. از نظر سیاسی اجتماعی با گسترش مخالفت ها برضد اسلام، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حمایت مردانی احتیاج داشت که از صمیم قلب به او ایمان آورده و حاضر به همه نوع فداکاری در راه او باشند؛ اما اقدامات یهود سبب شده بود در دل عده ای، تردید ایجاد شود؛ چون یهود، دارای کتاب بود و می توانست این عمل را به طور مؤثری انجام دهد.

۳. تغییر قبله، از حوادث بزرگی بود که میان عرب خارج از مدینه گسترش یافته حتی به مکه نیز منتقل شد. این حرکت قانونگذاری، انقلابی ریشه دار بود که یهود و غیر یهود در مقابل آن ساکت نمی نشستند؛ زیرا اسلام یکی از مفاخر دینی آن ها را کنار نهاده بود؛ از طرف دیگر توجه تمام امت به یک سو، مانع تفرقه ایشان می شد.(۱) کعبه جایگاهی بود که برای همه اعراب شناخته شده و گرامی و مقدس بود و توجه به کعبه، همه اعراب را متوجه دین اسلام کرد و سبب جداسازی مؤمنان از غیرمؤمنان و مشخص کردن فرمانبرداران از عاصیان متمرّد شد.

۴. از نظر سیاسی، تغییر قبله در حقیقت به منزله شروع حیات مستقل اسلام بود. این کار، کعبه را به عنوان مرکز دینی تمام مسلمانان معرفی می کرد؛ همان طور که از زمان های بسیار دور، محل زیارت و احترام تمام قبایل عرب بود. پذیرش مراسم حج که یادآور تلاش ابراهیم علیه السلام بود، نمودی از این حرکت و حیات مستقل اسلامی است.

۶. اسرائیلیات

اشاره

عرب جاهلی، معمولاً از معارف عقلی بی بهره بود و مهم ترین مشغله وی، منازعات قبیله ای و انتقام جویی و جنگ و جدال همیشگی بود و فرصتی برای تأمّلات عقیدتی و دینی نداشت. مظهر عقلی وی، شعر و لغت و امثال و حکایات بود. دانش آن ها منحصر به علم انساب یا شناخت اوضاع جوّی بود. اهل کتاب به سبب برخورداری از میراث دینی و فرهنگی و آگاهی از داستان های انبیاء و سرگذشت پادشاهان و داستان های شگفت انگیز درباره آفرینش عالم و مانند آن و به علّت برخورداری از یک شریعت دینی و کتاب هایی چند که آن را به خدا

۱- المیزان، ج ۳، ص ۱۹۰.

و پیامبران نسبت می دادند، همواره بر مشرکان عرب جاهلی، مباهات می کردند. از عواملی که به قبول وجاهت فرهنگی مورد ادعای یهود کمک می کرد و به آنان نوعی تشخّص می بخشید، نوید آنان به ظهور پیامبری جدید بود که آنان صفاتش را در کتبی که به آن ها دسترسی داشتند، یافته بودند و آن را برای اعراب حکایت می کردند.(۱)

در عصری که حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و سلم در شبه جزیره عربستان دعوت خود را آشکارکرد، هیچ سرزمینی آن چنان استعداد رشد و پرورش چنین دینی را نداشت و هیچ مردمی مانند اعراب، آماده پذیرفتن این دین نبودند. ساکنان دشت های پهناور و خشک عربستان به سبب وضعیّت آب و هوایی شبه جزیره، خانه به دوش بودند و در پی گودالی از مانده آب باران یا علف بوته هایی بی دوام، باید از نقطه ای به نقطه دیگر می رفتند.

در چنین اوضاع و احوالی، تمدّن به معنای واقعی آن پدید نخواهد آمد و از مظاهر زندگی اجتماعی، نشانی نخواهد بود. مردم این سرزمین از یک سو سادگی و ساده دلی و از سوی دیگر، همّتی فراخ داشتند. درحجاز، مکه و مدینه، نقطه اتّصال تجارت هند و مصر و شام بودند. بازارهای مکّه بعضی موسمی و بعضی همیشگی برپا می شد. انبارهای پر از کالا، رفت و آمد مسافران و خریداران و فروشندگان، به این شهرها جنب و جوش و رونقی می داد. بازار عکّاظ و گردهم آمدن شاعران در این بازار، نشانه آن است که مردم این شهرها زندگی مرفه تری داشته اند.

از سویی خدمت خانه خدا «کعبه» و پذیرایی از زائران آن، مخصوص آنان بود و از این راه درآمد سرشاری داشتند. برخورداری از نعمت و سود بازرگانی سرشار، آنان را به تن آسایی و راحت جویی و استثمار مردم ناتوان وا می داشت. لازمه چنین زندگانی ای، داشتن گروهی از غلامان وکنیزان بود تا درخدمت آنان باشند.حرص و مال اندوزی، فشار طبقه کارفرما را بر کارگر و مزدور بیشتر می کرد. در چنین محیطی، دین تا حدودی، موجب تخفیف ستم افراد قوی بر ضعیفان می شود؛ اما در جزیرهالعرب، دین به صورت ابزاری برنده در دست سرمایه داران بود و دین به مفهوم مقدّس آن، در آن جا وجود نداشت.(۲) در قرآن کریم، داستان های انبیاء به صورت مختصر بوده و مانند تورات فعلی بسط نیافته اند؛ ولی این اشتراکات موضوعی

۱- الاسرائیلیات فی التراث الاسلامی، ص۸۷.

۲- تاریخ انبیاء، ص۴۱۹- ۴۲۰، الاسرائیلیات، ص ۲۲

که قرآن کریم به شکل گذرا مطرح کرده است، نشان از اصیل بودن اصل مطالب میان این دو کتاب آسمانی است؛ لکن تورات فعلی، آمیخته ای از حقیقت دین حضرت موسی علیه السلام، همراه با نوشتار تحریف کنندگان این کتاب است؛ لذا یکی از امور مشکل ساز در کتب تفسیری اسلامی، از این نقطه سرچشمه گرفته و دود آن بر چشم مسلمانان خوش باور نشسته است. ذهبی می گوید:

آنچه زمینه انباشته شدن روایات اسرائیلی درکتب تفسیری را فراهم آورده، هماهنگی و اشتراک قرآن با تورات و انجیل در بیان برخی از موضوعات است و نیز، به دلیل این که قرآن، مسائل را بر خلاف تورات و انجیل، با ایجاز و اختصار بازگو می کند. علاوه بر آن، علاقه مسلمانانی که طالب شنیدن مطالب دقیق تری (علی الظاهر) از قصّه های قرآنی بودند، از دیگر عوامل بود؛ لذا مسلمانان، نزد یهودیان تازه مسلمان رفته و شرح و تفصیل آن داستان ها را می شنیدند و آن مطالب را به کتب تفسیری آیات قرآنی ضمیمه می کردند.(۱)

مرحوم آیت الله معرفت می گوید:

گفته شده است در میان مسلمانان کسی که بیش از دیگران به این امر توجه داشته، ابن عباس بوده است که دو نظر درباره وی ذکر می شود؛ اول این که او در چار چوب محدودی به اهل کتاب رجوع می کرده است؛ مثلاً در اموری که قرآن متعرّض آن نشده و در سخنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم به دلیل عدم نیاز به آن مطلب یا کم فایده بودنش، مطرح نگردیده است؛ مانند رنگ سگ اصحاب کهف یا عضو گاوی که بنی اسرائیل مأمور شدند بر مقتول بزنند یا طول و عرض کشتی نوح علیه السلام و نوع چوب آن یا نام کودکی که خضر علیه السلام کشت یا نام پرندگانی که خداوند به در خواست حضرت ابراهیم علیه السلام زنده کرد و... اموری که راهی برای شناخت صحیح آن ها وجود ندارد که برای آشنایی با این گونه موارد، مراجعه به اهل کتاب روا است. دوم آن که ابن عباس و دیگر صحابه در اموری که به اعتقادات و اصول دین و فروع آن ربطی نداشت- مانند قصص قرآن یا اخبار امّت های پیشین- از دانشمندان یهودی که اسلام آورده بودند، پرسش هایی می کردند.(۲)

ص:۲۶۹

۱- التفسیروالمفسرون، ج۲، ص۱۶۹؛ قوم من تاریخ بنی اسرائیل، ص۱۷۶.

۲- التفسیر و المفسرون، ج۱، ص۲۳۵- ۲۳۶.

آیت الله معرفت پس از مطالعه درگفتارها و نوشتارهای گوناگون مستشرقان می گوید:

جای بسی تأسف است، نویسندگان نقّادی چون احمد امین مصری و محمّدحسین ذهبی با دروغ هایی که ساخته خیالات و خارج از حوزه اسلام است، این گونه فریفته شوند! مستشرقان هر چه می خواهند بگویند؛ [ولی] مسلمانان چرا باید دنباله روی آنان باشند و درخیال پردازی هایشان با آنان همسو شوند؟! شکّی نیست که اصحاب هوشیار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم - چون ابن عباس- همواره از مراجعه به اهل کتاب بر حذر بودند و افسانه ها و خیالات ساخته آنان را ناچیز و بی مقدار می شمردند. اسرائیلیات پس از عصر صحابه و در دوران سلطه امویان، به درون حوزه اسلام راه یافت؛ زیرا آنان به منظور نشر فساد در زمین و فراگیر ساختن آن، به شدّت به یهودیان خوار و بی مقدار که به ظاهر مسلمان شده بود، نیاز داشتند.(۱)

ابّا گوید:

در قلمرو مسلمانان، موقعیت تازه ای برای عالم یهود به وجود آمد و امور معنوی و مادّی یهود، بسط و توسعه یافت و فتوحات تازه مسلمانان در شرق و غرب، فرصتی مناسب به دست جامعه یهود داد تا در متصّرفات اسلامی، قدرت فوق العاده و غیر قابل توصیفی به دست بیاورند.(۲)

ذهبی گوید:

در اصطلاح لفظ، اسرائیلیات بر اسطوره هایی قدیمی که اصل و اساس روایت آن منسوب به منابع یهودی، نصرانی و دیگر مصادر یا منابع باشد، اطلاق می شود. علمای تفسیر و حدیث، بر این گونه اراجیف و اباطیل، نام اسرائیلیات گذاشته اند؛ چون رنگ یهودی بر آن ها غلبه کرده و اساس و پایه آن ها به مصادر و منابع یهودی بر می گردد. تفسیر و حدیث به طور گسترده، هر دو از فرهنگ اهل کتاب که دارای اباطیل و اکاذیب بسیاری است، متأثر گشته و اسرائیلیات، اثر بسیار بدی برآن ها گذاشته است که عوام، آن ها را با شور و شعف تقبّل کرده اند و

ص:۲۷۰

۱- التفسیر و المفسرون، ج۱، ص۲۳۹.

۲- قوم من تاریخ بنی اسرائیل، ص۱۷۷.

برخی از خواص نیز با بی اهمیتی و سهل انگاری به تسلیم و تصدیق کل آن ها پرداخته اند که در نتیجه منجر به سستی عقاید مسلمانان می شود و دین مسلمانان را در نظر دشمن، دین اراجیف و خرافات نشان می دهد.(۱)

بخش عظیمی از اسرائیلیات، به داستان پیامبران مربوط می باشد و از آن جا که قصص الانبیاء، جزء منابع عقائد و احکام شرعی نبوده است، مفسران و غیر آنان، حساسیت کمتری برابر این روایات نشان داده اند؛ به ویژه این که داستان پیامبران، نوعاً در قرآن کریم به اجمال ارائه شده است و در قصص الأنبیاء، فقط بر روی مسائل اصلی که توضیح یک سری از اشتباهات عقیدتی و تاریخی است و در زمان نزول قرآن کریم، میان اهل کتاب رایج بوده یا مسائلی که مربوط به عبرت و اخلاق ها و سلوک ها و مسائل اعتباری بوده اند، تکیه شده است. آمادگی افراد و همچنین وجود عالمان اهل کتاب، کنار مسلمانان، موجب شده است که روایات و عقاید آن ها به مسلمانان سرایت کند؛ به خصوص زمانی که منع تدوین حدیث بوده است و دست اهل کتاب در گفتن قصص و داستان سرایی باز بوده است. این ها همه سبب شده که این روایات به منابع تفسیر و حدیث نفوذ کنند و نوعاً مفسران و علما، با این روایت ها با تساهل و تسامح برخورد کرده، آن ها را بپذیرند؛ یعنی نیازی به تحقیق ندیده اند؛ ولی خطر و پیامدهای منفی این روایت ها، بیش از حد تصور بوده است؛ چون پایه خیلی از عقاید انحرافی نزد مسلمانان گشته اند. ذهبی گوید:

اسرائیلیات به سه دسته تقسیم می شوند:

۱. اسرائیلیات موافق با شریعت: مجموع مطالبی است که از سوی یهودیان وارد منابع اسلامی شده است؛ اما چون با قرآن هماهنگی دارد، بدون اشکال است؛

۲. اسرائیلیاتی که شریعت برابر آن ساکت است: هر مطلب اسرائیلیاتی که از نظر مبانی اعتقادی هیچ گونه مشکلی با اعتقادات اسلامی ندارد و تنها شامل یک سری اطلاعات معمول و مواردی است که به اثبات نیاز ندارد.

۳. إسرائیلیات مخالف شریعت: مطالبی مغرضانه و غیراسلامی که

۱- التفسیر والمفسرون، ج۱، ص۱۶۵؛ الإسرائیلیات و أثرها فی کتب التفسیر، ص۷۲-۷۳.

براساس اشاعه تفکرات یهودیان و یا به طور کلی اهل کتاب، و بر مبنای کتب تحریف شده ایشان برنامه ریزی شده است و به قصد مخدوش کردن افکار مسلمانان، در کتب تفسیری و تاریخی و قصص، به صورت روایاتی قصّه وار وارد شده است. (۱)

از جمله کسانی که دست به نشر اسرائیلیات می زدند، می توان به کعب الاحبار و ابوهریره و وهب بن منبه اشاره کرد.

این که احادیث جعلی و اسرائیلیات در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز وجود داشته است یا نه، مبحثی است که محل اختلاف علما می باشد. این که آیا هر حدیثی مورد قبول است نیز مورد بحث فراوان قرار گرفته است. ما، بدون آن که وارد این مباحث شویم برای تشخیص حدیث صحیح از جعلی و اسرائیلیات، به دو منبع موثق اعتماد می کنیم. اولاًـ قرآن کریم فرموده است:

«یَأَیهَّا الَّذِینَ آمَنُواْ إِن جَاءَکمُ ‌فَاسِقُ بِنَبَإٍ فَتَبَیَّنُواْ أَن تُصِیبُواْ قَوْماً بِجَهَالَهٍ فَتُصْبِحُواْ عَلیَ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِین؛ (۲)

ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید تا مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید.

ثانیاً در حدیث مشهور از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمود: «مَنْ کذَبَ عَلَیَّ مُتِعَمِّداً فَلیَتَبَوَّأ مَقعَدَهُ مِن النّارِ».(۳) مشخص می شود، اولاً در زمان رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز احادیث جعلی و احتمالاً اسرائیلیات وجود داشته است و در ثانی باید برای به دست آوردن احادیث حقیقی، تحقیق کرد.

۱-۶. مقابله با اسرائیلیات از دیدگاه قرآن کریم و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم

برای به دست آوردن روایات صحیح از روایات دارای اسرائیلیات، قرآن کریم، مرجع نخستین و محور اصلی منابع دینی و فهم معارف اسلامی به شمار می آید و ارزش و اعتبار سنت و روایات معصومان نیز بدان وابسته است. یکی از معیارهای ارزیابی روایات و بررسی صحّت و سقم آن ها «موافقت با قرآن کریم» است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان شیعه علیهم السلام با توجه به پدیده شوم «جعل حدیث» که سابقه آن به عصر پیامبر خدا باز می گردد، بارها و بارها هشدار

۱- ۱ . الاسرائیلیات فی التفسیر والحدیث، ص۴۹و ۶۸.

۲- حجرات: ۶.

۳- بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۶۰؛ نیل الاوطار، ج۸، ص۸۵؛ الینابیع الفقهیه، ج ۱۱، ص۲۳۵.

داده انـد که احادیث ما را درصورت مطابقت با قرآن کریم بپذیرید و در صورت ناسازگاری با آن، مردود بشـمارید.(۱) پیش تر خواندیم که پیامبر اسلام نیز با ذکر حدیث «مَنْ کَذِبَ عَلَیَّ مُتعَمِّداً فَلْیَتَبَوَّأ مَقعَدَهُ مِن النّارِ» (۲) جایگاه کسانی را که به رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم دروغ بندنـد، آتش جهنم اعلام فرموده است. ائمه اطهار علیهم السـلام نیز واکنش جدی برابر اسـرائیلیات نشان داده اند. برای مثال حضـرت امام علی علیه السـلام با کسانی که به روایات احبار یهود گوش فرا می دادند، به شـدّت برخورد می کرد و می فرمود: هر کس نزد او نوشـته ای وجود دارد، آن را از بین بـبرد؛ زیرا امت هـای پیش از شـما به واسطه پیروی از گفته های عالمان خود و رها کردن کتاب خدا، هلاک شدند.(۳)

۷. جنگ یهود با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

اشاره

تغییر قبله و توسـعه اسـلام، نقشه های یهود را نقش بر آب ساخت و از آن پس فعالیت خصمانه و تحریک و خرابکاری آن ها شروع شد.(۴) یهود خود را در وضـعیتی دید که اگر در مقابله با اسـلام اقدامی نکنند، موقعیت خود را از دست خواهد داد؛ به ویژه آن که اقدامات شعرای آن ها نیز راه به جایی نبرده بود. پیشرفت روزافزون اسلام سبب شده بود موازنه قوا در یثرب به هم بخورد و جماعت (مهاجران) تازه وارد به این شـهر سـعی کننـد موقعیت های تازه ای کسب کننـد. این بود که یهود تصـمیم به اقدام جدی گرفت و در موقعیت های گوناگون، مسائلی را پیش آورد که سـبب غزوات رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم در یثرب شد. هر روز که بیش از پیش اسلام گسترش یافت، بر تعصّب و حسادت یهودیان نیز افزوده شد؛ بدین سبب، یهودیان که مسـتأصل و درمانـده شده بودند، همکاری عملی خود را با مشـرکان بر ضد پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم آغاز کردند؛ چنان که جنگ های «احـد» - به سـبب تحریک قریش توسط یهودیان «بنی قینقاع» -(۵) وجنگ «احزاب» (با تحریک قریش و قبایل اطراف، توسط یهودیان «بنی قریظه») و برخی از درگیری های دیگر به تحریک و هم پیمانی یهودیان انجام گرفت.

ص:۲۷۳

۱- کنزالعمّال، ج ۱۰، ص۲۳۳، ح۲۹۱۷۵؛ معانی الاخبار، ص۱۵۸.

۲- بحار الانوار، ج ۲، ص ۱۶۰؛ نیل الاوطار، ج۸، ص۸۵؛ الینابیع الفقهیه، ج۱۱، ص۲۳۵.

۳- أضواء علی السّنّهالمحمّدیه، ص ۴۷.

۴- اسلام و همزیستی مسالمت آمیز، ص۵۶.

۵- السیره النبویه، ج۳، ص۴۳.

یهودیان «بنی قریظه» در جنگ «احزاب»، با دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مشرکان هم پیمان شدند که در صورت حمله آن ها از خارج، یهودیان از داخل مدینه به مسلمانان حمله ور شوند. یهودیان «بنی قریظه» با احزاب همکاری کردند و برای ریشه کن کردن مسلمانان، ۱۵۰۰ قبضه شمشیر، ۲۰۰۰ نیزه، ۳۰۰ دست لباس جنگی زرهی و ۱۵۰۰ سپر و چوب دستی فراهم آوردند. (۱)

در ماجرای جنگ «احزاب» بود که برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خبر آوردند «بنی قریظه» پیمان شکنی کرده اند. آن حضرت کسی را فرستاد تحقیق کند. او خبر آورد که آن ها دژهای خود را آماده کرده و افراد و حیواناتشان را گرد آورده اند. (۲)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم افسران برجسته خود، سعد بن معاذ (رئیس اوس)، سعد بن عباده (رئیس خزرج) و اسید بن حضیر را مأموریت داد که بیشتر تحقیق کنند و اگر می توانند با آن ها مذاکره نمایند تا از تصمیم شان منصرف شوند. آن ها صحّت مسأله را کشف کردند. صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یهودیان را به خدا و پیمانی که بسته بودند قسم دادند؛ اما کعب فحّاشی کرد و بیان کرد که پیمان را شکسته است و دیگر برنمی گردد. (۳)

این درگیری ها گاهی در حول و حوش مدینه بود که شامل سه غزوه پیامبر با یهود بنی قینقاع و بنی نضیر و بنی قریظه شد و گاهی دور از مدینه که درگیری با یهود خیبر و سرکوبی نواحی وادی القری و تیماء بود. یهودیان «بنی قینقاع» اولین گروه یهودی بودند که پیمان شکنی کرده، دست به آشوب های اجتماعی زدند. آنان با ایجاد تحریک و آشوب، نظم جامعه اسلامی را برهم زدند و زمینه های درگیری با مسلمانان را فراهم کردند. پس از جنگ «بدر» توطئه های یهودیان «بنی قینقاع» افزایش یافت و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تهدید کردند که جنگ با مردم مکه، تو را فریب ندهد؛ زیرا آنان مرد جنگ نبودند؛ ولی ما اگر با تو بجنگیم، نشان خواهیم داد که جنگ چیست!(۴)

یهودیان «بنی قینقاع» با این جملات نابخردانه، بر پیمان شکنی خود صحّه گذاشتند و

۱- الرحیق المختوم، ص ۳۸۹؛ چکیده تاریخ اسلام، ص ۱۳۱.

۲- مغازی، ج ۲، ص ۴۵۸.

۳- السیره النبویه، ج۳، ص ۲۰۱؛ السیره النبویه، ج ۲، ص ۲۴۳- ۲۴۴.

۴- مغازی، ج ۱، ص ۱۷۷؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۹؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۰۹.

آشکارا، اعلان نبرد کردند. یهودیان «بنی قریظه» نیز پس از پیمان شکنی، تصمیم گرفتند به مدینه حمله ببرند؛ (۱) بدین روی، حیی بن اخطب را نزد «قریش» و «بنی غطفان» فرستادند و دو هزار نیروی جنگی خواستند تا شبانه به مدینه حمله ور شوند. (۲)

۱-۷. غزوه بنی قینقاع

اشاره

از میان گروه های یهودی، «یهود بنی قینقاع» به پیمان میان خود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بی اعتنا شد.(۳) جنگ بدر و کشته شدن عده ای از رجال قریش در این جنگ، سبب جرأت یافتن آن ها شد؛ به طوری که بر تحریکات خود افزودند و سخن آن ها در پاسخ به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تأیید این مطلب است. منابع نقل کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن ها را در بازارشان جمع کرد و با یادآوری به این که آن ها می دانند او رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، از ایشان خواست قبل از این که به وضعیت قریش دچار شوند، ایمان آورند. پاسخ یهودیان «بنی قینقاع» چنین بود: «ای محمد! پیروزی بر آن ها تو را مغرور نکند. تو با گروهی جنگیدی که از جنگ چیزی نمی دانستند. اگر با ما بجنگی، خواهی دانست که ما چگونه مردانی هستیم».(۴)

آن ها پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را با قدرت نظامی خود تهدید می کردند و جنگ بدر و قریش را ناچیز می شمردند؛ به خصوص که به پیمان خود با خزرج و عبدالله بن ابیّ پشت گرم بودند. جالب اینکه حمایت «عبدالله بن ابی» این موضوع را تأیید کرد. یهود «بنی قینقاع» اولین گروه پیمان شکن(۵) یهودی مدینه بود. یهودیانی که در جنوب مدینه دژها و استحکاماتی داشته و با زرگری و تسلط بر بازار و در چنگ داشتن رشته اقتصاد، تجارت شهر و اطراف آن را در دست گرفته بودند. برخلاف دیگر یهودیان که عمدتاً کشاورزی می کردند، آن ها حتی یک مزرعه و نخلستان نداشتند و به کار دستی مشغول بودند.(۶)عبدالله بن سلام یهودی مسلمان شده را نیز از

۱- السیره النبویه، ج۳، ص۲۳۹.
۲- مغازی، ج ۲، ص ۴۶۰.
۳- مغازی، ج ۱، ص۲۲۷.
۴- رهبر یهود بنی قینقاع که این جواب تند را داد، مالک بن صیف بود؛ (روض الجنان و روح الجنان، ج۲، ص۲۲۹).
۵- ۳. فتوح البلدان، ص۲.
۶- تاریخ سیاسی و اجتماعی اسلام، ص۷۷.

آن قوم می دانند که در اطراف مدینه ساکن بودند.(۱) آن ها را شجاع ترین و مشهورترین قوم یهود دانسته اند که دارای اموال زیادی بودند و هم پیمانان عبدالله بن ابی و عباده بن صامت بودند.(۲) آن ها برای سکونت خود در جنوب مدینه، دژهایی ساخته بودند که هم خانه آن ها بود و هم سنگرشان.(۳) ابن اثیر درباره آن ها نقل می کند:

بعد از بدر، بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رشک بردند و پیمان خود را شکستند؛ زیرا هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه مهاجرت فرمود، با آن ها عهد مسالمت آمیز منعقد کرد و چون حسد آن ها را دید، آنان را در بازارشان زنهار داد؛ ولی آنان پیمان خود را شکستند. پس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن ها را نفرین کرد.(۴)

پیمان شکنی آنان، در بین بدر و احد صورت گرفت.(۵)پیمان شکنی هنگامی نمود خارجی به خود گرفت که به یک زن مسلمان اهانت کردند. در یکی از روزها، زنی عرب به بازار یهود «بنی قینقاع» رفت که چیزی بفروشد. در دکان زرگری منتظر نشست. یهودیان از او خواستند که نقاب از صورت بردارد و او از این کار خودداری کرد. زرگر، پنهانی گوشه ای از دامن او را به ستون بست. وقتی زن مسلمان از جا بلند شد، قسمتی از بدنش نمایان شد و یهودیان به او خندیدند. زن فریاد کشید و مسلمانان را به کمک طلبید. مردی از مسلمانان حمله برد و زرگر را کشت. یهودیان نیز هجوم بردند و آن مسلمان را کشتند. بدین سان، یهودیان زمینه درگیری با مسلمانان را فراهم می آوردند.(۶)

یهودیان با احساس خطر به قلعه های خود پناه بردند.بنابر مطالبی این گونه، خصیصه دیگر ایشان، سهل انگاری در امور اخلاقی است.(۷) آنچه که به یهود جرأت کشتن مسلمانی را داد؛ غرور، آمادگی دفاعی، جسارت و زیادی تعدادشان بود. امید به هم پیمانان خزرجی خودشان نیز

۱- العبر، ج۱، ص۴۱۶.

۲- مغازی، ج ۱، ص۱۲۹؛ الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج۴، ص۱۴۵.

۳- نبردهای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم، ص۱۰۲.

۴- الکامل یا تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ج۱، ص۱۵۴-۱۵۵.

۵- طبری در ذکر وقایع این غزوه، از آمدن زن مسلمان به نزد زرگر یهودی مطلبی را عنوان نمی کند (تاریخ الرسل والملوک، ج۳، ص۹۹۷).

۶- السیره النبویه، ج۳، ص۵۱؛. المغازی، ج ۱، ص۱۷۷؛ البدایه و النهایه، ج۴، ص۵.

۷- الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج۴، ص۱۵۳. تاریخ سیاسی و اجتماعی اسلام، ص۷۷.

مزیـد بر علت بود. آن هـا فتنه جو و یاغی و همیشه آماده نبرد بودنـد. یهود «بنی قینقاع» از همه یهودیان جسورتر بود، ۷۰۰ مرد جنگی داشـتند، شـغلشان زرگری بود و با رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سلم پیمان سازش و عدم تعرّض داشتند؛ اما پس از واقعه «بـدر» از راه نافرمانی و حسـد درآمدنـد و پیمان خود را نقض کردند. پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم نیز با آن ها قطع رابطه کرده بود؛ اگرچه پیمان هایی میان آن ها وجود داشت و پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم نیز همیشه مراقب بود که مفاد پیمان را اجرا کنـد و از رابطه قرابت فکری یهود با قریش که هر دو مخالف اسـلام بودنـد، اطلاع داشت و شایـد محرک دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ماجرای بازار بود.(۱)

پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم در شوال سال دوم هجرت، قلعه آن ها را به محاصـره درآورد و این محاصـره ده روز به طول انجامیـد. آنـان هم پیمـان خزرج بودنـد و از آن میـان، عباده بن صامت از هم پیمانی با آن ها تبری جست و گفت: «ای رسول خـدا! خـدا و رسـولش را دوست دارم و از این هم پیمانـان بیزاری می جـویم».(۲) مسألـه بنی قینقاع، علاوه بر جهات سیاسـی، صورت اخلاقی نیز به خود گرفت. اقدام آنان یک نوع نقض مقررات بود.(۳)

۱-۱-۷. رویارویی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با ابعاد گسترده عملکرد بنی قینقاع

درباره غزوه پیامبر با بنی قینقاع، موارد ذیل حاصل می شود:

۱. محاصـره بنی قینقاع را نوعی محاصـره اقتصادی می توان نامیـد؛ زیرا اجازه داده نشد کسـی به درون قلعه آن ها رفت و آمد کند و تدارکات به آن ها برسد و پس از پانزده روز، کار بر آن ها سخت شد و بدون قید و شرط، تسلیم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شده و اسلحه هایشان را تحویل دادند؛(۴)

۲. پیـامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم بـا توجه به گذشـته تـاریخی آن هـا که حکـایت از وجود اختلاـف میـان آن هـا داشت و هرکـدام از این گروه هـای مـدینه بـا یکی از دو طـایفه عرب اوس یـا خزرج هم پیمـان بودنـد که میـان این دو گروه عرب نیز اختلاف وجود داشت، روشن کرد که در این محاصره، هیچ یک از دیگر طوایف یهودی مدینه به یاری آن ها بر نمی خیزد؛

۳. اگر فتنه آن ها ادامه می یافت، مدینه دچار آشفتگی می شد که امکان رویارویی گروه های

۱- نبردهای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم ص۱۰۲.

۲- روض الجنان و روح الجنان، ج ۶، ص۲۲۹.

۳- الصحیح من سیره النبی الاعظم، ج۴، ص۱۴۶.

۴- نبردهای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم، ص۱۰۲.

متخاصم وجود داشت.(۱) یهودیان آشکارا و از روی علم، از شرایط عهدنامه عدول کرده بودند و لازم بود با قدرت تمام، از این مسأله جلوگیری می شد یا با همه امیدها در برقراری صلح و امنیت، وداع کرد. به این دلیل، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن ها خواست تا با پذیرش اسلام، وارد جامعه اسلامی گردند یا از مدینه خارج شوند. در هر حال آرام کردن آن ها و سر و سامان بخشیدن به اوضاع مدینه، مهم ترین اقدام و ضروری ترین عمل بود. پاک کردن شهر از دشمن داخلی که از پشت سر به انسان حمله می کند، لازم و ضروری است؛ (۲)

۴. با توجه به روابطی که میان قریش در مکه و یهود در مدینه وجود داشت، تبعید و اخراج بنی قینقاع ضربه ای بر قریش بود؛ زیرا آن ها را از کسانی که می توانستند در درگیری با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یارانش، متحدان و حامیان خوبی برای قریش باشند، محروم کرد؛

۵. اخراج این گروه از یهود، نشانه اوج دوران جنگ سرد و آغاز درگیری نظامی بود. با اقدامات شاعران، مدت ها بود جنگ تبلیغاتی یهود برضد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان بر پا شده بود. یهود «بنی قینقاع» بیش از همه در این جنگ دست داشت. منابع، درگیری های عمده ای را ذکر نکرده اند؛ اما جواب گستاخانه آن ها به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین محاصره آن ها توسط نیروهای مسلمان، خبر از همکاری آن ها در جنگ می دهد؛ از طرف دیگر آن ها خود در یثرب و میان مسلمانان ساکن بودند و مانند سایر یهود، در حومه شهر نبودند.(۳) با اخراج این گروه، دیگر داخل شهر یهودی نبود؛ برای یک شهر، چیزی زیانبارتر از نزاع ساکنانش با هم نیست. مجاورت یهود و مشرکان و منافقان در کنار مسلمانان، مدینه را از لحاظ سیاسی، مانند آتشفشانی کرده بود که روزی منفجر می شد و محاصره «بنی قینقاع» اولین مظاهر این انفجار بود؛ (۴)

۶. اصرار «بنی قینقاع» به قوت و قدرت خود، بر وجود امکان و احتمال خطر خیانت و نقض عهد از ناحیه آن ها دلالت دارد. طبیعی بود خیانت ناگهانی آن ها با قدرتی که داشتند، ممکن بود به زیان بزرگی برای اسلام منجر شود و این خطر وجود داشت که بدون آنکه

۱- تاریخ سیاسی و اجتماعی اسلام، ص۷۸.

۲- چهره یهود در قرآن، ص۱۹۰.

۳- محمد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، ص۳۲۴.

۴- حیاه محمّد صلی الله علیه و آله و سلم، ص۲۷۳.

مسلمانان متوجه شوند، توطئه و دسیسه ای چیده، آن ها را از بین ببرند؛ لذا واهمه از خیانت، موجب اخراج شد؛ (۱)

۷. پیمان شکنی آن ها و تعرض به زن مسلمان، نشان از این بود که آن ها پایبند به هیچ عهد و پیمانی نبودند و امکان داشت با استفاده از نفوذ خود، دوباره آتش اختلاف میان اوس و خزرج را زنده کنند؛ زیرا هیچ گونه اطمینانی به تعهد و وفاداری «بنی قینقاع» وجود نداشت. ناگزیر برای اینکه محیط مدینه از آشوب و فتنه و دسیسه در امان باشد، لازم بود یثرب از این گونه عناصر مخرب خالی شود و همین، سبب صدور دستور حکم ترک مدینه برای آن ها شد؛(۲)

۸. مقابل یهود «بنی قینقاع» که به هم پیمانی خزرج دلگرم بود، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اعتقاد دینی مسلمانان را با خود به همراه داشت. آن حضرت می دانست که مسلمانان خزرج، هرگز از امرش سرپیچی نخواهند کرد؛ گرچه هم پیمان قدیمی «بنی قینقاع» باشند. استناد عبدالله بن ابی در این میان وجود دارد؛ اما وجودش عنصر چندان مهمی به حساب نمی آمد؛ زیرا نفاقش میان او و مجاهدان خزرج فاصله انداخته بود(۳) و او دیگر قادر نبود از قوم خود برای یاری هم پیمانان کمک بخواهد؛ (۴)

۹. اخراج «بنی قینقاع» با نظارت عباده بن صامت، نشان می دهد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تصمیم گرفته است تا بی اعتباری عهد و پیمان قدیم را اثبات کند. عباده متحد یهودیان بود؛ اما نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن ها بیزاری جست و تکلیف یهود را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم واگذاشت. این امر برای بی تأثیر جلوه دادن اقدامات عبدالله بن ابی نیز کافی است. البته گفته شده است که فشار عبدالله سبب بخشش و تخفیف درباره «بنی قینقاع» شد؛ اما شدت عمل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم باید درس عبرتی برای دو گروه و طوایف دیگر یهود باشد که اگر پیمان شکستند و تعدّی کردند، کمترین حد در مقابله با آن ها، اخراج از سرزمینشان است و در صورت تخلف، باید منتظر تنبیهی شدیدتر از این باشند. علاوه بر این اقدام شدیدتر ممکن بود سبب واکنش دیگر طوایف شود؛ در حالی که پایه های قدرت جامعه نوپای اسلامی هنوز کاملا مستحکم نشده بود. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در قبول اصرار ابن ابیّ، حفظ

۱- تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص۲۱۴.

۲- اسلام و همزیستی مسالمت آمیز، ص۹۶.

۳- محمّد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، ص۳۲۷.

۴- مجمع البیان، ج ۷، ص۷۱؛ روض الجنان و روح الجنان، ج۶، ص۲۷۹.

جبهه داخلی از پراکندگی را مد نظر داشت؛ زیرا درگیری آشکار به نفع اسلام و مسلمانان نبود.(۱)

۲-۱-۷. تحلیل جنگ بنی قینقاع

شأن نزول آیاتی از سوره مائـده، درباره غزوه بنی قینقاع ذکر شده است.(۲) درگیری پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم با یهود «بنی قینقاع» به دلایل مختلفی صورت پذیرفت که مهم ترین آن ها عبارتند از:

الف. پیمـان شـکنی آنان؛ به تصـریح تمام مورّخان، نبردهای رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم با یهودیان، پس از پیمان شکنی آنـان اتفـاق افتـاده است. جنگ با «بنی قینقاع» پس از «بـدر»، جنگ با «بنی نضـیر» پس از «احـد» وجنگ با «بنی قریظه» پس از «احزاب» بود. پس ازجنـگ «بـدر» زمـانی که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم شـنید یهودیان «بنی قینقاع» پیمان شکنی کرده انـد، خواست بار دیگر آن ها را بیازمایـد؛ بـدین روی، عده ای را به دنبال آن ها فرسـتاد و آن ها را در بازار «بنی قینقـاع» گرد آورد و به آنـان فرمود: «ای گروه یهود! از آنچه بر سـر قریش آمـد، بترسـید و اسـلام آوریـد». بزرگـان طـایفه در جواب گفتنـد: «ای محمّـد! چنان گمان می بری که ما همچون قریش خواهیم بود. کشـتن عـده ای از قریش تو را مغرور نکند. آنان بی تجربه بودند و از فنون رزم خبر نداشـتند. به خدا قسم ! اگر ما با تو جنگ کنیم، خواهی فهمید که با کسانی همانند ما نجنگیده ای» یهودیان با این جملات نابخردانه شان، دشـمنی خود را با پیامبر اعظم صـلی الله علیه و آله و سلم آشکار کردند و بر پیمان شکنی خود صحّه گذاشتند و در واقع، به طور آشکارا، اعلان نبرد کردند. در جواب آنان این آیه نازل شد:

قُل لِّلَّذِینَ کفَرُواْ سَتُغْلَبُونَ وَ تُحْشَرُونَ إِلیَ جَهَنَّمَ وَ بِئْسَ الْمِهَاد؛ (۳)

به آن ها که کافر شدنـد بگو: [از پیروزی موقت خود در جنگ احُـد، شاد نباشـید!] به زودی مغلوب خواهید شد [و سـپس در رستاخیز] به سوی جهنم، محشور خواهید شد و چه بد جایگاهی است!

ب. آشوب های اجتماعی و بی بندباری؛ این گروه، اولین کسانی بودند که نقض پیمان

۱- الصحیح من سیره النبی الأعظم، ج۴، ص۱۵۳.

۲- مائده: ۵۱-۵۶.

۳- آل عمران: ۱۲.

می کردنـد. بـا اینکه گفتار و کردارشان، آشـکارا اعلام نبرد بود، رسول خـدا صـلی الله علیه و آله و سـلم گفتارها و رفتارهای زننده شان را تحمل می کرد و مسـلمانان را نیز به بردباری فرامی خواند. یهودیان به جای اینکه از کرده هایشان پشـیمان شوند، بر جسارتشـان می افزودنـد. طولی نکشـید که دست به آشوب هـای اجتمـاعی زدنـد و بـا ایجاد تحریک و آشوب، نظم جامعه اسـلامی را برهم زدنـد و از طریق تنـگ کردن معیشت و زنـدگی مسـلمانان، می خواسـتند بر آنـان چیره شونـد. آنان آشـکارا مسـلمانان را مورد آزار و اذیت و تمسـخر قرار می دادنـد و در جامعه، به بی بنـدوباری پرداخته، به کارهای منافی عفّت دست می زدند و بدین گونه، روابط خود با مسلمانان را تیره و تار کردند. اوج بی بندوباری های یهود در اشعار و هجویات کعب بن اشرف بروز می یافت. کعب، مردی کینه توز و از دشمنان سرسخت اسلام بود. او شعر می سرود و در شعرهایش، زنان مسلمان را نام می برد و بدین گونه، مسلمانان را اذیت می کرد.

ج. دسـتور مسـتقیم الهی؛ پیامبر خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم این وضـعیت را تحمّل می کرد، تا اینکه آیه شریفه قرآن نازل شد:

وَ إِمَّا تَخَافَنَّ مِن قَوْمٍ خِيَانَةً فَانبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَايُحِبُّ الْخائِنِين؛ (۱)

و هر گاه [با ظهور نشانه هایی،] از خیانت گروهی بیم داشته باشـی [که عهـد خود را شکسـته، حمله غافلگیرانه کننـد] به طور عادلانه به آن ها اعلام کن که پیمانشان لغو شده است؛ زیرا خداوند، خائنان را دوست نمی دارد.

رسول اکرم صـلی الله علیه و آله و سـلم پس از نزول این آیه، فرمود: ازخیـانت یهود «بنی قینقاع» بیم دارم؛ به همین دلیل، برای جنگ با آنان حرکت کرد.(۲)

رسول خدا صـلی الله علیه و آله و سـلم با اذن الهی، ابولبابه را در مدینه به جانشینی خود گماشت و با سپاه اسلام، در حالی که پرچم را به دست علی بن ابی طـالب علیه السـلام یـا به قـولی به عمـوی بزرگـوار خـود، حمزه داده بود، به سوی یهودیـان «بنی قینقاع» حرکت کرد و به مدت شـش یا پانزده روز یهودیان «بنی قینقاع» را محاصـره کرد، تا آنان به تنگ آمده و تسلیم شدند؛ ولی آن حضـرت صـلی الله علیه و آله و سـلم با وساطت و اصـرار عبـداللّه بن ابی، از کشـتن آنان درگـذشت و فرمود از مدینه بیرونشان کنند و اموالشان،

۱- انفال: ۵۸.

۲- الطبقات الکبری، ج۲، ص۲۲؛ مغازی، ج ۱، ص۱۷۷؛ سنن النبیّ و أیّامه، ص۳۰۳.

پس از کسر خمس آن، میان مسلمانان قسمت شد.(۱)

تعداد جنگجویان بنی قینقاع را هفتصد تن ذکر کرده اند که همه آن ها تسلیم شدند. وساطت عبدالله بن ابی سبب شد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور تبعید آن ها را بدهد و عباده بن صامت – هم پیمان پیشین – مأمور این کار شد. آن ها به اذرعات شام تبعید شدند و عباده آن ها را به ذباب رسانید و گفت: «هر چه دورتر، بهتر» (۲).

آن ها مدت یک ماه در وادی القری بودند. یهودیان وادی القری به پیادگان آن ها مرکب دادند، تا به اذرعات بروند.(۳)

تبعید آن ها همراه زن و فرزندانشان صورت گرفت. اموالشان مگر خمس آن، نصیب مسلمانان شد و بعد از این ماجرا بیشتر تجارت داخلی مدینه به دست مهاجران افتاد. یهود، اسلحه و وسایل زرگری خود را باقی گذاشته بود.(۴)

نکات آیات برای ایجاد الگو

جنگ با شجاع ترین و ثروتمندترین گروه یهود سبب شد:

۱. این طرز فکر یهود و منافقان، - مسلمانان ضعیف هستند- از بین برود؛ زیرا ممکن بود صبر و تحمل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در باره این گروه، بر ضعف مسلمانان تعبیر شود؛

۲. جنگ با این گروه، سبب شد جنگ با دیگر دشمنان در نظر مسلمانان آسان تر شود؛

۳. غنایم مسلمانان از یهود بنی قینقاع، اشتیاق مسلمانان را به جنگ با دشمن بیشتر کرد؛

۴. از ناحیه یک دشمن داخلی که نقاط ضعف و قوت را به خوبی می شناخت و خطرش به مراتب بیشتر از دشمنان خارجی بود، آسوده شدند؛

۵. درگیری با گروهی از یهودیان، از یک جنگ واحد و فراگیر میان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یهودیان آسان تر بود. اقدام بنی قینقاع پیمان شکنی بود و اگر با آن ها مقابله شد و دیگر طوایف به کمک آن ها نیامدند، دلیل بر وقوف بر پیمان شکنی این طایفه بود. آنچه سبب ایجاد وحدت

۱- مغازی، ج ۱، ص۱۷۶؛ السیره النبویه، ج۳، ص ۵۰؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ص۱۷۵؛ الطبقات الکبری، ج۱، ص۲۹؛ انساب الاشراف، ج۱، ص۳۰۳.

۲- الکامل، ج ۱، ص۱۵۵.

۳- مغازی، ج۱، ص ۱۸۰.

۴- سنن النبیّ و أیّامه، ص۳۰۴؛ التنبیه والإشراف، ص۲۰۷.

میان یهود شده بود و بعضی را به بعضی دیگر پیوند می داد، محبت قومی، دینی و ملی بود نه عهد و پیمان با هم.(۱)

در ماجرای این گروه می بینیم با وجود اخراج این طایفه، دو طایفه دیگر، علقه قومی و ملی شان به جوش نیامد که دلیل آن، آگاهی بر نتایج نقض عهد با مسلمانان بود؛

۶. حکومت اسلامی می بایست پیوسته بر گروه های تشکیل دهنده جامعه، نظارت داشته باشد و در صورت دیدن اموری که برخلاف اتحاد و امنیت جامعه اسلامی است، واکنش متناسب نشان داده، راه های مذکور در این حادثه را یکی یکی بپیماید؛ مثل تأمل و بردباری، گوشزد کردن با مهربانی، اخطار به شکل شایسته، اعلام عدم سازش در صورت تداوم نادرستی، لغو پیمان برابر پیمان شکنی، جنگ، تبعید و....

۲-۷. غزوه بنی نضیر

اشاره

بنی نضیر - قبیله یهود ساکن در مدینه تا نخستین سال های هجرت بود که نام یکی از غزوات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سال چهارم هجری نیز همین «بنی نضیر» است.(۲) قبیله بنی نضیر پیش از ظهور اسلام در یثرب (مدینه) ساکن شدند. درباره منشأ آنان، روایات متفاوت است. یعقوبی آن ها را طایفه ای از قبیله جُذام می داند که یهودی شده، در کوه نضیر اقامت گزیدند و از آن پس، به نام این کوه خوانده شدند. روایت دیگر آنان را از نسل هارون بن عمران دانسته که پس از وفات موسی علیه السلام و پیش از مهاجرت قبایل عرب اوس و خزرج بدانجا، در آن ناحیه ساکن شده بودند.(۳)

دومین درگیری آشکار میان مسلمانان و یهود، درگیری با طایفه بنی نضیر بود.آن ها نه تنها پیمان شکستند، بلکه به جان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز سوءقصد کردند. برخورد با آن ها، چهار ماه پس از

۱- المیزان، ج ۵، ص ۵۶۴.

۲- در زمان وقوع این جنگ بین مورخان اتفاق نظر است و همگی گفته اند که در ماه ربیع الاول و در سال چهارم پس از آن که سی و هفت ماه از هجرت می گذشت، این نبرد اتفاق افتاده است. (مغازی، ج ۱، ص۳۶۳؛ السیره النبویه، ج۳، ص۱۹۹؛ الطبقات الکبری، ج۲، ص۴۴؛ سنن النبیّ و أیّامه، ص۳۳۱). بخشی از آیات سوره مبارکه حشر درباره اقدامات یهودیان بنی نضیر و منافقان و اموالی است که به دست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم افتاد. (مغازی، ج۱، ص ۳۸۰ ؛ السیره النبویه، ج۳، ص۲۰۲).

۳- الکامل، ج۱، ص ۴۱۰.

جنگ احد صورت گرفت.(۱)

مقارن ظهور اسلام و پیش از جنگ اُحد، قبیله بنی نضیر ظاهراً با ابوسفیان ارتباط داشتند. پس از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه، بنی نضیر نیز با مسلمانان، پیمان مصالحه بستند و عهد کردند در صورت حمله دشمنان به مدینه، کنار مسلمانان به دفاع بپردازند و از تأمین مالی و جانی کفار قریش و برقراری روابط تجاری با آنان خودداری کنند؛ اما از آنجا که بنی نضیر پیمان خود را زیر پا گذاشتند، در ربیع الاول سال چهارم هجری، غزوه بنی نضیر به وقوع پیوست.

یهودیان و منافقان از شکست مسلمانان در جنگ احد بسیار اظهار شادمانی می کردند و در پی فرصتی برای واردکردن آخرین ضربه بر پیکر نوپا و خسته اسلام بودند. یهودیان بنی نضیر به مال و دژهای مستحکم خود، دل خوش کرده بودند. قرآن کریم در این باره می فرماید:

هُوَ الَّذِی أَخْرَجَ الَّذِینَ کفَرُواْ مِنْ أَهْلِ الْکتَابِ مِن دِیَارِهِمْ لِأَوَّلِ الحشْرِ مَا ظَنَنتُمْ أَن یخْرُجُواْ وَ ظَنُّواْ أَنَّهُم مَّانِعَتُهُمْ حُصُونهُم مِّنَ اللَّهِ فَأَتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ حَیْثُ لَمْ یحْتَسِبُواْ وَ قَذَفَ فیِ قُلُوبهِمُ الرُّعْبَ یخْرِبُونَ بُیُوتَهُم بِأَیْدِیهِمْ وَ أَیْدِی الْمُؤْمِنِینَ فَاعْتَبرُواْ یَأُوْلیِ الْأَبْصَار؛ (۲)

او کسی است که کافران اهل کتاب را در نخستین برخورد[با مسلمانان] ازخانه هایشان بیرون راند! گمان نمی کردید آنان خارج شوند و خودشان نیز گمان می کردند دِژهای محکمشان آن ها را از عذاب الهی مانع می شود؛ امّا خداوند، از آنجا که گمان نمی کردند، به سراغشان آمد و در دل هایشان ترس و وحشت افکند، به گونه ای که خانه های خود را با دست خویش و با دست مؤمنان ویران می کردند؛ پس عبرت بگیرید ای صاحبان بصیرت!

آنان به مال و ثروت و قلعه هایشان مغرور بودند و تصور می کردند هیچ کس نمی تواند بر آنان غلبه یابد و از این رو، همواره با خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درمی افتادند:

ذَلِک بِأَنهَُّمْ شَاقُّواْ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَن یُشَاقّ ِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِیدُ الْعِقَاب؛ (۳)

این، به سبب آن است که آن ها با خدا و رسولش دشمنی کردند و هر کس با خدا دشمنی کند [باید بداند که]، خدا مجازات شدیدی دارد.

۱- مغازی، ج ۱، ص۲۶۸.

۲- حشر: ۲.

۳- حشر: ۴.

یهودیان، علی رغم پیمان با پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم، با دشمنان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم همکاری می کردند و حتی برای جنگ با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جایزه هایی تعیین کرده بودند.(1)

ابن اسحاق بن یسار می گوید:

ابو براء عامر بن مالک، سالار بنی عامر درمدینه خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسید و هدیه ای به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم داد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من هدیه مشرک را نمی پذیرم، مگر آن که اسلام بیاوری». سپس اسلام را بر وی عرضه کرد؛ اما او اسلام نیاورد و انکار هم نکرد و گفت: «ای محمّد! دین تو نیکو و زیباست. اگر کسانی از یاران خویش را نزد اهل نجد بفرستی، آن ها دعوت تو را می پذیرند». پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «من از اهل نجد بر یاران خود بیم دارم». ابوبراء گفت: «من آن ها را پناه می دهم، بفرست، تا به دین تو بخوانند». پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم منذر بن عمرو را همراه چهل تن از مسلمانان نامی [و بنابر نقلی قاریان قرآن]فرستاد که حارث بن صمه و حرام بن ملحان و عروه بن اسماء و نافع بن بدیل خُزاعی و عامر بن فهیره از آن جمله بودند.

انس بن مالک گوید: «پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هفتاد تن را که عمرو بن امیه ضمری نیز از آن ها بود، به هدایت و ارشاد اهل نجد مأمور کرد. آن مکان، حد فاصل سرزمین بنی عامر و بنی سلیم بود. منذر بن عمرو، حرام بن ملحان را با نامه ای از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نزد عامر بن طفیل فرستاد؛ اما او بدون توجه به نامه، حامل نامه را کشت و بنی عامر را بر ضد فرستادگان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تحریک کرد؛ اما آن ها نپذیرفتند و گفتند: «ما پناه ابوبراء را نمی کشیم که او عقد پیمان کرده و پناه داده است». عامربن طفیل وقتی نتوانست بنی عامر را تحریک کند، سراغ قبایل بنی سلیم رفت و آن ها را بر ضد یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برانگیخت. افراد این قبیله، اصحاب پیامبر را محاصره کردند و درگیری آغاز شد. یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جنگیدند تا همگی به جز کعب بن زید به شهادت رسیدند. کعب که میان کشته شدگان افتاده و به شهادت نرسیده بود، به وسیله یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نجات یافت.(2) و بنا بر نقلی در محلّ بئرمعونه(3)، عابر بن طفیل، گروهی از بنی سلیم و عطیه و رعل و ذکوان را

۱- مغازی، ج ۱، ص۳۹۴؛ السیره النبویه، ج۳، ص۲۱۴.

۲- تاریخ الرسل والملوک، ج۳، ص۱۰۵۲.

۳- بئرمعونه: سرزمینی میان منطقه بنی عامر و حره بنی سلیم بود در راه مدینه به طرف مکه کوه مرتفعی که از آن بنی سلیم بود یا چشمه ای از آن بنی عامر بن صعصعه، یا در سرزمین بنی سلیم و بنی کلاب واقع بود که ماجرای رجیع آنجا رخ داد. (معجم البلدان، ج۱، ص۳۵۸- ۳۵۹).

جمع کرد که به جز عمرو بن امیه، هفتاد تن را به شهادت رساندند. عمرو به مدینه آمد و در راه دو تن از مشرکان را که از قبیله عامر و از بنی کلاب بن ربیعه(۱) بودند، کشت؛ در حالی که آن دو از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امان داشتند. عامر بن طفیل کسی را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد و گفت: «مردی از یاران تو، دو تن از افراد مرا کشته است؛ در صورتی که هر دوی آن ها از شما امان داشتند.(۲) خون بهای آن ها را بفرست».(۳) لحن کلام او گستاخانه بود؛ ولی سؤال اینجا است که چرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به باج خواهی او پاسخ داد؟

حلبی، سه علت را برای رفتن پیامبر به نزد یهودیان، ذکرکرده است:

۱. پیامبر نزد بنی نضیر رفت، تا چگونگی کیفیت و مقدار خون بها در نزد آنان را جویا شود؛

۲. پیامبر نزد بنی نضیر رفت، تا درباره دیه آن دو نفر، کمک بگیرد؛

۳. پیامبر برای گرفتن دیه و خون بها نزد بنی النضیر رفت؛ زیرا بنی نضیر با بنی عامر، هم پیمان بودند.(۴)

پس از کشته شدن عده ای از مبلغان اعزامی از سوی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به دست توطئه گران در ماجرای بئر معونه(۵) و کشته شدن دو تن از قبیله بنی عامر به دست تنها باز مانده حادثه بئر معونه، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ناچار باید خون بهای این دو نفر را به قبیله بنی عامر می پرداخت؛ لذا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای دریافت کمک مالی همراه چند تن از یارانش به محله بنی نضیر رفت و این مسأله را مطرح کرد. آن ها به ظاهر پذیرفتند؛ زیرا هم پیمان او و بنی عامر بودند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می اندیشید آن ها باید بیش از دیگر سکنه مدینه، او را یاری و مساعدت کنند.(۶)روز شنبه بود.(۷)

۱- فاجعه بئر معونه و رجیع به وسیله مردم عضل و قاره در سال ۵۴ بود. (تاریخ الرسل والملوک، ج۳، ص۱۰۵۱و۱۰۴۴).
۲- فتوح البلدان، ص۲۵.
۳- تاریخ الرسل والملوک، ج۳، ص۱۰۵۴.
۴- السیره الحلبیه، ج۲، ص۶۳-۲۷۰.
۵- بئر معونه یکی از چاه های بنی سلیم بود که در بین زمین های آنان و بنی عامر قرار داشت. (مغازی تاریخ جنگهای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ج۱، ص۳۴۷).
۶- السیره النبویه، ج۲، ص۱۱۲؛ تاریخ الرسل والملوک، ج۳، ص۱۰۵۴.
۷- محمّد پیامبر و سیاستمدار، ص۱۸۸.

آن ها گفتند: «ای ابوالقاسم! هر چه دوست داری انجام می دهیم». پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشست و به دیواری تکیه داد. آن ها با وجود این که برای شنبه حرمت قائل بودند، می خواستند در این روز پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به قتل برسانند. حیی بن اخطب به یهودیان گفت: «محمد همراه عده کمی که ده نفر بیشتر نیستند، به اینجا آمده است. باید از بالای پشت بام، سنگی بر سر او افکند و او را کشت.(۱) اگر کشته شود، یارانش پراکنده خواهند شد و قریش به مکه باز خواهد گشت. فقط اوس و خزرج که هم پیمان شما هستند، باقی خواهند ماند. این کار باید روزی انجام شود. امروز انجام دهید و تمامش کنید».(۲) عمرو بن جحاش آماده این کار شد؛ اما سلام بن مشکم مخالفت کرد و گفت(۳): «ما به غدر و مکر معروف خواهیم شد. این کار را نکنید که اگر آن را انجام دهید، هر کس تا روز قیامت سرپرستی اسلام را به عهده بگیرد، دشمنی خود را با یهود آشکار خواهد کرد. او از تصمیم شما آگاه است و این کار، شکستن عهد استوار میان ما و او است».(۴)

گفتار سلام بن مشکم پیش گویی نبود؛ بلکه وضعیت و نتایج اقدام را به خوبی سنجید و این امر نشان دهنده واقف بودن یهود به عواقب پیمان شکنی و عملکرد خویش است. جبرئیل علیه السلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را آگاه کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به تنهایی به مدینه بازگشت و یارانش به جست و جوی او پرداختند. مردی گفت ایشان را تنها، در راه مدینه دیده است.

یهود از کرده خود پشیمان شد. مقتضای پیمان و نیز عدالت و راه منطقی همان بود که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم برگزید. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم به تمام سربازان آماده باش داد و سپس توسط محمّد بن مسلمه اوسی به یهود «بنی نضیر» پیام فرستاد که در مدت ده روز، مدینه را ترک کنند؛ زیرا پیمان شکنی کرده اند و از درِ مکر و حیله وارد شده اند و اگر در این ده روز، این مرز و بوم را ترک نکنند، خونشان هدر است(۵) و به نقلی، گردن زده می شوند.(۶)

۱- در تفسیر طبری آمده است: کنانه بن ربیع و عمرو بن جحاج – حجاش- گفتند: «ما هرگز محمد را بدین خلوت تر و غافل تر نیابیم؛ اکنون کشتن او را باید ساخت». دیگران گفتند: «نیک همی گویید». (تاریخ الرسل والملوک، ج۷، ص۱۸۲۹-۱۸۳۰).

۲- مغازی، ج۱، ص۲۶۹.

۳- (تاریخ الرسل والملوک)، ج۳، ص۱۰۵۵.

۴- المیزان، ج ۷، ص۱۹۷.

۵- مغازی، ج ۱، ص۳۶۵؛ فروغ ابدیّت، ج۲، ص۹۳؛ باده ناب، ص۳۶۲_۳۶۶؛ چکیده تاریخ اسلام، ص۱۱۷.

۶- فتوح البلدان، ص۲۵.

این پیام، افسردگی عجیبی میان یهود پدید آورد و هر یک، گناه را به گردن دیگری انداخت. یکی از سران آن ها پیشنهاد کرد همگی اسلام آورند؛ ولی لجاجت اکثریت، مانع پذیرفتن این پیشنهاد شد.(۱) در نهایت، تصمیم بر این شد که کوچ کنند؛ لذا شتر اجاره کردند تا مدینه را ترک کنند. حیی پیشنهاد کرد حصارها را محکم کنند، چارپایان را داخل حصار ببرند، غذا برای یک سال کافی است و آب همیشگی است. مسلمانان نمی توانند سال ها ایشان را محاصره کنند.(۲) عبدالله بن ابی، رهبر منافقان به آن ها پیام داد: تسلیم نشوید تا دو هزار نفر نیروی کمکی به ضمیمه یاری بنی قریظه برای شما برسد. بنی نضیر به این وعده دل گرم شدند و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیام دادند، ما از مدینه بیرون نمی رویم؛ هرچه می خواهی بکن. قرآن کریم، این پیام منافقان را چنین بازگو می کند:

أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُواْ يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كفَرُواْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئنِ ۥأُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكمْ وَ لَانُطِيعُ فِيكمُ ۥأَحَدًا أَبَدًا وَ إِن قُوتِلْتُمْ لَنَنصُرَنَّكمُ ۥوَ اللَّهُ يَشهْدُ إِنهَُّمْ لَكاذِبُون؛ (۳)

آیا منافقان را ندیدی که پیوسته به برادران کفارشان از اهل کتاب می گفتند: «هر گاه شما را [از وطن] بیرون کنند، ما هم با شما بیرون خواهیم رفت و هرگز سخن هیچ کس را درباره شما اطاعت نخواهیم کرد و اگر با شما پیکار شود، یاری تان خواهیم کرد» خداوند شهادت می دهد که آن ها دروغ گویانند.

این وعده، یک وعده دروغین بود که قرآن کریم درباره آن می فرماید: «وَ اللَّهُ يَشهْدُ إِنهَُّمْ لَكاذِبُون» این وعده دروغین، بر جرأت یهودیان افزود و از رفتن منصرف شدند؛ از این روی جدی بن اخطب را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستادند. جدی گفت: «ما خانه ها و اموال خود را ترک نمی کنیم؛ هر چه می خواهی بکن». پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جواب او فرمود(۴): «با یهود جنگ خواهیم کرد». پاسخ بنی نضیر در طلب کمک برای پرداخت خون بها- چه مثبت و چه منفی- برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

۱- فروغ ابدیّت، ج۲، ص۹۳.

۲- مغازی، ج ۱، ص۲۶۸- ۲۷۳؛ تاریخ حبیب السیر، ج۱، ص۳۵۵.

۳- حشر : ۱۱.

۴- تاریخ الرسل والملوک، ج۳، ص۱۰۵۶.

موفقیت آمیز بود؛ زیرا او را از نیت اصلی آنان در هنگامی که پیامبر از دشمن ضربات کاری خورده بود، آگاه می کرد.(۱) عبدالله بن ابی به آن ها وعده همکاری داد(۲)و(۳). گفت: «هم پیمانان شما یاریتان کرده و شما را خوار نخواهند کرد». رسول گرامی صلی الله علیه و آله و سلم پس از اینکه از پیام عبداللّه آگاه شد، ابن ام مکتوم را در مدینه جانشین خود ساخت و تکبیرگویان برای محاصره قلعه «بنی نضیر» حرکت کرد. به مدت شش شبانه روز، یا پانزده یا شصت روز، قلعه آن ها را محاصره کرد؛ ولی یهودیان بر پایداری خود افزودند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نماز عصر را در منطقه بنی نضیر به جا آورد. بنی قریظه از هم کیشان خود کناره گرفتند و یاری شان نکردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، خود به مدینه بازگشت و علی بن ابی طالب علیه السلام را فرمانده لشکر کرد. عبدالله بن ابی، علی رغم وعده کمک، نتوانست آن ها را یاری کند. محاصره پانزده روز طول کشید. آن ها نیز چون از ناحیه عبدالله بن ابی و یارانشان کمکی دریافت نکردند و خود نیز یارای مقابله با مسلمانان را نداشتند، خواستار صلح شدند.(۴) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد نخل های اطراف قلعه را قطع کنند تا یهودیان، دندان طمع از این سرزمین بکنند. به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، عبدالله بن سلام و ابولیلی مازنی درختان خرمای یهود را قطع کردند و سوزاندند.(۵) حیی بن اخطب، سفیری نزد پیامبر فرستاد و گفت: «ای محمد! تو ما را از فساد کردن نهی می کردی؛ حال چرا نخل ها را قطع می کنی و آن ها را می سوزانی؟» خداوند متعال می فرماید:

«مَا قَطَعْتُم مِّن لِّینَه أَوْ تَرَکتُمُوهَا قَائمَه عَلیَ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَ لِیُخْزِیَ الْفَاسِقِین؛

هر درخت با ارزش نخل را قطع کردید یا آن را به حال خود واگذاشتید، همه به فرمان خدا بود و برای این بود که فاسقان را خوار و رسوا کند!

سرانجام، یهودیان تسلیم شدند، مشروط بر اینکه اموال منقول خود را ببرند. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم موافقت کرد که آنان آنچه از اموال دارند ببرند، غیر از سلاح که باید به مسلمانان تسلیم کنند.

۱- محمد خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم، ص۲۹۶.

۲- تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۴۰۸؛ تاریخ الرسل والملوک، ج۷، ص۱۸۳۲.

۳- مغازی، ج ۱، ص۳۷۳؛ السیره الحلبیه، ج۲، ص۲۶۳-۲۷۰.

۴- تاریخ الیعقوبی، ج۲، ص۴۰۸؛ تاریخ الرسل والملوک، ج۷، ص۱۸۳۲.

۵- فتوح البلدان، ص۲۸.

یهودیان آزمند، در نقل اموال خود، حداکثر کوشش را کردند و حتی درهای خانه ها را با چارچوبه از جایش کندند و باقی مانده خانه ها را با دست خود ویران کردند. قرآن کریم می فرماید:

«یخْرِبُونَ بُیُوتَهُم بِأَیْدِیهِمْ؛

با دست های خودشان، خانه هایشان را ویران می ساختند.»

پس از این موفقیت، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به انصار پیشنهاد کرد برای آن که مهاجران از خانه های شما خارج و صاحب سر پناهی شوند، غنایم غیر منقول بنی نضیر را میان مهاجران تقسیم کنند. سعد بن معاذ و سعدبن عباده، رؤسای اوس و خزرج این پیشنهاد را پذیرفتند و اموال بنی نضیر میان مهاجران تقسیم شد.

اگرچه میان یهود، کسانی بودند که مخالف رفتار هم کیشان خود بوده اند – همانند سلام بن مشکم که قصد باز داشتن عمرو بن جحش داشت – اما موفق نشد و به ایشان گوش زد کرد که این امر به معنای نقض عهد و پیمان شکنی و اعلان جنگ به مسلمانان است.(۱)

۱-۲-۷. تحلیل جنگ بنی نضیر

از جریانات این جنگ، نکاتی حاصل می شود که عبارتند از:

۱. اقدامات تاکتیکی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این درگیری، قابل توجه است. او در محاصره، جایی را برای استقرار برگزید که فاصله میان تیره های بنی نضیر و بنی قریظه را بپوشاند و مانع ارتباط احتمالی این دو طایفه باشد. مسجد فضیخ امروز در آن مکان است.(۲)

۲. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جریان محاصره آن ها، از قطع درختان خرما برای تضعیف روحیه استفاده کرد. همان گونه که ذکر شد؛ از کسانی که مأمور این امر بودند، عبدالله بن سلام، یهودی مسلمان شده بود و این کار می توانست در روحیه آن ها تأثیر بسزایی داشته باشد. آنچه از روایات برمی آید، این است که بنی نضیر در قطع درختان بی تابی می کردند که نشان از مرغوب بودن نوع خرما است. مقاتل می گوید:

نوعی از خرمای بسیار مرغوب و خوب آن محل بود که به آن لون می گفتند. خرمای زردرنگ و خوشرنگ که از شدت لطافت، دانه اش

۱- تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۴۰۸؛ (تاریخ الرسل والملوک)، ج۳، ص۱۰۵۵.

۲- مغازی، ج ۱، ص۲۷۵.

دیده می شود و همین که در دهان بگذاری آب می شود و از بهترین و گزیده ترین خرمای بنی نضیر بود که قیمت یک دانه آن با قیمت یک برده برابری می کرد و حتی ارزشمندتر از آن بوده؛ لذا بریدن آن برایشان دشوار می آمد.(۱)

این، مصیبت بزرگی برای یهودیان محسوب می شد. سلام بن مشکم می گفت: «اگر حسد می ورزیم و از او پیروی نمی کنیم، به واسطه این است که نبوّت از خاندان هارون بیرون رفته است. شرف و ارزش ما میان قوم یهود به ثروتی است که داریم. اموال ما از دستمان بیرون شود، ما هم در خواری و تنگدستی چون دیگر یهودیان خواهیم بود».(۲)

این گفته وی می رساندکه آن ها ثروت را مایه برتری خود می دانستند و چون مردمی کشاورز بودند، به درختان خود دلبستگی داشتند. همین امر، به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرصت داد تا از این نقطه ضعف استفاده کند. وابستگی آنان تا حدی بود که با گریه و زاری زنان بر قطع درختان همراه شده بود. در این هنگام ابورافع سلام گفت: «ما در خیبر از این نوع نخل داریم.» (۳) این سخنان او در حالی که برای تسکین غم بود، امید به حمایت را نیز در خود نهفته داشت. خیبر در نظر آنان جایگاهی بود که می توانستند این سختی ها را آنجا جبران کنند یا حتی در مقابل مدینه از آنجا کمک بگیرند. با این توضیحات، هدف از قطع نخل این بود که روحیه یهودیان کشاورز ضعیف شود و آن ها را به تسلیم شدن وادار کند. دلایل تاکتیکی نیز می تواند مؤثر باشد. امکان داشت این درختان، مانع دید تیراندازان و جنگجویان مسلمان باشد که قلعه ها را در محاصره گرفته بودند. با این حساب، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به قطع کردن و سوزاندن درختان خرما فرمان می دهد، چند هدف را دنبال می کند:

۱. زمین در برابر تیراندازان خالی از موانع شود و مسلمانان به راحتی بر دژ مسلّط باشند.

۲. با آشنایی با روحیه یهودیان تا به سبب علاقه مفرط به اموال و باغ های خود، از نیروی جنگی ایشان کاسته شود.(۴)

۱- نهایهالارب، ج۲، ص۱۲۸.

۲- مغازی، ج ۱، ص۲۷۳.

۳- مغازی، ج ۱، ص۲۷۴.

۴- نبردهای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم، ص۱۳۹. عده ای معتقدند در مسأله قطع درختان بین مسلمانان اختلاف بود (روض الجنان و روح الجنان، ج۱۱، ص۹۳).

۳. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در طی این درگیری، پس از بردباری های لازم، قاطعانه برخورد کرد و اجازه تعلّل از فرمان خویش را نداد و این، از امور اساسی در رهبری جامعه اسلامی است که بدین واسطه از سوء استفاده های دشمنان جلوگیری می کند. قرآن کریم، به وضوح، اهمیّت این خصوصیت را بیان کرده است.

وَ لَوْ لَا أَن كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ لهُمْ فيِ الآخِرَه عَذَابُ النَّارِ ذَلِك بِأَنهَُّمْ شَاقُّواْ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ مَن يُشَاقّ ِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَاب؛(۱)

اگر نه این بود که خداوند، ترک وطن را بر آنان مقرّر داشته بود، آن ها را در همین دنیا مجازات می کرد و برای آنان در آخرت نیز عذاب آتش است. این، به سبب آن است که آن ها با خدا و رسولش دشمنی کردند و هر کس با خدا دشمنی کند، [باید بداند]خدا مجازات شدیدی دارد.

۴. قرآن کریم، بنابر آیات مبارکش، نقش و علّت اساسی خانمان براندازی یهود بنی نضیر را عملکرد خود ایشان قلمداد کرده و با تصویر زیبایی، آن را وصف نموده است:

«هُوَ الَّذِی أَخْرَجَ الَّذِينَ كفَرُواْ مِنْ أَهْلِ الْكتَابِ مِن دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الحشْرِ مَا ظَنَنتُمْ أَن يخَْرُجُواْ وَ ظَنُّواْ أَنَّهُم مَّانِعَتُهُمْ حُصُونهُم مِّنَ اللَّهِ فَأَتَيهُمُ اللَّهُ مِنْ حَيْثُ لَمْ يحَْتَسِبُواْ وَ قَذَفَ فىِ قُلُوبهِمُ الرُّعْبَ يخُْرِبُونَ بُيُوتهَُم بِأَيْدِيهِمْ وَ أَيْدِى الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبرُِواْ يَأُوْلىِ الْأَبْصَار؛ (۲)

او کسی است که کافران اهل کتاب را در نخستین برخورد [با مسلمانان] از خانه هایشان بیرون راند. گمان نمی کردید آنان خارج شوند و خودشان نیز گمان می کردند دِژهای محکمشان آن ها را از عذاب الهی مانع می شود؛ امّا خداوند، از آنجا که گمان نمی کردند، به سراغشان آمد و در دل هایشان ترس و وحشت افکند؛ به گونه ای که خانه های خود را با دست خویش و با دست مؤمنان ویران می کردند؛ پس عبرت بگیرید ای صاحبان بصیرت».

۵. اخراج بنی نضیر به سبب توطئه ایشان، این الگو را می دهد که یهود قابل اطمینان نبوده و هدفی جز آشوب و دسیسه کاری و تخریب ندارد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در برابر خیانت و جنایت یهود، به این اکتفا کرد که در عرض ده روز، اطراف مدینه را تخلیه کنند. در این هنگام، منظور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم،

۱- حشر: ۳-۴.

۲- حشر: ۲.

حفظ آرامش و امنیت مـدینه و جلوگیری از فتنه و جنگ داخلی و کشـتار بود. باقی گذاشـتن گروه خیانتکار در مدینه، دور از احتیاط بود؛ زیرا ممکن بود غدر و خیانت آن ها برای مدینه خطر و ایجاد تباهی بیافریند.(۱)

۶. هـدف پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم در مـدینه، ایجاد امنیت و آرامش و ثبات بود؛ چنانکه در پیمان دفاعی با یهود، این منظور را دنبال می کرد. با بودن یهود بنی نضـیر که دست به فتنه زده بودنـد، این آرامش و امنیت امکان پذیر نبود؛ زیرا هنگام حمله دشـمن، نیروی دفاعی واحـدی تشـکیل نمی دادنـد. با وجود تبعیـد بنی قینقاع، بنی نضـیر عبرت نگرفتنـد. در این حالت، تخلیه شهر از این عوامل، کمترین عکس العمل برای ایجاد ثبات بود؛ پس باید به خیانت، توطئه، جبهه گیری و استقرار در قلعه ها و پیمان شـکنی، به نحوی پاسخ داده می شـد. بهترین پاسـخ، اخراج آنان بود و شایـد پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم در تبعید آنان، تقویت روحیه مسلمانان را نیز مد نظر قرار داده بود و تصمیم به محکم کردن موقعیت خود و مسلمانان داشت.(۲)

۷. بنی نضـیر در درگیری خود، با کینه توزی اقـدام کرده بودنـد (۳) و سـعی در ایجاد تشتت داشتند.(۴) اقـدام آن ها در سوء قصـد به جـان پیـامبر، تأییـد بر فرصت طلبی آنـان است و مهم تر این که ایشـان در اتهام وارده، اعتراضـی نکرده و همین مسأله نشـانه پـذیرش است که خود، توطئه سوء قصـد به جـان پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم را قبول داشـتند؛ یعنی اتهام وارده را پذیرفته بودند؛ پس باید به تنبیه تن بدهند.

نکات آیات برای ایجاد الگو

۱. سوره حشـر، دربـاره منافقـانی سـخن گفته است که به یهود بنی نضـیر، وعـده همکاری دادنـد؛ ولی به وعـده خویش عمل نکردند. هر دو گروه منافق و یهودی، در حقیقت با یک دیگر دشمن بوده، از مسلمانان وحشت و دلهره داشتند؛ (۵)

۲. اقتدار و نفوذ اسلام، موجب هویدا گردیدن توطئه خطرناک بنی نضیر شد و این حقیقت

۱- تاریخ عرب و اسلام، ص۱۶.

۲- محمّد پیامبر و سیاستمدار، ص۱۸۹.

۳- آفرینش و تاریخ، ص۱۸۸.

۴- تاریخ سیاسی اسلام، ص ۸۱.

۵- حشر : ۱۱-۱۲.

تلخ آشکار شد که یهودیان، قابل اطمینان نبوده و هدفی جز فتنه انگیزی و ایجاد دسیسه و تخریب ندارند؛

۳. توطئه سوء قصد به جان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بیانگر اهمیّت حفظ جان رهبری نهضت در جامعه اسلامی است که یکی از اهداف شوم دشمنان، برای ضربه زدن به پیکره اسلام و جامعه مسلمانان است؛

۴. هدف رسول خدا در مدینه، ایجاد امنیت و آرامش و ثبات بود؛ چنانکه در طی انعقاد پیمان با مردم مدینه و یهودیان این هدف والا را دنبال می کرد؛ اما با آغاز آشوب ودسیسه های گوناگون یهودیان، می بایست پاسخی مناسب به خیانت، توطئه، پیمان شکنی و تدارکات جنگ از سوی یهودیان می داد و بهترین پاسخ، اخراج آنان بود؛

۵. پیامبر اندیشمند اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با تبعید یهودیان، مدینه و محل استقرار حکومت اسلامی نوپا را از بلایی خانمان سوز که همان جنگ داخلی بود، رهانید؛

۶. برخورد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با یهود بنی نضیر، موجب حساسیّت افراد تشکیل دهنده جامعه اسلامی می شد تا در اعمال خویش مراقبت کامل داشته باشند؛ زیرا در جامعه اسلامی باید جوابگوی عملکرد خویش باشند.

۳-۷. غزوه بنی قریظه

اشاره

زمینه شکل گیری غزوه بنی قریظه را باید جنگی در ادامه جنگ احزاب یا خندق(۱) دانست. مشرکان پس از دو سال از جنگ احد، آماده جنگی عظیم با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یاران او شدند؛ جنگی که به قصد نابودی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و همه یاران او و به پایان رساندن اسلام بود. برای این کار از

۱- غزوه احزاب یا خندق به تشویق و تحریک یهود برپا شده بود. اخراج از مدینه کینه آن ها را از اسلام بیشتر کرد و در صدد برآمدند تا نقشه ای استوار برای از بین بردن اسلام طرح کنند. علت موفقیت یهود در جمع آوری احزاب، توسل بر شیوه های متعدد بود؛ از جمله: ۱. وعده خرمای یک سال خیبر به غطفان؛ ۲. بیمناک جلوه دادن آینده در قبال رشد اسلام. (محمد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، ص۳۵۴). این غزوه را می توان جنگ با یهود دانست؛ زیرا دست واقعی که در پشت پرده این حمله برای از بین بردن نهضت اسلام کمین کرده و بیرون آمده بود، دست یهود بود و در آن شکی نیست که مغز متفکر غزوه احزاب، نژاد بنی اسرائیل بودند. یهود در وسعتی بسیار گسترده با اقدامات خود در آن نبرد به قصد برانگیختن اعراب برای بیرون راندن مسلمانان از مدینه سهمی بزرگ داشتند. (پیامبر و آیین نبرد، ص ۳۷۱-۳۷۲).

قبایلی که دشمن پیامبر بوده و همچنین برخی از قبایل یهودی که با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیمان بسته بودند، نیز سود جستند. نتیجه کار، جنگی بود که با تاکتیک جنگی سپاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که بنابر روایتی آن را سلمان که به تازگی به سپاه اسلام پیوسته بود، و این جنگ، به نفع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سپاه او تمام شد.

آنان با کندن خندق اطراف مدینه، راه را بر سپاه دشمن بستند و روزها در محاصره آنان باقی ماندند. در این میان، سپاه دشمن نیز که یارای گذشتن از خندق ها را نداشت، به تحریک طایفه بنی قریظه که با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پیمان بسته بودند، پرداخت و در نهایت توانست آن ها را به پیمان شکنی راضی کند. این گونه بود که آنان از شرق مدینه به اذیت و ایجاد نا امنی در داخل مدینه پرداختند. رسیدن خبر این خیانت به سپاه اسلام، گروهی را درباره ادامه جنگ دچار تردید کرد. آنان نگران بودند یهودیان پیمان شکن بنی قریظه، به زن و فرزندان آنان در مدینه آسیب برسانند. پیامبر، صلی الله علیه و آله و سلم سعد بن معاذ، رئیس قبیله اوس و یکی دیگر از یاران خود را به میان بنی قریظه فرستاد تا خبر بیاورند. آنان به میان بنی قریظیان رفتند و دریافتند که خبر خیانت آنان درست است و کارشان با آن ها به درشتی و دعوا کشید. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز با یافتن فردی از سپاه دشمن به نام نُعیم بن مسعود اشجعی که پنهانی به او ایمان آورده بود، وی را به ایجاد اختلاف میان مشرکان با بنی قریظه فراخواند. او نیز با درایت چنین کرد و مشرکان نیز پس از روزها محاصره بی حاصل و با از دست دادن پهلوانی به نام عمرو بن عبدود - که کشتن او به دست حضرت علی علیه السلام انجام شد و رعبی در دل دشمن افکند و در شبی طوفانی محاصره مدینه را رها کردند و با هزیمت بازگشتند.

مسلمانان به پیروزی مطلق دست یافته بودند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از جنگ فارغ شد؛ اما جنگ احزاب، آبستن جنگی دیگر بود. در جریان حفر خندق در برابر سیل احزاب، لوازم کار، از یهودیان گرفته شد. سپاه احزاب به نزدیک مدینه رسید و پشت خندق متوقف شد؛ و به این ترتیب باز مسأله یهود، به شکلی جدید و متفاوت از دو شکل قبلی، برای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان مطرح شد. این بار یهود به عنوان هم پیمانان مسلمانان که در هم پیمانی باید بر آن ها اعتماد می شد، مطرح بودند.کعب بن اسد از جانب بنی قریظه، پیمان را امضا کرده بود.(۱)

۱- مغازی، ج ۲، ص۳۳۸.

وجود کوه های اطراف مـدینه و نیز خنـدق مانع تعرّض قریش به مدینه می شد. بعد از تحرّکات و درگیری هایی، سپاه احزاب به این نتیجه رسـید که از جبهه مقابـل و رو به رو هرگز قـادر نخواهـد بود به مقصود خود نایل شود. پس در صـدد یافتن راهی دیگر برآمـد. اینجـا بود که اتحـاد یهود رانـده شـده – بنی نضـیر- با طوایف باقی مانـده، به ویژه بنی قریظه، می توانست نتیجه بخش باشد. حیی بن اخطب که هنوز خاطره دردناک اخراجشان ذهن او را مشـغول ساخته و کینه اش را شعله ور کرده بود، به دنبال راهی برای تلافی بود و به امید جلب رضایت بنی قریظه، وارد مدینه شد. در این درگیری، بنی نضـیر سعی داشت فعالیّت را شـروع کند تا به سرزمین و اراضـی خود باز گردد و در این راه، متّحدینی می خواست که به او کمک کنند. آن ها توانسته بودنـد قریش و مشـرکان را به همراهی خود وادارند؛ اما با رسـیدن به نزدیکی مدینه، حربه جنگی مسـلمانان، سدی دیگر برای آن هـا بود؛ از این رو حیی باز به فکر چاره اندیشـی افتاده بود. قلعه های بنی قریظه سـبب شـده بود که پیامبر به پیمان آن ها با مسـلمانان اعتماد کرده، برای آن قسـمت شـهر تدبیر خاصی در نظر نگیرد. نقطه دفاع از شهر، به گونه ای بود که بنی قریظه که اسـتحکاماتی در جنوب شـرقی شـهر داشـتند، موظف بودنـد از قسـمت های حساس شـهر که خنـدق در آنجا کنـده نشده بود، محافظت کنند. حیی به سراغ آن ها آمد.(۱)

بنی قریظه، موظف و متعهـد بود که برابر هر گونه تهـاجم به مسـلمانان کمک کنـد و اگر کمکی هم نکرد، حـداقل بی طرف بماند.(۲) حیی با تلاش خود موفق شد آن ها را به پیمان شکنی وادار کند. یهود بنی قریظه با این اقدام خود، با احزاب مختلف کفـار که برضـد مسـلمانان در جنـگ خنـدق وارد شـده بودنـد، همکـاری کردنـد. خیـانت آخرین گروه یهود باقی مانـده، در خطرنـاک ترین لحظه ها صورت گرفت. این گروه، تا این زمان با مسـلمانان همکاری داشـتند. هـدف حیی از تحریک آن ها، ایجاد یک خطر داخلی در خود شـهر برای مسـلمانان بود و حال آن که سـپاه عظیم ده هزار نفری در خارج، شـهر مـدینه را در فشار گذاشـته بود. پیمان شـکنی در داخل، سـبب آشـفتگی و هرج و مرج می شد و نتیجه آن می شد که حیی به آن امید بسته بود.

هنگامی که خبر پیمان شکنی بنی قریظه در شهر پخش شد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رؤسای دو گروه

۱- السیره النبویه، ج۲، ص۱۵۸.

۲- تاریخ سیاسی و اجتماعی اسلام، ص۸۱.

عرب، یعنی سعد بن معاذ، اسید بن حضیر و سعد بن عباده (۱)را برای تحقیق فرستاد. شاید می خواست حال که پیمان نامه نتوانسته بود یهود را پایبند کند؛ این افراد با یادآوری آن، یهود را به وظایفشان یادآور شوند و یا به احتمال بسیار ضعیف تر، منظور از این کار، اشاره به پیوندهای دیرین یثرب باشد تا از وخامت اوضاع کاسته و مانع پیوستن بنی قریظه به جبهه دشمن شود. آن ها در جواب این فرستادگان گفتند: «محمدکیست و رسول خدا کیست که بخواهیم از او اطاعت کنیم؟ میان ما و او هیچ عهدی و پیمانی نیست».(۲) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این مرحله باید شهر ضعیفی را با منافقان داخلی برابر سپاهی که چهار برابر سپاه خودی بود، از نظر جنگی تجهیز کند و هم بر افراد وحشتزده و خودباخته مسلط شود و آنان را به پیروزی امیدوار سازد.(۳)

از آنجا که یهودیان شهر را کاملاً می شناختند و با دانستن نقاط ضعف می توانستند به محاصره کنندگان بسیار کمک کنند؛ این امر، نقشه ای خطرناک برای مسلمانان بود که یهود بدین واسطه می توانست بنیاد مسلمانان را در مدینه متلاشی سازد.(۴)

با وخامت اوضاع و نگرانی مسلمانان، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای خنثی کردن نقشه های یهود و محافظت مدینه و خانواده های آن، افرادی را چون محمد بن مسلمه (۵) و زید بن حارثه مأمور کرد در شهر با گروه هایی حرکت کرده، فریاد «الله اکبر» سر دهند.

پیمان شکنی بنی قریظه، دو مشکل بر مشکلات دفاعی مسلمانان می افزود:

۱. در داخل مدینه، اطفال و نوامیس و زنان مسلمان را در معرض تهدید یهود قرار می داد؛

۲. با همکاری یهود با قریش، تنها مدخل بی دفاع مدینه به روی احزاب گشوده می شد؛ زیرا محافظت از این نقطه، به عهده بنی قریظه بود. کعب بن اسد، رئیس دژ بنی قریظه برابر وعده های حیی پاسخ داد که ما در این مدت، جز محبت و وفا از او (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) ندیده ایم.(۶) چنین

۱- و به قولی سعد بن معاذ، عبدالله بن رواحه، خوات بن جبیر. (تاریخ یعقوبی، ج۱، ص۴۱۱).

۲- تاریخ سیاسی و اجتماعی اسلام، ص۸۲.

۳- محمد خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم، ص///.

۴- اسلام و همزیستی مسالمت آمیز، ص۵۶.

۵- و اسلم بن حریش اشهلی با دویست مرد و زیدبن حارثه با سیصد نفر (مغازی، ج ۲، ص۳۴۵).

۶- السیره النبویه، ج۲، ص۱۵۸.

عملکردی نشان از وفای به عهد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود. از سوی دیگر، کمک گرفتن در جریان حفر خندق از بنی قریظه، نشان می دهد که آنان ابتدا در فکر پیمان شکنی نبودند؛ اما سخنان حیی موجب شعله ور شدن کینه نهفته بنی قریظه گردید. اخراج دو گروه قبلی یهود از مدینه برای آنان پند و عبرتی بود؛ اما هنوز امید به بازگشت روزگار قبل از اسلام به یثرب را در سر می پروراندند. این مطلب، هنگامی مورد تأیید قرار می گیرد که یهود هرگز تن به سازگاری نداده، به طور قطع اسلام را نمی پذیرد. کثرت سپاه احزاب، سبب شد این اندیشه در اذهان آنان پدید آید که چنین جمعیتی، مسلماً اسلام را از مدینه دور خواهد کرد و به این ترتیب خود را از خطر مسلمانان آسوده دیده و امید داشتند که نه تنها مسأله ای برای آنان به وجود نخواهد آمد؛ بلکه اسلام، ریشه کن شده و آنان می توانند به موقعیت گذشته خویش در مدینه بازگردند. به همین سبب، با سخنان خود، به تضعیف روحیه مسلمانان پرداختند. از گوشه و کنار، خبرهایی دال بر پیمان شکنی بنی قریظه به گوش می رسید و اقدامات یهودیان و منافقان، تشنّج اوضاع را تشدید می کرد. پیمان شکنی یهود بنی قریظه در آن لحظات حسّاس، ضربه سختی به مسلمانان بود و همین موضوع کافی بود تا به موجب قراردادی که با سه گروه یهود مدینه داشت، به جنگ ایشان برود؛ اما یهود بنی قریظه به نقض پیمان اکتفا نکردند و با اقدامات مذبوحانه خود، موجب حتمی شدن حمله مسلمانان به آنان شدند. ملاقات فرستادگان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با بنی قریظه و نصایح و مذاکرات آن ها نه تنها اثری در بنی قریظه نداشت، بلکه بر جرأت و جسارت آنان افزود و کینه و دشمنی دیرینه را شعله ور کرد؛ به گونه ای که به اهانت و ناسزا به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرداختند.(۱)

امداد الهی و مقاومت و پایمردی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یارانش، سبب پیروزی در خندق بر احزاب شد و سپاه احزاب با تفرقه ای که نعیم بن مسعود میان آن ها ایجاد کرد، (۲) از هم پاشیده و هرکدام راه دیار خویش پیش گرفتند. با خالی شدن پشت خندق از احزاب مشرک، بنی قریظه را ترس فرا گرفت و هم پیمانان عرب آن ها و حتی آنان که وعده های اقتصادی و خرمای خوب خیبر،

۱- مغازی، ج ۲، ص۳۷۷.

۲- تمام سیره نویسان اتفاق نظر دارند که نقش نعیم بن مسعود که غطفانی بود، در پراکنده کردن احزاب بسیار مؤثر بوده است (السیره النبویه، ج۳، ص ۲۴۰-۲۴۳؛ مغازی، ج ۲، ص ۴۸۰-۴۸۵؛ الطبقات الکبری، ج۲، ص۲۵۶؛ سنن النبیّ و أیّامه، ص۳۴۲).

آن ها را به جنگ کشیده بود، همه بازگشتند. یهودیان، خود را در کنار مسلمانان تنها یافتند و بهتر دیدند در قلعه های خود باشند. روز چهارشنبه، هفت روز قبل از اتمام ماه ذیقعده، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سوی بنی قریظه حرکت کرد.(۱) گفته شده است که بعد از غزوه خندق، جبرئیل علیه السلام بر پیامبر نازل شد و گفت: «ای پیامبرخدا! سلاح بر زمین نهادی در حالی که خدا بر زمین ننهاده است؟» رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: «کجا؟» و جبرئیل علیه السلام به بنی قریظه اشاره کرد.(۲)

اولین قدم پس از هزیمت احزاب، رسیدگی به اعمال خائنان مجاور مدینه بود؛ لذا سپاهی که از خندق مراجعت کرد به پرچمداری حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام آماده پیکار شد. بلال، اعلان کرد جهاد خاتمه نیافته است و نماز عصر را باید در محله بنی قریظه به جا آورند.(۳) علّت این امر به خوبی روشن بود؛ زیرا بنی قریظه با نقض مواد پیمان مشترک و مسئولیت اخلاقی، به لشکر مهاجم قول همکاری داده بود.(۴) قلعه های یهود محاصره شد و این محاصره حدود ۲۵ روز تا یک ماه به طول انجامید.(۵) بنی قریظه، نباش بن قیس را برای مذاکره با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد و می خواست بنی قریظه نیز چون دیگر یهودیان، مدینه را ترک کند؛ ولی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نپذیرفت. اوسیان از بنی قریظه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شفاعت کردند که هم پیمانان ایشان بودند و خواستند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همان گونه که بنی قینقاع را به سبب اصرار عبدالله بن ابی خزرجی بخشید، ایشان را نیز به خاطر اوسیان ببخشد و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سکوت کرد.(۶)

طی محاصره، کعب بن اسد، رئیس دژ به علت طولانی شدن محاصره به یاران خود سه پیشنهاد کرد و گفت:

۱. ما می دانیم محمد، همان پیامبر موعود است. به او ایمان بیاوریم و در امان باشیم. گفتند: «نه؛ ما از تعالیم تورات دست برنمی داریم».

۲. زنان و کودکان خود را بکشیم و با آن ها بجنگیم که اگر کشته شدیم از ناحیه زن و

۱- الکامل، ج ۱، ص ۲۱۰.

۲- این روایت از عایشه نقل شده است. المفهم، ج ۱، ص ۵۶۱؛ فتوح البلدان، ص ۳۴.

۳- تاریخ الرسل والملوک، ج۳، ص ۱۰۸۲.

۴- اسلام و همزیستی مسالمت آمیز، ص ۵۷.

۵- السیره النبویه، ج ۲، ص ۱۷۴؛ تاریخ الرسل والملوک، ج۳، ص ۱۰۸۱.

۶- السیره النبویه، ج ۲، ص ۱۷۳.

فرزند ناراحتی و نگرانی نداشته باشیم.گفتند: «زندگی بعد از آن ها برای ما ناگوار است».

۳. با استفاده از حرمت شنبه که مسلمانان می اندیشند ما در این هنگام دست به کار نمی زنیم، بر مسلمانان بتازیم و آن ها را غافلگیر کنیم. پاسخ شنید: «ما حرمت شنبه را نمی شکنیم؛ زیرا اجدادمان این کار را کردند و به عذاب الهی گرفتار شدند».(۱)

یهودیان بنی قریظه، پس از محاصره دژ، از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درخواست کردند کسی را نزدشان بفرستد، تا با او به مشورت بپردازند. ابولبابه، نزد آن ها رفت.(۲) ابولبابه سابقاً با بنی قریظه پیمان دوستی داشت. وقتی وی وارد دژ شد، زنان و مردان یهود، گرد وی جمع شده گریه و شیون آغاز کردند و گفتند: «آیا صلاح است ما بدون قید و شرط تسلیم شویم؟ ابولبابه گفت: «بلی» ؛ ولی با دست اشاره به گلو کرد؛ یعنی اگر تسلیم شوید، کشته خواهید شد. ابولبابه می دانست پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم با موجودیت این دسته از یهودیان که خطرناک ترین جمعیت برای آیین توحیدند، موافقت نخواهد کرد. ابولبابه، از اینکه به مصالح عالی اسلام و مسلمانان خیانت ورزید و اسرار آن ها را فاش ساخت، سخت پشیمان شد. با بدنی لرزان و چهره ای رنگ پریده، از دژ آن ها بیرون آمد و یکسره به مسجد رفت. وی خودرا به یکی از ستون های مسجد بست و با خدا پیمان بست که اگر خداوند از تقصیر وی نمی گذرد، تا پایان عمر به همین حالت به سر برد. مفسران می گویند: این آیه درباره خیانت «ابولبابه» نازل شد:

۱- السیره النبویه، ج۲، ص۱۷۴؛ عبر، ج۱، ص۴۲۸. برای شناسایی روحیه اعضای شورا، گفت و گوهای آنان بهترین راهنمای ما است. رد طرح نخست، حاکی است که آنان لجوج و معاند بودند؛ زیرا اگر به راستی (چنانکه رهبر آنان گفت) از نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آگاه بودند، ایستادگی برابر او معنایی جز لجاجت نخواهد داشت. طرح دوم و گفت و گویی که درباره آن انجام گرفت، شاهد روشنی است که این طایفه مردم سنگدلی بوده اند؛ زیرا کشتن کودکان و زنان معصوم و بی گناه، بدون قساوت شدید، امکان پذیر نیست.قابل توجه اینکه شورا این طرح را از این نظر رد کرد که زندگی پس از آن ها برای ما لذت بخش نخواهد بود. هیچ کس نگفت که این بیچاره ها چه گناهی مرتکب شده اند که ما آن ها را ذبح کنیم، و اگر محمّد صلی الله علیه و آله و سلم بر آن ها مسلط شود، هرگز آن ها را نمی کشد. طرح سوم هم حاکی از آن است که آنان قدرت معنوی و آشنایی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به فنون نظامی و قوانین دفاعی، درست ارزیابی نکرده بودند، و تصور می کردند که قائد اعظم اسلام، در شب و روز شنبه احتیاط را رعایت نمی کند؛ آن هم درباره دشمنی مثل یهود که به حیله و نیرنگ، معروف است .

۲- ابولبابه از هم پیمانان بنی قریظه بود و دارایی و فرزندان او در منطقه نفوذ بنی قریظه قرار داشت؛ لذا یهود اعتقاد داشت که وی به آن ها محبت و اخلاص دارد. (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و آئین نبرد، ص۴۳).

«يَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لَا تَخُونُواْ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تَخُونُواْ أَمَانَاتِكُمْ وَ أَنتُمْ تَعْلَمُون».(۱)

خبر «ابولبابه» به پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله و سلم رسید؛ فرمود: «اگر قبل از این عمل، پیش من می آمد، برای او از خداوند آمرزش می طلبیدم و خداوند نیز او را می بخشید؛ ولی اکنون باید بماند، تا مغفرت خدا شامل حال او شود». همسر وی، اوقات نماز می آمد و گره طنابی را که با آن خود را به ستون بسته بود، باز می کرد وپس از انجام فریضه بار دیگر او را به ستون مسجد می بست. شش روز گذشت، سحرگاهان که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مهمان ام سلمه بود، پیک وحی فرود آمد و این آیه که حاکی از آمرزش ابولبابه است، آورد:

وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُواْ بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُواْ عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئاعَسىَ اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيهِْمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيم.(۲)

دیدگان ام سلمه، برچهره نورانی پیامبر افتاد که خنده ای برلب داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ام سلمه فرمود: «خداوند از تقصیر ابولبابه درگذشت. برخیز و بشارت بده». وقتی همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمرزش ابولبابه را به مردم بشارت داد، مردم هجوم آوردند که بندهارا باز کنند؛ ولی ابولبابه گفت: «باید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این قید و بندها را باز کند». پیامبر برای اقامه نماز صبح وارد مسجد شد و با دست های مبارک خود، بندها را باز کرد. (۳)

البته لغزش ابولبابه، به سبب احساسات نابجای او بود.گریه مردان و زنان خائن، قدرت خودداری را از او سلب کرد و راز مسلمانان را فاش ساخت؛ ولی قدرت ایمان و ترس از خدا، سبب شد خیانت خود را بدان شکل جبران کند که بار دیگر فکر خیانت در اندیشه او خطور نکند. با شکسته شدن محاصره و از بین رفتن تمام امیدهای بنی قریظه، آنان چاره ای جز تسلیم کردن خویش ندیدند. سعد بن معاذ به حکمیّت انتخاب شد و یهود، به این حکمیّت راضی بود؛ (۴)زیرا بنی قریظه در ایام جاهلیت، هم پیمانان و وابستگان معاذ بودند.(۵)سعد به

۱- «ای کسانی که ایمان آورده اید! به خدا و پیامبر خیانت نکنید و [نیز] در امانات خود خیانت روا مدارید؛ در حالی که می دانید [این کار، گناه بزرگی است] !» انفال: ۲۷.

۲- «و گروهی دیگر، به گناهان خود اعتراف کردند و کار خوب و بد را به هم آمیختند. امید می رود که خداوند توبه آن ها را بپذیرد. به یقین، خداوند آمرزنده و مهربان است» توبه: ۱۰۲.

۳- السیره النبویه، ج۲، ص۲۳۷.

۴- السیره النبویه، ج۲، ص۱۷۸.

۵- تاریخ الرسل والملوك، ج۳، ص۱۰۷۷. در محاصره بنی قریظه چند نفر از یهودیان بنی هذیل که نسبشان از بنی قریظه جدا بود؛ ولی در قلعه هایشان سکونت داشتند به نام های ثعلبه بن سعید، اسید بن سعید، عمرو بن سعد به عهد خود با رسول خدا وفادار بودند و لذا نجات یافتند. (مغازی، ج ۲، ص۲۲۵).

سوگند از دو طرف پرسید: آیا او را به عنوان حکم می پذیرند؟و سپس چنین حکم کرد: «مردان جنگی بنی قریظه کشته شوند؛ زنان و کودکان ایشان اسیر شوند و اموالشان، میان مسلمانان تقسیم شود».(۱)

برخی از آیات مربوط به جنگ احزاب، کشتار و اسارت بنی قریظه را تأیید می کند:

وَ أَنزَلَ الَّذِینَ ظَاهَرُوهُم مِّنْ أَهْلِ الْکِتَابِ مِن صَیَاصِیهِمْ وَ قَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِیقًا تَقْتُلُونَ وَ تَأْسِرُونَ فَرِیقًا وَ أَوْرَثَکمْ أَرْضَهُمْ وَ دِیَارَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَرْضًا لَّمْ تَطَؤُوهَا وَ کاَنَ اللَّهُ عَلیَ کلّ ِ شیَ ءٍ قَدِیرًا.(۲)

این دو آیه که اکثر مفسران، آن را مربوط به بنی قریظه می دانند، به خوبی نشان می دهد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بنی قریظه را نبخشیده است. غنایم دشمن پس از اخراج یک پنجم که به بیت المال (اداره دارایی) اسلام تعلق داشت، میان مسلمانان تقسیم شد. سواره نظام، سه سهم و پیاده نظام یک سهم.(۳)

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، خمس غنایم را به زید داد که به نجد برود و با فروش آن ها، اسب و سلاح و ساز و برگ جنگ تهیه کند. بدین ترتیب، غائله بنی قریظه، در نوزدهم ذیحجه سال پنجم هجرت پایان پذیرفت.

تحلیل جنگ بنی قریظه

این جنگ، آخرین جنگ پیامبر در سال پنجم هجری بود و از آن رو غزوه بنی قریظه نامیده

ص:۳۰۲

۱- السیره النبویه، ج۲، ص۱۷۸؛ تاریخ الرسل والملوک، ج۳، ص۱۰۸۲؛ مغازی، ج ۲، ص۳۷۹؛ تاریخ یعقوبی، ج۱، ص۴۱۲.

۲- «و خداوند گروهی از اهل کتاب]یهود[را که از آنان]مشرکان عرب[حمایت کردند، از قلعه های محکمشان پایین کشید و در دل هایشان رعب افکند، [و کارشان به جایی رسید که] گروهی را به قتل می رساندید و گروهی را اسیر می کردید. و زمین ها و خانه ها و اموالشان را در اختیار شما گذاشت. [همچنین] زمینی را که هرگز در آن گام ننهاده بودید و خداوند بر هر چیز تواناست». (احزاب: ۲۶-۲۷).

۳- السیره النبویه، ج۳، ص۲۵۶؛ مغازی، ج۲، ص۵۲۲؛ الطبقات الکبری، ج۲، ص۵۸.

شـد که جنگی برضـد قومی یهودی به نام بنی قریظه بود، که پیمان خود را با پیامبر نقض کردنـد و به دشـمنان پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم پیوستند.

۱. مهم ترین مسأله ای که موجب شـد پیـامبر، یهودیـان بنی قریظه را در محاصـره قرار دهـد، پیمان شـکنی و عـدم پایبنـدی به قوانین مدینه بود.

۲. آیـات قرآن کریـم، آنجـا کـه می فرمایــد: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ الَّذِینَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ» (۱) خصلت مسـلمانان را در جنگ بیان می کند؛ اما مسـلمانان تا هنگامی از خود رأفت نشان می دهند که طرف مقابل، قصد توطئه و وارد کردن ضربه را نداشته باشد و هنگامی که دشمن تعرض کرد و پیمان شکست، دیگر درنگ جایز نیست.

۳. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم دو بار از مجازات پیمان شکنی و توطئه یهود مدینه چشم پوشی کرد و کمترین جزا را که اخراج از مدینه بود، برای بنی قینقاع و بنی نضـیر مقرر فرمود؛ اما آنان از توطئه دست برنداشـته و با تحریک دشـمنان پیامبر صلی الله علیه و آله و سـلم جنگی تمـام عیار بر ضـد مسـلمانان راه انداختنـد و تجربه ای تلـخ بر جای نهادنـد. این بار لازم بود پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم با قاطعیت برخورد کنـد تا یهودیان، حساب کار دسـتشان بیایـد و از رحمت و بخشـش پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سوء استفاده نکنند.

۴. حکم سـعد بن معاذ، طبق عهـدنامه ای بود که یهود با پیامبر صـلی الله علیه و آله و سـلم امضا کرده بودنـد. آنان تعهد کرده بودنـد با دشـمنان مسـلمانان همکاری نکننـد و اگر چنین کردنـد، خونشان هـدر باشـد و زن و فرزنـدانشان اسیر و اموالشان به تصرف درآید.

۵. سعد بر اساس قوانین جزایی تورات که گویی از آن آگاهی داشته، چنین حکمی داده است. در کتاب مقدس می خوانیم:

هنگامی که برای جنگ به شـهری نزدیک شدید، ابتدا صـلح را بر آنان عرضه کنید. اگر تسلیم شدند و درهای شهر را به روی شما گشودنـد، همه ساکنان، جزیه خواهنـد داد و در خـدمت شـما خواهنـد بود؛ اما اگر تسـلیم نشده با شـما جنگیدند، آنان را محاصـره کنیـد و وقتی بر شـهر مسـلط شدید، مردان را از دم تیغ بگذرانید و زنان و اطفال و هر چه در شـهر است را به غنیمت بگیرید.(۲)

۱- «محمّد صـلی الله علیه و آله و سـلم فرسـتاده خدا است. کسانی که با او هسـتند، برابر کفّار، سرسخت و شدید، و میان خود، مهربانند» (فتح: ۲۹).

۲- کتاب مقدس، سفر تثنیه، ۲۰/۱۱-۱۵.

۶. بنی قریظه به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و همسران و یاران او اهانت کرده و ناسزا گفتند و حکم سبّ النبی بر آنان جاری شده است.

۷. یهود در احزاب، کنار کفار قرار گرفته و وعده همکاری به آن ها داده بودند که قرآن کریم از آنان با عنوان بدترین جنبندگان یاد می کند که باید با ایشان جنگید.(۱)

نکات آیات برای ایجاد الگو

۱. کسی که به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دشنام دهد، جزایش مرگ است؛

۲. شدّت عمل برای حفظ حکومت اسلامی و اقتدار آن لازم است؛

۳. بر اساس سوره حشر، خداوند به مسلمانان نمایاند که با وجود شوکت و قدرت یهودیان و قلعه های محکم و به ظاهر غیرقابل نفوذ، برابر موج حرکت اسلامی، وحشت بر دل یهودیان افتاد و حتی با دست خویش به خراب کردن خانه هایشان، مؤمنان را یاری دادند و آن ابهت توخالی از هم فرو پاشید؛

۴. سوره حشر در حقیقت، جواز کوتاه کردن دست دشمنان را از اذیت و آزار مسلمانان صادر می کند تا بدانجا که دلبستگی ها و وابستگی های دشمنان را برابر چشم هایشان آسیب رسانده و بدین وسیله، دشمنان خدا و رسولش را خوار و ذلیل می نماید؛

۵. سزای کسانی که با وجود اعتقاد قلبی به پیامبری محمد صلی الله علیه و آله و سلم، با آن حضرت، مخالفت و مبارزه می کردند، با سزای گروهی نادان بسیار متفاوت است؛

۶. عمل ابولبابه و آیه شریف(۲) در باره او، متضمن آن است که هر گونه تخطی از خط

۱- «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِندَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُواْ فَهُمْ لَايُؤْمِنُونَ الَّذِينَ عَاهَدتَّ مِنهُْمْ ثُمَّ يَنقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كلُِّ مَرَّةٍ وَ هُمْ لَا يَتَّقُونَ فَإِمَّا تَثْقَفَنهَُّمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِم مَّنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُون»؛ «به یقین، بدترین جنبندگان نزد خدا، کسانی هستند که کافر شدند و ایمان نمی آورند؛ همان کسانی که با آن ها پیمان بستی، سپس هر بار عهد و پیمان خود را می شکنند و [از پیمان شکنی و خیانت] پرهیز ندارند.اگر آن ها را در [میدان] جنگ بیابی، آن چنان به آن ها حمله کن که جمعیّت هایی که پشت سر آن ها هستند، پراکنده شوند. شاید متذکر گردند» (انفال: ۵۵-۵۷).

۲- گفته شده است که دو آیه ذیل درباره ابولبابه نازل شده است که بیشتر مفسران آیه ۱۰۲ سوره توبه را در باره وی می دانند (مغازی، ج۱، ص۵۰۹؛ السیره النبویه، ج۲، ص۲۳۷). «يَا ايّها الَّذِينَ آمَنُواْ لَا تخَُونُواْ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ وَ تخَُونُواْ أَمَانَاتِكُمْ وَ أَنتُمْ

تَعْلَمُون»؛ «ای کسانی که ایمان آورده ایـد! به خـدا و پیامبر خیانت نکنید! و [نیز] در امانات خود خیانت روا مدارید، در حالی که می دانید [این کار، گناه بزرگی است] !» (انفال: ۲۷). «وَ آخَرُونَ اعْتَرَفُواْ بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُواْ عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئاً عَسىَ اللَّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيهِْمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيم؛ «و گروهی دیگر، به گناهان خود اعتراف کردنـد و کار خوب و بد را به هم آمیختند. امید می رود که خداوند توبه آن ها را بپذیرد. به یقین، خداوند آمرزنده و مهربان است» (توبه : ۱۰۲).

رهبری جامعه مسلمان، همچون گناهی عظیم است که باید فرد برای بخشیده شدن آن، باز به دامان اسلام و خدا و رسولش پناه ببرد؛

۷. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در مسأله جنگ با یاران خویش تبادل نظر کرده، به شور می نشست و تاکتیک نظامی جنگ خندق یا محاصره قلعه های بنی قریظه، حاصل این امر است.

۴-۷. غزوه خیبر

اشاره

خیبر، جلگه ای حاصل خیز واقع در۱۶۸کیلومتری شمال مدینه و دارای دژهای هفتگانه استوار و مستحکم و نخلستان ها و اموال فراوان بود. ساکنانش، یهودی عرب زبان و حرفه ایشان زراعت نخل و حبوبات بود.(۱) خیبر را کلمه ای عبری دانسته اند که در عربی، به معنای مکان محکم و قلعه تعبیر شده است.(۲) در اصل عبری، یعنی طایفه و جماعت یا قلعه و لشکرگاه. خیبر را به فردی به نام خیبر بن قانیه بن مهلابیل نسبت داده اند.(۳)جمعیت این قلعه ها از چندین شاخه بنی نضیر و بنی قریظه تشکیل شده بود.(۴) ارتباط خیبر با یهود مدینه و حتی کمک آن ها در جریان جنگ خندق به گروه احزاب، پناه بردن گروه هایی اخراجی از یهود مدینه به ویژه بنی نضیر و افرادی چون حیی بن اخطب و امیدوار بودن یهود یثرب به خیبر، سبب شد تا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آنجا را از نظر دور ندارد. به دنبال قرارداد صلح حدیبیه که با قریش بسته شد، اسلام رسمیت یافت و امکان انکار آن وجود نداشت. این صلح، پیامبر را از طرف جنوب و قریش مطمئن و آسوده کرد. اما ناحیه شمال که سمت خیبر بود در امان نبود؛ زیرا یهودِ آنجا ممکن بود گروه هایی را برضد مسلمانان تحریک کند.(۵)

قبل از انجام غزوه خیبر، عبدالله بن رواحه، سردار بزرگ اسلام، دو بار به خیبر رفت. بار

۱- تاریخ تحلیلی اسلام، ج۱، ص ۲۴۰.

۲- معجم البلدان، ج۲، ص۴۸۶.

۳- المفصل، ج ۶، ص۵۲۶- ۵۲۷.

۴- تاریخ سیاسی و اجتماعی اسلام، ص۹۲.

۵- حیاه محمّد صلی الله علیه و آله و سلم، ص۳۶۷.

اول، همراه سه تن از یاران بود تا از وضع خیبر و اهل آن و هدفشان آگاه شود. بار دوم وقتی امیر وقت به نام اسیر بن رزام تصمیم گرفته بود تا با کمک غطفان به جنگ با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اقدام کند، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سی نفر را به سرپرستی عبدالله بن رواحه به آنجا فرستاد تا از در صلح با آنان وارد شوند؛ زیرا اسیر گفته بود: «ای یهودیان! ما در شهر و دیار محمد به جنگ او می رویم. هرکس که در شهر و دیار خود جنگ کند، دشمن بر بعضی از اهدافش پیروز می شود».(۱) عبدالله بن رواحه کسی را پیش او فرستاد و گفت: «ما سی تن از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده ایم تا تو را به حضورش ببریم. او با تو به نیکی رفتار می کند و تو را به فرماندهی خیبر منصوب می نماید». اسیر، به طمع افتاد و با یهود مشورت کرد. آن ها مخالفت کردند و گفتند: «محمد حاضر نمی شود امور را به دست یک نفر از بنی اسرائیل بدهد». اسیر با سی تن از یهود به راه افتاد؛ ولی در میانه راه، پشیمان شد و حمله وی به مسلمانان همراه عبدالله بن رواحه، منجر به سریه اسیر بن رزام گردید و اسیر کشته شد.(۲)

این ماجرا، نشان دهنده غیر قابل اعتماد بودن یهود خیبر است که رها کردن ایشان، برابر است با اجازه دادن به مخالفت تا در دشمنی و کینه پیش بروند. یهود خیبر، شاهد مسائل و درگیری های مسلمانان با یهود مدینه بود و هرگز ارتباط خود را با هم کیشان خود در مدینه از یاد نمی برد. از طرف دیگر، خیبر از نظر مسلمانان پایگاهی ناآرام و مشکوک و پناهگاه قوی ترین عوامل توطئه و دسیسه بود که با رسیدن خبر توطئه چینی آنان به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم موجب اقدام جدی در باره یهود خیبر شد.(۳) این امکان وجود داشت که یهود خیبر مانعی بزرگ در راه گسترش اسلام به طرف نواحی شمالی تر باشد.(۴) از نتایج صلح حدیبیه، جدا ماندن قریش از یهود خیبر بود. خیبر سعی داشت با ملحق کردن یهود مدینه به خود، قریش و دیگر قبایل عرب را برضد مسلمانان تهییج کند.(۵)

یهود خیبر، به ظاهر اقدام آشکاری از خود نشان نمی داد؛ اما گذشته یهود در مدینه نشان

۱- مغازی، ج۲، ص۴۲۸؛ تاریخ تحلیلی اسلام، ج۱، ص۲۱۷- ۲۱۸.

۲- محمد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، ص۳۸۸.

۳- تاریخ تحلیلی اسلام، ج۱، ص۲۴۰.

۴- حیاه محمّد صلی الله علیه و آله و سلم، ص۳۷۶.

۵- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و آیین نبرد، ص۴۲۹.

داده بود که آنان هرگز درخور اعتماد نیستند و همواره از پشت، خنجر می زنند یا ممکن است فتنه ها را برانگیزند و توطئه ها بچینند یا اتحادیه دیگری مانند احزاب ایجاد کنند.(۱) پس از صلح حدیبیه، یهود خیبر، گمان کرد چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نتوانست وارد مکه شود، ضعیف است و به همین علّت، صلح را پذیرفت. این تفکر آنان را بر آن داشت تا با وارد کردن یک ضربه ناگهانی، به خواسته های خود برسند.(۲)

این گونه اندیشه ها موجب شد در سال ششم هجری، سریه ای به فرماندهی حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام با صد نفر به سوی فدک اعزام شد. در این ناحیه، طایفه ای از بنی سعد بن بنی بکر ساکن بودند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از قصد جمعی از اهالی آنجا برای کمک به توطئه یهود خیبر، اطلاع یافته بود.(۳)

در آغاز ربیع الاول سال هفتم (۴) هجرت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با هزار و چهارصد مجاهد فی سبیل اللّه(۵) که در حدیبیه حضور داشتند(۶) یا داوطلبانه در این جنگ شرکت می کردند، (۷) یهودیان را غافلگیر نمود و وانمود کرده بود قصد سرزمین غطفان را دارد.(۸) به این ترتیب که از سویی، اهل غطفان و فزاره به تصور حمله به ایشان ترسیدند و سعی کردند در سرزمین خود بمانند و دفاع کنند که این مسأله، علاوه بر ترساندن این دو گروه، امکان کمک آنان به خیبر را به صفر

۱- نبردهای محمّد، ص ۲۱۴.

۲- پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و آیین نبرد، ص۴۲۳.

۳- تاریخ الرسل والملوک، ج۳، ص۱۱۰۱.

۴- تاریخ یعقوبی، ج۱، ص۴۱۵.

۵- السیره النبویه، ج۲، ص۲۲۳؛ العبر، ج۱، ص۴۳۶.

۶- این عده جمعی از مسلمانانی بودند که در بیعت رضوان با پیامبر بیعت نمودند و در همه حال، آن حضرت را همراهی می کردند و در بیعت خویش، صداقت و خلوص نیت داشتند؛ به گونه ای که قرآن کریم اشاره می کند: «لَّقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَه فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنزَلَ السَّكِينَه عَلَيهِمْ وَ أَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا» ؛ «خداوند از مؤمنان- هنگامی که زیر آن درخت با تو بیعت کردند- راضی و خشنود شد. خدا آنچه را در درون دل هایشان [از ایمان و صداقت] نهفته بود، می دانست؛ از این رو آرامش را بر دل هایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی به عنوان پاداش نصیب آن ها فرمود». (فتح: ۱۸).

۷- حیاه محمّد صلی الله علیه و آله و سلم، ص۲۷۶.

۸- غطفان از هم پیمانان یهود خیبر بود (السیره النبویه، ج۲، ص۲۲۵).

رسانید؛ زیرا مسلمانان در سراب رجیع فرود آمدند. رجیع، سرزمینی میان خیبر و غطفان بود و عملاً نیز آنان نمی توانستند به خیبر یاری برسانند. از طرفی، هراس داشتند مسلمانان به سرزمین خود ایشان حمله ور شوند؛ لذا از مکان خودشان محافظت می کردند و دست از کمک به یهودخیبر برداشتند.(۱) مسلمانان قلعه های محکم خیبر را شبانه محاصره کردند. یهودیان، صبح هنگام مانند همیشه از خانه ها و قلعه های خود برای رفتن به مزارع خارج شدند؛ اما ناگهان با سپاهیان اسلام روبه رو شدند که قلعه ها را محاصره کرده اند. با ترس و هراس به داخل قلعه های خود پناه بردند و فریاد زدند: محمّد به جنگ ما آمده است.(۲) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رجیع را به عنوان اردوگاه انتخاب کرد. روزها حمله می کردند و شب ها به اردوگاه برمی گشتند. پس از هفت روز، اولین دژ یعنی «ناعم» فتح شد و به تدریج سایر دژها به تصرف سپاه اسلام درآمد. با فتح هر دژی، نیروهای دشمن به دژ دیگری فرار می کردند که در پایان فتح، دو دژ باقی مانده، بسیار دشوار می نمود.(۳)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سه روز پیاپی ابوبکر، عمر و سعد بن عباده را به فرماندهی سپاهش به سوی این دو دژ فرستاد؛ اما شکست خوردند و عقب نشینی کردند، تا این که روز چهارم، حضرت امام علی علیه السلام را به فرماندهی انتخاب کرد. سپاه اسلام، مقابل دژ دشمن صف آرایی کرد؛ اما یهودیان به فرماندهی «حارث» برادر «مرحب» به سپاه اسلام هجوم بردند. سپاه اسلام رو به فرار گذارد. امام علی علیه السلام یک تنه در مقابل «حارث» ایستاد و او را کشت. یهودیان از ترس به درون دژ فرار کردند و درب را بستند. با مشاهده این وضعیت، مسلمانان شهامت یافتند و برگشتند. در این هنگام «مرحب» قهرمان بزرگ خیبر درحالی که ازمرگ برادرش متأثر بود، از دژ بیرون آمد و شروع به رجز خوانی کرد. حضرت علی علیه السلام مقابلش ایستاد. جنگی قهرمانانه آغاز شد. شمشیر حضرت علی علیه السلام بر فرق مرحب فرود آمد. سپر و کلاه خود سنگی و سر او را، تا دندان دو نیم کرد و مرحب به هلاکت رسید. عده ای به درون دژ فرار کردند و عده ای دیگر، مقابل آن حضرت ایستادند و کشته شدند. در دژ را بستند. حضرت علی علیه السلام در را از جای کند و از آن به جای سپر

۱- السیره النبویه، ج۲، ص۲۲۵

۲- مغازی، ج۲، ص۲۴۲؛ السیره النبویه، ج۲، ص۲۲۴.

۳- السیره النبویه، ج۲، ص۲۳۱.

استفاده کرد. آنگاه در را بر روی خندق اطراف دژ انداخت و به جای پل از آن استفاده شد.(۱)

بدین سان خیبر فتح شد. مدت محاصره و درگیری را یک ماه ذکر کرده اند(۲) که طی آن، بیش از ۹۳ تن از سران یهود به هلاکت رسیدند؛ در حالی که تعداد شهدای اسلام از ۲۰ نفر تجاوز نمی کرد. تعدادی از یهودیان نیز اسیر شدند و غنائم بسیاری از جمله سلاح و ادوات رزمی فراوان و گنج هایی که دارای زیورآلات زیادی بود و ظروف و پارچه و چارپایان و خوار و بار فراوان به غنیمت سپاه اسلام درآمد. نیز در یک منزلی خیبر و۱۴۰ کیلومتری مدینه، شهرکی یهودی نشین به نام فدک بود که یهودیان فدک، پس از پیروزی اسلام نماینده ای به سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستادند و نصف فدک را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم واگذار کردند(۳) و حضرت آن را به دخترش، حضرت زهرا علیها السلام بخشید.(۴)

تحلیل جنگ خیبر

بنابر گزارش های تاریخی، این جنگ به دلیل پیمان شکنی نبوده است؛ زیرا پیمانی به خصوص میان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یهود خیبر ذکر نشده است؛ ولی می توان به پیمان عمومی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با مردم مدینه به صورت ذمّی، آنان را هم پیمان با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان دانست. بیشتر تاریخ نویسان، در این باره به نکات ذیل توجه کرده اند:

۱. یهود خیبر با برانگیختن احزاب، جنگ خندق را به راه انداخته، مدینه را در شرایط نامطلوبی قرار دادند؛ از این رو پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در پی فرصتی بود تا سزای عمل ایشان را بدهد و با صلح حدیبیه و اطمینان از ناحیه قریش، تصمیم به سرکوبی ایشان گرفت؛

۲. خیبر به پایگاهی برای توطئه و حرکت های نظامی برضد دولت مرکزی تبدیل شده بود و یهودیان با تکیه بر درآمد کشاورزی خود، به دشمنان اسلام کمک مالی نیز می کردند؛

۳. یهود خیبر با تحریک قبایل اطراف خود به ویژه غطفان، درصدد حمله به مدینه بودند؛

۴. این گروه، شمال مدینه را ناامن کرده، مانع گسترش اسلام به آن منطقه بودند؛

۵. یهود پس از قریش و مشرکان مکه، دشمن دوم اسلام به شمار می رفت؛ بلکه می توان

۱- مغازی، ج۲، ص۶۵۴- ۶۵۵.

۲- فتوح البلدان، ص۳۵.

۳- فتوح البلدان، ص۴۴.

۴- مغازی، ص۷۰۶.

گفت از قریش بدتر بود و حاضر به آشتی هم نبود؛

۶. با وجود حاکمیت امپراتوری روم در شمال جزیرهالعرب، احتمال همکاری یهود خیبر و وادی القری با آنان برای هدف مشترک -یعنی براندازی حکومت مدینه- زیاد بود؛

۷. سریه هایی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به اطراف مدینه به خصوص شمال گسیل کرد، نشان از وضعیتی نامطلوب در آن منطقه داشت و لازم بود یهود که ریشه توطئه بود، از بین برود؛ (۱)

۸. ابن اسحاق پس از جنگ بنی نضیر می گوید: «عده ای از آنان به شام کوچ کردند و اشراف آنان به خیبر.» (۲) کوچ بزرگان بنی نضیر به خیبر – که نزدیک ترین محل سکونت هم کیشان یهودی شان به مدینه بود – این احتمال را تقویت می کند که آنان جز انتقام و توطئه، قصد دیگری نداشتند، وگرنه همچون دیگر دوستان خود به حوالی شام می رفتند. تحریک احزاب و همراهی آنان در جنگ خندق نشانه ای بر این مطلب است؛

۹. وقتی خبر قتل عام بنی قریظه به خیبر رسید، سلام بن مشکم گفت: «به کمک یهود خیبر، تیماء، فدک و وادی القری به مدینه می رویم و برای خون های تازه و کهنه، با محمد می جنگیم.» یهودیان گفتند: «حرف درست، همین است.» کنانه بن ربیع هم گفت: «من عرب ها را آزموده ام؛ همه دشمن سرسخت محمد هستند و دژهای خیبر، مانند دژهای بنی قریظه نیست؛ لذا محمد هیچ گاه به سوی ما نخواهد آمد.» سلام گفت: «او مردی است که تا یقه اش را نگیرند جنگ نمی کند» (۳) وبر بن علیم، رئیس قبیله بنی سعد که قصد همکاری با یهود خیبر را داشت، در جواب کسی که حمله مسلمانان به خیبر را پیش بینی کرده بود، گفت: «از این موضوع، هراس به خود راه مده که در آن مردان کاری و دژهای استوار و آب فراوان و همیشگی وجود دارد. محمد هیچ گاه به آنان نزدیک نخواهد شد و چه خوب است خیبریان به جنگ او بروند.» (۴) این سخنان، قصد جدی یهودیان و قبایل هم پیمان در حمله به مدینه را

۱- محمّد صلی الله علیه و آله و سلم و الیهود نظره جدیده، ص ۱۷۲؛ حیاه محمّد صلی الله علیه و آله و سلم، ص۳۸۶؛ الرحیق المختوم، ص۳۷۴؛ قیاده الرسول السیاسه و العسکریه، ص ۱۰۹؛ فروغ ابدیّت، ج۲، ص ۲۴۰؛ تحلیلی از تاریخ اسلام، ص۹۲؛ تاریخ سیاسی اسلام، ج۱، ص۶۰۱.

۲- السیره النبویه، ج ۲، ص۱۹۱.

۳- مغازی، ج ۱، ص ۵۳۰.

۴- مغازی، ج ۱، ص۵۶۳.

می رساند؛ بنابراین به نظر می رسد انگیزه اصلی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برای لشکرکشی به خیبر، منهدم کردن مرکز توطئه در شمال مدینه بوده است.

آثار جنگ خیبر بر سایر مناطق یهودی

بعد از آرام شدن مرکز بزرگ یهود یعنی خیبر، نقاط دیگری نیز وجود داشتند؛ اما اهمیّت آن ها مانند خیبر نبود؛ از جمله فدک که مردم آنجا از طریق زراعت و تجارت زندگی می کردند و عده ای نیز در شغل هایی چون زرگری و آهنگری و تجارت تخصص داشتند. تا سال هفتم هجری عده ای از یهودیان، ساکن آنجا بودند و از درآمد آن، استفاده می کردند. پیروزی مسلمانان بر قلعه خیبر، اهل فدک را ترساند و ایشان کسانی را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرستادند.(۱) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بازگشت از خیبر، محیصه بن مسعود انصاری را فرستاد و آن ها را به اسلام دعوت کرد. رئیس آن ها، یوشع بن نون یهودی بود.(۲) آنان از مسلمان شدن امتناع ورزیدند؛ اما با پیامبر قرارداد بستند که نصف اراضی و باغستان های فدک را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم واگذار کنند، به این شرط که کشاورزی و برداشت محصول در تمام اراضی به مباشرت آن ها باشد و آن ها از محصول چیده شده، نصف ملک فدک (۳)یا قیمت آن محصول(۴) را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدهند و هرگاه پیامبر از آن ها خواست، از این سرزمین بیرون روند و پیامبر معادل املاک و خانه های آنان هر جا اراده فرماید، ملک و خانه بدهد.(۵)

به این ترتیب فدک خالص برای پیامبر شد؛ زیرا دیگر مسلمانان در فتح آن اقدامی نکرده بودند.(۶) پس از نبرد خیبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در راه بازگشت به سوی وادی القری رفت و آنجا را محاصره کرد. آن ها ابتدا مدتی ایستادگی کردند و با کشته دادن یازده تن، در نهایت تسلیم شدند(۷) و اموال آن ها غنیمت مسلمانان گردید و میان ایشان تقسیم شد؛ اما زمین و نخلستان ها همچنان

۱- المفصل، ج۶، ص۵۲۹.

۲- السیره النبویه، ج۲، ص ۲۳۱.

۳- فتوح البلدان، ص۴۴.

۴- مغازی، ج۲، ص۵۳۹.

۵- فدک، ص۱۶-۱۷.

۶- فتوح البلدان، ص۴۴.

۷- السیره النبویه، ج۲، ص۲۳۳.

در اختیار یهود بود. بعدها پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این گروه را نیز از جزیرهالعرب بیرون راند.(۱)

چون خبر فتح خیبر، فدک و وادی القری به تیماء رسید و آنان چگونگی رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با ایشان را دانستند، اهالی تیماء با پیامبر صلح کردند که جزیه بدهند و اموال در دست خودشان باقی بماند.(۲) بعد از فتح خیبر نواحی دیگر یهودی، تلاش های مذبوحانه ای صورت دادند که طولی نکشید و همه آن ها در هم شکست. با شکست این قبایل، یهودیان مطیع پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شده و بدین ترتیب مسلمانان، ریشه فتنه یهود را از جزیره العرب کندند.(۳) پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با یهود بنی عریض صلح کرد و یهود بحرین را از پرداخت جزیه معاف نمود.(۴)

نکات آیات برای ایجاد الگو

با توجه به آنچه گذشت متوجه می شویم رفتار پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، با یهودیان، از عملکرد خود یهود ناشی می شده است. به نظر می رسد علت تمام درگیری ها در شکل کلی، همین مطلب است و عدم ناسازگاری یهودیان، نمی بایست بدون پاسخ می ماند؛ زیرا عملکرد یهودیان با توطئه همراه بود.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم همواره در ملاطفت و برقراری صلح سعی داشت وعملکرد حضرت در طول تاریخ با مشرکان و یهودیان، کاملاً مشخص است؛ ولی یک رهبر جامعه اسلامی بر اساس اختیارات الهی که به وی محول گشته است، باید حکومت اسلامی را حفظ کرده و شرایط امنیت و ثبات را برای قلمروی اسلامی رقم بزند و این، مطلبی است که پیامبر عظیم الشأن صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان الگو به خوبی برای مسلمانان روشن کرده است و با روش های متعدد در مواقع لزوم، آن را به تصویر کشانده است. با برخوردی که در طی جنگ خیبر صورت داده شد، مسلمانان می آموزند:

۱. دشمنان را دست کم نگرفته، مانند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از طرق گوناگون، مراقب کوچک ترین حرکات دشمن باشند؛

۲. برای زیر نظر گرفتن دشمن، باید دارای طرح بود. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به وحی الهی متصل

۱- فتوح البلدان، ص ۵۰.

۲- مغازی، ج ۲، ص۵۴۲.

۳- حیاه محمّد صلی الله علیه و آله و سلم، ص۳۷۸.

۴- اسلام و همزیستی مسالمت آمیز، ص۱۰۵.

بود و پیروان وی نیز با توکل بر خداونـد متعال و الگو گرفتن از نوع برخوردهای پیامبر می تواننـد به موفقیت دست یابند؛ برای نمونه، پیامبر گرامی بدون اینکه خیبریان از جریان حمله مسلمانان مطلع شوند، دستور بسیج را داد و وقتی مسلمانان به آن نقطه رسیدند، خیبریان به روال عادی خویش آماده رفتن به مکان زراعت بودند؛ (۱)

۳. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حفظ وحدت مسلمانان می کوشید و در مقابل دشمنان، از تاکتیک های مناسب استفاده می کرد؛ برای مثـال یکی از راه های مبارزه با دشـمنان، ایجاد وقفه و دور کردن آنان از همراهی هم ردیفانشان (از نظر کمک رسـانی چـه فکری و چه عملی) بـوده است و این، امری است که در هر زمـان برای مسـلمانان، دارای اهمیّـتی ویژه بـوده است. قرآن کریم می فرماید:

وَ اعْتَصِمُواْ بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِیعًا وَ لَا تَفَرَّقُوا؛ (۲)

و همگی به ریسمان خدا]قرآن و اسلام و هر گونه وسیله وحدت [، چنگ زنید، و پراکنده نشوید.

۴. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دریافته بود که دو نیرو جلوی انتشار دعوت به اسلام را می گیرد که عبارت بودند از نیروی قریش و نیروی یهود؛ لذا این دو نیرو را می بایست مهار می کرد. اینکه مسـلمانان بدانند چه چیزهایی در رسـیدن به اهدافشان، اخلال ایجاد می کند و نیروی خود را برای رفع آن ها سوق دهند، مورد اهمیّت بسیار بوده که در این زمینه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شناختن صحیح اوضاع نظامی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی را به مسلمانان می آموزد؛

۵. پیامبر صـلی الله علیه و آله و سلم در انتخاب متصدی امور، در عین اینکه بهترین افراد را انتخاب می کرد؛ ولی در هیچ جا از یـادآوری امر ولاـیت و جانشـینی به حق حضـرت علی علیه السـلام دست برنـداشت و پیوسـته بـا ظرافت، در اجرای امور برای دلدادگان حقیقی، راه روشن ولایت را معرفی فرموده؛ همان گونه که در جنگ خیبر، افراد گوناگون و سرشـناس را می فرستد و هر یک ناکام تر از فرد قبلی باز می گردند، تا آن که پرچم اسلام به دست جانشین با کفایت آن پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سـلم قرار می گیرد و با تدبیر الهی، نقش پررنگ ولایت جلوه گری می کند؛ به گونه ای که حضرت علی علیه السلام به نزدیکی قلعه رسید، اهل قلعه بیرون آمده و با آن حضرت جنگیدند. در این میان یکی از یهودیان

۱- چهره یهود در قرآن، ص۱۸۵.

۲- آل عمران: ۱۰۳.

ضربتی به علی علیه السلام زد که سپرش افتاد، آن حضرت علیه السلام در قلعه را کند و سپر خویش قرار داد و این در تا وقتی که قلعه را فتح کرد، در دستش بود؛ (۱)

۶. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم، زمانی که معاذ بن جبل را به یمن می فرستد، سفارش می کند متعرّض یهودیان نشود و یهود یمن و دیگر نواحی را به اجبار از دینشان برنگردانند و خود نیز به مقدّسات آنان، با دیده احترام می نگریست و به تظلمات ایشان رسیدگی می کرد و از کوچک ترین تعدّی به یهودیان جلوگیری می نمود.(۲) حتی یهودیان اسیر را، ملاطفت می کرد و درباره صفیه دختر حیی بن اخطب و همسر کنانه بن ربیع، با اینکه از اسیران جنگ خیبر بود، وی را مخیّر کرد در این که به خانواده اش باز فرستاده یا آزاد شود و به ازدواج پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درآید و این خود صفیه بود که مورد دوم را پذیرفت.(۳) این امر برای مسلمانان، آموزنده مردانگی و ملاطفت در جایی است که قدرت در دست دارند و مهار کردن احساسات خصمانه برابر زیردستان و اسیران جنگ و احترام به اعتقادات طرف مقابل است. بسیار نادر هستند افرادی که در اوج قدرت، به دشمنان خود که به اسارت درآمده اند رحم کنند و اسباب راحتی و آرامش ایشان را فراهم آورند.

الگوسازی با توجه به نکات آیات مرتبط با فضائل اخلاقی یهود در قرآن زمان جنگ

۱. مسلمانان باید گفته ها و اشعار و سخنان و نوشته های هجوکنندگان مقدسات اسلامی را با بازخورد مناسب خنثی کنند و در شکل های مختلف، دشمن را خلع سلاح نمایند. تا آنجا که نویسندگان و سرایندگان و در جهان کنونی، فیلم سازان و هر ارگانی که در این مسیر قدم برمی دارد را لوث کرده، حتی به نیستی بکشانند؛

۲. نبرد پیامبر با یهود مدینه از هر جهت قانونی و متناسب با رفتار آن اقوام و عادلانه بود. مسلمانان به فرمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برابر شایعه سازی و تحریکات و فعالیت های تخریبی یهودیان،

۱- چهره یهود در قرآن، ص۱۸۸ (به نقل از صحیح بخاری، ج۲، ص۱۹۷؛ صحیح مسلم، ج۲، ص۲۷۸؛ الاصابه، ج۲، ص ۲۷۰، همراه با ذکر حدیث «الرایه» : «فردا پرچم را به دست شخصی خواهم داد که خدا و پیغمبر را دوست می دارد وخدا و پیغمبر هم او را دوست می دارند. حمله های او محکم و پیوسته است و ازمیدان نبرد فرار نمی کند»).

۲- فتوح البلدان، ص۷۱؛ اسلام و همزیستی مسالمت آمیز، ص۱۰۶.

۳- الأعلام، ج ۳، ص۲۰۶؛ الاصابه، ص ۱۷۱۹-۱۷۲۰.

مدارا می کردند؛ ولی زمانی که یهود خصومت و تحریکات خود را آشکار کرد و مسلمانان و اعتقادات ایشان را به استهزا کشانید، انتقام الهی به دست پیامبر و مسلمانان صورت پذیرفت؛

۳. آرامش فکری و محیطی در جامعه اسلامی، نقش بسزایی دارد و اقدام مقابله به مثل و سریه در برابر شعرای هجو کننده به فرمان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم این امر را متجلی می سازد. یهودیان، دشمنی و جدال را با اسلام ادامه می دادند و قرآن کریم، علت آن را حسادتی می داند که در وجود یهودیان به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ریشه دوانیده است؛

۴. قرآن مجید، یهودیان را از پایان بدفرجام و عاقبت بی ایمانی که مستوجب عذاب دردناک الهی خواهد بود، برحذر می دارد؛ چنانکه دیری نپایید و وعده خداوند تحقق یافت و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم تمام تجاوزات آن ها را با قاطعیت پاسخ داد. برخی را کشت و بقیه را از جزیرهالعرب بیرون کرد و همگی در حالی که اموال خود را ترک کرده بودند، سر به بیابان گذاردند و گریختند؛

۵. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم اسوه حسنه و عمل کننده فرمان های الهی، در عملکرد خویش برابر توطئه گران یهودی، مسلمانان را آموزش می دهد که برای ثبات امنیت جامعه اسلامی باید خائنانی را که تخم نفاق در مدینه می کاشتند یا اطلاعات به دشمن مشترک می رساندند، توقیف و تبعید کرد؛

۶. واکنش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نشان از آن دارد که جامعه اسلامی نمی تواند خیانت آشکار کسانی را بپذیرد که حداقل با امید بی طرفی آن ها، هر نوع ملاطفت را به آنان نشان داده بود؛

۷. اقدامات یهودیان نشان می هد که به دنبال استفاده از فرصت ها هستند و عملاً از موقعیت ها بهره برده، سعی در گرداندن اوضاع به نفع خود دارند.خیانت این گروه به قدری آشکار است که اذهان عمومی تمام مردم جامعه، آن را تشخیص می دهد؛

۸. پیمان شکنان، هستی جامعه اسلامی را به خطر انداخته و اگر اقدام آنان ادامه یابد، امکان دارد به ویرانی کیان اسلامی منتهی شود. این مسأله اقتضا می کند امنیت، به سریع ترین صورت ممکن برقرار شود و عوامل خیانت و توطئه، کنار گذاشته شوند و سد محکمی برابر اقدامات و نقشه های فتنه جویانه و نفاق افکنانه آن ها قرار گیرد؛ اما نه به گونه ای که سبب حساسیت اذهان عمومی شود؛

۹. خداوند، با تغییر قبله، مسلمانان را از یهود جدا کرد و جدایی آشکار شد. قرآن با تأکید بر

اینکه ابراهیم علیه السلام، یهودی و مسیحی نیست و حنیفی خداپرست است و اعلام اینکه تنها دین مورد پذیرش خداوند، اسلام است و اینکه پیامبر اسلام، رحمه للعالمین است، به دین اسلام جنبه جهانی و عمومی داد؛ در صورتی که یهود با توجه به برتر دانستن خود، مایل نبود دینش گسترش یابد؛ اما دین جهانی اسلام باید گسترش می یافت و این امر، از تغییر قبله شروع شد؛ یعنی به نژادپرستی یهود پاسخ منفی داده شد؛

۱۰. با گسترش مخالفت ها برضد اسلام، از نظر سیاسی اجتماعی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حمایت مردانی احتیاج داشت که از صمیم قلب به او ایمان آورده، حاضر به همه نوع فداکاری در راه او باشند؛ اما اقدامات یهود سبب شده بود که در دل عده ای، تردید ایجاد شود؛ چون یهود، دارای کتاب بودند و می توانستند این عمل (تردید) را به طور مؤثری انجام دهند؛

۱۱. تغییر قبله، از حوادث بزرگی بود که میان عرب خارج از مدینه گسترش یافته حتی به مکه نیز منتقل شد. این حرکت قانونگذاری، انقلابی ریشه دار بود که یهود و غیر یهود در مقابل آن ساکت نمی نشستند؛ زیرا اسلام، یکی از مفاخر دینی آن ها را کنار نهاده بود. از طرف دیگر موجب توجه تمام امت به یک سو و مانع تفرقه ایشان می شد. کعبه، جایگاهی شناخته شده و گرامی و مقدس برای همه اعراب بود و توجه به کعبه، همه اعراب را متوجه دین اسلام کرد و سبب جداسازی مؤمنان از غیرمؤمنان و مشخص کردن فرمانبرداران از عاصیان متمرّد شد؛

۱۲. از نظر سیاسی، تغییر قبله در حقیقت به منزله شروع حیات مستقل اسلام بود. این کار، کعبه را به عنوان مرکز دینی تمام مسلمانان معرفی می کرد. همان طور که از زمان های بسیار دور، محل زیارت و احترام تمام قبایل عرب بود. پذیرش مراسم حج که یادآور تلاش ابراهیم علیه السلام بود، نمودی از این حرکت و حیات مستقل اسلامی است؛

۱۳. واژه «اسرائیلیات» همان طور که ظاهر است، جمع کلمه «اسرائیلیه» است و آن، قصّه یا رویدادی است که از منابع یا مصادر اسرائیلی روایت می شود و به اسرائیل (اسرائیل، یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم پدر دوازده سبط بنی اسرائیل می باشد) و به قوم یهود یا بنی اسرائیل نسبت داده می شود. لفظ اسرائیلیات، به ظاهر بر داستان هایی که از منابع و مصادر اسرائیلی روایت می شود، گفته شده است؛ ولی علمای تفسیر و حدیث، آن را شامل چیزی گسترده تر و جامع تر از داستان های یهودی می دانند.

اسرائیلیات به سه دسته تقسیم می شوند: اسرائیلیات موافق با شریعت، اسرائیلیاتی که شریعت، برابر آن ساکت است که از نظر مبانی اعتقادی هیچ گونه مشکلی با اعتقادات اسلامی نداشته و بودن یا نبودن این مطالب، هیچ سود و زیانی در برنداشته باشد و اسرائیلیات مخالف شریعت، شامل مطالبی مغرضانه و غیر اسلامی است. بنا بر نظر قرآن کریم که می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید» و نیز با توجه به حدیث مشهور از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم «مَنْ کَذَبَ عَلَیَّ مُتِعَمِّداً فَلیَتَبَوَّأ مَقعَدَهُ مِن النّارِ» باید برای به دست آوردن احادیث حقیقی تحقیق کرد؛

۱۴. صبر و تحمل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در باره گروه خائن یهودی و منافق، نباید حمل بر ضعف مسلمانان شود و جنگ با این گروه، سبب شد امکان این طرز فکر از میان برود؛

۱۵. درگیری با گروهی از یهودیان، از یک جنگ واحد و فراگیر میان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یهودیان، آسان تر بود. اقدام بنی قینقاع، پیمان شکنی بود و اگر با آن ها مقابله شد و دیگر طوایف به کمک آن ها نیامدند، دلیل بر وقوف بر پیمان شکنی این طایفه بود؛

۱۶. حکومت اسلامی باید پیوسته به گروه های تشکیل دهنده جامعه، نظارت داشته باشد و در صورت دیدن اموری که برخلاف اتحاد و امنیت جامعه اسلامی است، واکنش متناسب نشان داده و راه های مذکور در این حادثه را بپیماید؛ مثل تأمل و بردباری، گوشزد کردن با مهربانی، اخطار به شکل شایسته، اعلام عدم سازش در صورت تداوم نادرستی، لغو پیمان در برابر پیمان شکنی، جنگ، تبعید و...؛

۱۷. سوره حشر، در باره منافقانی سخن گفته است که به یهود بنی نضیر، وعده همکاری دادند؛ ولی به وعده خویش عمل نکردند. هر دو گروه منافق و یهودی، در حقیقت با یک دیگر دشمن بوده و از مسلمانان وحشت و دلهره داشتند؛

۱۸. اقتدار و نفوذ اسلام، موجب برملا شدن توطئه خطرناک بنی نضیر گردید و این حقیقت تلخ آشکار شد که یهودیان، قابل اطمینان نبوده و هدفی جز فتنه انگیزی و ایجاد دسیسه و تخریب ندارند؛

۱۹. توطئه سوء قصد به جان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم بیانگر اهمیّت حفظ جان رهبری نهضت در جامعه اسلامی است که یکی از اهداف شوم دشمنان، برای ضربه زدن به پیکره اسلام و جامعه

مسلمانان است؛

۲۰. هدف رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه، ایجاد امنیت و آرامش و ثبات بود؛ چنانکه طی انعقاد پیمان با مردم مدینه و یهودیان، این هدف والا ـ را دنبال می کرد؛ اما با آغاز آشوب و دسیسه های گوناگون یهودیان، می بایست پاسخی مناسب به خیانت، توطئه، پیمان شکنی و تدارکات جنگ از سوی یهودیان منعکس می کرد و بهترین پاسخ، اخراج آنان بود؛

۲۱. پیامبر فرزانه اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با تبعید یهودیان، مدینه و محل استقرار حکومت اسلامی نوپا را از بلایی خانمان سوز که همان جنگ داخلی بود، رهانید؛

۲۲. امنیت و ثبات در جامعه اسلامی، دارای اهمیت است و سیاست پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدین واسطه بر اساس اوضاع حکومت و شرایط حاصل از عملکرد تشکلات جامعه گوناگون بوده و بر اساس وحی الهی، بهترین برخورد را انجام می داد؛

۲۳. برخورد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با یهود بنی نضیر، موجب حساسیّت افراد تشکیل دهنده جامعه اسلامی می شود تا از اعمال خویش مراقبت کامل کنند؛ زیرا در جامعه اسلامی باید جوابگوی عملکرد خویش باشند؛

۲۴. جزای هرگونه بی احترامی و دشنام به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مقدسات اسلامی، مرگ است.

۲۵. شدّت عمل برای حفظ حکومت اسلامی و اقتدار آن لازم است؛

۲۵. بر اساس سوره حشر، خداوند به مسلمانان نمایاند که — بر خلاف شوکت و قدرت یهودیان و قلعه های محکم و به ظاهر غیرقابل نفوذی- برابر موج حرکت اسلامی، وحشت بر دل یهودیان افتاد و حتی با دست خویش به خراب کردن خانه هایشان پرداختند و مؤمنان را یاری دادند و آن ابهّت توخالی از هم فروپاشید؛

۲۷. سوره حشر، در حقیقت به نوعی جواز کوتاه کردن دست دشمنان را از اذیت و آزار مسلمانان صادر می کند تا بدانجا که دلبستگی ها و وابستگی های دشمنان را برابر چشم هایشان آسیب رسانده و بدین وسیله، دشمنان خدا و رسولش را خوار و ذلیل کرد؛

۲۸. سزای کسانی که با وجود اعتقاد قلبی به پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم با آن حضرت، مخالفت و مبارزه می کردند با سزای گروهی نادان، بسیار متفاوت است؛

۲۹. عمل ابولبابه و آیه کریمه قرآن در باره او، متضمن آن است که هر گونه تخطی از خط رهبری جامعه مسلمان، همچون گناهی عظیم است که بخشش آن فرد، بسیار سخت

ص:۳۱۸

بوده و در انتها نیز برای بخشیده شدن، باید به دامان اسلام و خدا و رسولش پناه برد؛

۳۰. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در مسأله جنگ با یاران خویش تبادل نظر کرده، به شور می نشست و تاکتیک نظامی جنگ خندق یا محاصره قلعه های بنی قریظه، حاصل این امر است؛

۳۱. مسلمانان باید دشمنان را دست کم نگرفته، مانند پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از طرق گوناگون، مراقب کوچک ترین حرکات ایشان باشند و برای زیر نظر گرفتن دشمن، باید دارای طرح بود و بی گدار به آب نزد. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به وحی الهی متصل بود؛ ولی پیروان وی نیز با توکل بر خداوند متعال و با الگو گرفتن از نوع برخوردها و با نقشه و طرح لازم، می توانند به موفقیت دست یابند؛ برای نمونه پیامبر گرامی بدون اینکه خیبریان از جریان حمله مسلمانان مطلع شوند، دستور بسیج را داد و وقتی مسلمانان به آن نقطه رسیدند، خیبریان به روال عادی خویش آماده رفتن به مکان زراعت بودند؛

۳۲. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درحفظ وحدت مسلمانان می کوشید و مقابل دشمنان از تاکتیک های مناسب استفاده می کرد؛ برای مثال، یکی از راه های مبارزه با دشمنان، ایجاد وقفه و دور کردن آنان از همراهی هم ردیفانشان [از نظر کمک رسانی چه فکری و چه عملی] بوده است و این، امری است که در هر زمان برای مسلمانان دارای اهمیّتی ویژه می باشد؛

۳۳. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دریافته بود که دو نیرو وجود دارد که جلوی انتشار دعوت به اسلام را می گیرد و آن ها عبارت بودند از نیروی قریش و نیروی یهود؛ لذا این دو نیرو را می بایست مهار می کرد. اینکه مسلمانان بدانند چه چیزهایی در رسیدن به اهدافشان اخلال ایجاد می کند و نیروی خود را برای رفع آن ها سوق دهند، مورد اهمیّت بسیار است. در این زمینه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شناخت صحیح اوضاع نظامی و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی را به مسلمانان می آموزد؛

۳۴. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در انتخاب متصدی امور، بهترین افراد را انتخاب می کرد؛ ولی در عین حال در هیچ جا از یادآوری امر ولایت و جانشینی به حق حضرت علی علیه السلام دست برنداشت و پیوسته با ظرافت، راه روشن ولایت را آشکار فرموده است؛ همان گونه که در جنگ خیبر، افراد گوناگون و سرشناس را می فرستد و هر یک ناکام تر از فرد قبلی باز می گردد، تا آنکه پرچم اسلام به دست جانشین با کفایت آن پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم قرار می گیرد و با تدبیر الهی، نقش پررنگ ولایت، جلوه گری می کند؛ به گونه ای که حضرت علی علیه السلام به نزدیکی قلعه رسید و اهل قلعه بیرون آمده و با آن حضرت جنگیدند. در این هنگام، یکی از یهودیان ضربتی به علی علیه السلام زد که سپرش افتاد.

آن حضرت علیه السلام درِ قلعه را کند و سپر خویش قرار داد و این در، تا وقتی که قلعه را فتح کرد، در دستش بود؛

۳۵. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم زمانی که معاذ بن جبل را به یمن می فرستد، سفارش می کند متعرّض یهودیان نشود و یهود یمن و دیگر نواحی را به اجبار از دینشان برنگرداند و خود نیز به مقدسات آنان با دیده احترام می نگریست و به تظلمات ایشان رسیدگی می کرد و از کوچک ترین تعدّی به یهودیان جلوگیری می نمود. حتی یهودیان اسیر را، ملاطفت می کرد. این امر برای مسلمانان، آموزنده مردانگی و ملاطفت در جایی است که قدرت در دست دارند و مهار کردن احساسات خصمانه به زیردستان و اسیران جنگ و احترام به اعتقادات طرف مقابل و با روش منصفانه برخورد کردن و تحکم نکردن است. بسیار نادر هستند افرادی که در اوج قدرت، به دشمنان خود که به اسارت درآمده اند، رحم کنند و اسباب راحتی و آرامش ایشان را فراهم کنند.

ص:۳۲۰

نتیجه

از آنجـایی که خداونـد متعال، قرآن کریم را برای تمام اعصار و جوامع بشـری نازل فرموده است و در این برهه از زمان، عامل رهایی بشر از مشکلات دنیایی و آخرتی، دستورات این کتاب آسمانی است، باید به الگوسازی از آیات مبارک آن و عملکرد اسوه تمام نمای دسـتورات الهی یعنی پیامبر اسـلام صـلی الله علیه و آله و سـلم مبادرت ورزیم و با اسـتفاده از کتب تفسـیری و احادیث ذیل آیات و کتب سیره و فقهی، به بررسی نکات آموزنده و روش های خاصّ قرآن بپردازیم. ما به واسطه این تحقیق، به دو الگوی مادر، یعنی رویارویی قرآن کریم در زمان عـدم جنگ و زمان جنگ، دست یافتیم. به این ترتیب، مسـلمانان برای تشخیص چگونگی عملکرد برابر یهودیان در جهان امروز می توانند به این الگوسازی قرآن کریم مراجعه کنند. البته این مطلب قابـل ذکر است که نقش الگوسـازی را کسـانی بهتر می تواننـد ایفـا کننـد که جـامع الشـرایط از لحاظ فقهی و مراتب اسـلامی باشـند. در این کتـاب، بـا اسـتفاده از منابع دسـته اول تفسـیری و فقهی و سـیره، سـعی در انجام این مهم شـده است؛ و البته باب مطالعه و تلاش بیشتر هیچ گاه بسته نیست و با استفاده از استعدادهای والاتر، نتایج می تواند بهتر و بهتر شود.

این کتاب، به این امید نگاشـته شده است که به واسطه آن بتوان با یهودیانِ جهان امروز، برخورد حساب شده ای بر اساس دین مبین اسـلام انجـام گیرد. در این کتـاب، تلاـش شـده است تـا به موارد شاخصـی که قابـل بسـط به سایر امور ناگفته نیز باشـد، پرداخته شود و نتایج، تا حد امکان، شـفاف گردیده، الگوسازی در شـکل جملات خبری ارائه شود تا امکان اسـتفاده از آن ها آسان تر و پـذیرش ذهن نسـبت به آن ها، سـهل تر شود. این دو الگوی اصـلی، یعنی زمان عـدم جنگ و زمان جنگ، کاملاً با عصر حاضر و آنچه میان مسلمانان و یهودیان مطرح است تطابق دارد.

همچنین تلاش شده است زیرمجموعه های مرتبط با مشکلات عصر حاضر، بررسی و کنکاش شود تا از سردرگمی و هرز رفتن افکار جلوگیری شود. این کتاب نه تنها برای مسـلمانان، بلکه برای اهل کتاب به ویژه یهودیان نیز قابل اسـتفاده است، تا بتوانند در جایگاه اهل ذمه از حقوق خویش آگاهی بیابند و متوجه شوند چه اموری آنان را در اعتقادات یا

اخلاقیات، هم ردیف گذشتگانشان قرار می دهد و چه باید انجام دهند تا از این حوزه خارج گردند و در مسیر درست الهی واقع شوند.

مسلمانان نیز باید نکات مربوط به یهودیان را در باره اعتقادات و ادّعاها و اخلاقیات یهودیان در نظر قرار دهند، تا مبادا به آن موارد گرفتار شوند که در چنین صورتی باید طبق چهارچوب اسلامی، خود را از آن امور بزدایند و همچنین در برخورد با یهودیان، به ارشاد وتبلیغ صحیح در موارد مذکور همت گمارند.

با امید به روزی که تمام نکات آیات قرآن بر اساس روش های قرآن کریم، در تمام ابعاد زندگی بشری، با تجزیه و تحلیل به شکل ساده و قابل فهم همگان، تهیه شود و مورد استفاده تمام اقشار جوامع بشری قرار گیرد.

«بعون الله و توفیقه»

ص:۳۲۲

پیشنهادها

بزرگ ترین نعمت خداوند عالم به جهانیان، نزول قرآن کریم است و تنها راه رستگاری، عمل کردن به دستورات الهی و پیروی از خط سیر معصومان است. در این راه، الگو و سرمشق قرار دادن قرآن، الزامی و تنها راه رهایی از مشکلات و سختی های جهان کنونی است. ما مسلمانان با عمل کردن به دستورات الهی، نه تنها می توانیم خود را از معرکه دنیا و آخرت نجات دهیم؛ بلکه می توانیم برای انسان های دیگر، نمونه و الگو باشیم و این امر خطیر، فقط با تمسّک به الگوهای پای گرفته بر مبنای روش قرآن کریم، امکان پذیر است. با توجه به ابعاد گسترده موضوعات آیات قرآن کریم برای دست یابی به روش های قرآن در همه موضوعات مطرح شده در آن، نیازمند به کاری گروهی با تخصص های مختلف است. مسلماً با بررسی موشکافانه و اشراف بر قضایا و ابعاد تخصصی، نتایج بهتری توسط پویندگان این طریق رقم خواهد خورد. کتاب حاضر، تنها به الگوسازی رویارویی قرآن کریم با یهود پرداخته است، آن هم به شکل گزینشی که جا دارد در مواردی که مطرح نشده است، توسط آیندگان پژوهش های مبسوطی انجام گیرد و نتایج گران بهای آن به عموم عرضه شود. مطمئناً این تحقیقات باید در تمام موضوعات بیان شده در قرآن کریم که مورد استفاده جهان حاضر است، گسترش یافته و از این نعمت ناب الهی کمال بهره برداری صورت پذیرد. این امر، منحصر به رویارویی قرآن با یهودیان نیست؛ بلکه در باره مسیحیان یا طرز برخورد با منافقان یا مشرکان و یا مفسدان و... نیز می توان مطرح کرد. علّت آن که در این کتاب، یهودیان مورد توجه قرار داده شده اند، این بوده است که از زمان حضرت موسی علیه السلام تا کنون، بیشترین پیامبران و معجزات و... برای قوم یهود مطرح شده است و از طرفی بیشترین نافرمانی ها و بهانه جویی ها و... نیز از سوی این قوم بوده است و این، نشانه از اهمیّت خاص است که خداوند متعال، درباره این قوم ابراز داشته تا مسلمانان در همه حال مراقبت کنند که بر اساس شیوه و روش قرآن کریم برابر عملکرد یهودیان، برخورد مناسب را انجام دهند. لازمه چنین رفتاری، به دست آوردن نکات ظریف قرآنی و سیره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله و سلم است که آن حضرت به شکل عملی، دستورات قرآنی را پیاده کرده است. امید که این کتاب، راهگشا باشد و آیندگان به تکمیل موارد این گونه بپردازند.

ص:۳۲۳

کتابنامه

فهرست منابع عربی

قرآن کریم

۱.صحیفه سجادیه (امام زین العابدین علیه السلام)، تحقیق: محمد باقر موحد ابطحی اصفهانی، اول، قم، مؤسسه الإمام المهدی علیه السلام، ۱۴۱۱ق.

۲.آلوسی، محمود، روح المعانی، بیروت؛ دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.

۳.________________، بلوغ الارب، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۳۱۴ ق.

۴.آمدی، عبدالواحد بن محمد، غررالحکم و دررالکلم، بی جا، انتشارات امام عصر، بی تا.

۵.ابن اثیر جزری، عزالدین، النهایه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ ق.

۶.ابن اشعث سجستانی، ابو داود سلیمان، سنن أبی داود، تحقیق: سعید محمد اللحام، اول، بی جا، دارالفکر، ۱۴۱۰ ق.

۷.ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمّد، تفسیر القرآن العظیم، سوم، عربستان، مکتبه نزار مصطفی الباز، ۱۴۱۹ ق.

۸.ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، مصر، دار إحیاء الکتب العربیه، ۱۹۶۵م.

۹.ابن حنبل، احمد، مسند احمد، بی چا، بیروت، دارصادر، بی تا.

۱۰.ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد؛ مقدمه العلامه ابن خلدون، چهارم، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

ص:۳۲۴

۱۱.ابن سلام، ابوعبید قاسم، کتاب الاموال، تحقیق محمّد خلیل هراس، قاهره، مکتبه کلیات الازهریه، ۱۹۶۸م.

۱۲.ابن سعد زهری، محمّد، الطبقات الکبری، تحقیق عبدالقادر عطا، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۸ ق.

۱۳.ابن شریف، محمود، الیهود فی القرآن، دوم، بیروت: دارومکتبه الهلال، ۱۹۸۶ م.

۱۴.ابن عبد البر، یوسف احمد، استیعاب، تحقیق علی محمد البجاوی، اول، بیروت، دار الجیل، ۱۴۱۲ق.

۱۵.ابن حلی، ابی طالب محمد بن حسن بن یوسف بن المطهر، إیضاح الفوائد، علی پناه اشتهاردی، عبدالرحیم بروجردی، اول، قم، المطبعه العلمیه، ۱۳۸۷ش.

۱۶.ابن عربی، محمّد بن عبدالله بن ابوبکر؛ احکام القرآن، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۷.ابن عربی، ابوعبدالله محی الدین محمد، تفسیر ابن عربی، تحقیق سمیر مصطفی رباب، اول، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.

۱۸.ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو؛ تفسیرالقرآن العظیم، دوم، دارالکتب العلمیه، لبنان، ۲۰۰۶م.

۱۹.________________؛ البدایه و النهایه، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ق.

۲۰.________________؛ السیره النبویه، تحقیق مصطفی عبد الواحد، بیروت، دار المعرفه، ۱۳۹۶ ق.

۲۱.________________؛ قصص الأنبیاء، اول، بیروت، دار ابن حزم، ۲۰۰۲م.

۲۲.ابن هشام، عبدالملک، سیره رسول الله، رفیع الدین اسحاق بن محمّد همدانی، اول، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۰ق.

۲۳.ابن منظور، ابوالفضل جمال الدین محمّد بن مکرم، لسان العرب، مؤسسه اعلمی، بیروت، ۱۴۲۶ه.

۲۴.اندلسی، علی بن احمد (ابن حزم)؛ جوامع السیره النبویه، بیروت، دار ابن کثیر، ۱۴۰۶ ق.

۲۵.ابوریّه، محمود، أضواء علی السنه المحمدیه، بیروت، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بی تا.

۲۶.ابوشهبه، محمد بن محمد، الإسرائیلیات و الموضوعات فی کتب التفسیر، قاهره، مکتبه السنه بالقاهره فقط، ۱۴۰۸ ه ق.

۲۷.أبو عزیز، سعد یوسف محمود، الإسرائیلیات و الموضوعات فی کتب التفاسیر قدیماً و حدیثاً، قاهره، المکتبه التوقیفیه، بی تا.

۲۸.أبوالنیل، محمد عبدالسلام، بنواسرائیل فی القرآن الکریم، دوم، مدینه نصر: دارالفکر الاسلامی، ۱۹۸۸م.

۲۹.احمدی میانجی، علی، مکاتیب الرسول، اول، بی جا: دارالحدیث، ۱۹۹۸م

۳۰.ادریس، محمدجلاء، صوره الاسرائیلی فی التوراه، اول، قاهره، مکتبه الآداب، ۲۰۰۴م.

۳۱.اصفهانی، ابو الحسن، وسیله النجاه (مع حواشی الگلپایگانی)، بی جا، بی نا، بی تا.

۳۲.امین، محسن، أعیان الشیعه، تحقیق حسن الامین، اول، بیروت، دارالتعارف، بی تا.

۳۳.انصاری کوفی، أبو یوسف یعقوب بن إبراهیم (قاضی القضاه)، الخراج، بی جا، بی نا، بی تا.

۳۴.أوغلو، تامر باجن، حقوق أهل الذمه فی الفقه الإسلامی، بی جا، بی نا، بی تا.

۳۵.الباش، حسن، القرآن و التوراه، دوم، بیروت، دارقتیبه، ۲۰۰۲م.

۳۶.________________، القدس من الإسراء إلی وعدالآخره، اول، بیروت، دارقتیبه، ۲۰۰۴م.

۳۷.بحرانی، یوسف بن احمد بن ابراهیم، الحدائق الناضره، اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۵ق.

۳۸.بحرانی، هاشم، البرهان، اول، تهران، بنیاد بعثت، ۱۴۱۶ ق.

۳۹.بخاری، ابوعبدالله محمّد بن اسماعیل، صحیح بخاری، بیروت، دارالکتب العلمیه، بی تا.

۴۰.برکات، احمد، محمّد و الیهود نظره جدیده، بی جا، الهیئه المصریه العامه للکتاب، ۱۹۹۶ م.

۴۱.برنز، واکیم، بابوات یهود، اول، بیروت، دارقتیبه، ۲۰۰۵ م.

۴۲.بغدادی، محمّد بن حبیب، المحبّر، بیروت، دارالافاق، بی تا.

۴۳.بغدادی، محمد بن ابراهیم، تفسیر الخازن، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.

۴۴.بغدادی، علاءالدین علی بن محمد، لباب التأویل، تصحیح محمد علی شاهین، اول، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.

۴۵.بغوی، ابو محمّد حسین بن مسعود، معالم التنزیل، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۵ق.

۴۶.بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر (بلاذری)، انساب الأشراف، تحقیق سهیل زکار/ ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۵ق.

۴۷.________________، فتوح البلدان، تحقیق صلاح الدین المنجد، قاهره، مکتبه النهضه، ۱۹۵۶ م.

۴۸.بلاغی، محمد جواد، الهدی إلی دین المصطفی، سوم، بیروت، مؤسسه اعلمی، ۱۴۰۵ق.

۴۹.بوست، جورج، کتاب مقدس، پنجم، بیروت، مکتبه المشعل، بی تا.

۵۰.بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، تحقیق: محمّد عبد الرحمن المرعشلی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق.

۵۱.بیهقی، جلیل بن ابی بکراحمد بن حسین بن علی، السنن الکبری، بی جا، دار الفکر، بی تا.

۵۲.تستری، ابومحمد سهل بن عبدالله، تفسیر التستری، تحقیق محمد باسل عیون السود، اول، بیروت، منشورات محمدعلی بیضون، ۱۴۲۳ق.

ص:۳۲۶

۵۳.تمیمی مغربی، ابو حنیفه نعمان بن محمد بن منصور، دعائم الإسلام، تحقیق آصف بن علی أصغر فیضی، دوم،، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۳۸۵ق.

۵۴.ثعالبی مالکی، عبدالرحمن بن محمد بن مخلوف ابوزید؛ جواهر الحسان، اول، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق.

۵۵.ثعلبی نیسابوری، ابواسحاق احمد بن ابراهیم، کشف البیان، اول، بیروت، دار إحیاء التراث العربی، ۱۴۲۲ق.

۵۶.جزائری، احمدبن اسماعیل؛ قلائد الدرر، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.

۵۷.جزیری، عبد الرحمن، غروی، محمد، یاسر مازح؛ الفقه علی المذاهب الأربعه و مذهب أهل البیت، اول، بیروت، دار الثقلین، ۱۴۱۹ق.

۵۸.جلالی، محمد رضا؛ جهاد الإمام السجاد، اول، بی جا، دارالحدیث، ۱۴۱۸ق.

۵۹.حبنکه المیدانی، عبدالرحمن حسن؛ مکاید یهودیه عبر التاریخ، هفتم، بیروت، دارالقلم، ۱۴۲۳ق.

۶۰.حجازی السّقا، احمد؛ نقد التوراه و اسفار موسی الخمسه، اول، بیروت، دارالجیل، ۱۴۱۶ق.

۶۱.جدیدالاسلام، محمد رضا؛ إقامه الشهود، بی جا، بی نا، بی تا.

۶۲.حرعاملی، محمد بن حسن بن علی، تفصیل وسائل الشیعه، اول، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۹ق.

۶۳.حسنی یوسف، محمد، الصفحه السوداء للکتاب المقدس، اول، لبنان، دارالکتاب العربی، ۲۰۰۶م.

۶۴.حسین، مصطفی، الإسرائیلیات فی التراث الاسلامی، بی جا، بی نا، بی تا.

۶۵.حسینی شیرازی، محمّد؛ القواعدالفقهیه، اول، قم، بی نا، ۱۴۱۴ق.

۶۶.________________، الفقه، کتاب جهاد، بی جا، بی نا، بی تا.

۶۷.حسینی معدّی، حسینی، أسرارالتلمود، اول، القاهره، دارالکتاب العربی، ۲۰۰۶م.

۶۸.حسینی عاملی، حسن کاظم، یهود الجزیره العربیه، اول، بیروت، دارالهادی، ۲۰۰۵م.

۶۹.حقی بروسوی، اسماعیل، تفسیر روح البیان، بیروت، دارالفکر، بی تا.

۷۰.حلبی شافعی، علی بن برهان الدین، السیره الحلبیه، بیروت، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۲۰ق.

۷۱.حلّی، جعفر بن حسن؛ شرائع الإسلام، تحقیق و تصحیح عبد الحسین محمد علی بقال، دوم، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۰۸ ه

ق.

۷۲.حلی، ابومنصور حسن بن یوسف بن مطهر، تذکره الفقهاء، بی چا، بی جا، بی نا، بی تا.

۷۳.________________؛ مختلف الشیعه، دوم، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ذیقعده، ۱۴۱۳ق.

۷۴.________________، تحریر الأحکام، تحقیق إبراهیم بهادری / قم، مؤسسه الإمام الصادق علیه السلام، ۱۴۲۰ق.

۷۵.حماده، حسین عمر، شهود یهوه، اول، دمشق، دارالوثائق، ۲۰۰۳م.

۷۶.حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، تحقیق عبدالفریدالجندی، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۰ق.

۷۷.خالد، حسن، موقف الاسلام من الوثنیه و الیهودیه و النصرانیه، اول، بیروت؛ معهد الانماء العربی، ۱۹۸۶م.

۷۸.خالدی، صلاح عبدالفتاح، الشخصیه الیهودیه من خلال القرآن، اول، دمشق، دارالقلم، ۱۴۱۹ق.

۷۹.خوانساری، احمد، جامع المدارک، دوم، قم، مکتبه الصدوق، ۱۴۰۵ ق.

۸۰.خویی، ابو القاسم موسوی، التنقیح، بی چا، بی جا، بی نا، بی تا.

۸۱.دبج، اسماعیل، تأملات فی التوراه، اول، بیروت، دارالرشید، ۲۰۰۱م.

۸۲.دروَزه، محمّد عزه، تاریخ بنی اسرائیل من أسفارهم، بیروت، منشورات المکتبه العصریه، ۱۳۸۹ق.

۸۳.________________، التفسیرالحدیث، قاهره، دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۸۳ق.

۸۴.دراز، محمّد عبدالله، النبأ العظیم، دوم، کویت، دارالقلم، ۱۳۹۰ق.

۸۵.دسوقی عبدالرحمن، ابراهیم، خفایا التلمود، دارالکتاب العربی، بی تا.

۸۶.دیار بکری، حسین بن محمّد، تاریخ الخمیس، بیروت، دارصادر، بی تا.

۸۷.ذهبی، محمدحسین، الاسرائیلیات فی التفسیر و الحدیث، دوم، دمشق، لجنه النشر فی دارالإیمان، ۱۴۰۵ ق.

۸۸.________________، التفسیر و المفسرون، بیروت، دار الیوسف، بی تا.

۸۹.رازی جصاص، ابوبکر احمد بن علی، أحکام القرآن، تحقیق عبد السلام محمد علی شاهین، اول، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.

۹۰.________________، احکام القرآن (جصاص)، تحقیق محمد صادق قمحاوی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ق.

۹۱.راوندی، قطب الدین سعید بن هبه الله، فقه القرآن، تحقیق أحمد حسینی، دوم، قم، مکتبه النجفی المرعشی، ۱۴۰۵ق.

۹۲.________________، فقه القرآن، تهران، دفتر تبلیغات اسلامی، بی تا.

۹۳.راغب اصفهانی، ابوالقاسم حسین بن محمّد بن فضل؛ مفردات ألفاظ القرآن، تحقیق صفوان عدنان داوودی، دوم، قم، ذوی القربی، ۱۴۲۳ق.

۹۴.رشید رضا، محمّد، تفسیرالقرآن الحکیم (المنار)، بیروت، دارالمعرفه، ۱۴۱۴ق.

۹۵.رضی، ابوالحسن محمد بن حسین، تلخیص البیان، بی جا، بی نا، بی تا.

۹۶.زحیلی، وهبه بن مصطفی، التفسیرالمنیر، دوم، دمشق، دارالفکرالمعاصر، ۱۴۱۸ق.

ص:۳۲۸

۹۷.________________، تفسیر الوسیط، دمشق، دارالفکر، ۱۴۲۲ق.

۹۸.زریق، برهان، الصحیفه میثاق الرسول، دمشق، دارالمنیر، ۱۹۹۶ م.

۹۹.الزرکلی، خیرالدین، الأعلام قاموس تراجم، لبنان، دارالعلم الملایین، ۲۰۰۵م.

۱۰۰.زکار، أ.د.سهیل، المحذوف من التوراه کاملاً، اول، دمشق/ بیروت، دار قتیبه، ۲۰۰۶م.

۱۰۱.زمخشری خوارزمی، ابوالقاسم جارالله محمود بن عمر؛ الکشاف، بی جا، دارالفکر، بی تا.

۱۰۲.زوبعی، عامر؛ بنوإسرائیل فی القرآن، اول، برامکه، دارالعصماء، ۲۰۰۷م.

۱۰۳.سرخسی، شمس الدین؛ المبسوط، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۰۶ق.

۱۰۴.سمرقندی، نصربن محمّد بن احمد؛ بحرالعلوم، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۰۵.سمرقندی، ابونصرمحمّد بن مسعود بن عیاش، تفسیرالعیاشی، اول، تهران، مکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۰ق.

۱۰۶.سمهودی، علی بن محمّد، وفاء الوفاء، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

۱۰۷.سیوری، مقداد بن عبدالله، نضد القواعد الفقهیه، تحقیق عبد اللطیف کوهکمری، بی چا، قم، مکتبه الخیام، ۱۴۰۳ق.

۱۰۸.سیوطی، جلال الدین ابن ابوبکر، الدر المنثور، کاظمیّه، دارالکتب العراقیه، بی تا.

۱۰۹.________________، الجامع الصغیر، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۱ق.

۱۱۰.شاحاک، اسرائیل؛ الدیانه الیهودیه و تاریخ الیهود، هشتم، بیروت، شرکه المطبوعات، ۲۰۰۴م.

۱۱۱.شارل لوران، روهلنج، الکنز المرصود، اول، بی جا، مکتبه النافذه، ۲۰۰۳ م.

۱۱۲.شبر، عبد الله، تفسیر القرآن الکریم، اول، بیروت، دارالبلاغه، ۱۴۱۲ق.

۱۱۳.________________، الجوهر الثمین، اول، کویت، مکتبه الألفین، ۱۴۰۷ ق.

۱۱۴.شریف، عون، نشأه الدوله الاسلامیه، بیروت، دارالجبل، ۱۴۱۱ق.

۱۱۵.شریف مرتضی، علی بن حسین موسوی، المسائل الناصریات، اول، تهران، رابطه الثقافه والعلاقات الإسلامیه، ۱۴۱۷ق.

۱۱۶.شعشوع، سلیم، تاریخ الفلسفه و العلوم الیهودیه فی أرض الإسلام، باریس، دار و مکتبه بیبلیون، ۲۰۰۷م.

۱۱۷.شلبی، احمد، مقارنه الادیان (الیهودیه)، دوازدهم، بی جا، مکتبه النهضه المصریه، بی تا.

۱۱۸.شوکانی، محمدبن علی بن محمد، نیل الاوطار، بیروت، دارالجیل، ۱۹۷۳م.

۱۱۹.شوینمان، رالف، التاریخ الخفی للصهیونیه، اول، بی جا، دارالملتقی، ۲۰۰۴م.

۱۲۰.شهرستانی، محمّد بن عبدالکریم بن ابی بکراحمد؛ الملل و النحل، سوم، بیروت، دارالمعرفه، ۱۹۹۳ م.

۱۲۱.شهید ثانی (العاملی)، زین الدین بن علی بن احمد؛ مسالک الأفهام، اول، قم، مؤسسه المعارف الإسلامیه، ۱۴۱۳ق.

۱۲۲.صالحی شامی، محمّد بن یوسف، سبل الهدی و الرشاد، تحقیق عبدالموجود معوض، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۴ ق.

۱۲۳.صبحی، أحمس حسن، المسلمون و المسیحیون تحت الحصار الیهودی، اول، القاهره، مکتبه مدبولی، ۲۰۰۲م.

۱۲۴.صدر، سید حسن؛ نهایه الدرایه، تحقیق ماجد الغرباوی، قم، مشعر، بی تا.

۱۲۵.صدوق، ابوجعفر محمدبن علی بن بابویه القمی؛ معانی الاخبار، تصحیح علی اکبر غفاری، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۶۱ش.

۱۲۶.طائی، نجاح؛ یهود بثوب الإسلام، اول، لندن، دارالهدی، ۲۰۰۲م.

۱۲۷.طباره، عفیف عبدالفتاح، الیهود فی القرآن، دوازدهم، بیروت، دارالعلم الملایین، ۱۹۹۵م.

۱۲۸.طباطبائی حکیم، سید محسن؛ نهج الفقاهه، اول، قم، ۲۲ بهمن، بی تا.

۱۲۹.طباطبایی، محمّد حسین، المیزان، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۷ ق.

۱۳۰.طبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن احمد، المعجم الکبیر، تحقیق وتخریج حمدی عبد المجید السلفی، قاهره، دار إحیاء التراث العربی، بی تا.

۱۳۱.طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه، بی تا.

۱۳۲.ـــــــــــــــــــــــ، إعلام الوری، قم، آل البیت، ۱۴۱۷ ق.

۱۳۳.ـــــــــــــــــــــــ، جوامع الجامع، اول، تهران، دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷ ش.

۱۳۴.طبرسی، احمد بن علی بن ابی طالب، احتجاج، تحقیق محمد باقر خرسان، نجف اشرف، دار النعمان، ۱۳۸۶ق.

۱۳۵.طبری، ابو جعفر محمّد بن جریر، جامع البیان، اول، بیروت، دارالفکر، بی تا.

۱۳۶.ـــــــــــــــــــــــ، تاریخ الامم والملوک، قاهره، مطبعه الاستقامه، ۱۳۵۸ ق.

۱۳۷.طنطاوی، محمد، بنواسرائیل فی القرآن و السنه، دوم، قاهره، دارالشروق، ۲۰۰۰م.

۱۳۸.طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، تهذیب الأحکام، سوم، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۶۴ ش.

۱۳۹. ـــــــــــــــــــــــــــــــــــ، الخلاف، اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۷ ق.

ص: ۳۳۰

۱۴۰.________________، المبسوط، تحقیق و تصحیح محمد تقی کشفی، سوم، تهران، المکتبه المرتضویه، ۱۳۸۷ ق.

۱۴۱.طه، علی حسن، العنصریه الصهیونیه الیهودیه، اول، بیروت، دارالهادی، ۲۰۰۲م.

۱۴۲.ظاظا، حسن، الفکر الدینی الیهودی، دمشق، دار القلم، ۱۴۱۶ ق.

۱۴۳.عامری، یحیی بن ابی بکر، بهجه المحافل، مدینه المنوره، المکتبه العلمیه، بی تا.

۱۴۴.عاملی، جعفر مرتضی، الصحیح من سیره النبی الاعظم، بیروت، دارالسیره، ۱۹۹۵.

۱۴۵.عبّودی، هنری، معجم الحضارات السامیه، دوم، طرابلس، بی نا، ۱۴۱۱ ق.

۱۴۶.عبدالسمیع حسین، عمادعلی، الاسلام و الیهودیه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۲۰۰۴م.

۱۴۷.عرموش، احمد راتب، قیاده الرسول السیاسه و العسکریه، بیروت، دارالنفائس، ۱۴۱۲ق.

۱۴۸.عسقلانی، احمدبن علی بن حجر، الاصابه، ریاض، بیت الافکار الدولیه، ۲۰۰۴.

۱۴۹.________________؛ فتح الباری، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۱ق.

۱۵۰.عسکری، ابومحمّد حسن بن علی، التفسیر المنسوب الی الامام العسکری، اول، قم، مدرسه امام مهدی علیه السلام، ۱۴۰۹ق.

۱۵۱.عسکری، مرتضی، من عقاید الاسلام من القرآن الکریم، پنجم، قم، کلیه اصول الدین، ۱۴۲۶ ق.

۱۵۲.عصفری، خلیفه بن خیاط، تاریخ خلیفه، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق.

۱۵۳.________________، کتاب الطبقات، تحقیق سهیل زکار، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ ق.

۱۵۴.العلی، صالح احمد، دوله الرسول صلی الله علیه و آله و سلم فی المدینه، اول، بیروت، شرکه المطبوعات، ۲۰۰۱م.

۱۵۵.علی، جواد، المفصّل، اوّل، بیروت، دارالعلم للملایین، بی تا.

۱۵۶.غنیم، عبدالرحمن، الیهود بین القرآن و التوراه، اول، دمشق، دارالجلیل، ۲۰۰۰م.

۱۵۷.فخررازی، ابوعبدالله محمّد بن عمر، تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق.

۱۵۸.فیض کاشانی، ملا محسن، تفسیر صافی، تحقیق حسین اعلمی، دوم، تهران، صدر، ۱۴۱۵ ق.

۱۵۹.قرطبی، محمّد بن احمد، الجامع لأحکام القرآن (تفسیر قرطبی)، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۶۴ ش.

۱۶۰.قرطبی، احمد بن عمر، المفهم، تحقیق رفعت فوزی، اول، قاهره، دارالسلام، ۱۴۰۹ ق.

۱۶۱.قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، تحقیق طیب موسوی جزایری، چهارم، قم، دار الکتاب، ۱۳۶۷ق.

۱۶۲.صدوق، ابوجعفرمحمد بن علی بن الحسین بن بابویه، من لا یحضره الفقیه، دوم، قم، جامعه المدرسین، ۱۴۰۴ق.

ص:۳۳۱

۱۶۳.قمی، علی بن محمد، جامع الخلاف والوفاق، تحقیق حسین حسینی بیرجندی، اول، قم، زمینه سازان ظهور امام عصر(عج)، بی تا.

۱۶۴.قیروانی، حسن بن رشیق، العمده، تحقیق محمّد محیی الدین، قاهره، مکتبه التجاریه الکبری، ۱۳۸۳ ق.

۱۶۵.قطب، سید، فی ظلال القرآن، قاهره، دارالشروق، ۱۴۱۲ ق.

۱۶۶.کاشانی، ملا فتح الله، زبده التفاسیر، اول، بی جا، بنیاد معارف اسلامی، ۱۴۲۳ ق.

۱۶۷.کلانتری ارسنجانی، علی اکبر، الجزیه و أحکامها فی الفقه الإسلامی، اول، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ق.

۱۶۸.کلینی، ابوجعفر محمدبن یعقوب، کافی، چهارم، تهران، دارالکتب الإسلامیه، ۱۴۰۷ ق.

۱۶۹.گروهی از نویسندگان، قاموس الکتاب المقدس، سوم، قاهره، دارالثقافه، ۱۹۹۵ م.

۱۷۰.لویس، برنارد، الإسلام و أزمه العصر، اول، قاهره، بی نا، ۲۰۰۴م.

۱۷۱.مبارک فوری، صفی الرحمن، الرحیق المختوم، دمشق، دارالخیر، ۱۴۱۷ ق.

۱۷۲.متقی الهندی، علاءالدین علی بن حسام، کنزالعمّال، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۹ق.

۱۷۳.مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، دوم، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق.

۱۷۴.محمّد بن سعدبن منیع، سنن النبیّ وأیّامه، اول، بیروت، المکتب الاسلامی، ۱۴۱۶ ق.

۱۷۵.محمدعبدالرحمن ربیع، آمال، الإسرائیلیات فی تفسیر الطبری، قاهره، المجلس الأعلی للشئون الإسلامیه، ۱۴۲۲ ق.

۱۷۶.محلی، جلال الدین؛ و سیوطی، جلال الدین؛ تفسیر الجلالین، بیروت، مؤسسه النور، ۱۴۱۶ ق.

۱۷۷.مرتضی، احسان ادیب؛ إسرائیل، دوم، بیروت، باحث للدراسات، ۲۰۰۷م.

۱۷۸.مرکز المصطفی، العقائد الإسلامیه، اول، قم، مرکز المصطفی، ۱۴۲۰ ق.

۱۷۹.مروارید، علی أصغر، الینابیع الفقهیه، اول، بی جا، دار التراث، ۱۴۱۰ ق.

۱۸۰.مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، قم، دارالهجره، ۱۴۰۴ق.

۱۸۱.________________، التنبیه والإشراف، بیروت، دار صعب، بی تا.

۱۸۲.مصطفوی، حسن، التحقیق، بی جا، سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۴ش.

۱۸۳.معرفت، محمد هادی، التفسیر و المفسرون، اول، مشهد، الجامعه الرضویه، ۱۴۱۹ق.

۱۸۴.معروف الحسنی، هاشم، سیره المصطفی، سوم، بیروت، دارالقلم، ۱۹۸۱م.

۱۸۵.مغنیه، محمد جواد، اسرائیلیات القرآن، اول، بیروت، دار الجواد، ۱۴۰۰ق.

۱۸۶.مغنیه، محمد جواد، تفسیر الکاشف، اول، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۴۲۴ ق.

۱۸۷.مفید، محمّد بن محمد بن نعمان عکبری، المقنعه، اول، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

۱۸۸.________________، الاجتهاد والتقلید عند السنه، بی جا، بی نا، بی تا.

۱۸۹.موسوی بجنوردی، محمد، القواعد الفقهیه، سوم، تهران، عروج، ۱۳۷۹ش.

۱۹۰.مونتگمری، وات، محمّد فی المدینه، بیروت، المکتبه العصریه، بی تا.

۱۹۱.نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، ششم، نجف، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۹ق.

۱۹۲.نسفی، عبدالله بن احمد، مدارک التنزیل، بیروت، دار ابن کثیر، ۱۴۱۹ق.

۱۹۳.نعنانه، رمزی، الإسرائیلیات و أثرها فی کتب التفسیر، دمشق، النشرالاسلامی، ۱۴۱۹ق.

۱۹۴.نمیری، عمربن شبه، تاریخ المدینه المنوره، تحقیق فهیم شلتوت، قم، دارالفکر، ۱۳۶۸ش.

۱۹۵.نویری، احمد بن عبدالوهاب، نهایه الارب، قاهره، المؤسسه المصریه العامه، بی تا.

۱۹۶.واحدی نیشابوری، أسباب نزول الآیات، قاهره، مؤسسه الحلبی، ۱۹۶۸م.

۱۹۷.نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، اول، بیروت، مؤسسه آل البیت علیهم السلام، ۱۴۰۸ق.

۱۹۸.واقدی، محمد بن عمر، مغازی، تحقیق مارسدن جونس، قم، دفتر تبلیغات، ۱۴۱۴ق.

۱۹۹.ولفنسون، إسرائیل، تاریخ الیهود فی بلاد العرب، بیروت، دار و مکتبه بیبلیون، بی تا.

۲۰۰.یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۱۳ ق.

۲۰۱.یعقوب بن ابراهیم، ابویوسف، کتاب الخراج، بیروت، دارالمعرفه، ۱۳۹۹ق.

۲۰۲.محمد عطا، زبیده، الیهود فی العالم العربی، اول، بی جا، عین الدراسات و البحوث الانسانیه و الاجتماعیه، ۲۰۰۳م.

۲۰۳.موسوی خمینی، روح الله، تحریر الوسیله، دوم، قم، اسماعیلیان، ۱۳۹۰ش.

۲۰۴.موسوی خوئی، ابوالقاسم، البیان، قم، دارالثقلین، ۱۴۱۸ق.

۲۰۵.موسوی عاملی، محمد بن علی، مدارک الأحکام، اول، بیروت، مؤسسه آل البیت، ۱۴۱۱ق.

۲۰۶.هیکل، محمد حسین، حیاه محمّد صلی الله علیه و آله و سلم، قاهره، مکتبه النهضه المصریه، ۱۹۶۸م.

ص:۳۳۳

فهرست منابع فارسی

۲۰۷.قرآن کریم، ترجمه آیت الله ناصر مکارم شیرازی.

۲۰۸.کتاب مقدس (ترجمه تفسیری کتاب مقدس)، بی جا، بی نا، بی تا.

۲۰۹.آئینه وند، صادق، تاریخ سیاسی اسلام، تهران، دفتر امور هنری، بی تا.

۲۱۰.آرمسترانگ، کرن، خداشناسی از ابراهیم تا کنون، مترجم: محسن سپهر، اول، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۳ش.

۲۱۱.آرنولد، توماس، تاریخ گسترش اسلام، مترجم: ابوالفضل عزتی، دوم، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۸ش.

۲۱۲.آذرنوش، آذرتاش، فرهنگ معاصر عربی- فارسی، تهران، نشر نی، بی تا.

۲۱۳.آشتیانی، جلال الدین، تحقیقی در دین یهود، سوم، تهران، نگارش، ۱۳۸۳ش.

۲۱۴.آنترمن، آلن، باورها و آیین های یهودی، مترجم: رضا فرزین، اول، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۵ش.

۲۱۵.آیتی، محمدابراهیم، چکیده تاریخ اسلام، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۸ش.

۲۱۶.ابّان، ابا، قوم من تاریخ بنی اسرائیل، مترجم: نعمت الله شکیب اصفهانی، تهران، کتابفروشی یهودا بروخیم، ۱۳۵۸ش.

۲۱۷.ابراهیم حسن، حسن، تاریخ سیاسی اسلام، مترجم: ابوالقاسم پاینده، بی جا، جاویدان، ۱۳۶۰ش.

۲۱۸.ابن اثیر، عزالدین علی، الکامل فی التاریخ، مترجم: عباس خلیلی، تهران، شرکت انتشارات علمی، بی تا.

۲۱۹.ابن خلدون، عبدالرحمان، العبر، مترجم: عبدالمحمّد آیتی، اول، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳ش.

۲۲۰.ابن رسته، احمد بن عمر، الاعلاق النفیسه، مترجم: قره چانلو، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵ش.

۲۲۱.ابن سعد، محمّد، طبقات بخشی از سیره نبوی، مترجم: محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۵ش.

۲۲۲.ابن هشام، عبدالملک، سیره النبویه، مترجم: هاشم رسولی محلاتی، بی جا، اوج، ۱۳۶۰ش.

۲۲۳.ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان، تحقیق: دکتر محمّد جعفر یاحقی- دکتر محمّد مهدی ناصح، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.

۲۲۴.اپستاین، ایزیدور، یهودیّت، مترجم: بهزاد سالکی، اول، تهران، مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، ۱۳۸۵ش.

۲۲۵.استین، جک برن، واقعیتهای جامعه اسرائیل، مترجم: محمود افتخارزاده، بی جا، بی نا، بی تا.

۲۲۶.اسلامی، محمّد جعفر، شأن نزول آیات، اول، تهران، نشر نی، ۱۳۸۳ ش.

۲۲۷.اشتاین سالتز، آدین، سیری در تلمود، مترجم: باقر طالبی دارابی، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۳ش.

۲۲۸.الیاده، میرچا، فرهنگ و دین، هیأت مترجمان، تهران، طرح نو، ۱۳۷۴ش.

۲۲۹.ایازی، محمد علی، روش شناسی قرآن در بیان عقاید، اول، تهران، دانشگاه آزاد اسلامی، ۱۳۸۷ش.

۲۳۰.بابایی، احمد علی، برگزیده تفسیر نمونه، سیزدهم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۲ ش.

۲۳۱.باهنر، محمّد جواد/ هاشمی رفسنجانی، علی اکبر، جهان در عصر بعثت، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی تا.

۲۳۲.بختور تاش، نصرت الله، نبردهای محمّد صلی الله علیه و آله و سلم، سوم، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، ۱۳۴۲ش.

۲۳۳.بروجردی، محمد ابراهیم، تفسیر جامع، ششم، تهران، صدر، ۱۳۶۶ ش.

۲۳۴.بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، مترجم: محمد توکل، اول، بی جا، فقره، ۱۳۶۴ش.

۲۳۵.بلاغی نجفی، محمد جواد، الهدی الی دین المصطفی (اسلام آئین برگزیده)، مترجم: احمد صفائی، تهران: آفاق، بی تا.

۲۳۶.بوکای، موریس، مقایسه تورات، انجیل، قرآن و علم، مترجم: ذبیح الله دبیر، ششم، بی جا، بی نا، ۱۳۷۴ش.

۲۳۷.بیّومی مهران، محمد، بررسی تاریخی قصص قرآن، مترجم: محمد راستگو، اول، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳ش.

۲۳۸.بیهقی، احمدبن حسین، دلائل النبوه، مترجم: محمود مهدوی دامغانی، بی جا، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷ش.

۲۳۹.پیترز، اف.ئی، یهودیت مسیحیت اسلام، مترجم: حسین توفیقی، اول، قم، مرکز مطالعات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۴ش.

۲۴۰.ج. م. عبدالجلیل، تاریخ ادبیات عرب، مترجم: آ. آذرنوش، اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳ش.

ص:۳۳۵

۲۴۱.جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام، دوم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹ش.

۲۴۲.جلالی کندری، سهیلا، یهود شناخت، دوم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۲ش.

۲۴۳.جمعی از نویسندگان، دایره المعارف کتاب مقدس، مترجمین، آلیس علیایی، مریم قبادی، کیانوش اخوین و... به سرپرستی بهرام محمّدیان، اوّل، تهران، سرخدار، ۱۳۸۱ش.

۲۴۴.جمعی از نویسندگان، محمد خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم، بی جا، حسینیه ارشاد، بی تا.

۲۴۵.جمعی از نویسندگان، سیمای یهود در قرآن، اول، بی جا، بنیاد قرآن و عترت، ۱۳۸۳ش.

۲۴۶.جناتی، محمد ابراهیم، همبستگی ادیان و مذاهب اسلامی، اول، قم، انصاریان، ۱۳۸۱ش.

۲۴۷.________________، یهود در گذشته و حال، مترجم: محمد بحرینی کاشمری، قم، بی نا، بی تا.

۲۴۸.جوادی آملی، عبدالله، معاد در قرآن، چهارم، قم، إسراء، ۱۳۸۰ش.

۲۴۹.حامدی، گلناز، فرهنگ اصطلاحات ادیان جهان، اول، تهران، مدحت، ۱۳۸۴ش.

۲۵۰.حتّی خوری، فیلیپ، تاریخ عرب، مترجم: ابوالقاسم پاینده، چهارم، تهران، شرکت انتشارات، ۱۳۵۲ش.

۲۵۱.حسنی، علی اکبر، تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰ش.

۲۵۲.حسین زاده، محمد علی، سیری در مکتب یهود، اول، تهران، کیهان، ۱۳۸۳ش.

۲۵۳.حسینی اصفهانی، مرتضی، نگرش وحی بر یهود و مسیحیت، اول، اصفهان، انتشارات فرهنگ قرآن، ۱۳۷۷ش.

۲۵۴.حسینی شیرازی، محمد، دنیا بازیچه یهود، مترجم: هادی مدرّسی، سوم، قم، سلسله، ۱۳۸۷ش.

۲۵۵.________________، قدس شریف و مسجدالاقصی، مترجم: نرگس گنجی، اول، قم، یاس زهرا۳، ۱۳۸۷ش.

۲۵۶.________________، پایان اسلام نتیجه صلح با یهود، ترجمه و تحقیق: صادق داوری، اول، قم، سلسله، ۱۳۸۲ش.

۲۵۷.حمیدی، جعفر، تاریخ اورشلیم (بیت المقدس)، اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴ش.

۲۵۸.حی، یهودا، گنجینه ای بر تلمود، بی جا، بی نا، بی تا.

۲۵۹.خامنه ای، علی، قرارداد ترک مخاصمه و آتش بس، بی جا، بی نا، بی تا.

۲۶۰.خرمشاهی، بهاء الدین و همکاران، دائره المعارف تشیع، تهران، سازمان دائره المعارف تشیع، ۱۳۶۸ش.

۲۶۱.________________، دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، بی جا، بی نا، بی تا.

ص:۳۳۶

۲۶۲.خزائلی، محمد، احکام قرآن، اول، تهران، دنیای دانش، ۱۳۸۴ش.

۲۶۳.خواند میر، غیاث الدین همام الدین حسینی، تاریخ حبیب السیر، سوم، تهران، کتابفروشی خیام، ۱۳۶۲ش.

۲۶۴.دورانت، ویل، تاریخ تمدن ویل دورانت، مترجم: احمد آرام و دیگران، سوم، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰ش.

۲۶۵.دیاری، محمد تقی، پژوهشی در باب اسرائیلیات در تفاسیر قرآن، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی، ۱۳۷۹ش.

۲۶۶.رضوان، فتحی و صبیح، محمّد، محمّد رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، مترجم: محمّد علی خلیلی، دوم، بی جا، گوتنبرگ، ۱۳۴۰ش.

۲۶۷.ساعدی رودی، محمد ابراهیم، قرآن کریم و ادعای حق دینی یهود در فلسطین، اول، تربت جام، انتشارات شیخ الاسلام، ۱۳۸۳ش.

۲۶۸.سبحانی، جعفر، فرازهائی از تاریخ پیامبر اسلام، چهاردهم، تهران، مشعر، ۱۳۷۳ش.

۲۶۹.________________، فروغ ابدیّت، چهارم، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴ش.

۲۷۰.سلیمانی اردستانی، عبدالرحیم، یهودیت، اول، قم، آیات عشق، بهار۱۳۸۲ش.

۲۷۱.________________، کتاب مقدس، اول، قم، آیات عشق، ۱۳۸۲ش.

۲۷۲.سلیمانی، حسین، عدالت کیفری در آیین یهود، اول، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۴ش.

۲۷۳.سوکولوف، ناهوم، تاریخ صهیونیسم، مترجم: داود حیدری، اول، تهران، نظر، ۱۳۷۷ش.

۲۷۴.شاحاک، اسرائیل، تاریخ یهود- مذهب یهود، مترجم: مجید شریف، اول، تهران، چاپخش، ۱۳۷۶ش.

۲۷۵.شاکری زواردهی، روح الله، منجی در ادیان، اول، مرکز تخصصی مهدویّت، ۱۳۸۸ش.

۲۷۶.شرباک، دن کوهن، فلسفه یهودی در قرون وسطا، مترجم: علی رضا نقدعلی، اول، قم، مرکز مطالعات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۲ش.

۲۷۷.شعبانی، رضا، ایرانیان و هویّت ملّی، اول، تهران، سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۵ش.

۲۷۸.شمس الدین، محمد مهدی، نظام حکومت و مدیریت در اسلام، مترجم: مرتضی آیت الله زاده شیرازی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۵ش.

۲۷۹.شوقی، ابوخلیل، اسلام در زندان اتهام، مترجم: حسن اکبری مرزناک، تهران، بعثت، بی تا.

ص:۳۳۷

۲۸۰.شهبازی، عبدالله، زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران، اول، تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۷ش.

۲۸۱.شهیدی، جعفر، تحلیلی از تاریخ اسلام، دوم، تهران، نهضت زنان مسلمان، ۱۳۵۹ش.

۲۸۲.صادقی، مصطفی، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ویهود حجاز، سوم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۶ش.

۲۸۳.صفاتاج، مجید، ماجرای فلسطین و اسرائیل، اول، تهران، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۰ش.

۲۸۴.طباره، عفیف عبدالفتاح، چهره یهود در قرآن، بی جا، جهان آرا، بی تا.

۲۸۵.طباطبائی، محمّد حسین، تفسیرالمیزان، مترجم: محمّد باقر موسوی همدانی، ششم، تهران، امیرکبیر، بی تا.

۲۸۶.طباطبایی اردکانی، محمود، تاریخ تحلیلی اسلام، بی جا، اساطیر، ۱۳۷۱ش.

۲۸۷.طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، مجمع البیان، تهران، ناصر خسرو.

۲۸۸.طبرسی، احمد بن علی بن ابی طالب، احتجاج، مترجم: بهراد جعفری، دوم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۵ش.

۲۸۹.طبری، محمدبن جریر، ترجمه تفسیر طبری، سوم، تهران، توس، ۱۳۶۷ش.

۲۹۰.____________، تاریخ طبری (تاریخ الرسل والملوک)، مترجم: ابوالقاسم پاینده، دوم، بی جا، اساطیر، ۱۳۶۲ش.

۲۹۱.طلاس، مصطفی، پیامبر و آئین نبرد، مترجم: حسن اکبری مرزناک، بی جا، بعثت، بی تا.

۲۹۲.طوسی، محمّد بن حسن، التبیان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.

۲۹۳.طیب، عبدالحسین، اطیب البیان، دوم، تهران، اسلام، ۱۳۷۸ش.

۲۹۴.ظفرالاسلام خان، نقد و نگرشی بر تلمود، مترجم: محمدرضا رحمتی، اول، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۹ش.

۲۹۵.عباسی مقدم، مصطفی، اسوه های قرآنی، دوم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۶ش.

۲۹۶.عسکری، مرتضی، ادیان آسمانی و مسئله تحریف، مترجم: حسن افتخارزاده سبزواری، تهران، روزبه، ۱۳۶۳ش.

۲۹۷.____________، عقاید اسلام در قرآن کریم، اول، بی جا، مجمع علمی اسلامی انتشارات منیر، بی تا.

۲۹۸.علی، امیر، تاریخ سیاسی و اجتماعی اسلام، مترجم: ایرج رزاقی و محمدمهدی حیدرپور، مشهد، آستان قدس رضوی،

۱۳۷۰ش.

۲۹۹.________________، تاریخ عرب و اسلام، مترجم: فخر داعی گیلانی، دهم، تهران، گنجینه، ۱۳۶۶ش.

ص:۳۳۸

۳۰۰.عمیدزنجانی، عباسعلی، اسلام و حقوق ملل، اول، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۴۶ش.

۳۰۱.______________، اسلام و همزیستی مسالمت آمیز، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۴۴ ش.

۳۰۲.______________، حقوق اقلیتها، بی جا، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، پائیز۱۳۶۲ش.

۳۰۳.فاخوری، حنّا، تاریخ ادبیات زبان عربی، مترجم: عبدالمحمد آیتی، دوم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳ش.

۳۰۴.فرم، اریک، همانند خدایان خواهید شد، مترجم: نادر پورخلخالی، اول، بی جا، کاوش، ۱۳۶۰ش.

۳۰۵.فروید، زیگموند، موسی و یکتاپرستی، مترجم: قاسم خاتمی، بی جا، بی نا، ۱۳۴۸ش.

۳۰۶.فعال عراقی، حسین، یهود در المیزان، اول، تهران، سبحان، ۱۳۸۱ش.

۳۰۷.فیاض، علی اکبر، تاریخ اسلام، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۹ش.

۳۰۸.فیض الاسلام، ترجمه و شرح نهج البلاغه، تهران، بی نا، ۱۳۹۲ق.

۳۰۹.قاسمی، حمید محمد، اسرائیلیات و تأثیر آن بر داستان های انبیاء در کتب تفسیری قرآن، تهران، سروش، اول، ۱۳۸۰ش.

۳۱۰.قرشی، علی اکبر، قاموس قرآن، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۵۲ش.

۳۱۱.قزوینی، محمد حسن، فدک، مترجم: احمد علم الهدی، تهران، کتابخانه مسجد چهل ستون، بی تا.

۳۱۲.قزوینی یزدی، حاج بابا، محضرالشهود فی ردّ الیهود، بی جا، بی نا، بی تا.

۳۱۳.قطب، سید، فی ظلال القرآن، مترجم: مصطفی خرم دل، دوم، تهران، احسان، ۱۳۸۶ش.

۳۱۴.قطب، محمد، روش تربیتی اسلام، مترجم: محمد مهدی جعفری، پنجم، شیراز، دانشگاه شیراز، ۱۳۷۵ش.

۳۱۵.کازرونی، محمد بن مسعود، نهایه المسئول فی روایه الرسول، مترجم: عبدالسلام بن علی بن حسین ابرقوهی، اول، بی جا، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۶۶ش.

۳۱۶.کاشفی سبزواری، حسین بن علی، مواهب علّیه، بی چا، تهران، سازمان چاپ وانتشارات اقبال، ۱۳۶۹ ش.

۳۱۷.کحیل، عبدالوهاب، نگرشی بر جنگ روانی در صدر اسلام، مترجم: محمد تقی رهبر، تهران، بنیاد بعثت، ۱۳۷۴ش.

۳۱۸.کلباسی اشتری، حسین، تبارشناسی کتاب مقدس، اول، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۸۴ش.

۳۱۹.کهن، ابراهام، گنجینه ای از تلمود، مترجم: امیر فریدون گرگانی، اول، بی جا، اساطیر، ۱۳۸۲ش.

۳۲۰.گئر، جوزف، سرگذشت دین های بزرگ، مترجم: ایرج پزشک نیا، تهران، اندیشه، ۱۳۵۲ش.

ص:۳۳۹

۳۲۱.گارودی، رژه، تاریخ یک ارتداد، مترجم: مجید شریف، اول، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۵ش.

۳۲۲.گواهی، عبدالرحیم، درآمدی برتاریخ ادیان در قرآن، اول، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۷ش.

۳۲۳.ماضی، محمد، سیاست و دیانت در اسرائیل، مترجم: غلامرضا تهامی، چاپ اول، تهران، انتشارات سنا، ۱۳۸۰ش.

۳۲۴.مبارکفوری، صفی الرحمن، باده ناب در سیره پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم، مترجم محمّد بهاءالدین حسینی، سنندج، بی نا، ۱۳۸۲ش.

۳۲۵.مجلسی اول، محمد تقی بن مقصود علی، لوامع صاحبقرانی، دوم، قم، مؤسسه اسماعیلیان، ۱۴۱۴ق.

۳۲۶.مجلسی، محمّدباقر، بحار الانوار، مترجم: علی دوانی، بیست و پنجم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۷۰ش.

۳۲۷.محمد حمید، فوزی، حقایق و اباطیل در تاریخ بنی اسرائیل، مترجم: قبس زعفرانی، اول، تهران: امین، ۱۳۸۰ش.

۳۲۸.محلاتی، هاشم، زندگانی حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴ش.

۳۲۹.محمدی ری شهری، محمد، منتخب میزان الحکمه، مترجم: حمیدرضا شیخی، پنجم، قم، دارالحدیث، ۱۳۸۵ش.

۳۳۰.مدرسی، محمدتقی، تفسیر هدایت، اول، مشهد، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷ش.

۳۳۱.مدیر شانه چی، کاظم، آیات الاحکام، اول، تهران، سمت، ۱۳۷۸ش.

۳۳۲.مستر هاکس، قاموس کتاب مقدس، اول، بیروت، اساطیر، ۱۹۲۸ م.

۳۳۳.مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجوهر، مترجم: ابوالقاسم پاینده، چهارم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰ش.

۳۳۴.مسیری، عبدالوهاب، دایره المعارف یهود، یهودیت و صهیونیسم، مترجم: موسسه مطالعات و پژوهشهای تاریخ خاورمیانه، اول، بی جا، ۱۳۸۲ش.

۳۳۵.معین، محمد، فرهنگ فارسی، هشتم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱ش.

۳۳۶.مقدسی، مطهر بن طاهر، آفرینش و تاریخ، مترجم: محمد شفیع کدکنی، بی جا، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰ش.

۳۳۷.مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، اول، تهران، دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۷۴ش.

۳۳۸.مکی عاملی، ابی عبدالله شمس الدین محمّد بن جمال الدین (شهید اول)، لمعه دمشقیّه، مترجم: محسن غرویان-علی شیروانی، پنجم، بی جا، دارالفکر، ۱۳۷۵ش.

۳۳۹.مولوی نیا، محمدجواد، تاریخ انبیاء، قم، امام عصر علیه السلام، ۱۳۸۱ش.

۳۴۰.مونتگمری، وات، محمّد پیامبر و سیاستمدار، مترجم: اسماعیل والی زاده، تهران، کتابفروشی اسلامی، ۱۳۴۴ش.

۳۴۱.میبدی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الاسرار و عده الابرار، پنجم، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱ش.

۳۴۲.نابلسی، محمد احمد، روان شناسی سیاسی اسرائیل، مترجم: حجت رسولی، اول، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷ش.

۳۴۳.ناس، جان بایر، تاریخ جامع ادیان، مترجم: علی اصغرحکمت، پنجم، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲ش.

۳۴۴.نجفی خمینی، محمّد جواد، تفسیر آسان، اول، تهران، اسلامیه، ۱۳۹۸ ق.

۳۴۵.نویری، احمد بن عبدالوهاب، نهایه الارب، مترجم: محمود مهدوی دامغانی، اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴ش.

۳۴۶.واحدی نیشابوری، ابوالحسن علی بن احمد، اسباب النزول، مترجم: علیرضا ذکاوتی قراگزلو، اول، تهران، نشر نی، ۱۳۸۳ ش.

۳۴۷.واقدی، عبدالله بن عمر، مغازی، مترجم: محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر دانشگاهی، ۱۳۶۱ش.

۳۴۸.ولفسن، هری اوسترین، باز تاب های کلام اسلامی در فلسفه یهودی، مترجم: علی شهبازی، اول، قم، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، ۱۳۸۷ش.

۳۴۹.هشام، عبدالملک، زندگی محمّد صلی الله علیه و آله و سلم پیامبر اسلام، مترجم: هاشم رسولی محلاتی، بی جا، کتابخانه اسلامی، ۱۳۶۴ش.

۳۵۰.یعقوبی، احمد بن واضح، تاریخ یعقوبی، مترجم: محمّد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۲ش.

فهرست منابع لاتین

Gemara (Talmud) (WWW.acs. ucalgary.ca / elsegal / Talmudmap Gemara. htm). .۳۵۱
Resnik ; Hemry ; Conversations With the Talmud Newyork Kollel talmud course .((WWW.Kollel

.TJR,Jacobs,Louis,The Jewhsh Religion,A Companion ,Oxford University Press ,۱۹۹۵.۳۵۲

.Jacobs ,Louis, Oxford Concise Companion to the Jewish Religion (OCJR),p.۱۱۱.۳۵۳

Rabbi Alan W. "Hebrews", Americana, vol. ۱۴, p. ۴۰; Raphael patai,"Jews",ibid, vol..۳۵۴ .۱۶, p.۷۲

.Judaica, vol. ۴, p. ۹۱۳; Americana, vol. ۳, p. ۶۵۶.۳۵۵

Webster`s Third New International Dictionary, ۱۹۸۶, p. ۱۰۹.۳۵۶

Abram Leon Sachar.A History of The Jews, Fifth Edition ,Revised and.۳۵۷ .Enlarged,New York: Alfred.A.Knopf ۱۹۶۷

.Encyclopaedia Internation , V.۳ , P.۵۰۷.۳۵۸

ص:۳۴۲

منابع غیرمستقیم: پایان نامه ها و مقالات مرتبط با موضوع

۳۵۹.حسن الزین (الاوضاع القانونیه للنصاری و الیهود فی الدیار الاسلامیه)

۳۶۰.میخال أفیطوبل، شالوم بر – أشیر (الیهود فی البلدان الاسلامیه)

۳۶۱.زهدی الفاتح (الیهود)

۳۶۲.جودت السعد (الشخصیه الیهودیه عبر التاریخ)

۳۶۳.عبدالله بزّی (الاسلام و الانسان مقارنه بین الأدیان الثلاثه)

۳۶۴.عبدالرحمن غنیم (الیهود بین القرآن والتوراه)

۳۶۵.سالم البهنساوی (قواعدالتعامل مع غیرالمسلمانان)

۳۶۶.بدران ابوالعینین بدران (العلاقات الاجتماعیه بین المسلمانان و غیرالمسلمانان)

۳۶۷.محمود بن الشریف (الیهود فی القرآن)

۳۶۸.حسن خالد (موقف الاسلام من الوثنیه و الیهودیه والنصرانیه)

۳۶۹.نرجس موسوی اندرزی (موضع قرآن در برابر اهل کتاب)

۳۷۰.لیلا خسروی (برخورد مسلمانان با اهل کتاب)

۳۷۱.علی جدید بناب (کارشکنی های یهود در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم)

۳۷۲.فرشته عبودیت (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یهود از هجرت تا رحلت)

۳۷۳.شهلا بختیاری (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و یهود مدینه)

۳۷۴.فرزانه عسگری پور (منجی در ادیان الهی)

۳۷۵.الهام بهجت اردکانی (بررسی نحوه برخورد بنی اسرائیل با انبیاء بعد از حضرت موسی علیه السلام تا حضرت عیسی علیه السلام در قرآن و عهدین)

۳۷۶.صدیقه اشراقی (عبرت ها در نهضت حضرت موسی علیه السلام)

۳۷۷.محمدحسین خوانین زاده (یهود مدینه از آغاز تا فرجام)

۳۷۸.زهرا مسعود سینکی فرد (معاد از دیدگاه ادیان الهی)

۳۷۹.محترم فلاحت (بررسی تطبیقی نیایش و تربیت معنوی انسان از دید ادیان اسلام، مسیحیت و دین یهودی)

۳۸۰.فهیمه کلباسی اصفهانی (اسرائیلیات در قصص الأنبیاء)

ص:۳۴۳

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹